



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



توحید

خدا را شناختن
و
به او نزدیک شدن

سید محمد ضیاء آبادی

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

فهرست مطالب:

مقدمه مؤلف محترم	۱۶
مقدمه ناشر	۱۸
فصل اول: ضرورت شناخت خداوند متعال	۲۱
اساس دین ، خداشناسی	۲۳
توحید هدف تمام انبیاء ﷺ	۲۳
تعریف دین	۲۴
تحقیق، مقدمه تحصیل معرفت	۲۴
شک و تردید مقدمه تحقیق	۲۶
مراحل سیر در وادی توحید	۲۷
مراتب توحید در تسبیحات اربعه	۲۹
مراتب شناخت مخلوق از خالق	۳۰
امتیاز خاص سبحان الله	۳۱
کسب توحید عملی در گرو اخلاص	۳۳
تحصیل توحید، مهمترین وظیفه ما	۳۳
توحید، تنها مقصد قرآن	۳۴
پیام یک برگ گل	۳۵
لزوم فهم حقیقت عالم	۳۷

۸۳	خداشناسی نتیجه هر شناختی!
۴۰	توحید در محبوب
۴۲	نیازمندی انسان به هادی
۴۳	خدا، تنها پناهگاه انسان
۴۴	حمایت بی دریغ خدا از موحّدان
۷۴	فراموشی مسبب الاسباب!
۴۸	ایمان به غیب مهمترین اصل تربیتی
۴۹	ضرورت شناخت خداوند
۵۰	اهمیت اعتقاد به عالم غیب
۵۱	مثالی برای درک عالم غیب
۲۵	پرستش خدای ناشناخته؟
۵۵	معنای حقیقی توحید
۵۷	منکر الوهیت و ربوبیت نه خالقیت!
۶۰	ضعف ما در توحید افعالی
۶۲	لزوم سپاسگزاری از مُنعم
۶۴	احیای فکر توحیدی
۶۶	مؤمن شدن غلام بت پرست
۶۸	مختار بودن انسان در قبول هدایت
۷۰	سبب بیگانگی ما با خدا
۷۱	ابتلا به بیماری شرک در اطاعت
۷۳	کفر عملی شیطان!
۷۵	آیا ما مسلمانیم؟
۷۸	ضرورت شناخت اصول اعتقادی

- شیوع تفکر ابلیسی ۷۹
- ضرورت اجتناب از غلو در اعتقاد ۸۳
- فطری بودن وجود خدا ۸۵
- مراتب توحید ۸۷
- تفاوت باور با اعتقاد ۹۰
- ضرورت تلاش برای رسیدن به مقام باور ۹۱
- مانع بزرگ موحد واقعی شدن ۹۱
- تسلط بر هوای نفس ۹۲
- زندگی ما آلوده به هوای نفس ۹۳
- احتیاج به صمد، یک نیاز طبیعی و فطری ۹۵
- اشتباه در تشخیص صمد ۹۶
- دیگران را چه به ادّعی ربوبیت؟! ۹۸
- شان نزول سوره توحید ۱۰۰
- تفاوت مسأله شناخت با مسأله اعتقاد ۱۰۲
- تفاوت عاقل با دیوانه ۱۰۲
- ناممکن بودن احاطه محدود به نامحدود! ۱۰۳
- حفظ حالت طلب در همه حال ۱۰۴
- خدا و تصوّر ما ۱۰۵
- حکومت حقیقی به نام روح ۱۰۶
- تفاوت ضیاء با نور ۱۰۷
- معانی مختلف دین (فطری بودن دین) ۱۱۰
- فطرت سلیم حق پرست ۱۱۳
- انسان، مختار مَّتکی به مشیت الهی ۱۱۶

- سؤالی از فطرت انسان‌ها ۱۱۷
- عبادت معبودی غنی و قدرتمند ۱۱۹
- فطری بودن حق‌جویی انسان‌ها ۱۲۱
- رستگاری دو جهان در پرتو لا اله الا الله ۱۲۲
- معبود ما خدا یا هوی؟! ۴۲۱
- تطبیق روش خود با قرآن کریم ۱۲۷
- اولین گام معرفت، علم به جهل خویش ۱۲۸
- شناخت صانع از مشاهدهٔ مصنوع ۱۳۰
- نقص بزرگ دانش پژوهان! ۱۳۲
- دعوت به توحید، دعوت به تحصیل تمام علوم ۱۳۴
- رعایت حدود در شناسایی حق ۱۳۷
- کافی بودن اعتقاد اجمالی برای عمل ۱۴۰
- خداشناسی از راه انسان‌شناسی ۱۴۲
- آیات توحیدی در طبیعت ۱۴۵
- اثبات وجود خدا ۱۴۷
- از خودشناسی تا خداشناسی ۱۴۹
- عظمت واژه صمد ۱۵۰
- مگر تو دو خدا داری؟! ۱۵۱
- ارزش و فضیلت واقعی معرفت خدا ۱۵۴
- فضیلت تفکر ۱۵۵
- نهی از اعتقاد شرک‌آمیز ۱۵۷
- شرط تحقق توحید ۱۶۰
- نقص اساسی ما در مسألهٔ توحید ۱۶۱

- کافر شدن به طاغوت، مقدّم بر ایمان به خدا ۱۶۲
- تفاوت بهره‌های معنوی انسان‌ها ۱۶۶
- خودشناسی قدم اوّل خداشناسی ۱۶۸
- نیازمندی انسان به غنیّ مطلق ۱۶۹
- مشکل اصلی ما کجاست؟ ۱۷۱
- همه چیز در معرض زوال، مگر ذات اقدس خداوند متعال ۱۷۳

فصل دوّم: ایمان به خداوند و مراتب آن ۱۷۵

- شناخت ایمان واقعی ۱۷۷
- اسلام غیر از ایمان ۱۷۹
- ایمان واقعی با مطالعه آیات آفاقی و انفسی ۱۸۰
- چگونگی تحقّق ایمان کامل ۱۸۲
- اقسام ایمان (ایمان علمی و ایمان عملی) ۱۸۵
- لغزش شدید بلعم باعورا ۱۸۶
- ایمان عملی منظور خدا و رسول او ۱۸۷
- ایمان عملی حضرت یوسف ۱۸۸
- فرقان، نتیجه ایمان عملی ۱۸۹
- مفهوم ایمان عملی ۱۹۰
- سفارش اکید امام صادق (علیه السلام) به «عمل» ۱۹۳
- آیا واقعاً خدا را بنده ایم؟! ۱۹۶
- نشانه‌های یقین به خدا و آخرت ۱۹۷
- یقین، محصول حقیقی انسان ۱۹۸

۱۹۹.....	هدایت قرآن به سوی غنی واقعی
۲۰۱.....	هشدار جدی به اهل ایمان!
۲۰۲.....	مقام والدین و حدود اطاعت از آنها
۲۰۴.....	استواری آهنین مؤمنان واقعی
۲۰۵.....	مفهوم ایمان واقعی
۲۰۶.....	ایمان افتخارآفرین یحیی بن امّ طویل
۲۰۷.....	مقصود از تقرب الی الله
۲۰۹.....	خطر کفر عملی!
۲۱۱.....	تفاوت اساسی مؤمن و کافر
۲۱۵.....	غیر خدا را خواندن، گمراهی است
۲۱۸.....	محبت الهی مادر و پدر

فصل سوم: آثار و مصادیق شرک در زندگی انسان ۲۲۳

۲۲۵.....	مفهوم شرک
۲۲۵.....	وحی الهی بر سه اساس
۲۲۷.....	مقصود از شرک
۲۲۹.....	اضداد توحید
۲۳۰.....	شرک؛ یعنی، مؤثر دانستن غیر خدا در امور
۲۳۱.....	ممنوعیت طلب آمرزش برای مشرکین
۲۳۳.....	خطر جدی آلودگی به شرک
۲۳۴.....	خداپرست مشرک؟!
۲۳۵.....	تحقق توحید با نفی شرک

آموزش توحید از طریق قرآن و ادعیه	۲۳۷
تحکیم توحید با تضعیف دشمن	۲۴۲
پیامبر اکرم ﷺ مدافع حریم اسلام و توحید	۲۴۳
ضرورت مبارزه با دشمنان توحید و ایمان	۲۴۴
پیامبران ﷺ و مأموریت برای زدودن شرک	۲۴۵
مبارزه حضرت ابراهیم علیهِ السلام با عامل شرک	۲۴۶
آزادی فکر با نابودی عامل شرک	۲۴۷
آزمون عقیده	۲۴۹
شرط نصرت خداوند متعال	۲۵۱
توحید در عین توکل	۲۵۳
اذن خدا، مرز بین توحید و شرک	۲۵۵
سبب مشرک شدن برخی انسانها	۲۵۶
پرهیز از مقایسه کار خود با کار خدا	۲۵۷
مثالی از خداوند برای درک یک حقیقت	۲۵۹
مفهوم شرک به خدا از نظر ابن عبدالوهاب	۲۶۰
توکل، توحید محض	۲۶۱
استشفاع فرزندان یعقوب از پدر	۲۶۱
تشویق قرآن به توکل و استشفاع	۲۶۳
خصوصیات موحد و مشرک	۲۶۴
ظلم بزرگ شرک و بت پرستی	۲۶۶
آثار شرک	۲۶۷
نیاز فطری به خدا	۲۶۸
بُت پرستی مدرن!	۲۷۰

۲۷۴.....	رواج بت پرستی در عصر تمدن!
۲۷۶.....	بُت ستیزی (بیان مثال)
۲۷۸.....	فقر انسان
۲۷۹.....	انحراف بت پرستان در امر ربوبیت
۲۸۱.....	هشدارهای قرآن به عقل‌های خفته بت پرستان
۲۹۰.....	آویختگی به معبود
۲۹۹.....	خداشناسان خداشناس!
۳۰۰.....	مخلص مشرک!
۳۰۱.....	مفهوم عبادت
۳۰۳.....	جهل و سفاهت، منشأ پرستش غیر خدا
۳۰۴.....	هستی موجودات از خدا
۳۰۶.....	توجیه غلط بت پرستان در شفاعت بت‌ها
۳۰۷.....	وظیفه اسلامی؛ مبارزه با مظاهر شرک
۳۰۹.....	عقیده شرک آمیز اهل کتاب
۳۱۱.....	انحراف فکری و عقیدتی اهل کتاب
۳۱۲.....	آیا عَزِیز و عِسی علیه السلام فرزندان خدا؟!۱
۳۱۴.....	برداشت غلط و هابیون از آیه شریفه و صدور فتوایی ظالمانه
۳۱۵.....	تفسیر به رأی رئیس فرقه وهابیه
۳۱۶.....	جلوه‌های فریبنده فقیران غنی نما و زشت رویان زیبانما
۳۱۸.....	تأکید قرآن بر مالکیت مطلقه خداوند
۳۲۰.....	تفاوت مالکیت ما با مالکیت خدا
۳۲۳.....	مبادا در زمره زیانکاران باشیم (گناه بزرگ شرک)
۳۲۵.....	اعتقاد شیعیان امامیه در مورد امامان معصوم علیهم السلام

- ۳۲۹..... نفی شرک، هدف اصلی همه انبیاء
- ۳۳۲..... سوره توحید و تخطئه چهار عقیده باطل
- ۳۳۳..... صوفیه و مادّیون، دو نماد افراط و تفریط
- ۳۳۵..... بی‌نیازی مطلق خداوند از شریک
- ۳۳۷..... مادر بت‌ها، بت نفس شماست
- ۳۴۰..... تخطئه استدلال سخیف مشرکان
- ۳۴۴..... تخطئه عقیده به دو «اله»
- ۳۴۵..... بندگی خدا، اولین دستور حضرت نوح علیه السلام
- ۳۴۷..... افترا به خدا موقوف!
- ۳۴۸..... یاری فطرت و عقل و وحی در شناخت غنی مطلق
- ۳۵۱..... نافرمانی، تنها عامل مطرودیت شیطان
- ۳۵۲..... اسلام، یعنی تسلیم محض
- ۳۵۳..... جریان فیض خداوند در جویبار زندگی
- ۳۵۵..... عبادت بودن کارهای مؤمن

فصل چهارم: توحید و توکل و توسّل ۳۵۹

- ۳۶۱..... اعتقاد شیعیان
- ۳۶۲..... شرف انسان، اعتماد به خدای سبحان
- ۳۶۴..... هر تصرفی در عالم به اذن الله
- ۳۶۵..... بینش انسان موحد
- ۳۶۸..... آیا بنده ایم یا ادّعای بندگی داریم؟
- ۳۶۹..... ذکر چند مثال در خصوص توسّل به اولیای خدا

همه کارها، برای جلب رضای خدا	۳۷۱
تخلّق به اخلاق الله	۳۷۳
توکل بر خدا از لوازم اعتقاد به توحید	۳۷۴
هستی بخش انسان فقط «الله»	۳۷۵
منافات نداشتن توسّل با توکل	۳۷۸

فصل پنجم: توحید و طبیعت ۳۸۱

عظمت خیره کننده عالم آفرینش	۳۸۳
آفرینش انسان، نشانه ای از علم و قدرت و حکمت خدا	۳۸۴
روشنی وجود خدا در عالم	۳۸۵
شب و روز، دو نشانه الهی	۳۸۷
اراده حکیمانه خالق هستی در اداره عالم	۳۹۰
تمام موجودات، مطیع فرمان خالق خود	۳۹۱
شگفتی آفرینش حشره آموفیل	۳۹۲
چگونگی نگرش حضرت علی امیر علیه السلام به آیات الهی	۳۹۴
«قیوم» اسم جامع خداوند متعال	۳۹۵
جلالت آیه الکرسی به سبب دو اسم حی و قیوم	۳۹۷
همه کائنات تسلیم اراده پروردگار	۳۹۸
توجه دائم انسان به علم و قدرت خدا	۳۹۹
اسرار آفرینش کائنات	۴۰۰
اعجاز قرآن در همه قرون و اعصار	۴۰۲
هدف اصلی شناختن خالق سبحان	۴۰۳

- نشانه‌هایی از علم و حکمت و قدرت خداوند ۴۰۴
- حرکت دَوْرانی سیّارات ۴۰۶
- ستون‌های نادیدنی آسمان ۴۰۷
- نعمت نهرهای آب، راه، کوه و ستاره ۴۱۰
- نعمت باران ۴۱۰
- زندگی اسرار آمیز حشرات ۴۱۳
- جلوه‌های فریبنده طبیعت ۴۱۵
- راز تفاوت چهره‌ها ۴۱۵
- تحریک عقل منکر خدا ۴۱۶
- الله کیست ؟ ۴۲۰
- چگونگی ستون آسمان ۴۲۲
- رعد و برق، دو نشانه الهی ۴۲۳
- تسبیح گفتن «رعد» ۴۲۵
- آفرینش کوه ۴۲۷
- نعمت کوه ۴۲۸
- آماده بودن زمین برای زندگی ۴۳۰
- قانون عمومی زوجیت از نگاه قرآن ۴۳۲
- تفاوت تفکر مادی با تفکر الهی ۴۳۳

بسم الله

مقدمه مؤلف محترم

خداوند متّان را از صمیم دل سپاسگزارم که توفیق درک و فهم در حدّ امکان و سپس سخنگویی راجع به توحید ذات اقدسش را که اوّلین اصل از اصول اعتقادی است در جلسات متعدد طیّ سالهای متوالی به این بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر خویش عنایت فرموده است و سپس از برادران بسیار عزیز گرامیم در دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام متشکرم که آن سخنان کم ارزش را پس از پیاده کردن از نوار و بازنویسی خود اینجانب با تحمّل زحمات فراوان و رعایت دقت کامل در ترتیب و تنظیم مطالب به جمع‌آوری آن پرداخته و به صورت این مجموعه تحت عنوان (توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن) در دسترس علاقمندان به معارف دینی قرار داده‌اند و لذا این بنده حقیر نیز از زحمات شایسته تقدیر آن برادران عزیز محترم متشکرم و توفیقات روزافزونشان را در نشر معارف دینی از خداوند متعال خواستارم.

سید محمد ضیاء آبادی

۱۲ ماه ذی حجه ۱۴۳۸

۱۲ شهریور ماه ۱۳۹۶

بسمه تعالی

خداوند متعال را از صمیم دل سپاسگزاریم که توفیق ده که وفهم در حدیث
و پس سبکدلی را جمع به توحید دارم. آقا محمد را که او تنی صلی از صول
اعضا در است. در جلد است بعد از طریقه لاهی شورا علی به این بنده حقیر
فقره سر را بقصر خوشی عنایت فرموده است. و پس از برادر ابی
عزیز که اسم در دفتر امور فرستاد بنف و خدیو از خوراه متکرم که آن
نشان کم از نشانی را پس از ساده کردن از نواده و از نوی خود بنی به تحمل
زعماء و احوال و رعایت اقد کامل در کتب تنظیم بطایب
به جمع آور آن بر دخته و به صورت این مجموعه که عنوان
(توحید خداوند است خشن و به او زنده شدن) در دسترس است
به معارف دینی قرار داده اند و لذا این بنده حقیر نیز از زعماء
سالیانه تقدیر آن برادر عزیز محترم متکرم و رفیق روز افزون
در معارف دینی از خداوند متعال خوراکم. سید محمد ضیاء الدین
۱۲ ذی الحجه ۱۴۳۸ - ۱۲ سید پور ۱۳۹۶

مقدمه ناشر:

وقتی قرآن کریم را قرائت می‌کنیم این آیه را می‌بینیم که می‌فرماید: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» درک معنای آیه شریفه به میزان معرفت ما بستگی دارد. عبارت «ظلم عظیم» در آیه شریفه نشان می‌دهد که شرک در اعتقاد، اثر بسیار ناگوار و زیانباری بر زندگی انسان دارد. و هر قدر در خصوص محو و حذف شرک از ساحت قلب «این انحراف تباهی آفرین» همت و تلاش کنیم به جا و ارزشمند است و موجب ارتقا و اعتلای معنوی ما و نهایتاً مایه تهذیب و تقرب آدمی به ساحت قدس سبحانی می‌شود.

نظر به اینکه شرک مراتب دارد و در برخی مراتب، تشخیص آن بسیار سخت و دشوار است بنابراین هر فرد مسلمان باید به میزان افزایش مراتب علمی و موقعیت معنوی خود به حساس‌تر شدن شناخت این لغزش خطرناک توجه بیشتری داشته باشد. دریانی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده آمده است «آفت شرک» مخفی‌تر از حرکت مورچه سیاه در دل شب تاریک بر روی سنگ صاف و سیاه است و این کلام نشانگر آن است که نفوذ شرک در اعماق قلب انسان تا چه حد ظریف و به ظاهر نا مشهود است و به راحتی نمی‌توان آن را شناخت و به مبارزه با آن پرداخت بلکه ارتباط با یک استاد الهی همراه با توسلات پیوسته به ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام بویژه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و استمداد مداوم از حضرت ربوبی همراه با صدقات بلکه بتوان آن را شناخت و از ساحت دل زدود. همین چند جمله ناقصی که بیان شد حکایت از عظمت «گناه شرک» دارد و گویای این حقیقت است که بطور عادی کسی قادر به شناسایی و نابودی آن نیست مگر اینکه به سبب مجاهدت خالصانه خود و طی مراحل سلوک الی الله بتوان با موفقیت بر این عارضه سعادت سوز و خسارت آفرین غلبه کرد و جان خود را به نور یقین و کسب اطمینان به حاکمیت اراده حضرت رب العالمین منور و مزین کرد. اگر چنین اهتمامی صورت پذیرد انسان به مقام عالی توحید افعالی نائل می‌شود و با همه

وجود معترف به این حقیقت می‌گردد که «لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» و درک چنین معرفتی چقدر عالی و دلنشین است و چه آرامش و اطمینان با عظمتی برای قلب انسان به ارمغان می‌آورد. طبق آیه شریفه گاه «انسانِ مؤمن» نماز و روزه و کُلّ واجبات خود را به جا می‌آورد اما در عین حال قلب او آلوده به شرک است و ای بسا خود از این آلودگی بی‌خبر است و دلالت بر این مطلب آیه شریفه از سوره یوسف (۱۰۶) است که می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» بیشتر کسانی که به خدا ایمان می‌آورند مشرکند و توجّه به معانی این آیه شریفه، هر مؤمنی را بر آن می‌دارد که به افکار و اعمال خود با دقتی وافر و مراقبتی کامل بنگرد و به سادگی از کنار آن نگذرد چه بسا که برخی از افعال ما آلوده به شرک باشد و خود ندانیم.

و مطلب مهمّ دیگری که در رابطه با توحید حضرت حق قابل تأمل است شناخت قلبی از خداوند متعال است که در سایه این معرفت به «قدرت»، «علم» و «حکمت» او پی ببریم. و بدون شک اگر این معرفت به حق تعالی حاصل نشود بدون مبالغه معارف دیگر ما هم لنگ است و نهایتاً بار ما را به منزل نمی‌رساند و لذا بحث در خصوص چگونگی آفرینش انسان، چگونگی مبعوث شدن انسان در روز قیامت، چگونگی طول عمر حضرت ولّی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، چگونگی قبض روح بسیاری از انسان‌ها توسط حضرت عزرائیل علیه السلام در آن واحد و... بی‌فایده و بی‌نتیجه است و حال آنکه اگر معرفت کامل به خدا حاصل شد و انسان به عظمت قدرت خدا، گستردگی علم و اراده اش و حکیم دانستن او پی بُرد و نقش قلبش شد آن وقت بسیاری از مسائل او به سهولت قابل حل و درک خواهد بود و لذا بدون تثبیت و تحکیم توحید در جان و دل، سراغ مباحث دیگر رفتن، دور خود چرخیدن است که هیچ نتیجه‌ای در بر ندارد.

برای پی بردن به حقیقت حیات بخش و روشنی آفرین و آرامش بخش توحید و درک آفات شرک «عالم جلیل و مفسر نبیل، حضرت آیت الله ضیاء آبادی مَدْظَلُّهُ الْعَالِی» با کلام فصیح و بیان بلیغ خود در این کتاب «توحید، خدا را شناختن و به او نزدیک شدن» به نکات دقیق و عمیقی اشاره کرده اند که الحق والانصاف راهنمای موفقی برای اذهان جستجوگری است که در مسیر شناخت حضرت حق جلّ و علا سرگردانند و یا آنچه آنان که باید به نتیجه ای نرسیده اند و یا هر چه جلوتر می روند بر آشفتگی اشان افزوده می شود.

به همه عزیزانی که خواننده این کتاب جان پرور و نکته آموزند سفارش می کنیم با دقت و آرامش لازم به معانی و معارف توحیدی آن بیندیشند و آن را سرمایه جان و ایمان خود قرار دهند باشد که فردای قیامت با قلب سلیم به محضر پروردگار خود نائل شوند. همچنانکه در مجلّات دیگر (سه جلد: امامت، نبوت و معاد) اشاره کرده ایم سزاوار است این سلسله مباحث که حاوی «مبانی اعتقادی شیعه اثنی عشری» است به عنوان یک منبع درسی مورد استفاده علما، فضلا و اساتید معظم قرار گیرد و به برکت این تعالیم، ارکان ایمانی همگان بویژه جوانان برومند شیعه استحکام لازم را بیابد تا در سیرالی الله با اطمینان کامل گام بردارند و به مقام قرب ربوبی نائل شوند. ضمناً شایسته است از مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت (نور فاطمة الزهراء علیها السلام) که در تنظیم و تدوین این کتاب شریف همکاری شایسته ای داشته اند صمیمانه تقدیر و تشکر گردد.

اللهم عجل لولیک الفرج

و فرامور فرهنکی

بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام

پاییز ۱۳۹۶

فصل اوّل

ضرورت شناخت خداوند متعال



اساس دين، خداشناسی

توحيد هدف تمام انبياء ﷺ

توحيد اساس تمام اديان آسمانی است. هدف اصلی تمام انبياء ﷺ اين بوده که انسان را به توحيد دعوت کنند و او را خداشناس و خداپرست بارياباورند. همه برنامه ها و دستورهاى آسمانی بر محور توحيد می چرخند و غايت اصلی همان توحيد است که به هر حال، مبدأ حکيم عالم را بشناسند و او را بپرستند و خودشان را به مقام قرب او برسانند. اين جمله نورانی از امام اميرالمؤمنين ﷺ است:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ؛

نخستين اساس و پایه دين، معرفت و شناسایی خداست».

تعریف دین

دین مجموعه عقاید و اخلاق و اعمال است؛ یعنی، ابتدا تحصیل یک سلسله معارف و اعتقادات و سپس براساس آن اعتقادات، تهذیب اخلاق کردن؛ یعنی، فضایل را جلب کردن و رذایل را از خود دور ساختن و سپس یک سلسله برنامه‌های عملی را انجام دادن. پس، دین یعنی عقاید و اخلاق و برنامه‌های عملی و ریشه همه این‌ها «معرفة الله» است.

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ»^۱

خدا را که شناختیم، به دنبالش اعتقاد به صفات کمال خدا و سپس پیامبرشناسی و امام‌شناسی و معادشناسی خواهد آمد. تمام این‌ها نشأت گرفته از همان توحید و معرفت خداست. اگر معرفت خدا نباشد، طبیعی است که معارف دیگر نیز نخواهد بود و غایت همه این‌ها باز معرفت خدا و قرب به خداست. «معرفت خدا» از «معرفت اجمالی» نشأت می‌گیرد و به «معرفت تفصیلی» منتهی می‌شود.

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ...»^۲

تحقیق، مقدمه تحصیل معرفت

کسب معرفت هم نیاز به تحقیق دارد. اگر انسان بخواهد چیزی را بشناسد، باید تحقیق کند و دنبالش باشد و پرس و جو کند. بدون تحقیق و تفحص، معرفت چیزی حاصل نمی‌شود؛ لذا بر بشر، واجب عقلی است که دنبال خداشناسی برود و این وجوب به حکم عقل از آن نظر است که انسان خود را متنعم به نعمت‌های بی‌شمار می‌بیند و در این شک و تردیدی به خود راه

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۹.

۲. سورة حدید، آیه ۳.



نمی دهد؛ زیرا بالعیان خود را می بیند که هستی دارد و دنبال هستی حیات دارد و زنده است؛ و صاحب عقل و شعور و بینایی و شنوایی و گویایی و... است. بعد می اندیشد که این نعمت ها از کیست و چه کسی آن ها را به من داده است؟ من چند سال پیش نبودم و چند سال بعد از این نیز نخواهم بود و الآن هستم و این نعمت ها را نیز دارم؛ آیا کیست آن کسی که این نعمت هستی و دیگر نعمت ها را به من داده است؟ در این که من مالک و صاحب اختیار این ها نیستم شکی ندارم، زیرا ممکن است در یک لحظه تمام این ها را از دست بدهم و کور و کور و لال و دیوانه شوم یا بمیرم؛ در حالی که اگر از آن خودم بود، آن ها را همیشه داشتم و هیچ وقت هم از دست نمی دادم.

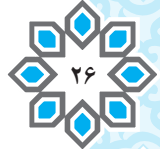
پس معلوم می شود که «نعمت بخشی» هست و باید در پی شناسایی او باشیم و از او تشکر کنیم. این حکم عقل و لازمه انسانیت انسان است. اگر آدمی وارد خانه ای شود و ببیند در بازو سفره پهن است و غذاهای رنگارنگ آماده، بطور حتم می فهمد در، این خانه کسی هست که سفره را پهن کرده و غذاها را چیده است، به حکم انسانیت خود می گردد تا صاحبخانه را پیدا کند و از او در مقابل این همه زحمت تشکر کند؛ وگرنه کنار سفره نشستن و خوردن و رفتن، خلاف انسانیت است، و لذا فرموده اند: *مسألة شکر مُنعم نه تنها وظیفه شرعی، بلکه وظیفه عقلی هرانسانی است.*

یعنی هرانسان عاقلی، اگر چه متشّرع و دیندار هم نباشد، به حکم فطرت انسانی و عقلی که دارد، خودش را موظّف می داند که هم نعمت را بشناسد هم مُنعم را و حداقل از او تشکر کند و همین وظیفه عقلانی است که آدمی را وامی دارد در پی شناختن مُنعم که خالق عالم و آدم است به جستجو و پیردازد و در مقام سپاسگزاری از او برآید.

شک و تردید مقدمه تحقیق

یک آدم مادی مسلک که اعتقاد به خدا هم ندارد، اگر انسان منصفی باشد، نه لجوج و معاند، با نگاه کردن به این عالم پراز قوانین و مقررات دقیق و منظم که حکایت از وجود صانع‌ی علیم و حکیم می‌کند و نیز با شنیدن این که می‌گویند در ماورای این عالم، عالم دیگری به نام «عالم غیب» هست که تمام این نظامات عالم ماده و طبیعت از آن جهان نشأت گرفته و می‌گیرد، طبعاً دچار حالت شک و تردید می‌شود و به فکر می‌رود که آیا در ماورای این «عالم محسوس» عالم دیگری به نام «عالم غیب» وجود دارد یا نه؟

این حالت شک و تردید در واقع حالت مقدّسی است که مقدمه تحقیق است و اولین قدمی است که به سوی خداشناسی برداشته می‌شود؛ چون تا حال شک و تردید در انسان پیدا نشود، در مقام تحقیق بر نمی‌آید. انسان مُردّد است که سرانجام مُحَقِّق می‌شود و می‌کوشد تا بفهمد آیا واقعاً این تشکیلاتی که در این «عالم محسوس» هست، مولود عالمی به نام «عالم غیب» است (که محسوس نیست) یا نه؟ وقتی قدم به وادی تحقیق گذاشت و جلورفت، در پایان سیر، سراز «معرفة الله» و خداشناسی در می‌آورد؛ زیرا در همه جای عالم نظم و حساب دقیق می‌بیند که حاکی از وجود ناظم و حسابگر دقیق است که از ماورای این عالم به تدبیر و تنظیم این عالم می‌پردازد و پس از تصدیق وجود او، به فکر شناختن صفات او می‌افتد و قدم به قدم جلومی‌رود و او را به وحدانیت و علم و قدرت و دیگر صفات کمال می‌شناسد و سرانجام به جرگه «مخلصین در توحید» می‌پیوندد.



مراحل سیر در وادی توحید

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراحل سیر در «وادی توحید» را چنین بیان می‌فرماید:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ وَكَمَالُ
التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَكَمَالُ
الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ
الْمَوْصُوفِ وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»^۱

آغاز دین شناخت اوست و شناخت راستین وی، باور داشتن او
و باور درست او یگانه شمردنش و یگانه شمردن راستین وی،
ناب دانستن او و کمال ناب دانستنش زدودن صفات از اوست
زیرا هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است و هر
موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است».

دین با شناخت خدا آغاز می‌شود که از طریق وجود نعمت و منعم و وجوب
عقلی شکر منعم و همچنین از طریق وجود نظم و حساب در نظام آفرینش، که
بیان شد، تصدیق به وجود «صانع عالم» حاصل می‌شود. آنگاه از وحدت نظام،
علم به وحدت ناظم پیدا می‌شود و سپس از راه تفکر و تعقل صحیح، منزّه بودن
ذات اقدس او از ترکیب و دیگر لوازم جسمیت و جسمانیت معلوم می‌گردد و
در نتیجه، نفی صفات زاید بر ذات نمایانگر «اخلاص در توحید» است؛ یعنی،
انسان موحد معتقد می‌شود که ذات، اقدس او عین صفات کمال او و صفات
کمال او عین ذات اقدس اوست، نه مانند ما که صفات ما زاید بر ذات ما و
عارض بر ذات ماست؛ چرا که ما ذاتاً عدم بوده‌ایم و اصلاً هستی نداشته‌ایم و به
ما هستی داده‌اند و قهراً هستی، عارض بر ذات ما شده است؛ آنگاه حیات به ما

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه اول، قسمت دوم.

داده اند، ما مرده بودیم و زنده مان کرده اند.

﴿وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾

شما مرده بودید؛ پس خدا شما را زنده کرده است.

ما جاهل بوده ایم؛ علم اندکی به ما داده اند. عاجز بوده ایم؛ اندک قدرتی به ما داده اند. تمام این صفات در وجود ما عَرَضی و زاید بر ذات ماست. اگر ذات اقدس حق این گونه صفات را ندارد، یعنی ذات اقدس او عین صفات کمال است و در واقع، صفتی در کار نیست.

﴿لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ﴾

به سبب این که هر صفتی گواهی می دهد غیر از موصوف است.

ذات او هستی است. نه این که عدم بوده و هستی یافته، بلکه ذات او علم است و قدرت و حیات. توحید هم دارای مراتبی است: «توحید در مرتبه ذات»، «توحید در مرتبه صفات»، «توحید در مرتبه افعال».

«توحید در ذات» یعنی تنها موجودی که وجود و هستی عین ذات اوست، حضرت حق است و جز او هر چه در عالم هست، پرتوی از نور وجود اوست عَلَّاهُ. «توحید در صفات» یعنی تنها موجودی که صفات کمال عین ذات اوست، حضرت حق است و هر صفت کمال از هر موجودی پرتوی از صفات علیای اوست. «توحید در افعال» یعنی تنها موجودی که در عالم مستقلاً کاری انجام می دهد، همان ذات اقدس اوست و دیگر موجودات فاعل به تسخیرند، نه فاعل مستقل.

﴿بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ﴾^۱

به حول و قوه خدا برمی خیزم و می نشینم.

۱. سوره بقره، آیه ۲۸.

۲. کافی، جلد ۳، صفحه ۳۳۸.



قیام و قعود از من است، اما حول و قوّه این قیام و قعود من از اوست. من می‌نشینم و برمی‌خیزم؛ اما به حول و قوّه اومی‌نشینم و برمی‌خیزم. هیچ فعلی از هیچ فاعلی صادر نمی‌شود، مگر به حول و قوّه او.

مراتب توحید در تسبیحات اربعه

به بیان دیگر تسبیحات اربعه نماز تمام «مراتب توحید» را در خود گنجانده است:

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»؛

جمله اول: «سُبْحَانَ اللَّهِ»؛ به معنای تسبیح و تنزیه خدا از مطلق نقص و عیب است و اعتراف به آن که او کمال مطلق است.

جمله دوم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ یعنی هر موجود هر صفت کمالی که دارد، از او گرفته است؛ پس منعم اوست و شکر همه جانبه نیز از آن اوست و می‌توان گفت که «الْحَمْدُ لِلَّهِ» اشاره به «توحید در افعال» دارد؛ یعنی، هر فعلی از هر فاعلی صادر شود، قدرت انجام دادن آن فعل، نعمتی است که او داده؛ و لذا شکر بر آن نعمت نیز از آن اوست.

جمله سوم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ توحید در مرتبه ذات است؛ یعنی، هیچ موجودی در عالم نیست که مستقل در وجود باشد، جز ذات اقدس الله.

پس «سُبْحَانَ اللَّهِ» توحید در صفات، «الْحَمْدُ لِلَّهِ» توحید در افعال و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» توحید در ذات را می‌رساند.

جمله چهارم: «اللَّهُ أَكْبَرُ»؛ که دیگر آب پاکی بردست همه ریخته است و می‌گوید: شما با تمام این معرفتتان کوچک‌تر از این هستید که (الله) را شناخته باشید. «الله اکبر»؛ او بزرگ‌تر از این است که در ظرف درک و فهم و وصف شما بگنجد. در مناجات امام سیدالسااجدین علیه السلام آمده است:

«لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ!»

خدایا! تو برای بندگانت در مقام معرفت خودت راهی جز عجز از معرفتت قرار نداده‌ای.

یعنی تو را آن چنان شناخته‌اند که بدانند از شناختن تو ناتوانند. در آن حدی که امکان شناخت داریم، از «سبحان الله» آغاز می‌کنیم و او را منزّه از هر عیب و نقص می‌شناسیم و در ذات و صفات و افعال، اعتراف و اقرار به یگانه بودنش می‌کنیم.

مراتب شناخت مخلوق از خالق

هر مسلمانی برای شناخت خالق در قدم اول او را منزّه از هرگونه عیب و نقص عالم خلق می‌یابد و می‌گوید «سُبْحَانَ اللَّهِ» و در قدم دوم می‌یابد که هر چه نعمت در عالم خلق از مادیات و معنویات تحقق یافته است، نشأت گرفته از مقام رُبُوبِیَّتِ آن منبع کمال است در مقام شکرگزاری برمی‌آید و می‌گوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و در قدم سوم او را سزاوار عبادت یعنی نهایت درجه خضوع و تذلل در پیشگاه اقدسش می‌شناسد و می‌گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». یعنی احدی جز «الله» استحقاق الوهیت و معبودیت ندارد، تنها معبود به حق «الله» است و بس و سرانجام در قدم چهارم آن چنان خود را در شناخت خالقش آن چنان که هست عاجز و قاصرو حقیر و ناچیز می‌بیند که می‌گوید: «الله اکبر».

ذات اقدس «الله» اعظم و اکبر و بزرگ‌تر از این است که در حدّ وصف ناقص من درآید؛ پس معلوم شد که انسان، نه تنها وجود خالق خود را در عالم فطرت و وجدان خود می‌یابد، بلکه اصول صفات کمال او را هم در همان عالم فطرت و وجدان خود می‌یابد و می‌گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللهُ أَكْبَرُ»



ولذا فرموده اند این «اذکار اربعه» از کنوز^۱ عرشیه و از گنج های پنهان در عرش خدا هستند که از عمق فطرت ما جوشیده و در قلب های ما امت اسلام و پیروان قرآن جا گرفته اند.

امتیاز خاص سبحان الله

در میان این اذکار چهارگانه، ذکر تسبیح (سُبْحَانَ اللَّهِ) امتیاز خاصی دارد و از این روست که این اذکار «تسبیحات اربعه» نامیده شده اند، یعنی تسبیح های چهارگانه، و حال آن که در میان شان علاوه بر تسبیح، تحمید و تهلیل و تکبیر هم هست؛ ولی آن سه ذکر، تحت الشعاع «ذکر تسبیح» قرار گرفته اند و همچنین می بینیم اذکار مخصوص حضرت صدیقه کبری علیها السلام که به تسبیح حضرت زهرا مشهور است و جزو تعقیبات بسیار مؤکد نماز است، در عین حال که مَرکَب از سه ذکر است و با تکبیر (الله اکبر) آغاز می شود و با تسبیح (سُبْحَانَ اللَّهِ) پایان می یابد، «تسبیح» نامیده شده است و در قرآن کریم نیز مشاهده می شود که مکرراً در اوایل و اواسط و اواخر بسیاری از سوره، دستور تسبیح داده شده است از قبیل:

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۲

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾^۳

﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾^۴

در رکوع می گوئیم:

﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ﴾

۱. کنوز: گنج ها.

۲. سوره اعلی، آیه ۱.

۳. سوره جمعه، آیه ۱.

۴. سوره واقعه، آیه ۷۴.

در سجده می‌گوییم:

«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ»؛

همه این‌ها تنبّه دادن به ماست که همیشه مراقب باشیم خدا را که آفریدگار ماست، از هر عیب و نقصی منزّه بدانیم و در زندگی هم اگر برای ما گرفتاری‌ها پیش آمد، هرگز خدا را متّهم نکنیم و نگوییم (العیاذ بالله) من مستحقّ این بلا نبوده‌ام که خدا مبتلایم کرد. خداوند «سُبُّوح» و «قُدُّوس» است. اگر در زندگی از فشار گرفتاری‌ها خم هم شدیم، باز باید بگوییم: «سُبْحَانَ اللَّهِ، سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ»؛ حتی اگر از شدّت بلیّات و مصائب، خاک‌نشین هم شدیم، باز هم بگوییم «سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ»؛ هیچ وقت خدا را متّهم به بدخواهی نکنیم و پیوسته خدا را «حکیم» و «سُبُّوح» و «قُدُّوس» بدانیم و مطمئن باشیم که مصلحت ما در همان است که او تقدیر فرموده است. البته، گاهی هم گناهان ما باعث می‌شود که مستحقّ کیفرها می‌شویم و با دست خودمان گرفتاری‌ها به وجود می‌آوریم.

﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ﴾^۵

این (عذاب سوزان) نتیجه کارهایی است که با دست خود
پیش فرستاده‌اید.

یک قسمت از بلیّات هم متضمّن مصالح ماست و خودمان توجّه نداریم و خداوند، مصلحت می‌بیند که در خمیدگی‌ها و به خاک افتادن‌ها تسبیح کنیم تا به درجات عالی از معنویت برسیم و خلاصه آن که، همیشه خدا را حکیمی بدانیم که منزّه از عیب و نقص است و جز خیر و مصلحت درباره ما تقدیری ندارد و از این جهت نیز «موّحد مخلص» باشیم.

کسب توحید عملی در گرو اخلاص

اگر انسان موفق بشود تمام اعمالی را که انجام می‌دهد، به قصد قُربِ اِلَیَّ الله و خَالِصاً لَوَجْهِ الله انجام دهد، «توحید عملی» را هم به دست آورده و درکنار سفره «الْخُلَاصِیْنَ فِی تَوْحِیدِ الله» نشسته است، آن‌گونه که حتّی مباحات را به انگیزه جلب رضای خدا انجام می‌دهد و در نتیجه، تمام کارهای عادی اش از قبیل غذا خوردن و خوابیدن و انس گرفتن با اهل و عیال و... رنگ «عبادت» به خود می‌گیرد و جز واجب و مستحبّ از اوکاری صادر نمی‌شود، طوری که شاید برای ما که آلودگی‌ها در زندگی خود داریم باورکردنی نباشد.

تحصیل توحید، مهمترین وظیفه ما

آنچه که لازم است بدانیم این است که ما در طول این عمری که دارد سپری می‌شود و به فرموده مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام): «ساعت‌ها چه سریع می‌گذرد تا اینکه روزها تمام می‌شود و روزها می‌گذرد تا اینکه ماه‌ها تمام می‌شود و ماه‌ها می‌گذرد تا اینکه سال‌ها تمام می‌شود و سال‌ها می‌گذرد تا اینکه عمر منقضی می‌شود!». آری، ما طی این عمر زودگذر خود موظفیم با مطالعه در آیات آفاقی و انفسی و تدبّر در منابع دینی خود؛ یعنی قرآن و بیانات معصومین (علیهم السلام) آن مطلب اصیل و ریشه‌دار و اساسی؛ یعنی، «توحید» را تحصیل کنیم و آن را همچون شجره طّیبه‌ای در عمق جان خود بنشانیم و آبیاری کنیم و بر رشد و نموّش بیفزاییم و به سرحدّ محصول برسانیم و با برداشت محصول فراوان از آن، از این عالم برویم. انسان، به ندرت به «توحید واقعی» دست می‌یابد؛ تحصیل آن دشوار است و نگهداری آن، دشوارتر. در عمق جان نشان دادن این حقیقت که در عالم هستی فقط «یک وجود» اصالت دارد و هرچه در عالم هست بسته به اراده و مشیّت اوست خیلی مایه می‌خواهد؛ یعنی اینکه به معنای واقعی خالق را واحد، معبود را واحد،

ربّ را واحد، مطاع را واحد، فرمان را فرمان او و قانون را قانون او بدانیم. مقابل توحید، «شرک» است؛ یعنی موجودی غیر از خدا را در وجود و ایجاد مستقل دانستن و او را مطاع و فرمانروای مطلق شناختن و معتقد شدن به اینکه قانون او، واجب العمل و اراده و خواست او در شأنی از شؤون زندگی مؤثّر و مستقل می باشد؛

«هر چه غیر خداست در حدّ ذات خود باطل است و هر نعمتی در معرض فنا و زوال است».

شرک، مایه هلاک ابدی است و توحید مایه حیات ابدی؛ توحید، عزّت است و شرک، ذلّت؛ توحید نشانه کرامت انسان است و شرک علامت سفاهت و جهالت آدمی. همه انبیا آمده اند که شجره طیبه توحید را در زمین جان انسان پیروانند و آفت شرک را از عمق جان او بزدایند.

توحید، تنها مقصد قرآن

در قرآن کریم بنا بر گفته اهل تتبع و تحقیق، هیچ کلمه ای به اندازه کلمه «الله» تکرار نشده است، چون تمام کلمات قرآن حساب شده و مضبوط است؛ اینکه چند «الف» دارد، چند «ب» دارد و حتّی چند «نقطه» دارد! گفته اند: تقریباً یک میلیون و پانزده هزار و سی نقطه دارد! خلاصه آن که تمام حروف و کلمات قرآن را به حساب آورده و دیده اند در میان تمام این کلمات، کلمه «الله» از همه بیشتر است و هیچ حرفی هم به اندازه حروف (الف، لام، هاء) که تشکیل دهنده کلمه «الله» است تکرار نشده است. این نشان می دهد تنها مقصدی که تمام مطالب قرآن پیرامون آن گردش می کند، «توحید» و دل بستگی به «الله» است. همانگونه که در کتاب تکوین و عالم خلقت می بینید تمام موجودات جهان از جماد و نبات و حیوان و کرات و کهکشان ها، همه به لسان



تکوینی خود فریاد می‌زنند: «الله».

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۱

هیچ چیز در عالم نیست مگر اینکه به تسبیح و تحمید خدا مشغول است.

پیام یک برگ گل

شما یک برگ گل را بردارید و آن را با دقت مطالعه کنید، می‌بینید این برگ گل با همان بوی خوش و رنگ زیبا و لطافت خاص و بُرش منظمی که دارد به زبان حال روشن‌تر از قال می‌گوید: «سُبْحَانَ الْخَالِقِ، سُبْحَانَ الْقَادِرِ، سُبْحَانَ الْمُصَوِّرِ، سُبْحَانَ الْمُقَدِّرِ، سُبْحَانَ الْمُدَبِّرِ»؛ می‌گوید: من که خاک بودم و فاقد هر کمالی، کدام دست قدرت به سراغ من آمده و خاک را برداشته و اینچنین خوشبو و خوش‌رنگ و لطیف و زیبایش ساخته است؟ این ندای کتاب تکوین است که سخن از «الله» می‌گوید. این هم کتاب تشریع و قرآن کریم است که مقصدی جز «الله» ارائه نمی‌کند و محوری برای تمام عقاید و اخلاق و اعمال جز «الله» نشان نمی‌دهد و می‌گوید:

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۲

انفاق کنید در راه خدا.

﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۳

جهاد کنید در راه خدا.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۴

قتال کنید در راه خدا.

۱. سورة اسراء، آیه ۴۴.

۲. سورة بقره، آیه ۱۹۵.

۳. سورة بقره، آیه ۲۱۸.

۴. سورة بقره، آیه ۱۹۰.

قرآن از میدان جنگ گرفته تا کلاس درس، از فراز منبر گرفته تا دگه تجارت، از حرفه زراعت گرفته تا منصب وزارت و قضاوت، در همه جا با نام «الله» افتتاح می‌کند و با نام «الله» خاتمه می‌دهد و در غیر این صورت، دنیا و زندگی دنیا را لهُو و لَعِب می‌داند و می‌گوید:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ^۱﴾

این زندگی دنیا [منهای خدا] جز سرگرمی و بازی چیز دیگری نیست.

قرآن کریم از زمین، آسمان، ماه، خورشید، ستارگان، کوه، صحرا، دریا، جانوران و... بحث می‌کند، اما همه را از آن نظر که مستخرفمان خدا و آیت و نشانه قدرت و علم و حکمت خدا هستند مورد بحث قرار می‌دهد و هرگز با نظر استقلال و اصالت به آنها نگاه نمی‌کند، می‌گوید:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ^۲﴾

«این خورشید اگر مسیر و مدار و مستقری دارد به تقدیر و تنظیم خداوند عزیز علیم است. ماه اگر طی منازل می‌کند و گاه به صورت «بدر» و گاه به صورت «هلال» درمی‌آید، تدبیر و تقدیر خالقش را نشان می‌دهد».

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا^۳﴾
در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. سوره یس، آیات ۳۸ و ۳۹.

۳. سوره آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.



روشنی است برای صاحبان عقل و خرد، هم‌آنان که خدا را
در حال ایستادن و نشستن و آنگاه که به پهلو خوابیده‌اند
یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و
می‌گویند] پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریدی».

لزوم فهم حقیقت عالم

ما هنوز نفهمیده‌ایم در این عالم هستی احتیاجمان به کیست؟ نفهمیدن
این حقیقت، ریشه همهٔ نفهمی‌هاست! ما نفهمیده‌ایم این زمینی که زیر پای
ما فرش است به امر چه کسی فرش است؟ این زمین، مَرکب بسیار چموشی
است، چند ثانیه رعشه به شانه‌اش بیفکند زلزله ویرانگری پیدا می‌شود که
زندگی ما را به هم می‌ریزد. پس کیست که این مَرکب چموش را برای ما رام
کرده است؟

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا...!﴾

اوست [خدا] که زمین را برای شما رام کرده است».

ما نفهمیده‌ایم این آسمان که بر سر ما سقف است به دستور چه کسی
سقف است؟ این خورشید که با طلوع و غروب منظم خود به ما نور و حرارت
می‌دهد، ترو خشکمان می‌کند به دستور کیست؟ این شب و روزی که با رفت
و آمد دقیق و منظم خود، ما را خواب و بیدار می‌کند به دستور کیست؟ این
قلبی که در سینه ما در حال تپیدن است و خون را به رگ‌ها می‌فرستد و ما را
زنده نگه می‌دارد به دستور کیست؟ اگر اینها را می‌فهمیدیم و صاحب خود را
می‌شناختیم اینچنین خود را در مقابل موجودات عاجز و ناتوان، صاحبان زور

وزر، کوچک نمی دیدیم و اظهار ذلت نمی کردیم و گوش به فرمان او می دادیم که فرمود:

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ * وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾

مخوان به جای خدا کسی را که نه سودی به حال تو دارد و نه زبانی که در این صورت، از ستمکاران خواهی بود. اگر خدا به تو زبانی برساند هیچ قدرتی نمی تواند آن را برطرف سازد و اگر برای تو خیری بخواهد کسی جلوگیری فضل او نخواهد بود.

خداشناسی نتیجه هر شناختی!

تمام آنچه که در آسمان ها و زمین است باید جولانگه فکر و شهود شما قرار گیرد. اما همه از آن نظر ارزشمندند که شما را به «خداشناسی» برسانند، وگرنه تنها شناختن و دیدن ستارگان و جانوران و گیاهان برای انسان کمالی نیست. اگر توانستی درآینه وجود اینها، جمال خدا را ببینی به کمال انسانی خود رسیده ای. فرضاً شما همه علوم را کشف کنید و سپس بدون انس با خدا بمیرید، چه فایده ای از حیات انسانی خود برده اید؟! نه تنها چیزی به شما نمی دهند بلکه عذاب هم می کنند و می گویند: مگر این همه آثار علم و حکمت و قدرت را در مصنوع ندیدی؟ پس چرا پی به صانع نبردی؟! چرا یک هزارم آن تحسسی که در مورد دنیا دارید، درباره خدا و آخرت ندارید و حال آن که او بهشتیان را توصیف می کند که چه کسانی هستند:



﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * أُدْخِلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ﴾^۱

همانا پرهیزکاران در بهشت‌ها و چشمه‌سارهایند (به آنان
گویند) با سلامت و امنیت وارد آنها شوید.

و اما آنها که در عالم آخرت غرق در نعمت‌های ابدی خواهند شد چه کسانی

هستند؟

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ
مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ * وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ
لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾^۲

آنها کسانی هستند که همواره در دنیا نیکوکار بودند و اندکی
از شب را می‌خوابیدند و سحرگاهان به استغفار می‌پرداختند و در
اموالشان حقی برای سائل و محروم بود.

آری آنها قسمت عمده شب‌های دنیا را بیدارند، تمام شب را نمی‌خوابند!
آری؛ ما آنقدر در دل خاک بخوابیم که استخوان‌هایمان بپوسد و حدقه چشمانمان،
لأنه مورها و کِژم‌ها گردد! حال چرا در این مدّت کوتاهی که در حال گذران است
همه‌اش بخوابیم؟!

خلاصه! اینها در طول عمرشان راجع به خدا و آخرت تحسّس می‌کنند؛ تمام
قوا را به پای دنیا و شناختن جهات دنیوی هدر نمی‌دهند؛ بلکه دنیا را در مسیر
آخرت قرار می‌دهند. به ما نگفته‌اند، دنبال دنیا و علوم دنیا نروید؛ نگفته‌اند
ستاره‌شناس و حیوان‌شناس نباشید؛ گفته‌اند: با ستاره‌شناسی و حیوان‌شناسی
به بن بست نرسید و زندگی خود را عقیم نکنید. تمام علوم خود را تولید کننده

۱. سورة حجر، آیات ۴۵ و ۴۶.

۲. سورة ذاریات، آیات ۱۵ تا ۱۹.

بسازید و از آنها خداشناسی را - که عالی‌ترین کمال انسانی است - به دست آورید تا موقع رفتن از این دنیا، با دست خالی از کمال اصلی نروید؛ وگرنه مورچه شناسی و زنبور شناسی که برای انسان کمالی نیست و تأمین‌کننده حیات ابدی وی نمی‌باشد.

توحید در محبوب

چون ما محبوبهای فراوان داریم، خدا در لابه‌لای محبوبهای ما گم شده است و لذا ما از جهت محبوب، مشرک هستیم. خدا در قلب ما شریک زیاد دارد. زنان و فرزندان ما، مقام و منصب ما، منبر و محراب ما، همه در ردیف خدا قرار گرفته و هر یک تختی در گوشه‌ای از قلب ما زده و روی آن نشسته و فرمانروایی می‌کنند. حکومت در کشور قلب ما ملوک الطوائفی^۱ است و احیاناً خدا در میان آنان مغلوب است.

از مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است: «که من بر در خانه دل نشستم؛ هر چه غیر خدا بود راهش ندادم». این قلب، قلب موحد در محبوب است که یک محبوب اصلی بیشتر ندارد و بقیّه تحت الشعاع آن محبوبند. آن محبوب به ابراهیم خلیل علیه السلام می‌گوید سرفرزند جوانت را با دست خودت بپُر، او را به زمین خواباند و کارد تیز به حلقش کشید که:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲

من روی دلم را بطور کامل و خالص متوجه کردم به آن کسی که آفریننده آسمانها و زمین است و من تسلیم محض او هستم و کسی را شریک در اطاعت او قرار نمی‌دهم.

۱. ملوک الطوائفی: حکومت خان‌خانی.

۲. سورة انعام، آیه ۷۹.

و انفاق مال هم یک اثرش «توحید در محبوب» است که پول محبوب را پیش پای خدای محبوبتر به قربانگاه می برد و ذبحش می کند. آنها که از مرگ می ترسند، چون پول و مال، محبوبشان است و مرگ را سبب فراق از محبوب می دانند از آن وحشت دارند اما آن که محبوبش خداست از مرگ استقبال می کند، چرا که آن را وسیله وصال به محبوب می داند و می گوید: «نی نی الوصال است الوصال» می فرمود:

«وَاللّٰهُ لَا بَنُیْ اَبِیْطَالِبٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَدٰی اُمِّهِ!»

به خدا قسم! هر آینه فرزند ابوطالب انسی که به مرگ دارد بیش از علاقه طفل به شیر مادر است».

وقتی هم شمشیر فرقتش را شکافت، فرمود:

«فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ»^۲

به خدای کعبه سوگند! که کامیاب شدم».

و این حسین بن علی علیه السلام است که در وسط میدان بالب عطشان شمشیر می زد و می فرمود:

«اِنْ كَانَ دِیْنُ مُحَمَّدٍ لَّمْ یَسْتَقِمَّ اِلَّا بِقَتْلِیْ یَا سَیُوفُ حُذِیْنِ»^۳

اگر بناست دین جدم با خون من استوار گردد، ای شمشیرها! بگیرید حسین را».

و قطعه قطعه اش کنید تا خونس زری پای درخت دین بریزد و شادابش بدارد. پس انفاق مال و جان جلوه ای از «توحید در محبوب» است.

۱. نهج البلاغه فیض، صفحه ۵۵۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲.

۳. سیمای کربلا، ص ۲۱۶.

نیازمندی انسان به هادی

انسان در ذات خودش نه سعادت شناس است و نه راه شناس؛ نه می تواند تشخیص سعادت دهد و نه می تواند راه نیل به سعادت را بیابد. اگر چه انسان فطرتاً روبه خداست یعنی براساس نیاز همه جانبه ای که در خود احساس می کند، معبود بی نیاز را می طلبد؛ اما نمی تواند تشخیص بدهد که آن معبود بی نیاز کیست؟ و نمی تواند راه رسیدن به آن را بیابد! و همین احساس نیاز به معبود است که راه بت پرستی را پیش پای بشر باز می کند! چون تشنه معبود است اما او را نمی شناسد، طبعاً به بیراهه می رود و سر در مقابل موجودات دیگر فرود آورده بت پرست می شود! وقتی هم معبود را شناخت، چون راه رسیدن به او را بلد نیست، دام دیگری سرراهش پیدا می شود و آن دام و کمند سرسپردگی به مدعیان هدایت کاذب از قبیل «پیر طریقت» و «مرشد» و «قطب» و امثال این عناوین فریبنده است که با، زی^۱ و قیافه های غلط انداز آدمی را به گمراهی می کشانند و لذا انسان در هر دو بُعد معبودشناسی و راهیابی، نیاز به هدایت دارد تا نه به دام بت پرستان بیفتد و نه به کمند صوفیان

آری؛ انسان به حال خود رها شده، یا سراز شرک و بت پرستی در می آورد و یا سراز تصوّف و سرسپردگی!! و هر دو، راه جهنّم خالد است و از این رو است که انسان «نیاز به هادی» دارد و آن هادی نیز منحصرّاً خالق و آفریدگار اوست که او را خلق کرده و می داند سعادت او در چیست و معبود او کیست و راه نیل به او کدام است.

۱. زی: هیأت و پوشش.

خدا، تنها پناهگاه انسان

خداوند سبحان با اشاره به آن سه نفری که از همراهی با رسول خدا ﷺ در جنگ تبوک سرباز زدند و مردم هم از آنها بریدند و دچار آشفتگی و تحیر شدند می فرماید:

﴿وَقَالُوا لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾

و مطمئن شدند که دیگر جز خدا پناهگاهی ندارند.

«ظَنُّ»؛ در اینجا به معنای اعتقاد و یقین و اطمینان است. «مِنَ اللَّهِ»؛ یعنی «مِنْ غَضَبِ اللَّهِ»؛ «إِلَيْهِ وَإِلَى اللَّهِ»؛ یعنی «إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ».

مطمئن شدند که غضب از خدا و رحمت هم از خداست. از غضب خدا به رحمت خدا باید پناه برد. جز خدا پناهی نیست. پیامبر هم که تنها واسطه بین آنها و خدا بود، طردشان کرده و اولین سیلی را از پیامبر خورده اند پس هیچ ملجأ^۲ و منجائی^۳ جز خدا نیست.

﴿لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا وَلَا مَفْرَمٍكَ إِلَّا إِلَيْكَ إِنَّا بِكَ وَلَكِ وَلَا

وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ؛^۴

ای خدای مهربان! هیچ پناهگاه و محل نجاتی و بلکه فرارگاهی جز درگاه تو نیست ما به سوی تو روی می آوریم و برای تو ایم و ما هیچ وسیله ای برای آمدن به سوی تو جز تو نداریم.

اگر از چشم همه خلق بیفتم سهل است

تو مینداز که مخدول تو را ناصر نیست

۱. سورة توبه، آیه ۱۱۸.

۲. ملجأ: پناهگاه، جای پناه.

۳. منجا: محل نجات.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۰۴.

و این کلام حق تعالی است که خطاب به پیامبرش فرموده است:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ!﴾

اگر همه از تو اعراض کردند بگو: خدا مرا بس.

از دست خدا سیلی خوردن و باز به دامن خدا چسبیدن، راه و رسم انسان موّحد است. یک بچّه دو ساله از هر کسی سیلی بخورد داد می‌زند: ای مادر! اگر از خود مادر سیلی بخورد چه می‌کند؟ باز خود را به دامن مادر می‌افکند و می‌گوید: ای مادر! هر چه مادر او را از خود دور می‌افکند، او باز به سوی مادر می‌دود و خود را به او می‌چسباند. چرا؟ چون بچّه جز مادر پناهگاهی نمی‌شناسد. مادر نوازشش کند، می‌خندد، سیلی اش بزند، می‌گیرد. خنده اش برای مادر است و گریه اش برای مادر. به زبان حالش می‌گوید:

در تمام عالم هستی یک دلبریش نیست و همه دل داده آن یک دلبرند و او خداست.

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ ای عجب! من عاشق این هردو صّد
در بلا هم می‌چشم لذّات او مات اویم مات اویم مات او

حمایت بی‌دریغ خدا از موّحّدان

آخرین آیه سوره توبه که کلامی نیروبخش و نشاط آفرین است اگر چه به ظاهر خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و برای تقویت روحیه آن حضرت آمده است ولی در واقع اعلام حمایت از هرانسان موّحد به معنای واقعی است که در میدان مبارزه با مشکلات زندگی کوچکترین ضعف و سستی از خود نشان نمی‌دهد و همچون کوهی محکم و استوار و مقاوم می‌ایستد. این فرمان



بشارت آمیز خداست که می فرماید:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ؛

ای پیامبر! [تو که از جانب خدا مبعوث و مأمور به ابلاغ رسالت گشته ای و حریص در امر هدایت مردم می باشی و از کجروی آنان به شدت رنج می ببری، حال اگر این مردم نادان از تو رو برگردانند و به یاری از تو برنخیزند احساس تنهایی نکن] بگو خدا مرا کافی است».

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛

جز خدا معبودی نیست».

جزاراده و خواست او در عالم موجود مؤثر مستقلاً وجود ندارد.

﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛

تکیه من [در تمام شوؤن زندگیم] منحصراً بر خداست و اوست که صاحب اختیار عرش عظیم است».

اوست که هم علمش محیط بر عالم است و هم قدرتش مستولی بر تمام جهان هستی. به همین جهت ترس و وحشتی از اعراض مردم ندارم بلکه دلم گرم و پشتم محکم به گفتار پروردگارم است که فرموده:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛

این آیه به راستی که چقدر امید بخش و نشاط انگیز است و چه خوب است ما امت رسول خدا ﷺ نیز این آیه را به حافظه بسپاریم و هنگام هجوم مشکلات

و پشت کردن عوامل و اسباب طبیعی و انسانی، آن را به خاطر بیاوریم و از صمیم قلب و عمق جان بگوئیم:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾

باورمان بشود که جزیک اراده و یک مشیت در عالم، مؤثر مستقّلی وجود ندارد. تمام موجودات، علل و اسبابی هستند و مسبّب الاسباب خداست که سببی را می برد و سبب دیگری را جای آن می نشاند و هیچگاه اختلالی در نظام تدبیر و تقدیر او حاصل نمی شود. این حقیقت را قرآن کریم در گوش جان ما افکنده است که:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا!﴾

هیچ حادثه‌ای در عالم پیش نمی آید -چه در درونتان و چه در بیرونتان- مگر این که ما آن را از پیش در عالم بالا تقدیر کرده ایم و سپس در عالم طبع آن را پیاده می کنیم.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ^۱
هر چیزی خزینه اش نزد ماست و ما آن را با اندازه گیری منظم
به این عالم فرود می آوریم.



۱. سوره حدید، آیه ۲۲.

۲. سوره حجر، آیه ۲۱.

فراموشی مسبب الاسباب!

متأسفانه ما حوادث را روی پردهٔ عالم طبع به دنبال علل و اسباب ظاهر می‌بینیم و آنها را مؤثرِ مستقلّ در ایجاد حوادث می‌پنداریم و روبه آنها می‌رویم و مسبب الاسباب را به فراموشی می‌سپاریم! مثلاً می‌بینیم این جباران مستکبر چه ظلم و ستم‌ها در عالم مرتکب می‌شوند و جوامع بشری را در آتش دنیا طلبی‌های خود می‌سوزانند. آیا اینها خودشان این کار را می‌کنند؟ یعنی خودشان در تدبیر و تنظیم برنامه کارشان مستقلّند؟ آیا ارادهٔ دیگری حاکم بر اراده و تنظیم نقشه آنها نیست؟ این که فکر مشرکانه است و با اعتقاد به «توحید افعالی» سازگار نیست. ما موّخّدیم و می‌گوییم: هر چه در عالم هست، تحت اراده و تقدیر خداست.

﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا﴾

یک برگ از درختی نمی‌افتد [و یک نفس از نفس کشی صادر نمی‌شود] مگر با علم و تدبیر و تقدیر خداوند علیم قدیر.

باید اندیشید و فهمید که چرا و روی چه حسابی خدا این چنین تقدیر می‌کند ولی یاللاسف که در میان ما مردم آن قدر که سخن از آمریکا و اسرائیل در جریانات و حوادث به میان می‌آید، از یاد خدا به میان نمی‌آید! گویی که اصلاً خدا در آن جریانات دخالتی ندارد در حالی که او همچنانکه اشاره شد می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ...﴾، منتهی ای بشر! بدان که در سنت من بدعملی‌های شما آدمیان سبب پیدایش آن حوادث ناگوار می‌گردد نه حرف دخالت قدرت‌های شیطانی. آنها ابزاری بیش نیستند بلکه نتیجهٔ اعمال شما را به شما بر می‌گردانند.

ایمان به غیب مهمترین اصل تربیتی

یکی از ارباب تحقیق گفته است: اگر ما آمار دقیق بگیریم، معلوم می‌شود که شمار موجودات غایب نامحسوس خیلی بیشتر از شمار موجودات محسوس است و اساساً در مکتب انبیاء علیهم‌السلام و ادیان آسمانی، اولین پایه برای ساختن انسان کامل «ایمان به غیب» است. این قرآن است که عصاره تمام کتاب‌های آسمانی است می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ؛

این کتاب [آسمانی قرآن] که هیچ شک و تردید در [حقانیت]

آن نیست، وسیله هدایت برای دارندگان تقواست، آن کسانی

که ایمان به غیب می‌آورند﴾.

اولین صفت برای پرورش یافتگان در دامن قرآن، «ایمان به غیب» است و غیب یعنی موجود پنهان از عالم حس که در رأس تمام موجودات غایب از حس، ذات اقدس الله تعالی قرار گرفته است و در پرتو نور ایمان به وجود آن ذات اقدس، ایمان به وحی و نبوت و امامت و معاد و عالم برزخ و محشر و جن و ملک داریم که همه از مصادیق غیب و موجود پنهان از عالم حس می‌باشد و اگر ایمان به غیب از رده خارج شود تمام معتقدات دینی ما هیچ و پوچ خواهد شد و لذا منحصر دانستن عالم وجود به عالم محسوسات، اولین پایه کفر و الحاد است و اولین پایه برای تحصیل عقاید حقّه، «ایمان به غیب» است.



ضرورت شناخت خداوند

شما باید پیش از همه چیز خداوندِ سُبح را بشناسید و با صفات کمال او که حیات و علم و قدرتِ مطلقه است آشنا بشوید، در این صورت است که تمام مشکلات اعتقادی شما حل می‌شود، مشکل اصلی اکثر مردمی که در مسائل اعتقادی دچار شک و تردید می‌شوند این است که در مسأله «توحید و خداشناسی» لنگی دارند و خدا را آنچنان که باید نشناخته‌اند تا چشم باز کرده‌اند، با عوامل طبیعی آشنا شده‌اند و تنها آنها را عامل مؤثر در تمام حقایق عالم می‌پندارند و حتی مسائل اعتقادی را هم می‌خواهند با عوامل طبیعی توجیه و تأویل کنند از این‌رو در حلّ مشکل اعتقاد به معراج و سفر آسمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هزار و چهارصد سال پیش که هیچ اثری از وسایل طبیعی برای سفر فضایی در کار نبوده است گیر می‌کنند و همچنین در اعتقاد به اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بیش از هزار سال است که به دنیا آمده و هم اکنون زنده و از چشم‌ها پنهان است و گذشت زمان نیز پیرش نمی‌کند دچار مشکل می‌شوند.

خلاصه اینکه منشأ تمام این اشکال تراشی‌ها و شبهه انگیزی‌ها «خداشناسی» است و تا خدا با صفات کمالش شناخته نشود نه اعتقاد به نبوت و امامت خالی از شبهات تحقّق می‌یابد و نه اعتقاد به معاد و برزخ و محشر در جان می‌نشیند و مورد باور قرار می‌گیرد و تعجّب آور اینکه دیده می‌شود، بعضی از جوانان خوش عقیده و باایمان که علاقه به هدایت مردم دارند با افرادی که پایه توحید و خداشناسی‌شان محکم نشده است به بحث در مسائل مربوط به معراج و غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و معجزات انبیاء علیهم السلام و عالم برزخ و محشر می‌پردازند در حالی که بحث در اینگونه مطالب با آن دسته از افراد، اساساً بی‌جا و حتماً بی‌نتیجه خواهد بود زیرا ایمان و اعتقاد به این حقایق از متفرّعات و پیامدهای ایمان به توحید و اعتقاد به وجود خداوند علیم و قدیر و حکیم است.

شما ای جوانان عزیز! اگر خواستید با فردی راجع به مسائل اعتقادی بحث کنید اول ببینید او اعتقاد و ایمانش به «توحید و خداشناسی» در چه حد است اگر دیدید در «توحید و خداشناسی» لنگی دارد، بدانید اولین وظیفه شما با او «بحث در توحید» است و اثبات اینکه این عالم، خدایی دارد و علیم قدیر مطلق که همه چیز را می داند و انجام همه کار را می تواند وقتی اعتقاد به وجود این خدای قادر بر همه کار در جانش نشست، آنگاه باورش می شود که آن خدا می تواند یک فرد بشری را ظرف یک شب بدون وسایل طبیعی به آسمان ببرد و برگرداند، آن خدا می تواند یک فرد بشری را به نام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بیش از هزار سال زیر همین آسمان و روی همین زمین زنده و سالم نگه دارد آنگونه که مرور زمان پیرش نکند و از چشم دیگران نیز غایب باشد.

اهمیت اعتقاد به عالم غیب

آری خالق ما آن خدایی ست که به نقل قرآن کریم، خرمن آتش نمرودی را برای حضرت ابراهیم علیه السلام تبدیل به گلستان کرده و به موسی بن عمران علیه السلام دستور داده که با عصای خود بر دریای آب بزن تا تبدیل به جاده و راه گردد و همان عصا را بر پیکر کوه بزن تا مبدل به چشمه های آب جوشان و خروشان شود و به دعای حضرت صالح علیه السلام شتر زنده از شکم کوه مرده بیرون بیاورد و لذا ما پیروان قرآن به تعلیم خود قرآن در رأس همه عقاید خویش اعتقاد به عالم غیب داریم که فرموده است:

﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

بِالْغَيْبِ!

الْم * این است کتابی که در [حَقَانِیَّت] آن هیچ تردیدی

نیست؛ [و] مایه هدایت تقواییشان است: * آنان که به غیب

ایمان می آورند.﴾

عالم غیب یعنی عالمی که در ماورای این عالم حس و طبیعت وجود دارد و حاکم و مُسیطر بر عالم طبع است و در رأس آن عالم غیب، ذات اقدس حضرت حق عزّ و علا که ربّ العالمین و غایب از عالم حسّ است. منتهی مردمی که مقهور عالم حسّند و خیال می‌کنند هر موجود حقیقت‌داری باید محسوس باشد و با چشم سردیده شود و لذا به خدا هم که می‌رسند می‌گویند اگر هست باید با چشم سردیده شود غافل از اینکه محسوسات و با چشم سر دیدنی‌ها در مرتبه پایین از وجود قرار گرفته‌اند و هر موجودی که درجه وجودش به هر میزانی بالا برود به همان میزان از عالم حسّ، فاصله می‌گیرد و با چشم سردیده نمی‌شود.

در همین وجود خودمان بیندیشید، آنچه از خودمان با چشم سر می‌بینیم بدن است که مرتبه نازل از وجود ماست، ولی حقیقت ما که روح و جان ما و مرکز ادراکات و مرتبه عالیه وجود ماست هرگز با چشم سردیده نمی‌شود. آنچه من از شما می‌بینم، جسم شماست نه روح شما و آنچه شما از من می‌بینید، جسم من است و نه روح من.

مثالی برای درک عالم غیب

همه ما ان شاء الله عقل داریم چه کسی جرأت دارد که بگوید شما عقل ندارید، حال، آیا ما عقل خود را که تنها وسیله امتیاز ما از سایر حیوانات است با چشم خود دیده‌ایم مسلّم که خیر، پس حالا که با چشم سردیده نمی‌شود، آیا ما عقل نداریم؟! مسلّم که داریم. پس معلوم می‌شود این چنین نیست که هر موجود حقیقت‌داری باید محسوس باشد و با چشم سردیده شود و هر چه که محسوس نیست و با چشم سردیده نمی‌شود در عالم، وجود ندارد. خیر، این چنین نیست، زیرا ما خودمان روح و جان داریم، عقل و هوش

و فکر و حافظه داریم و هیچ کدام از اینها محسوس نیستند و با چشم سردیده نمی‌شوند؛ از همین جا پی می‌بریم که این جهان بزرگ هستی هم جسمی دارد که محسوس است و با چشم سردیده می‌شود و آن همین زمین و آسمان است و کوه و دریا و بیابان و خورشید و ماه و ستارگان و روح و جانی دارد که غیب است و نامحسوس و با چشم سردیده نمی‌شود و او ذات اقدس «الله» است (تبارک و تعالی شأنه العزیز).

آیه اول سوره اسراء که مقدمه سفر آسمانی پیامبر اکرم ﷺ را بیان می‌کند با کلمه «سبحان» تذکر می‌دهد که بالا برنده آن حضرت، ذات اقدس خداوند است که «سُبُّوح» است و منزّه از هرگونه عجز و ناتوانی و مبری از نقایص و محدودیت‌های جسمانی است و قادر بر انجام هر کار و توانا بر ایجاد هر چیزی در زمین و آسمان است و آن ذات اقدس، قادر به قدرت مطلقه است که پیامبر خود را ظرف یک شب بدون هرگونه وسیله از وسایل طبیعی به آسمان‌ها بالا برده و پس از ارائه آیات الهیه‌اش به زمین برگردانده است.

پرستش خدای ناشناخته؟

این سؤال ممکن است در آغاز بحث خداشناسی در برخی از ذهن‌ها مطرح شود که ما وقتی چیزی را نمی‌شناسیم، چگونه می‌توانیم اعتقاد به وجودش پیدا کنیم و او را پرستیم؟

در جواب عرض می‌شود: اعتقاد به وجود چیزی با «اکتناه» آن چیز فرق دارد. اکتناه یعنی: انسان به کُنه و ماهیت چیزی پی ببرد و احاطه علمی و ادراکی به حقیقت آن پیدا کند و گفتیم اینگونه احاطه به ذات نامتناهی خدا، برای عقل و درک متناهی انسان ممکن نیست. اما اعتقاد به وجود چیزی ممکن است از روی آثار وجودی‌اش برای انسان پیدا شود، در حالی که کُنه و ماهیت آن برای



انسان ناشناخته است. ما از دیدن این نظام شگفت‌انگیز آفرینش که سرشار از مظاهر علم و قدرت و حکمت آفریدگار این نظام است؛ به وجود آن ناظم علیم و قدیر و حکیم پی می‌بریم و عرض پرستش به پیشگاه اقدسش می‌کنیم و حال آن که احاطهٔ ادراکی به کُنه ذات اقدسش نداریم.

می‌دانیم که هست؛ اما نمی‌دانیم که چیست؟ و شاید بهترین مثال برای این حقیقت که فرق است بین «هستی» و «چیستی» جوهر جان خودمان باشد که از همه چیز و همه کس به ما نزدیک‌تر است. در اینکه ما اعتقاد به وجود خودمان داریم، تردیدی نیست. ما می‌دانیم که هستیم اما نمی‌دانیم که چیستیم؟ آن جوهر عالی که از آن تعبیر به «من» می‌کنیم و همه چیز را با اضافهٔ به آن می‌شناسیم و می‌گوییم: بدن من، چشم و گوش من، دست و پای من، خانه و فرش و اتومبیل من، کیف و کتاب و کفش و کلاه من و... آیا آن «من» که بطور مسلّم هست و صاحب این متعلّقات و اضافات است؛ کیست و کنه و ماهیتش چیست؟ نمی‌دانیم و راستی این از عجایب است که آدمی هفتاد- هشتاد سال با این «من» زندگی کند و در طول این مدّت، تمام متعلّقات او را از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و... بشناسد اما تا به حال به فکر شناختن خود آن «من» نیفتد و حالی از او نپرسد که تو که چه هستی؟ از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟

به هر حال منظور اینکه ما اعتقاد به وجود روح و جان و روان خود که از آن تعبیر به «من» می‌کنیم؛ داریم، اما از درک کنه و ماهیت آن ناتوانیم. خدا هم فرموده است:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

ای پیامبر! راجع به روح از تو سؤال می‌کنند؛ بگو: روح از عالم امر پروردگار من است و به شما اندکی از علم داده شده است.

البته ما خدا، خدا زیاد می‌گوییم و ذکر «لا اله الا الله» کثراً ورد زبان ماست، ولی غالباً از مرحله تلفظ فراتر نمی‌رود و به مرحله تحقق که بیرون ریختن بت‌ها از خانه قلب است؛ نمی‌رسد و شاید اگر در وضع و حال قلبی خویش اندکی بیندیشیم، می‌بینیم که در تمام مدت عمر خود یک بار هم «لا اله الا الله» به معنای واقعی‌اش نگفته‌ایم و در نهانخانه دل، نه ده نه، صد بلکه هزارها بت نشانده‌ایم و نمی‌دانیم آخر کار از چنگال این بت‌ها چگونه رها گشته و کی خداپرست خواهیم شد؟! ای خوشا حال آنان که یک «لا اله الا الله» گفتند و خانه دل را جاروب کرده به «صاحب‌خانه» تحویل دادند و رفتند.

خداوند رحیم، برای نجات دادن ما از چنگال بت‌ها و کشاندن ما به دامن خود، پیامبران معصومی از جانب خود فرستاده است. این بیان نورانی را از مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْبِئَ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛^۱

آن خداوند مهربان، رسولان خود را در میان بندگان برانگیخت و پیامبران خود را یکی پس از دیگری فرستاد تا از بندگان بخواهند که به پیمان فطری خود [درباره توحید و خداجویی] وفادار باشند و نعمت فراموش شده خدا را [که همان فطرت توحیدی است] به یادشان بیاورند و عقل‌های دفن شده [زیر اوهام و بت‌پرستی‌ها] را بیرون آورده و آشکار سازند».

معنای حقیقی توحید

این جمله پرمحتوا از مولایمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است:

«كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوَى أَمِيرٍ»^۱

چه بسیار عقلی که اسیر هوای نفس گشته و هوای نفس امیر
آن شده است».

وراستی که در مملکت وجود بسیاری از مردم، هوای نفس و دلبخواه، حاکم
گشته و عقل به استخدام شهوت و غضب درآمده و جدّاً آزادی در ادراکات خود را
از دست داده و از ارائه آثار توحید درمانده است و بدیهی است که از عقل اسیر در
غل و زنجیرهای شهوت و غضب و عناد و لجاجت، توقع این نمی توان داشت
که راه خود را بیپیماید و مبدأ و معاد عالم هستی را بشناسد و از معنای حقیقی
انسان و هدف از خلقت او آگاه گردد و سر در مقابل منادیان حق فرود آورد.
مشکل اصلی کافران و دنباله‌روهای آنان از ناپختگان در دین، همانا راه
نیافتن به «معنای حقیقی توحید» است و آن نیز نشأت گرفته از اسارت عقل و
زندانی شدن وی در دام و کمند شهوات و تمایلات نفسانی و لجاج و عنادهای
متکبرانۀ ابلیسی است و گرنه «عقل آزاد» است که می گوید:

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲

آیا در خدای که آفریننده آسمان‌ها و زمین است شک و تردید
وجود دارد؟».

آیا ممکن است این نظامات محیر العقول فراگیر در آسمان‌ها و زمین، بدون
نظام بخشی علیم و قدیر و حکیم به وجود آمده باشد و همچنین آن عقل آزاد

۱. نهج البلاغه فیض، حکمت ۲۰۲.

۲. سورة ابراهيم، آیه ۱۰.

است که - پس از اعتقاد به وجود نظام بخش علیم حکیم - می‌گوید: آن مدبّر علیم حکیم، باید برای هدایت عالم انسان به راه سعادت ابدی‌اش برنامه زندگی او را تنظیم و به وسیله پیام‌آور معصوم از خطا به عالم انسان ابلاغ نماید و لذا می‌فرماید:

﴿يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِكُم إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾

او شما را دعوت می‌کند تا پاره‌ای از گناهانتان را بر شما ببخشد و تا زمان معینی شما را مهلت دهد.

آن نظام بخش عالم و آفریننده آسمان‌ها و زمین است که شما آدمیان را به پذیرش برنامه زندگی تنظیم شده از جانب خودش دعوت می‌کند، تا با تبعیت از برنامه حکیمانه‌اش شما را از نقایص جهل و کفر و استکبار و رذائل اخلاق و زشتی‌های اعمال، پاکسازی نماید و آنگاه به شما مهلت دهد تا پایان مدّت عمری که برای شما تقدیر و تعیین شده است در دنیا زنده بمانید.

این عمر موقت دنیوی انسان، عامل سازنده زندگی جاودانه آخروی انسان است و لذا هر لحظه‌اش آن قدر ارزش دارد که جداً در تصوّر ما نمی‌گنجد! ولی یالاسف که ما پی به ارزش آن نمی‌بریم و ساعت‌ها و روزها بلکه ماه‌ها و سال‌ها از این دُرّ گرانمایه را به رایگان از دست می‌دهیم و روزی پی به ارزش آن می‌بریم که می‌بینیم ای افسوس!

و هزار افسوس! سرمایه زکف رفت و به ریحی^۲ نرسیدیم!
از این رواست که قرآن کریم از جمله الطاف و عنایات الهیه این نعمت را نشان می‌دهد که:

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

۲. ریح: سود.

﴿يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾^۱

شما را، تا پایان مدّت معین شده از عمرتان نگه می‌دارد.

تا راه تکامل خود را بیمایید و حدّاکثر بهره لازم از زندگی دنیوی را برای تأمین حیات اخروی خویش بردارید! بنابراین، عمر طولانی در این دنیا برای انسان‌های باایمان، نعمت بسیار بزرگ الهی است که با هر نفس که می‌کشند و با هر نگاه که می‌کنند و با هر قدم که برمی‌دارند و با هر کلمه‌ای که می‌گویند، درجاتی بلند از درجات بهشتی و مقاماتی رفیع از مقامات قرب و رضوان خدا را به دست می‌آورند. از آن طرف هم فریب شیطان خوردگانی هستند که با هر نفس و با هر نگاه و با هر گفتارشان، ذرّکاتی از درکات جهنّم را برای خود ذخیره می‌سازند. اینان بسیارشان تا «اجل مُسمّى» هم باقی نمی‌مانند و بر اثر عواملی به مرگ زودرس می‌میرند!!

منکر الوهیت و ربوبیت نه خالقیت!

نکته قابل توجّه اینکه بت پرستان، منکر خالقیت «الله» نیستند بلکه منکر ربوبیت و الوهیت او می‌باشند. آنها می‌گویند: ملائکه هستند که تدبیر امور عالم می‌کنند و بت‌ها هم مظاهر آنها می‌باشند و از این نظر بت‌ها را «ربّ» و «الاه» و «معبود» خود می‌دانند نه این‌که آنها را خالق خود بدانند می‌گویند: الله خالق است و بت‌ها هم از نظر مظهریتشان برای ملائکه که مدبّر امور عالمند، «ربّ» و «معبود» ما می‌باشند و از این روفرعون هم به قوم خود نمی‌گفت: من خالق شما هستم. می‌گفت:

﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ﴾^۲

من ربّ [و سرپرست و مدبّر امور] شما هستم؛ [معبود و الاه شما

هستم].

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

۲. سوره نازعات، آیه ۲۴.

باید از دستور و قانون من تبعیت کنید. به موسی علیه السلام می گفت:

﴿لَئِنْ أَخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾^۱
اگر معبود و الهی غیر من برگزینی، تو را از زندانیان قرار می دهم!

پس انبیا علیهم السلام در مقام اثبات اصل وجود و هستی «الله» - که آفریننده عالم است - نمی باشند بلکه می خواهند «الله» را متّصف به صفات کمال از علم و قدرت و حکمت که لازمه اش «رُبُوبِیَّت» و «الُوْهَیَّت» است معرّفی کنند. به این آیه شریفه دقت فرمایید:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

می بینیم که روی صفت «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تکیه شده است و نشان می دهد آن «الله» که شکی در وجود و هستی اش نیست، کسی است که آفریننده و نظم بخش به آسمان ها و زمین است و معنای خلق و آفریدن و نظم بخشی همان رُبُوبِیَّت و تدبیر و تنظیم امر مخلوق است و جز این معنایی ندارد. زیرا همان کس که خالق است، ربّ است و همان کس که ربّ است، الّاه و معبود است؛ و عقلاً نامقبول است که موجودی «خالق» و موجود دیگری «ربّ و معبود» باشد؛ بلکه مقبول در نزد عقل همین است که:

﴿لَا خَالِقَ إِلَّا اللَّهُ؛

آفریننده ای نیست مگر الله».

﴿لَا رَبَّ إِلَّا اللَّهُ؛

پروردگاری نیست مگر الله».

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛

معبودی نیست مگر الله».



۱. سورة شعراء، آیه ۲۹.

۲. سورة ابراهيم، آیه ۹.

حال آن «الله» که خالق و ربّ و معبود است؛ شما را با ارسال رسول و انزال کتاب دعوت به دین و آیینی می‌کند:

﴿يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ﴾^۱

شما را [به دین و آیینی] دعوت می‌کند تا با عمل به آنها شما را از گناهانتان پاک گرداند [بیامرزد].

آری با عمل به دستورات آن دین و آیین، تمام آلودگی‌ها و کجروی‌ها که در عقاید و اخلاق و عمل داشته‌اید از صفحه‌ی جانتان برطرف سازد. (کلمه‌ی «مِنْ» در «مِنْ ذُنُوبِكُمْ» به اصطلاح اهل ادب، زائده و افاده‌ی تأکید و عموم می‌کند).
﴿وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾

و شما را علاوه بر پاکسازی از لحاظ اعتقاد و اخلاق و عمل، تا مدت معینی که مقرر شده در دنیا بمانید باقی نگهتان بدارد. آن انسانی سعادت‌مند است که در دنیا هم سالم باشد و هم دارای طول عمر که با هر نفسش در جاتی عظیم از حیات اُخروی به دست آورد. طول عمر و تأخیر در اجل، برای آن کسی ارزشمند است که ایمان به حیات پس از مرگ دارد و با عمر دنیوی‌اش برای حیات اُخروی‌اش کار می‌کند و گرنه تنها خوش خوردن و خوش خوابیدن و شهوات حیوانی را اشیاع کردن که زندگی انسان نخواهد بود و طولانی بودن این چنین عمر، ارزشی نخواهد داشت! و راستی اگر پس از مرگ، عالم دیگری برای حیات ابدی انسان نبود و انسان با مردن و پوسیدن تمام می‌شد، دستگاه خلقت، دستگاهی لغو و بیهوده و بی هدف می‌شد و حکمت آفریننده‌اش زیر سؤال می‌رفت که این همه نظامات محیر العقول از کهکشان‌ها و کرات و انواع و اقسام کائنات را به خاطر انسان آفریده و آنوقت انسان را برای پوسیدن و نابود گشتن!! مثل اینکه کسی بنایی باشکوه و

۱. سورة ابراهيم، آیه ۱۰.

مجلل با هزینه ای سنگین بسازد و بعد آن را ویران کند! آیا این آدم از نظر عقلای عالم مورد توبیخ قرار نمی گیرد و محکوم به جنون نمی شود؟ جنین در رحم مادر - که مجهز به جهازات از داخل و خارج شده است - از آن جهت ارزشمند است که باید به عالم دنیا منتقل گردد و با آن جهازات، در اینجا زندگی کند و اگر به هنگام تولد از مادر پیوسد و نابود گردد، عالم رحم عالم لغویی ثمری خواهد بود! زندگی دنیوی انسان نیز اگر با مرگ نابود گردد و عالم دیگری برای ادامه حیاتش نباشد، عالم دنیا عالم لغو و بیهوده ای خواهد بود و لذا فرموده اند:

﴿أَحْسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱

آیا پنداشته اید که ما شما را لغو و عبث آفریده ایم و شما بازگشتی به سوی ما نخواهید داشت؟^۲

«تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الْجَاهِلُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا»^۳

خداوند متعال برتر است از آنچه که جاهلان می گویند برتری بسیار بزرگی».

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳

ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم».

ضعف ما در توحید افعالی

تا آنجا که ممکن است باید در خانه «مقلب القلوب والابصار» را کوبید. تا آن در باز نشود، تمام درها به روی آدم بسته است. تا کلید کنتور روشن نشود تمام لامپ ها خاموش است و قدم به هر جا که بگذارید، با تاریکی مواجه می شوید و

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، جلد ۱۷، صفحه ۲۵۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.



هیچ کاری نمی‌توانید انجام بدهید! هرچه به لامپ‌ها دستمال بکشید، از آنها روشنایی نخواهید دید! اما همین که کلید کنترل را لا رفت، تمام لامپ‌ها روشن می‌شود. تمام عالمیان و آدمیان لامپ‌هایی هستند در ذات خودشان خاموش، تنها «الله» است که روشنی بخش به تمام عالم است.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱

رابطه را باید با او برقرار ساخت و کلید کنترل را باید بالا زد. در آن صورت است که تمام لامپ‌ها روشن می‌شود و آسمان و زمین برای انسان نورباران می‌گردد.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

و اگر این آبادی‌نشینان ایمان و تقوا داشتند، هر آینه درهای برکات از آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم.

ما در «توحید افعالی» ضعف و نقص فراوان داریم و متأسفانه وقتی در این باب، اندکی بحث دقیق می‌شود، در برخی از اذهان، شبهه «جبر» به وجود می‌آید و می‌گویند اگر خدا همه کاره است، پس ما چه کاره‌ایم؟! این بحث آن قدر مکرر به میان آمده که آدمی از تکرار مجدد آن شرمند می‌شود.

می‌گوییم: آری، در همه جای عالم حتی در خلقت و آفرینش خود انسان، قانون جبر حاکم است، اما در فضای افعال و اعمال انسان یعنی کارهایی که او انجام می‌دهد، از فکر و تصمیم و اراده و عمل، قانون اختیار حاکم است یعنی آفریدگار انسان، او را طوری آفریده که می‌تواند در مرحله فکر و تصمیم و اراده و عمل، آزاد و دارای اختیار و انتخاب باشد و این شاهکار خلقت است که موجودی

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۹۶.

در عین مخلوق بودن، مختار باشد. چون مخلوق از خود هیچ ندارد و ذاتاً فاقد همه چیز و در عین حال، دارای خواست و مشیت است و می تواند که بخواهد و به خواسته خود تحقق بخشد. چه آن که، خواست و مشیت آفریننده اش بر این تعلق گرفته که او صاحب خواست و مشیت باشد.

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ^۱﴾

شما نمی توانید بخواهید، مگر اینکه خدا بخواهد که بخواهید.

لزوم سپاسگزاری از مُنعم

یکی از راه هایی که انسان از آن راه آشنایی بیشتری به خدا پیدا می کند، توجّه داشتن به نعمت های بی شمار خداست و لذا خداوند در همه جا و در همه حال، نعمت های خود را از داخل و خارج وجود انسان، نشان انسان می دهد تا او را با خودش آشنا گرداند، چون سرشت انسان این است که خودش را در مقابل مُنعم بدهکار می داند. از هر کس احسان و انعامی نسبت به خودش ببیند، خودش را موظف می داند که نسبت به او اظهار تشکر و سپاسگزاری بنماید، حالا هر چقدر آن نعمت ارزشمندتر باشد، طبعاً سپاسگزاری هم محکم تر و جدی تر خواهد بود و لذا وقتی انسان به خود آمد و خود را از درون و بیرون وجودش، غرق در نعمت های بزرگ از بینایی و شنوایی و عقل و هوش و... دید، طبعاً در پی شناختن آن کسی بر می آید که این همه نعمت در اختیار او گذاشته است تا در مقام شکر و سپاسگزاری از او برآید، اینجاست که حضرت مُنعم یعنی ذات اقدس الله ﷻ منت بر انسان گذاشته و خود را به او معرفی کرده و فرموده است:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ^۲﴾

۱. سورة انسان، آیه ۳۰.

۲. سورة اعراف، آیه ۵۴.

آن کس که این همه نعمت از زمین و آسمان به شما آدمیان داده است «الله» است و او با تنظیم برنامه دینی، راه شکرگزاری از خودش را به شما نشان داده است. بنابراین انسان‌های به معنای واقعی، همان کسانی هستند که با عمل برطبق برنامه دینی اقدام به انجام وظیفه انسانی خود که سپاسگزاری از مُنعم است می‌نمایند، وگرنه مردمی که چنان سرگرم اشیاع آهواء نفسانی خود می‌باشند که اصلاً مجال این را نمی‌یابند که درباره نعمت و انعام و مُنعم بیندیشند و احساس وظیفه‌ای درباره خود بنمایند. اینان در واقع انسان‌نماهایی هستند که زندگی تمام عیار حیوانی دارند و عملاً منطقشان همان منطق کفار و مُلحدانی است که قرآن نقل می‌کند:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ!﴾

می‌گفتند جز همین زندگی دنیا در عالم چیزی نیست، گروهی می‌میریم و گروه دیگری زنده می‌شویم آنچه که می‌میراند و زنده می‌کند، دهر و طبیعت است.^۱

در عالم نه مبدایی هست و نه معادی، نه کتابی هست و نه حسابی، هر چه هست، همین زمین و آسمان است و آب و هوا و خوردن و خوابیدن و مردن که همه‌اش محصول دهر و طبیعت است. این منطق مادی مسلمانان است و عجیب اینکه برخی از (به‌زعم خود) خداپرستان نیز عملاً نشان دهنده این طرز تفکر کفرآمیزند و احياناً سخن از مهر و قهر طبیعت به میان می‌آورند و زلزله و سیل و صاعقه و طوفان را قهر و «خشم طبیعت» تعبیر می‌کنند.

بهار را خنده طبیعت و زمستان را گریه طبیعت به حساب می‌آورند در حالی که چگونه معقول است که طبیعتِ مرده کور و کر، حیات و چشم و گوش و عقل و هوش بیافریند.

احیای فکر توحیدی

آدم اگر کمترین درجه ازدک و شعور را هم داشته باشد، می‌فهمد آن کسی که انسان زنده دارای چشم و گوش و عقل و هوش را آفریده است، حتماً خودش زنده است و بینا و شنوا و درّاک است. این حقیقت را هر آدم اندک درک و شعور داری می‌فهمد، منتهی در شناسایی او اغلب به اشتباه می‌افتند و با اسماء گوناگون او را می‌خوانند و لذا او خود را معرّفی کرده و فرموده است:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛

[ای پیامبر! بگو او الله است و یگانه و بی همتاست].

و «صمد» است و از همه کس بی‌نیاز و همه کس به او نیازمندند. ضمیر ﴿هو﴾ اشاره به آن معبود معهود در فطرت می‌کند که هر انسانی به حکم فطرت و سرشت اولیه‌اش، دنبال آفریدگار خود می‌گردد و لذا آفریدگار مهربان، خود را معرّفی می‌کند که بگو او «الله» و «احد» و «صمد» است. و همچنین خداوند متعال در معرّفی خود می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛

الله، همان کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید [و از آسمان آبی نازل کرده و به وسیله آن، بخشی از میوه‌ها را از زمین بیرون آورده و رزق شما قرار داده است و کشتی را مسخر شما کرده که در دریا به امر او حرکت کند].

اگرچه کشتی را انسان می‌سازد، ولی موادّ اولیه آن را خدا آفریده است و آن نیروی فکری و عملی که انسان در ترکیب و ساختمان آن به کار برده است نیز مخلوق خداست.

از این روی یک جا خداوند تسخیر کشتی را به خودش نسبت داده که من چنین کرده‌ام و این درسی است که به ما می‌دهد و پیوسته «فکر توحیدی» را در ما زنده نگه می‌دارد که همه کارها هر چند از دست شما انسان‌ها صادر می‌شود، ولی همه از یک منبع سرچشمه می‌گیرند و آن ذات اقدس خداست که بی‌اراده و بی‌خواست او نه فکری کار می‌کند و نه دستی به حرکت در می‌آید. حتی به پیامبر اکرم و رسول گرامی‌اش صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إني فاعلٌ ذلِكَ عَدَا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ!﴾

هرگز مگو من فردا فلان کار را انجام می‌دهم، مگر اینکه بگویی که اگر خدا بخواهد.

یعنی خواست و مشیت خود را در کارهای خودت، عامل مستقل و مؤثر کافی بدان، بلکه آن را متکی به خواست و مشیت خدا بدان.

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۱

شما نمی‌توانید دارای مشیت در کاری باشید مگر اینکه مشیت خدا تعلق بگیرد که شما دارای مشیت باشید. آری، خواست خدا تعلق گرفته که شما موجودی صاحب اراده و اختیار باشید، آنگاه شما بر اساس آن اراده و اختیار خداداد خود، دست به انجام کاری می‌زنید. این جمله «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» ادب و وظیفه یک مسلمان عارف است که نباید در وعده‌هایش از زبانش بیفتد. در همه جا و در همه حال اتکاء به مشیت و خواست خدا داشته باشد و بگوید «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» فلان کار را انجام می‌دهم اگر خدا بخواهد این چنین و آن چنان می‌کنم.

۱. سورة كهف، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. سورة انسان، آیه ۳۰.

مؤمن شدن غلام بت پرست

در یکی از تألیفات سابقین این داستان را خواندم که یکی از صلحا به نام «عبدالواحد رازی» گفته است: سالی با جمعی سفر دریایی داشتیم، به وسط دریا که رسیدیم، هوا طوفانی شد و به جزیره ای افتادیم. آنجا غلام سیاهی را دیدم بتی را تراشیده و آن را می پرستد. کنارش نشستم و گفتم: ای جوانمرد! این بت که قابل پرستش نیست. گفت: پس قابل پرستش کیست؟ این سؤال کاشف از این بود که او فطرتاً می داند که سراپا نیاز است و احتیاج به معبود دارد، ولی اشتباه در تشخیص و تطبیق کرده است و باید راهنمایی گردد. از اینرو پرسید: آن کس که سزاوار پرستش می باشد کیست و چون زبانش عربی بود گفتم:

«الَّذِي فِي السَّمَاءِ عَرْشُهُ وَفِي الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ وَفِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

سَبِيلُهُ لَا يَغْرُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ؛

معبود و سزاوار پرستش آن کسی است که آسمان و زمین و کوه

و دشت و دریا و صحرا همه تحت قدرت او قرار گرفته است و

ذره ای از ذرات عالم از حیطه علم او بیرون نیست. اوست که

سزاوار پرستش است».

گفت: از آن معبود آیا پیام و کلامی هم رسیده است؟ دیدم این سؤالش هم عاقلانه است. گفتم: آری او پیام داده و خود را معرفی کرده و شروع کردم آیات آخر سورة حشر را خواندن:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ

الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ

اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱



من این آیات را می‌خواندم و او با کمال توجه گوش می‌داد و عجیب اینکه اشک می‌ریخت، درست مثل آدم تشنه‌ای که در وسط بیابان سوزان به چشمه آب زلالی رسیده است و جانی تازه می‌گیرد. دیدم با خضوع تمام و چشم اشکبار گفتم: دینت را به من عرضه کن تا من هم متدّین به دین تو باشم. من هم شهادتین را به او تلقین کردم و او مسلمان شد. آداب وضو و نماز را هم یادش دادم. وقتی عازم بر حرکت شدیم که سوار کشتی بشویم و برویم، او گفت: من دیگر از شما جدا نمی‌شوم، می‌خواهم با شما باشم. با ما آمد و داخل کشتی نشست. در میان کشتی آنچنان با خدا گرم گرفته بود و عرض راز و نیاز می‌کرد که همه سرنشینان کشتی را متوجه خود کرده بود.

تا اینکه شب شد و ما پس از انجام فرائض آماده شدیم که بخوابیم. او پرسید چه می‌خواهید بکنید؟ گفتم: می‌خواهیم بخوابیم. پرسید آیا آن معبود هم می‌خوابد؟ گفتم: نه:

﴿هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾^۱

او حیّ قیوم است و پیوسته بیدار و هوشیار است و خواب عارض او نمی‌شود. او با تعجب تمام گفت:

﴿فَبِئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ تَنَامُونَ وَمَوْلَاكُمْ لَا يَنَامُ﴾^۲

پس شما بندگان با انصافی نیستید آیا رواست که معبود بیدار باشد و شما در حضورش پا دراز کنید و بخوابید».

عَجَبًا لِلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنَامُ كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُحِبِّ حَرَامٌ

بده انصاف کی روا باشد خواجه بیدار و بنده اندر خواب^۳

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. روح البیان، ج ۴، ص ۳۶۸.

۳. بحار الأنوار، جلد ۶۷، صفحه ۵۹.

این گفتارش چنان تکانی به من داد که آتش در جانم برافروخت و پیش خود گفتم ای عجب! بیش از یک روز نیست که این آدم با خدا آشنا شده است، ولی چنان جلالت و عظمت خدا در جانم نشست که در حضور او خوابش نمی برد. آنگاه به خود گفتم تو بیچاره بعد از یک عمر خداپرستی نتوانسته ای این چنین با خدا آشنا بشوی. او گناهی نکرده و هیچگونه اسائۀ ادبی از خود در پیشگاه خدا نشان نداده است ولی آنچنان هیبت خدا در دلش نشسته که اصلاً خوابش نمی برد. پس چگونه می خوابد آن آدمی که غرق در گناه است و ذمۀ اش مشغول به صدها حقوق الناس است. کینه ها و حسدها و بغض و عداوت ها نسبت به برادران ایمانی خود دارد و آسوده می خوابد! آیا هیچ احتمال نمی دهد که ناگهان مرگ فرا برسد؟ طومار عمرش پیچیده شود و عقبات و گردنه های صعب العبور پس از مرگ او را در برگیرد.

مختار بودن انسان در قبول هدایت

از جمله بت هایی که در هر زمان و در زندگی فرد فرد آدمیان امکان بروز و ظهور دارد بُت نفس امارۀ خود انسان است که رسول خدا ﷺ در وصف آن فرموده است:

«أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»

دشمن ترین دشمنان تو، همان نفس توست که در پیش روی تو قرار گرفته است».

نفس تو فرمانده مطاع توگشته و علی الدوام تو را به دنبال هوا و هوس های خود می کشد و با وسوسه های خود القا می کند آن چهرۀ زیبای دلربا را تماشا کن، آن آواز و ترانه شورانگیز را گوش کن، آن معاملۀ حرام پرسود را که میلیون ها

تومان به تونفع می‌رساند از دست نده و مگو که حرام است و توأم با ربا است! آن
پُست و مقام حسّاس اداری که برایت پیش آمده محکم بجسب و مگو که حق
کشی می‌شود و عقب زدن دیگران از مقام و منصب لایقشان و امثال آن که اینها
همه از مصادیق شرک است و بت پرستی است.

مادر بت‌ها، بت نفس شماست زن که آن بت ماروین بُت اژدهاست
ولذا حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواسته که خدایا! چنان کن که خودم و
فرزندانم مبتلا به پرستش بت‌ها نشویم.

﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ!﴾

خدایا! این بت‌ها با انواع و اقسامشان بسیاری از مردم را به
ضلالت افکنده و گمراهشان نموده‌اند.

اینکه من مردم را دعوت به توحید و پرهیز از بت پرستی می‌کنم.

﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾^۲

حال از آنها هر کس دعوت مرا پذیرفت و در صراط مستقیم
توحید تابع من شد، او بی‌تردید از من است و من ضامن سعادت
او هستم و هر کس نافرمانی من کرد و تابع من نشد، او دیگر
حسابش با من نیست تا تو با او چگونه رفتار کنی، اما آنچه
مسلم است اینکه تو آمرزندهٔ مهربانی.

این بیان نشان می‌دهد که افراد بشر در پذیرش دعوت انبیاء علیهم السلام هیچگونه
اجبار و اکراهی ندارند بلکه کاملاً دارای اختیار و آزادی در ردّ و یا قبول دعوت
پیامبران می‌باشند و اساساً امتیاز انسان از سایر کائنات از جماد و نبات و

۱. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۳۶.

۲. همان.

حیوان، داشتن خصیصه «اختیار» در عمل است که انسان هرکاری را می‌تواند انجام بدهد و می‌تواند ترک کند، در امر پذیرش دعوت انبیاء علیهم‌السلام هم مطلب چنین است که خدا فرموده است:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱

ما راه را به انسان نشان داده و او را به راه راست سعادت و خوشبختی دائم هدایت کرده‌ایم و گفته‌ایم این راه، راه بهشت و سعادت جاودان و این هم راه جهنم و شقاوت دائم است و تو در انتخاب هریک از این دو راه بهشت و جهنم مختار و آزادی اگر با اختیار خود به راه بهشت رفتی، «شاکر» محسوب خواهی شد و اگر به راه جهنم رفتی، «کافر» شناخته خواهی شد. اینک بنگر که برای خود چه می‌پسندی. حضرت ابراهیم علیه‌السلام هم گفته است: خدایا! من مردم را به توحید دعوت می‌کنم و از شرک و بت پرستی تحذیرشان می‌نمایم، ولی پذیرفتن یا نپذیرفتن آنها و در نتیجه بهشتی یا جهنمی شدنشان در اختیار من نیست، من همین قدر می‌توانم بگویم که ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ کسی که در راه توحید و مبارزه با شرک از من تبعیت کرد از من محسوب شده و بهشتی خواهد شد.

سبب بیگانگی ما با خدا

ما طبق دستور خالق مهربان خود نه هفته‌ای یک بار و نه روزی یک بار، بلکه در هر شبانه روز پنج بار به نماز می‌ایستیم و حضوراً به پیشگاهش عرضه می‌داریم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ جز توای معبود محبوبم! نه سردر مقابل کسی فرود می‌آورم و نه دست حاجت به سوی کسی دراز می‌کنم.

آیا این چنین ارتباط شبانه‌روزی طی سال‌های متمادی با آفریننده عالم و آدم ما را نباید با او رفیق گرم صمیمی کرده باشد، پس چرا نشده‌ایم؟! بلکه چنان

از او بیگانه‌ایم که گویی اصلاً با او آشنایی نداشته‌ایم. ما اگر ساعتی روبه آفتاب بایستیم، گرم می‌شویم و روشن و شاداب می‌گردیم، ولی یک عمر است که روبه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌ایستیم و نماز می‌خوانیم، اما روحاً گرم و روشن و شاداب نمی‌شویم. آیا نقص و عیب و علّت در کجاست؟ معلوم می‌شود ما در همین نماز شبانه‌روزی امان که اولین و استوارترین پایه برای ساختمان خداشناسی و خداپرستی است صادق نمی‌باشیم. هر روز صبح روبه قبله می‌ایستیم و می‌گوییم:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

من چهرهٔ قلبم را روبه خدایی قرار داده‌ام که آفریدگار آسمان‌ها و زمین است من تسلیم محض در پیشگاه او هستم و احدی را شریک او در اطاعت قرار نمی‌دهم.

الله اکبر، من خدا را بزرگتر از همه چیز و همه کس می‌دانم. آیا نمی‌ترسیم در همان حال خدا بگویید: ای دروغگو! چهرهٔ قلبت روبه من است در حالی که اکنون دردل با غیر من سرگرم صحبتی، به یاد همسر و فرزند و کسب و کار و رونق بازاری می‌اندیشی؛ با طلبکار می‌جنگی، با بدهکار می‌غرّی. آیا من واقعاً در نزد تو اکبرم یا پول و مقام و منصب اکبر است؟!

ابتلا به بیماری شرک در اطاعت

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ»^۲ یعنی مردم بعد از اینکه به وسیلهٔ قرآن انداز شدند و ترس از حساب روز جزا در جان‌شان نشست، باید بدانند که جز ذات اقدس «الله» معبودی ندارند و او عَلَّامُ الْغُيُوبِ معبود یگانه بی‌همتاست.

۱. سورهٔ انعام، آیهٔ ۷۹.

۲. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۵۲.

در دامن قرآن تنها کسانی تربیت می شوند که هم ترس از عالم آخرت در جانشان نشسته است و هم جز خدا هیچ موجودی را سزاوار پرستش نمی دانند. به فرموده امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

«عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۱

چنان خالق و آفریدگار عالم و آدم در جانشان بزرگ و با عظمت جلوه کرده که غیر او هر چه هست در نظرشان کوچک و غیرقابل توجه آمده است.

حال، ما مردمی که مدّعی توحید در عبادت هستیم و لا اله الا الله می گوئیم و جز خدا احدی را نمی پرستیم، متأسفانه اکثراً مبتلا به بیماری شرک در اطاعت می باشیم و در بسیاری از شئون زندگی، اطاعت از فرمان غیر خدا می کنیم و برای جلب رضایت ثروتمندان و زورمندان و همسران و فرزندان و خویشان و دوستان، «فرمان خدا» را زیر پا می گذاریم و همه اینها نشأت گرفته از اتباع الهوی و اطاعت از فرمان نفس است که دلم می خواهد چنین و چنان کنم.

آدمی در این مسیر هوی پرستی که افتاد، دیگر از هیچ جنایت و خیانتی که پیش آید روگردان نخواهد شد. این قرآن است که می فرماید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۲

آیا دیده ای آن کسی را که هوای نفس و دلبخواه خود را معبود و مطاع خویش اتخاذ کرده و خدا او را به [کیفر] این کجروی که با علم و آگاهی، آن را پیش گرفته است به حال خود رها

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۹۳.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

کرده و اوقهراً در ضلالت و گمراهی پیش رفته و در نتیجه مُهر
به گوش و قلبش خورده و پرده روی چشمش افتاده است. آیا
در این صورت چه کسی بعد از خدا او را می تواند هدایت کند.
آیا نمی خواهید از این جریان پند بگیرید؟

پس معلوم می شود که لازم نیست بت پرستی یک شکل و شمایل خاصی
داشته باشد و بت حتماً به صورت سنگ و چوب و فلزی باشد، چه بسا ممکن
است فلان آدم پولدار و فلان آدم صاحب مقام و مسند، بُت انسان شده باشد
و انسان رشته اطاعت از فرمان او را به گردن انداخته و از اطاعت فرمان خدا
سرپیچی نماید و حتی ممکن است همسر و فرزندان، مغازه و کارگاه، پست و
مقام حساس اداری و احیاناً منبر و محراب و دیگر تعینات اجتماعی، بتی برای
انسان بشود و انسان در مسیر تأمین خواسته های آنها، وظایف الهی خود را به
دست فراموشی بسپارد و مصداقی از مصادیق ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ گردد.

کفر عملی شیطان!

درباره شیطان اگر اندکی تأمل کنیم؛ می بینیم از نظر اصول اعتقادی کمبودی
نداشته است! همان اعتقاداتی که ما داریم، او هم داشته است!

* اقرار به خالقیت خدا کرده و گفته است:

﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾

[خدایا! تو مرا از آتش و آدم را از خاک آفریده ای].

* به ربوبیت خدا نیز اقرار کرده و گفته است:

﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي﴾

رَبِّ یعنی ای پروردگار من! به سبب اینکه گمراهم کردی.

۱. سورة اعراف، آیه ۱۲.

۲. سورة حجر، آیه ۳۹.

* اعتقاد به نبوت انبیاء و عصمت آنها نیز داشته و گفته است:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ!﴾

«به عزت سوگند همه آدمیان را اغوا^۱ می‌کنم مگر آن گروه از
بندگان مخلصت [که توانایی نفوذ در آنها را ندارم]».

عباد مُخْلَصِينَ خدا همان انبیاء و اولیای مقرب درگاهند که دارای صفت
عصمتند.

* اعتقاد به قیامت و روز جزا هم داشته و گفته است:

﴿فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۲

[خدایا! به من مهلت بده که تا روز بعث و رستاخیز زنده
بمانم].

پس شیطان به تمام اصول اعتقادی‌ای که ما معتقدیم، معتقد بوده است و
در عین حال خدا درباره او فرموده:

﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۳

شیطان از زمره کافران است».

شیطان معتقد به اصول اعتقادی، چرا کافر است؟! برای اینکه در «مقام
عمل» کافر بوده است. وقتی فرمان از جانب خدا صادر شد که:

﴿اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾

برای آدم سجده کنید».

۱. سوره ص، آیات ۸۲ و ۸۳.

۲. اغوا: گمراه کردن، بیراه نمودن.

۳. سوره بقره، آیه ۳۴.

۴. سوره حجر، آیه ۳۶.



﴿أَنِّي وَاسْتَكْبَرُ﴾

از پذیرش فرمان امتناع کرد و استکبار ورزید.

و با جسارت تمام گفت:

﴿لَمْ أَكُنْ لِسَجْدٍ لِّبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾

من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده‌ای که از گل بدبوی گرفته شده، آفریده‌ای سجده نخواهم کرد!

آری؛ شیطان «کفر اعتقادی» نداشته بلکه «کفر عملی» داشته است. «اسلام اعتقادی» داشته ولی «اسلام عملی» نداشته است همانگونه که اکثر ما مردم به قول خود مُسْلِم، مبتلا به همین «کفر عملی شیطانی» هستیم و در تمام شئون زندگی خود عملاً می‌گوییم:

﴿لَمْ أَكُنْ لِسَجْدٍ﴾

من تن به اطاعت فرمان نمی‌دهم.

وقتی به آیه تحریم ربا در قرآن می‌رسیم می‌گوییم: ﴿لَمْ أَكُنْ لِسَجْدٍ﴾. به آیه حفظ حجاب قرآن می‌رسیم می‌گوییم: ﴿لَمْ أَكُنْ لِسَجْدٍ﴾. از بازار و خیابان ما، ادارات ما، آموزشگاه‌ها و کارگاه‌های ما، خانه و خانواده‌های ما و... از همه جای زندگی ما این ندای استکبار شیطانی بلند است.

آیا ما مسلمانی؟

اینک این قرآن است که با خطاب عتاب‌آمیز به ما می‌گوید: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟﴾^۱ آیا شما مسلمانی؟! ما باید هر روز صبح که از خانه بیرون می‌آییم خطاب به خود بگوییم: «هَلْ أَنْتَ مُسْلِمٌ»؛ آیا تو مسلمانی و با توجه به

۱. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲. سوره حجر، آیه ۳۳.

۳. سوره هود، آیه ۱۴.

دستورات اسلام به سرکارت می‌روی؟ شب هم که به خانه برمی‌گردیم باز به خود بگوییم: «هَلْ أَنْتَ مُسْلِمٌ»؛ آیا تو مسلمانی و با کوله‌باری از عمل به دستورات اسلام به خانه برگشته‌ای؟! آیا مسلمان رفتی و مسلمان برگشتی؟ بطور حتم موقع جان دادن نیز فرشتگان خدا که برای قبض روح آمده‌اند به ما خواهند گفت:

﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

آیا شما مسلمانید [و با حال اسلام می‌میرید]؟».

باید برای آن لحظه جواب آماده کنیم!! اسلام آن چنان مهم است که خدا از پیامبران خود طلب اسلام می‌کند. ابراهیم خلیل علیه السلام با آن عظمت مقامش:

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

خدایش به او گفت: اسلام بیاور و تسلیم در مقابل امرپروردگار
عالمیان باش.».

او هم گفت: تسلیم شدم، مطیع فرمانم. وقتی هم مأمور به ذبح فرزندش شد؛ بی‌درنگ آماده اطاعت فرمان گردید و به فرزندش گفت:

﴿يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾^۲

پسر! من مأمورم که ذبحت کنم.».

پسر هم نگفت: آخر پدر چرا؟ بلکه گفت:

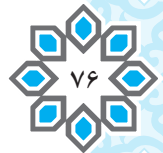
﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾^۳

پدر [به آنچه که دستور داده‌اند] عمل کن.».

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۱.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۳. سوره صافات، آیه ۱۰۲.



ضرورت شناخت خداوند متعال

ولذا خداوند آن پدر و پسر را به خاطر همین اسلام و تسلیم ایشان می ستاید که:

﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا^۱﴾

پدر و پسر هر دو در مقابل فرمان ما تسلیم شدند﴾.

حضرت یوسف صدیق علیه السلام پس از طی مراحل اخلاص در عبودیت، وقتی دعا می کند می گوید:

﴿فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي

مُسْلِمًا وَالْحَقِّقْنِي بِالصَّالِحِينَ^۲﴾

خدایا! تو که ولی و صاحب اختیار من هستی مرا مُسلم بمیران
و به صالحان ملحقم کن﴾.

حتّی رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله به نقل قرآن کریم می فرماید:

﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۳﴾

من مأمورم که مُسلم در پیشگاه رب العالمین باشم﴾.

﴿وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ^۴﴾

من مأمورم اوّل کسی باشم که قدم در وادی اسلام می گذارد
[تا دیگران دنبال من تسلیم امر خدا کردند]﴾.

حاصل آنکه خدا در قرآن کریم، هم منطق شیطان را نشان می دهد و هم منطق
انبیاء را. شیطان منطقش ﴿لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدْ﴾ بود اما انبیاء علیهم السلام منطقشان ﴿أَسْلَمْتُ
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است. شما مدّعیان اسلام از کدام منطق تبعیت می کنید؟

۱. سوره صافات، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۱.

۳. سوره مؤمن، آیه ۶۶.

۴. سوره زمر، آیه ۱۲.

ضرورت شناخت اصول اعتقادی

انسان عاقل وقتی دینی را برای خویش اتخاذ می‌کند و متدین به آن دین می‌شود، طبعاً توجه به این خواهد داشت که دین سرمایه‌ی حیاتی اوست که هم باید در دنیا با به کار بستن دستورات آن، زندگی سعادت‌مندانه‌ای به وجود آورد و هم در آخرت در پرتو نور ملکوتی آن به حیات ابدی خویش ادامه دهد. با توجه به این مطلب بر انسان عاقل لازم است درباره‌ی این دین کاملاً بیندیشد، تفکر و تحقیق کند، اصول و فروع آن را خوب به دست آورده و در عمق جاننش بنشانند تا در نتیجه هم با طمأنینه و آرامش خاطر زندگی کند و هم بتواند دیگران را ارشاد و هدایت نماید و اگر با مشککی^۱ مواجه شد، بتواند از حریم دین خود دفاع کند و بنیان اعتقادی‌اش را از عروض شک و تزلزل و تردید در امان نگه دارد و خلاصه دین را علماً و عملاً تکمیل کند. هم در شناخت اصول اعتقادی‌اش ترقی کند و هم در مرحله‌ی عمل به دستوراتش حداکثر استفاده را بنماید به همان نحو که در زندگی مادی دنیوی‌اش عمل می‌کند که وقتی فهمید به خوراک و پوشاک و مسکن و مزکب نیازمند است درباره‌ی آنها خوب می‌اندیشد، تفکر و تحقیق می‌کند تا آنچه از وسایل را که لازم دارد بهتر بشناسد و حداکثر استفاده را از آنها بنماید.

هم اکنون می‌بینیم دنیا چقدر در این قسمت از زندگی مادی پیش رفته است! دنیای امروز را با هزار سال و پانصد سال و صد سال پیش مقایسه کنید و ببینید چه پیشرفت شگفت‌انگیز و جدّاً محیر العقولی کرده است! چرا؟ چون به ارزش اسباب و وسایل مادی زندگی پی بردند و دائم فکر کردند و تحقیق کردند و پیشروی کردند.

شیوع تفکر ابلیسی

حال یک سؤال، آیا این نافرمانی از امر و نهی خدا که طرز تفکر ابلیسی است در میان ما مدعیان اسلام و ایمان به مبدأ و معاد، در حال پیشروی نیست؟ دست به هرکاری که می‌زنیم می‌بینیم فرمان هوای نفس و خواهش دل در کشور وجودمان مقدّم بر فرمان خدا اجرا می‌شود!! در عین ادّعی توحید و خداپرستی خود را در جرگه مشرکان و بت پرستان مشاهده می‌کنیم! این گفتار خداوند و خالق ماست که می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ^۱﴾

اکثر اینان که ایمان به الله دارند؛ مشرکند!!

در مقام ادّعا سخن از ایمان به خدا و آخرت می‌گویند اما عملاً داد می‌زنند: خدا گفته ربا نخور! من می‌خورم! خدا گفته: دروغ نگو! من می‌گویم!! خدا گفته: خمس بده! من نمی‌دهم!! خدا گفته: ای زن! خود را از نامحرم بپوشان! من نمی‌پوشانم!! مگر شیطان غیر از این بود؟!

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ^۲﴾

اعراب [بادیه‌نشینان] گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید! بگویید: مسلم شدیم. ایمان هنوز در قلبتان داخل نشده است.﴾

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۴.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۱

مؤمنان، آنانند که ایمان به خدا و رسولش آوردند و سپس بدون هرگونه شک و تردید در مقام بذل مال و جان در راه خدا برآمدند، اینانند که صادق در ایمانند.

فطرت خداداده انسان تبدل بردار نیست و دین پایدار، همان است که با فطرت انسان منطبق است و از این روست که در دین مقدس اسلام (که دین فطری است) تحصیل اصول عقاید باید تحقیقی و براساس دلیل یقین آور باشد، نه روی تقلید از پدر و مادر و معلم و استاد. البته هرکسی بر حسب مرتبه عقل و ادراکش می تواند آزادانه بیندیشد. در این صورت عقل آزاد به راهنمایی فطرت آزاد می آید و می گوید: تنها کسی سزاوار خضوع و پرستش است که خالق و آفریدگار من است و حیات بخش و چشم و گوش و عقل و هوش دهنده به من است. خضوع در مقابل غیروا، تذلل در مقابل مخلوق است و تذلل^۲ مخلوق در برابر مخلوقی مثل خود یا پایین تر از خود، ذلت و سفاهت^۳ است.

مگر آن مخلوقی که خود خالق دستور خضوع در برابر او را داده باشد مانند پیغمبر و امام! پس فطرت حر و آزاد آدمی باید در پرتو نور هدایت عقل، اتخاذ معبود نماید، نه در ظلمت تقلید کورکورانه از آبا و اجداد و نظایرانان که قرآن این روش جاهلانه را تخطئه می کند و می فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَفِينَا عَلَيْهِ

۱. همان، آیه ۱۵.

۲. خوار شدن.

۳. سفاهت: حماقت: بلاهت.



آبَاءَنَا أُولُو كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ^۱

وقتی به آنان گفته می‌شود: از آنچه که خدا نازل کرده است تبعیت کنید می‌گویند: ما تبعیت می‌کنیم از آنچه که پدران خود را بر آن یافته‌ایم. حال اگر پدرانشان نفهمیده به راهی رفته‌اند، اینها هم باید از همان راه بروند؟!»

در میان همین انسان‌ها، کثیری هستند که وجود خدا را منکرند تا چه رسد به اذن او!! فراوانند کسانی که خود را همه کاره می‌دانند و نسبت به دیگران نیز داد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» می‌زنند. تنها فرعون، گوینده این سخن نیست، هر کسی که میدان برایش باز باشد و حرفش کاربرد داشته باشد در حدّ خودش همین حرف را می‌زند و خود را خدای بزرگ دیگران می‌داند. یک کد خدا در یک ده می‌گوید: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» یک مرد متکبر در خانه‌اش می‌گوید: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»؛ زن حق ندارد حرف بزند و نظر بدهد! می‌گوید: من همه کاره هستم! پس در دنیا حاکمیت مطلقه خدا برای همه کس بارز نیست.

تنها اقلیتی از انسان‌های متفکر، اندیشمند و عاقل هستند که خود و عالم را شناخته‌اند و پی به هیچ چیز بودن عالم و همه چیز بودن خدا برده‌اند و از عمق جان و صمیم قلب می‌گویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». البته گویندگان این دو جمله فراوانند اما فهمندگان و باورداران آن بسیار اندکند.

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُ»^۲

و اندکی از بندگانم شکرگزارند!»

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۲. سوره سبأ، آیه ۱۳.

این، کار هر کسی نیست که یک جا رو بردارد و هر چه را که غیر خداست از خانه دل بیرون بریزد و بگوید:

«الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»^۱

دل خانه خداست، در خانه خدا غیر خدا را نشان!

پس حاکمیت مطلقه خدا در دنیا برای همه کس بارز نیست. در آخرت بارز می شود و همه کس آن را می فهمند و قدرت نفس کشیدن بدون اذن او را در خود نمی بینند. «لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ»، ولذا می گوئیم:

﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾

[خدا] مالک و صاحب اختیار روز جزاست.

و حال آن که او مالک دنیا و آخرت و مالک تمام هستی است ولی این مالکیت در دنیا برای همه کس روشن نیست بلکه بسیاری غیر خدا را (از مال و مقام و صاحبان زور و زر) مالک و صاحب اختیار خود می دانند اما روز قیامت که شود: «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»^۲ تمام آنچه را که در دنیا سبب [برای رسیدن به آمال و اهداف خود] می پنداشتند از خود بریده و گسیخته می بینند که همه چیز سببیت خود را از دست داده و هیچ و پوچ از آب درآمده اند:

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾^۳

آن روز کسی نمی تواند از کسی مشکلی حل کند و باری از دوش کسی بردارد. تنها فرمان، از آن خداست.

آن روز رستاخیز این ندا در همه جا می پیچد که:

۱. جامع الاخبار صدوق رحمته الله.

۲. سوره بقره، آیه ۱۶۶.

۳. سوره انفطار، آیه ۱۹.



﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟^۱

امروز سلطنت از آن کیست؟﴾.

سؤال کننده خدا است و جواب دهنده هم خودش. کسی حق سخن گفتن ندارد. اوست که می پرسد. امروز مُلک و مِلک از آن کیست؟ آن مالک ها و مَلِک های پوشالی چه شدند و کجا رفتند؟

«أَيُّنَ الْعَمَالِقَةُ وَأَبْنَاءُ الْعَمَالِقَةِ أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ وَأَبْنَاءُ الْفِرَاعِنَةِ
أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ وَأَطْفَأُوا سُنَنَ
الْمُرْسَلِينَ؛^۲

کجا رفتند عمالقه و فرزندان آنها، کجا رفتند فرعون و فرعونیان؟
کجا رفتند اصحاب مدائن رَس (آن مستکبران مغرور) که پیامبران
را کشتند و به فکر خاموش ساختن نور رسولان خدا بودند؟».

خودش جواب می دهد:

﴿لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ^۳

[امروز سلطنت] از آن الله واحد قهار است﴾.

ضرورت اجتناب از غلو در اعتقاد

ما اَمت اسلامی باید در مورد اعتقاد به نبوّت پیغمبر اکرم ﷺ و امامت
امامان علیهم السلام مراقب باشیم که مبتلا به شرک و غلو در اعتقاد نشویم و توحید به
معنای واقعی را لگه دار نسازیم. ما معتقدیم که پیغمبر و امام هم مخلوقی از
مخلوقات خدا هستند، مخلوق یعنی موجودی که از خودش هیچ چیز ندارد

۱. سورة غافر، آیه ۱۶.

۲. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۱، قسمت سوم.

۳. سورة غافر، آیه ۱۶.

نه هستی دارد نه حیات، نه علم دارد و نه قدرت؛ آنچه که دارد خدا به او داده است و هر دم نیز که بخواهد از او می‌گیرد. تنها موجودی که همه چیز از خود دارد ذات اقدس «الله» جَلَّ جَلَالُهُ است که کمال مطلق است و تمام صفات کمال عین ذات اوست که ازلی وابدی است یعنی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و غیر او همه مخلوق او می‌باشند؛ به اراده او موجود می‌شوند و به اراده او معدوم می‌گردند و لذا ما معتقدیم پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام عَلَيْهِ السَّلَام هم تحت اراده و مشیت خدا تدبیر می‌شوند، و اگر بخواهد پرده از مقابل چشمشان برمی‌دارد که در این صورت، آنها عالم و آگاه از همه چیز و از همه جای عالم می‌شوند و اگر بخواهد پرده مقابل چشمشان می‌افکند که در این صورت آنها از همه جا و همه چیز عالم بی‌خبر و ناآگاه می‌گردند و اگر او مصلحت حکیمانه‌اش اقتضا کند، توانایی انجام هر کار را به آنها می‌دهد که در این صورت آنها قادر بر انجام هر کاری می‌شوند و اگر بخواهد از آنها سلب قدرت می‌کند که در این صورت آنها از عهده انجام هیچ کاری بر نمی‌آیند.

این همان اعتقاد متوسطی است که بین دو اعتقاد افراطی و تفریطی قرار گرفته است؛ یعنی ما نه پیغمبر و امام را یک بشر عادی بی‌خبر از حقایق آسمانی می‌دانیم و نه آنها را دارای استقلال در وجود و استقلال در صفات کمال می‌شناسیم که همه چیز از خود داشته و شریک خدا باشند، بلکه آنها را ما بشری می‌دانیم که خدا آنها را از میان بندگان خویش برگزیده و مشمول عنایات خاصه خودش قرار داده است تا بندگان خدا را به صراط مستقیم حق هدایت کنند. در این صورت است که خدا به آنها در حد لزوم، احاطه علمی و نفوذ قدرت در عالم عنایت می‌فرماید و اگر در دعای هر روز ماه رجب می‌خوانیم:

«مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ... لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ
بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقْتُلُهَا وَتَرْثُهَا بِيدِكَ»^۱

و مقامات آسمانی تو در هیچ جا تعطیل نیست و فرقی
نیست بین تو و بین آنها (اهل بیت علیهم السلام) مگر اینکه آنان
بنده تو و آفریده تو هستند پس گشایش و بسته شدن کار آنها
به دست توست».

منظور این نیست که خدایا! ذاتاً بین تو و اولیائت فرقی نیست! زیرا جمله
بعدی می گوید: «انهم عبادك وخلقك» آنها بندگان تو و مخلوق تو هستند و فتق
و رتق و گشودن و بستن امور زندگی آنها در دست توست؛ تویی که به آنها علم و
قدرت می دهی و تویی که داده هایت را از آنها پس می گیری. بلکه منظور این
است در آن حدی که به آنها احاطه علمی و نفوذ قدرت داده ای طبیعی است که
نسبت به آن درجه از «علم» و «قدرت» فرقی بین تو و آنها نخواهد بود زیرا همان
واقعیت ها که معلوم و مقدور آنها شده است همانهاست که معلوم و مقدور تو
می باشد. تنها فرقی که هست در کیفیت علم و قدرت است. علم و قدرت تو
ذاتی است و علم و قدرت آنها اعطائی و موهبتی است. «وَكُنْ بِذَلِكَ فَرَقًا».

فطری بودن وجود خدا

«ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ»^۲

چون آسیبی به شما رسد به سوی او روی می آورید [و می نالید].

هنگامی که گرفتاری در زندگی به سراغتان می آید [ناله و فریادتان بلند
می شود و] دست به دامن خدا می شوید و از او می خواهید که از شما رفع بلا

۱. مفاتیح الجنان، دعاهاى هر روز ماه رجب.

۲. سورة نحل، آیه ۵۳.

کند و همین دست به دامن خدا شدن به هنگام بلا، روشن‌ترین شاهد است
براین که شما فطرتاً خود را نیازمند به خدا می‌دانید و جز او کسی یا چیزی را
شایسته‌ی التجاء و نجات بخش خود نمی‌شناسید. این همان دلیل فطری بر
وجود خداست که حضرت امام صادق علیه السلام آن مرد ملحد منکر خدا را از همین
راه با خدا آشنا ساخت. او به امام علیه السلام می‌گفت: شما چه دلیل بر وجود خدا
دارید؟ امام علیه السلام فرمود: آیا تا به حال تو، سفر دریا کرده و در کشتی نشسته‌ای
که دریا طوفانی شده و کشتی با سرنشینانش در حال غرق شدن باشد، آنگونه
که راه نجات از همه طرف بسته شده و رشته امید از همه کس بریده شده
باشد؟ آیا تا به حال این چنین گرفتاری برایت پیش آمده است؟ گفت: آری،
به چنین بلایی مبتلا شده‌ام. امام علیه السلام فرمود: آیا در آن لحظه ناامیدی تمام،
امید به جایی داشتی که از آن سودستی به سوی تودراز گردد و از آن تنگنا
نجات دهد یا به کلی مأیوس از نجات بودی؟ گفت: آری، در همان موقع از
دروم به نقطه نامعلومی امید داشتم که می‌تواند از آن تنگنا نجاتم دهد.

امام علیه السلام فرمود: آن نقطه نامعلوم برای تو همان خداست که چون درمّدت
عمرت با غیر او سرکار داشته و با او در ارتباط نبوده‌ای، از این رو آن نقطه ناشناخته
و نامعلوم برایت تجلّی کرده است. در حالی که آن نقطه اتکاء تمام مخلوقات
است و کلّ عالم هستی از عمق ذات و وجود خود دست به دامن او می‌باشند
و همه چیز خود را از او می‌گیرند؛ منتهی شما مردم جاهل غافل که از ابتدا خود
را به دامن غیر او افکنده و او را در زندگی به حساب نیاورده‌اید، تنها به هنگام
گرفتاری که همه دست از شما کشیده و رهاتان می‌کنند، او را در عمق ذات خود
می‌یابید و ناله‌کنان دست به دامن او می‌شوید!

﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ﴾^۱

سپس هنگامی که به شما ضرری می‌رسد پس به درگاه او
زاری و تضرع می‌کنید.

جواربه معنای «صوت حیوان وحشی» است که در بیابان ناله می‌کند.
انسانی هم که در تمام عمر از خدا رمیده و با برخورداری از نعمت‌های بی حد
و حصر خدا از خدا بریده است، تنها هنگام هجوم گرفتاری‌ها و دشواری‌های
زندگی به یاد خدا می‌افتد و همچون حیوان وحشی رمیده در میان بیابان ناله
سرداده و فریاد «یا خدا» می‌کند وای کاش! این آشنایی با خدا را ادامه می‌داد
و هیچگاه از خدا جدا نمی‌شد، ولی یاللاسف که چنین نیست؛ بلکه:

﴿ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾^۲

آنگاه هنگامی که [خدا] از شما رفع گرفتاری نمود، باز گروهی
از شما به پروردگار خود شرک می‌ورزند و سراغ دیگران می‌روند.

مراتب توحید

توحید دارای مراتبی است و هر انسانی باید در پی آن باشد که مرتب روبه جلو
حرکت کند و در سیر قرب الی الله توقّفی نداشته باشد.

الف: توحید در حدّ لفظ

مرتبه ناقص توحید، همان است که منافقین هم دارند، آنها هم «لا اله الاّ
الله» می‌گویند ولی قلباً ایمان ندارند. این توحید نافع به حالشان نیست. تنها
اثری که در دنیا برایشان هست این است که از نظر فقهی نجس و مهذورالدّم

۱. سوره نحل، آیه ۵۳.

۲. سوره نحل، آیه ۵۴.

نمی باشند. اموال و خونشان محفوظ است. ولی همین که از دنیا رفتند، این توحید در عالم آخرت نجات بخششان نخواهد بود! این مرتبه از توحید، «توحید منافقان» است.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^۱

به راستی که جایگاه منافقان در پایین ترین درکات جهنم است.

ب: توحید در حد اعتقاد

«مرتبه دوم توحید» را همه داریم؛ توحیدی است که به زبان، جاری می کنیم و در قلب هم اعتقاد به آن داریم؛ ولی این اعتقاد به حد رسوخ نرسیده که راسخ در جان ما شده باشد و قلب ما را رنگ توحیدی زده باشد. اگر رنگ الهی به قلب انسان بخورد، تبدیل به حقیقت دیگری خواهد شد. مثل این که سنگی تحت تأثیر عوامل مختلف قرار گرفته، تبدیل به یاقوت شود یا کود متعقنی تبدیل به گل گردد. این چنین حرکتی لازم است که جوهر جان انسان در جهت توحید حرکت کند و اکتفا به تلفظ و اعتقاد تنها ننماید که توحید لفظی و اعتقادی تنها، نمی تواند ما را به درجات عالیّه از مقامات اخروی برساند. این توحید خیلی اثر کند، ما را از عذاب جهنم برهاند. آن هم اگر بتوانیم آن را سالم ببریم. معصیت ها و آلودگی ها آن را خدشه دار نکرده باشد که قرآن می فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ

وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۲

سرانجام کسانی که مرتکب کار زشت می شوند این می شود که آیات خدا را تکذیب می کنند و آنها را به مسخره می گیرند.

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۵.

۲. سوره روم، آیه ۱۰.



چه بسا مردم مسلمان مؤمن معتقد هم، بر اثر بد عملی ها و کارهای زشتی که انجام می دهند؛ کم کم آن توحید اعتقادی را هم از دست می دهند و آیات خدا را تکذیب و بلکه آنها را به استهزاء می گیرند و لحظه جان دادن کافر می میرند.

ج: توحید در حدّ باور

پس توحید لفظی و اعتقادی به شرط سالم ماندنش تا روز قیامت ما را از جهنّم می رهاوند ولی نمی تواند ما را از درجات عالیّه بهشتی بالا ببرد و به مرحله "لقاء خدا" برساند. این اثر از آن «مرتبه سوّم از توحید» است که در جان ما رسوخ پیدا کند و رنگ الهی به جوهر قلب ما بزند و آن چنان بشویم که قرآن کریم می فرماید:

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾

نه به خاطر آنچه که -از شئون دنیوی- از دست داده‌اید؛
افسرده و غمگین بشوید و نه به خاطر آنچه که به دست
آورده‌اید خوشحال و شادمان گردید.

اگر این چنین شدیم، موّحد واقعی شده ایم که غیر خدا از شئون دنیوی را مؤثر در سعادت خود نمی دانیم و از اقبال و ادبار آن خوشحال و غمگین نمی گردیم. این «مرتبه سوّم از مراتب توحید» است که از مرحله لفظ و اعتقاد گذشته به مرحله باور رسیده است. این مطلب مهمّی است که بدانیم «باور داشتن» غیر از «اعتقاد داشتن» است. باور داشتن آدمی را دگرگون می کند و در وجود انسان انقلاب برپا می سازد و رنگ الهی به قلب آدم می زند.

تفاوت باور با اعتقاد

بعضی از علمای اخلاق از باب مثال می‌گویند: ما - افراد عادی - حاضر نیستیم شب، در یک اتاق، با یک مرده به سربریم و حال آن که او مرده است و هیچ حس و حرکتی ندارد، مثل یک تخته سنگ یا قطعه چوب است. در عین حال از ترس و وحشت و اضطراب خوابمان نمی‌برد. اگر هم چرتی بزنیم با خواب‌های وحشتناک از خواب می‌پریم. اما آن مرده شوی که روزانه با ده‌ها مرده سروکار دارد؛ مرتب مرده می‌شوید و مرده دفن می‌کند، چون او تکرار در عمل دارد، می‌داند که مرده هیچ کاری از او ساخته نیست. این مطلب باورش شده و لذا شب، تنها در قبرستان با صدها مرده می‌خوابد و خواب‌های خوش هم می‌بیند! حال باید دید فرق او با ما، در چیست؟

ما علم داریم که مرده هیچ کاره است، او هم علم دارد که مرده، هیچ کاره است؛ اما علم ما با علم او خیلی فرق دارد! علم ما در حدّ تصوّر و در سطح قلب است، در جانمان رسوخ پیدا نکرده و باورمان نشده است چون عمل نکرده‌ایم و مرده نشسته و دفن نکرده‌ایم؛ اما او عمل کرده و تکرار در عمل داشته، نتیجتاً باورش شده که از مرده هیچ کاری ساخته نیست. در واقع علم او به حدّ باور رسیده ولی علم ما در همان حدّ سطحی قلب، باقی مانده است. عمل است که علم را به مرحله باور می‌رساند. اگر آنچه را که می‌دانیم به مرحله عمل آوریم و تکرار کردیم و با توجّه هم انجام دادیم، همان «عمل مکرر با توجّه»، کم‌کم علم ما را به مرحله باور می‌رساند. در این مرحله است که "خدا باور" «مرگ باور» و «قیامت باور» می‌شویم.



ضرورت تلاش برای رسیدن به مقام باور

الان ما در مرحله «خدادان» هستیم، مرگ دان و قیامت دان هستیم، تنها می دانیم که مرگ و خدا و قیامت هست. این، دانستن است. دانستن، غیر باور داشتن است. ما در مرتبه دوم توحید هستیم و نسبت به مرتبه سوم آن بسیار عقب ماندگی داریم و تا به آن مرتبه نرسیم، نمی توانیم سعادت اخروی خود را تأمین کنیم. الان می کوشیم که به آن مرتبه برسیم. ولی به آن مرتبه رسیدن مشروط به زیرپا نهادن اهواء نفسانی و بیرون راندن غیر خدا از حومه قلب است که خدا با بیان توبیخ آمیز می فرماید:

﴿وَآخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴾^۱

به جای خدا، معبودهایی برای خویش اتخاذ کرده اند تا کمک کارشان باشند!

مانع بزرگ موحد واقعی شدن

ما اگر موحد واقعی نیستیم برای این است که هوای نفس در وجودمان حاکم است. سردوراهی که برسیم راه خدا و راه هوی؛ غالباً راه هوی را بر راه خدا ترجیح می دهیم. ما در جهاد با نفس، سستی ها و سهل انگاری های فراوان داریم. مرحوم فیض رحمته الله نقل می کنند: کسی می گفت: ما شنیده ایم جماعتی بوده اند که شیر درنده را تسخیر می کرده اند و سوار بر شیر می شدند؛ آیا این ممکن است؟ ایشان می فرمایند: بله، ممکن است واقعیت داشته باشد. خدا در قرآن کریم فرموده:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً﴾^۲

ما هر چه را که در آسمان ها و زمین است؛ همه را مسخر شما قرار داده ایم.

۱. سوره یس، آیه ۷۴.

۲. سوره جاثیه، آیه ۱۳.

واستعدادی هم به انسان داده است که می‌تواند همه چیز را به تسخیر خود درآورد. آری! می‌شود انسان به جایی برسد که شیر را مستخر خود سازد. مگر از امامان^۱ ما علیهم السلام نبود که عکس شیر در پرده را زنده کرد و به جان دشمن خدا انداخت. انسان این استعداد را دارد که شیر را هم مستخر خود سازد. او گفت: آیا می‌شود من علامتی داشته باشم که نشان دهد به آن مقام رسیده‌ام که شیر را مستخر خود کنم؟

مرحوم فیض رحمته الله علیه فرمود: بله، اگر شما توانستی این سگی را که در درون خود هست مستخر کنی و سوار بر آن بشوی، می‌توانی آن شیر بیرونی را هم مستخر کنی و سوار بر آن بشوی. وقتی انسان غضب می‌کند، تبدیل به یک حیوان دژنده‌ای می‌شود و به هنگام طغیان شهوت تبدیل به بهیمه‌ای می‌گردد!

مرحوم فیض رحمته الله علیه به آن مرد فرمود: تو که سالیانی دراز است با سگ درونی خود دست به گریبان هستی و هنوز نتوانسته‌ای آن را رام کنی و مستخر خود سازی، چگونه توقع داری که شیر دژنده را در بیرون وجودت مستخر کنی؟! اگر سگ درونی مستخر تو شود، ممکن است شیر بیرونی هم مستخر تو گردد.

تسلط بر هوای نفس

مردی شنیده بود که بزرگی، اسم اعظم می‌داند^۲ هوس کرد او هم اسم اعظم بلد باشد، نزد آن بزرگ رفت و تقاضا کرد اسم اعظم به او یاد بدهد. او استنکاف^۳ کرد و مرد اصرار. عاقبت به او وعده داد و گفت: من به شرطی این کار را انجام می‌دهم که فردا اول صبح از دروازه شهر بیرون بروی، هر چه دیدی، برگردی برای من نقل کنی. او فردا صبح طبق وعده عمل کرد و از دروازه که خارج شد، دید

۱. امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون عباسی.

۲. گفته‌اند: هر کس دارای علم اسم اعظم باشد، اسرار را می‌داند و قادر بر کارهایی می‌باشد.

۳. استنکاف: سرپیچی.



پیرمردی شکسته حال، یک پشته هیزم از بیابان جمع کرده بردوش خود انداخته و می‌خواهد وارد شهر بشود. نگهبان دروازه راه را بر او بست و مانع شد و خواست آن پشته هیزم را با زور و جبر از او بگیرد. پیرمرد مقاومت کرد، عاقبت نگهبان با چوب بر سر او زد و آن هیزم را از او گرفت.

این مرد پیش خود گفت: عجب مرد ظالمی است! من اگر اسم اعظم داشتم، همین الان او را نابود می‌کردم که به این پیرمرد ستم نکند. پیش «مرد بزرگ» برگشت و جریان را نقل کرد. او گفت: علت این که از یاد دادن اسم اعظم به تو استنکاف می‌کردم این بود که تو را لایق این کار نمی‌دیدم؛ همان پیرمرد هیزم شکن که دیدی، استاد من در یاد دادن اسم اعظم است! او چنان بر هوای نفس خود، مسلط است که از آن قدرتی که دارد استفاده نکرده است؛ تو که به همین راحتی تصمیم گرفتی آن نگهبان را بکشی، چطور ممکن است بتوانی این امانت را تحمّل کنی؟ این است «مرتبه سوم توحید» که هوای نفس بر انسان غالب نباشد.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ!﴾

آیا دیده‌ای کسی را که هوای نفس خود را معبود خویش گرفته است؟»

زندگی ما آلوده به هوای نفس

باورمان بشود که ما در قسمت عمده از شؤون زندگی مان، هوای نفس حاکم است! در کسب و کارمان هوای نفس حاکم است! در جشن‌های عروسی مان هوای نفس حاکم است! اگر دقت کنیم، در بسیاری از کارها خواهیم دید که ما دنبال هوای نفس خود می‌رویم.

﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ!﴾

و از غیر خداوند متعال، خدایانی برگرفتند بلکه ایشان را یاری کنند.

باید از شرّ نفس اماره و هوای نفس به خدا پناه ببریم و واقعاً از خدا بخواهیم که تا نمرده‌ایم؛ در پرتو انفاس قدسی ولیّ زمان، این قدرت مجاهده با نفس را به ما عنایت فرماید.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۱

آنان که در راه ما مجاهده می‌کنند، بطور مسلّم ما آنها را به راه‌های خودمان هدایت می‌کنیم.

در این حدیث دقّت فرمایید که مرحوم کلینی رحمته الله در اصول کافی از امام

صادق علیه السلام به عنوان حدیث قدسی نقل کرده که خدا فرموده است:

«يَا ابْنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمْلَأُ قَلْبَكَ غِنًى وَلَا أَكِلَكَ إِلَى طَلَبِكَ وَ
عَلَى أَنْ أَسُدَّ فَاقَتَكَ وَأَمْلَأُ قَلْبَكَ خَوْفًا مِنِّي وَإِنْ لَا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي
أَمْلَأُ قَلْبَكَ شُغْلًا بِالدُّنْيَا ثُمَّ لَا أَسُدُّ فَاقَتَكَ وَأَكِلَكَ إِلَى طَلَبِكَ»^۲

ای فرزند آدم! تو خود را برای من فارغ بساز [واقعاً بنده من باش و] در آن دم که با من هستی به دیگران نپرداز. من به تو قول می‌دهم که متکفل امورم باشم و دل و جانت را از غنا و بی‌نیازی پرکنم [و تو را قلباً مستغنی بسازم] و اگر خود را برای بندگی من آماده نسازی قلب تو را از محبّت و اشتغال به دنیا سرشار می‌سازم و از فقر تو پیشگیری نمی‌کنم و تو را به آنچه دنبال آنی واگذار می‌کنم.

۱. سوره یس، آیه ۷۴.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۳. کافی، جلد ۲، صفحه ۵۸۳.

غناى روحى و بى‌نیازى قلبى، یک موهبت بزرگ الهى است که هیچ ارتباطى به ثروتمند بودن ندارد. افرادى هستند که دستشان از ثروت و مال دنیا خالى است اما قلبشان از غنا و بزرگواری و مناعت طبع موج مى‌زند. به قدری عزیزالتفس و منیع‌الطبع هستند و بزرگواری روحى دارند که اگر از گرسنگی بمیرند؛ دم از احتیاج به خلق نمى‌زنند و شکایت خالق را پیش مخلوق نمى‌برند. طبق این حدیث شریف قدسى، خدا مى‌فرماید: ای بنده من! تواز روی صدق و راستی بنده من باش و باورکن که من خدای توهستم، باورکن که من خالق و روزی بخش توهستم. اگر تواز روی صدق و راستی به این حدّ از باور رسیدی، من خودم متکفل امورت مى‌شوم. تورا واگذار به کارت نمى‌کنم بلکه خودم زندگی تورا مى‌چرخانم.

احتیاج به صمد، یک نیاز طبیعى و فطرى

آن کسى که از روی جدّ و اعتقاد و راستی، روزی چند مرتبه مى‌گوید:

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

خدا را «صمد»^۱ مى‌داند و همتایی برای او قائل نمى‌باشد، پس با چه معیار و ملاکی پیش این موجودات توخالی، خودش را کوچک مى‌کند؟ از حضرت امام سجّاد علیه السلام منقول است:

«الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ
الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَنَامُ»^۲

صمد، آن موجودی است که جوف و شکم ندارد. صمد کسى است که نمى‌خورد و نمى‌آشامد و کسى است که نمى‌خوابد.

اصلاً ملاک و منشأ احتیاج، توخالی بودن است؛ هر موجود توخالی، محتاج

۱. صمد: توپر.

۲. بحار الأنوار، جلد ۳، صفحه ۲۲۰.

و نیازمند به این است که خودش را پر کند و لذا قهراً احتیاج طبیعی به یک موجود توپر دارد که در پرتو او پر شود. در عالم خلق، هیچ موجود توپری نداریم، تمام موجودات تو خالی هستند!

بر هر چه بنگری به همین درد مبتلاست
سیه رویی ز ممکن، جدا هرگز نشد در هر دو عالم

همه مخلوقات تو خالی هستند. ذره اتم را هم - که خیال می کردند توپر است و ماده اولیه عالم است - شکستند و تو خالی اش یافتند. سراسر عالم طبیعت اجوف^۱ است. از زمین و آسمان و کهکشان و... همه دست گدایی به سوی «صمد» یعنی یک موجود توپر دراز کرده اند. آن موجودی که «صمد» است، نه والد است و نه مولود، نه او از چیزی جدا گشته و نه چیزی از او جدا می گردد؛ اوست که همه خالی ها را پر می کند. احتیاج به «صمد» یک احتیاج طبیعی و فطری عالم خلق است. ما که سراسر نیاز و فقر و احتیاجیم، با زبان فطرت و طبیعت دادِ «یا صمد» می زنیم. حتی اگر به زبان، کافرو منکر صمد هم باشیم، اما همین شکم گرسنه ما، همین کام تشنه ما، همین بدن ضعیف ما که از سرما و گرما بیچاره می شود و تمام ذرات وجودی ما به زبان حالِ خلقتش داد می زند: یا صمد! من گرسنه ام سیرم کن. من تشنه ام سیرابم کن. من برهنه ام پوشاکم ده و...

اشتباه در تشخیص صمد

ما که انسان هستیم و به قول معروف گل سرسبد مخلوقاتیم، این چنین نیازمند به «صمد» می باشیم؛ پس دیگران نیز که پایین تر از ما هستند احتیاج مسلم به «صمد» دارند. منتهی چیزی که هست، در تشخیص «صمد» در اشتباهیم؛ فکر می کنیم هر که پول و زور دارد، او «صمد» و توپر واقعی است؛ فکر

۱. اجوف: تو خالی.

می‌کنیم این آفتاب با زرق و برقش «صمد» است؛ در صورتی که همه توخالی هستند. یک پوستی از هستی و وجود روی ماهیت امکانی اینها کشیده شده که توپر نشانسان می‌دهد. پرده‌ای از غنا و دارایی بر چهره فقر و نیاز این موجودات افتاده که غنی نشان داده می‌شوند. آن پرده انداز، اگر پرده را بردارد و این پوست را کنار بزند خواهیم دید همه، هیچند و همه پوچ.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ
سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا
الْبِحَارُ سُجِّرَتْ!﴾

در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود و در آن هنگام که ستارگان بی‌فروغ شوند و در آن هنگام که کوه‌ها به حرکت درآیند و در آن هنگام که نفیس‌ترین اموال به حال خود رها شوند و در آن هنگام که وحوش جمع شوند و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند.

روزی خواهد رسید که تمام این پرده‌های فریبنده کنار می‌روند و قیافه‌های فقر و بیچارگی همه موجودات برملا می‌شود. آن روز، آن بدبخت‌هایی که در دنیا فریب این موجودات توخالی را خورده‌اند و یک عمر به جای «صمد» صنم‌ها^۲ را و به جای خدا، بت‌ها را پرستیده‌اند و در مقابل زورداران و پولداران کرنش کرده‌اند، به بدبختی خود واقف می‌شوند و پی به پوچی آنها می‌برند. به فرموده قرآن: از شدت حسرت و بدبختی، هر دو دست خود را به دندان می‌گزند.

۱. سوره تکویر، آیات ۱ تا ۶.

۲. صنم: بت.

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا^۱﴾

آن روز، آدم ظالم هر دو دست خود را از روی حسرت و بدبختی می‌گزد... و می‌گوید: ای عجب! چه اشتباهی کردم، چرا دنبال دیگران افتادم؟!﴾.

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ^۲﴾
به جای خدا این مخلوقات پوسیده را معبود خود گرفتم که به کمک کاری من برخیزند.

﴿يَوْمَ تَقْلُبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ^۳﴾

آن روز که با صورت در میان آتش پایین و بالا می‌روند می‌گویند: ای کاش! مطیع خدا و رسول بودیم﴾.

دیگران را چه به ادّعی ربوبیت؟!

﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ؛

این الله ربّ شماست﴾.

این ذات اقدس‌ی که مستجمع جمیع صفات کمال بوده و خالق آسمان‌ها و زمین است و مسیطر و مستولی بر مجموعه عالم هستی و تدبیر و تنظیم‌کننده کلّ امور است، ربّ شما و صاحب اختیار شماست و اوحقّ قانون‌گذاری برای زندگی شما را دارد نه طاغوت‌های زمان همچون فرعون و شدّاد و نمروذ و دیگران

۱. سوره فرقان، آیه ۲۷.

۲. سوره یس، آیه ۷۴.

۳. سوره احزاب، آیه ۶۶.

که هیچگونه دخالتی در خلق و تدبیر امور عالم ندارند.

این «الله» که با آن صفات توصیف شد «رب» شماست. آنگاه می‌فرماید: **﴿فَاعْبُدُوهُ﴾** حال که «الله» را به عنوان خالق و رب خود شناخته‌اید، لازمه این شناخت آن است که او را معبود و مطاع خود قرار بدهید و قانون زندگی خویش را از او بگیرید که قانونگذار برای زندگی انسان همان کسی است که آفریدگار انسان است.

آری؛ آن کس که «خالق» انسان است «رب» انسان است و همان کس که «رب» انسان است «معبود و مطاع» او است.

دیگران را چه رسیده است که ادعای ربوبیت کنند و تراوشات ذهنی خود را به نام قانون زندگی بر جامعه بشر تحمیل نمایند و **﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾** بگویند؟! در همه اعصار، اختلاف انبیاء علیهم‌السلام با طواغیت زمان روی عنوان ربوبیت بوده و آنها می‌گفتند: رب و سرپرست جامعه، ما هستیم و ما هستیم که باید قانون زندگی به دست مردم بدهیم و مردم باید از رأی ما تبعیت کنند و مطیع فرمان ما باشند.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾

و فرعون گفت: ای برجستگان جامعه! من معبودی جز خودم برای شما سراغ ندارم.

به حضرت موسی علیه‌السلام می‌گفت:

﴿قَالَ لَئِنْ أَخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾

اگر معبودی غیر از من برگزینی از زندانیان قرار می‌دهم.

۱. سوره قصص، آیه ۳۸.

۲. سوره شعراء، آیه ۲۹.

جملاتی هم که در آیه قبل مورد بحث آمده است، مانند:

«الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»؛ «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»؛
«ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ»؛ «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»؛ «يُدِيرُ
الْأُمُورَ»؛

همه بر محور یک مطلب می چرخند و آن تأکید بر توحید در امر عبودیت است و اثبات این که در عالم جز ذات یگانه و بی همتای الله ﷻ چیزی نیست که سزاوار پرستش باشد. تنها اوست که خالق است و رب و معبود و مُطاع بحق است.

شان نزول سوره توحید

کتاب شریف توحید مرحوم شیخ صدوق رحمته الله حدیثی از حضرت امام باقر العلوم علیه السلام نقل می کند که می فرماید: کفار و مشرکین خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند:

«هَذِهِ آهَتُنَا الْحُسُوسَةُ الْمُدْرَكَةُ بِالْأَبْصَارِ فَأَشْرَأْتَ يَا مُحَمَّدُ
إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي تَدْعُو إِلَيْهِ حَتَّى نَرَاهُ وَنُدْرِكَهُ»؛

اینها [بت‌ها] معبودهای ما هستند که حاضر و محسوسند و با چشم دیده می شوند. تو هم معبود خود را که به سوی او دعوت می کنی نشان بده تا ما هم او را ببینیم و ادراکش کنیم».

در همین موقع این سوره نازل شد: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»؛ «بگو الله معبود من است». «هُوَ» است نه «هَذَا». بعد امام فرمود:

«فَالْهَاءُ تَنْبِیْثٌ لِلثَّابِتِ وَالْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ ذِكِّ
الْأَبْصَارِ وَلَمْ يَسْأَلِ الْحَوَاسُ»؛^۱

«هاء» در ﴿هُوَ﴾ اشاره به ثابت است و «واو» اشاره به غایب است پس ﴿هُوَ﴾
یعنی: ثابت غایب.

«هاء» در «هذا» اشاره به ثابت است و «ذا» اشاره به حاضر محسوس، پس
«هذا» یعنی: ثابت محسوس.

«الله» که معبود ماست غایب از منطقهٔ حَسّ است و همان غایب بودنش
دلیل بر کمال وجود اوست زیرا وجود حَسّی، نازلترین و پایین‌ترین مرتبهٔ وجود
است. هر چه وجود کامل‌تر باشد، از حَسّ دورتر می‌شود. موجود محسوس
درجهٔ پائین از هستی را دارد و حاضر در منطقهٔ حَسّ است ولی موجود کامل،
غایب از منطقهٔ حَسّ است. برخلاف توهم مردم عادی که خیال می‌کنند
آنچه محسوس است کامل است و آنچه نامحسوس است، ناقص و یا
معدوم است.

در همین بدن خودتان ملاحظه می‌فرمایید پوست بدن شما محسوس و
ملموس است اما عقل شما نامحسوس است که اشرف نواحی وجود شماست.
آیا پوست محسوس کاملتر است یا عقل نامحسوس که نه دیدنی است و نه
شنیدنی و نه چشیدنی و نه بوییدنی و نه لمس کردنی؟ عقل؛ غایب از تمام
این نواحی حَسّی است و در عین حال اشرف و اکمل از تمام این ابعاد وجودی
است. نه می‌توانیم انکارش کنیم و بگوییم ما عقل نداریم و نه می‌توانیم با یکی از
حواس، ادراکش کنیم و آن را با چشم ببینیم و با گوش بشنویم و با ذائقه بچشیم و
با شامه ببویم و با دست لمس کنیم.

آری؛ عقل از حواس ما غایب است و همان غایب بودنش، نشان کامل
بودنش است چون حَسّی بودن نشان نقص و نازل بودن در وجود است.

تفاوت مسئله شناخت با مسئله اعتقاد

دو مسئله را از هم تفکیک کنیم؛ یکی مسئله اعتقاد به وجود وهستی چیزی و دیگر مسئله شناختن حقیقت آن چیز. ممکن است ما یقین واعتقاد به وجود چیزی داشته باشیم اما حقیقت و ماهیت آن را شناسیم. مثلاً ما به یقین می دانیم که در وجود ما عقل هست اما حقیقت آن را نمی شناسیم. به یقین می دانیم که ما حیات داریم وزنده ایم اما حقیقت حیات وزنده بودن چیست؟ آن را نمی شناسیم. ما از آثار عقل وحیات به وجودشان پی می بریم نه از شناخت حقیقتشان.

شما یک انسان زنده را کنار یک انسان مرده در نظر بگیرید؛ از جهت اعضا وجوارح و جهازات بدنی با هم مساویند آیا آن دو با هم چه فرقی دارند که یکی زنده و دیگری مرده است؟ انسان زنده چه دارد که انسان مرده آن را ندارد؟ مگر نه این است که زنده حیات دارد و مرده حیات ندارد؟ می پرسیم: آیا حیات چیست که این یکی دارد و آن یکی ندارد؟ می گوئید: این حرکت وحساسیت دارد، می بیند و می شنود، پس زنده است. آن حساسیت ندارد و نمی بیند و نمی شنود، پس مرده است. می گوئیم: اینها که آثار حیات است و از بود ونبود اینها پی به بود ونبود حیات می برید؛ اما خود «حیات» چیست که اینجا هست و آنجا نیست؟ نمی دانیم! پس در این که ما حیات داریم وزنده ایم هیچ شک و تردیدی نداریم اما حقیقت آن چیست؟ نمی دانیم!

تفاوت عاقل با دیوانه

شما در نظر بگیرید یک آدم «دیوانه» و یک آدم «عاقل» کنار هم نشسته اند و در تمام اعضا و جهازات بدنی با هم یکسانند. ولی به یقین می دانیم که آدم عاقل چیزی دارد که آن آدم دیوانه ندارد و آن «عقل» است. اما حقیقت عقل را نمی شناسیم بلکه از آثار به وجود آن پی می بریم. یعنی می بینیم اورفتار



وگفتارش منظم است می فهمیم که عاقل است و چون این رفتار و گفتارش منظم نیست می فهمیم که دیوانه است. پس در عین حال که یقین به وجود «عقل» و «حیات» داریم، از درک حقیقتشان ناتوانیم.

در این عالم کبیر نیز مطلب چنین است. ما از هستی خود و هستی عالم پی به وجود و هستی خالق عالم و آدم می بریم و می فهمیم او هست که ما هستیم، او هست که عالم هست؛ ولی در عین حال او غایب از درک ماست و از شناختن حقیقت او ناتوانیم و لذا او نه تنها از حس ما غایب است بلکه از عقل ما هم غایب است. عقل هم قادر به ادراک حقیقت او نیست! باز هم متوجه تفکیک بین «اعتقاد به وجود هر چیز» و «درک حقیقت آن» هستیم. عقل، ما را از طریق مشاهده آثار صنع؛ معتقد به وجود «صانع عالم» می کند؛ اما از درک حقیقت «آن صانع» اظهار عجز و ناتوانی می نماید.

ناممکن بودن احاطه محدود به نامحدود!

اقیانوس کبیر در یک فنجان صغیر نمی گنجد. وجود نامحدود خدا هم در فنجان عقل و درک محدود ما نمی گنجد. درست است که انسان موجود متفکر کاونده و جستجوگر است. به هر چه که برسد می خواهد بفهمد: آن چیست و از چه پیدا شده است. آب را تجزیه و تحلیل می کند و عناصر تشکیل دهنده آن را می شناسد.

با هوا و آتش و خاک و برق و بخار و... به همین نحو عمل می کند. در مورد خدا هم می خواهد اینگونه عمل کند و پیش برود. نهیب از جانب عقل می رسد که ایست! اینجا منطقه ممنوعه است! طمع احاطه موجود محدود به وجود نامحدود طمع نابخردانه است.

«إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَهَيُّاً»^۱

بر حذر باشید از اندیشیدن در ذات خدا که حاصلی جز تحیر و
گم‌گشتگی نخواهد داشت».

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»^۲

چشم‌ها او را درک نمی‌کند ولی او چشم‌ها را می‌بیند و اولطیف
و آگاه است».

او محیط بر حواس و عقول است و هرگز محاط حواس و عقول واقع نمی‌شود.
این حدیث از رسول اکرم ﷺ منقول است:

«إِنَّ اللَّهَ اخْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا اخْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ»^۳

حقیقت آنکه ذات اقدس الله ﷻ هم از حواس (چشم‌ها) در
حجاب است و هم از عقل‌ها».

حفظ حالت طلب در همه حال

علم به عجز از معرفت حق تعالی، کمال معرفت اوست. حال اگر این سوال به
ذهن کسی آید که مگر خداشناسی بر ما واجب نیست؟ عرض می‌شود: آنچه که بر ما
واجب است، شناختن خالق خود به صفات جلال و جمال از حیات و علم و قدرت
و... در حدّ طاقت و توانایی امکانی خودمان است؛ ولی اطلاع از کنه ذات اقدس او
همانگونه که گفتیم از حیطة درک بشر بیرون است و تقرّب جستن به او نیز که بر ما
واجب است این است که از طریق عمل به تعلیمات دینی، جوهر و ذات روح خود را
به صفات عالیّه و اخلاق فاضله بیاراییم و در حدّ خود تشابه به خدا را که کمال مطلق
است در خویش ایجاد کنیم که مفاد آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» همین است.

۱. بحار الأنوار، جلد ۳، صفحه ۲۵۹، حدیث ۴.

۲. سورة انعام، آیه ۱۰۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.



توجه کنید که ﴿إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ آمده نه «فیه راجعون». (الی) نشان دهنده هدف‌گیری و حرکت به سوی هدف است. توجه می‌فرمایید که علی الدوام باید در حال طلب و پرواز به سوی او بود نه این‌که به او رسید و در او داخل شد. (فی) نشان دهنده توقف و رکود است اما (الی) نشان دهنده حرکت و پرواز است. (الی) می‌گوید: تو پروازی داری که فرود آمدن ندارد و هیچگاه طمع وصول و فرود نداشته باش! چه اینکه «ممکن» هرگز «واجب» نمی‌شود و (الیه) مبدل به (فیه) نمی‌گردد و «او» «این» نمی‌شود.

خدا و تصوّر ما

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید:

«كُلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ هُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ
مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»^۱

هر که باشید [از فقیه و فیلسوف و عارف] آنچه که با فکر خود دقیق‌ترین معنا را به دست آورده و آن را به عنوان خداشناسی در ذهن خود جا داده‌اید آن مخلوق فکر شما و مصنوعی مثل شما و بازگشت داده به خود شماست نه خدای شما.

بعد فرمود:

«وَلَعَلَّ النَّمْلَ الصِّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى زَيَانِيَتَيْنِ فَإِنَّ ذَلِكَ
كَمَا هُنَّ»^۲

و شاید آن مورچه کوچک خیال کند که خدا هم دو شاخک دارد زیرا آن دو شاخک کمال اوست.

۱. بحار الأنوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳.

۲. همان.

«وَتَوَهُّمُ أَنْ عَدَمَهُمَا نُقْصَانٌ لِمَنْ لَا يَتَّصِفُ بِهِمَا؛

در توهّم او هرکس آن دو شاخک را ندارد ناقص است و چون خدا وجود کامل است و منزّه از نقصان پس حتماً او این دو شاخک را دارد!!».

آنگاه امام علی(ع) فرمود:

«وَهَكَذَا حَالُ الْعُقَلَاءِ فِيمَا يَصِفُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِهِ؛^۱

وضع تفکر عقلای بشری نیز در وصف خدا چنین است؛ آنچه را که کمال خود می‌دانند همان را نیز کمال خدا می‌پندارند».

حکومت حقیقتی به نام روح

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»^۲

البته خدا دارای صفات کمال است اما صفات او عین ذات او، منزّه از هرگونه محدودیت و نقصان است و در عین احاطه بر تمام عالم هستی، خارج از عالم و غایب از حس و عقل آدمیان است و بهترین مثال برای تقریب به اذهان، نشان گرفتن از وجود خود انسان است که فرموده‌اند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۳ هرکس نفس خود را شناخت به راستی پروردگارش را شناخته است». من در این کشور وجود خودم حاکم یکتایم. از فرق سرتا ناخن پا با تمام اعضا و جوارح همراهم؛ با همه هستم ولی در هیچ کدام نیستم. محیط بر چشمم ولی داخل در چشم نیستم. محیط بر گوشم ولی داخل در گوش نیستم که از زبان و لب جدا باشم. نه داخل در بدنم و نه جدا از بدنم. اگر از بدن جدا باشم بدن مرده است و اگر داخل بدن باشم به روح دیگری محتاج خواهم بود که به تدبیرم پردازد.



۱. اربعین شیخ بهائی (ره)، حدیث دوم.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲.

«دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُأَزَجَةِ وَخَارِجٌ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُبَايَنَةِ
هُوَ مَعَكُمْ أَيْمًا كُنْتُمْ»^۱

یعنی خداوند داخل در اشیا است ولی ممزوج با آنها نیست و
خارج از آنهاست ولی مباین با آنها نیست».

نفرموده است: «هُوَ فِیْکُمْ» بلکه فرموده است: «هُوَ مَعَكُمْ». یعنی او داخل در شما نیست بلکه او با شما هست. در ظاهر بدن منم. در باطن بدن منم. در فرق سر منم. در ناخن انگشت پا منم و... لذا اعضا و جوارح من در مقام معرفی من، حق «این» گفتن ندارند تا من را در داخل خود نشان دهند زیرا من، غایب از آنها هستم و آنها هیچگاه چهره مرا ندیده اند و نخواهند دید.

پس چاره‌ای جز «او» گفتن ندارند. چشم می‌گوید: او به من فرمان دیدن می‌دهد. گوش می‌گوید: او به من فرمان شنیدن می‌دهد. زبان می‌گوید: او به من فرمان گفتن می‌دهد و... آری! من با همه اعضا هستم و فرمانده همه هستم اما حاضر و داخل در هیچ کدام آنها نیستم بلکه از همه غایبم و از همه در حجابم. همه به زبان حال می‌گویند: می‌دانیم که حقیقتی به نام «روح» حاکم بر ما هست و به ما فرمان می‌دهد اما او را نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم که چیست و چاره‌ای جز «او» گفتن نداریم.

تفاوت ضیاء با نور

در معنای کلمه «الله» در روایتی آمده است:

«مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي إِلَهَ الْخَلْقِ عَنْ دَرْكِ مَا هِيَ تِهِ وَالْإِحَاطَةُ
بِكَيْفِيَّتِهِ»^۲

آن معبود [معهود در فطرت] است که خلق از درک ماهیت و
احاطه به کیفیتش در حیرتند».

۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

۲. تفسیر صافی، ذیل سوره توحید.

همه از وی تعبیر به «هو» می‌کنند و «او» می‌گویند. پس جمال او باید در آیینۀ آثارِ صُنْعش مشاهده گردد و لذا قرآن کریم در همه جا سخن از آثار و آیات علم و قدرت و حکمتش به میان می‌آورد. از جمله در این دو آیه شریفه که می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾

او آن کسی است که در نظام آفرینش عالم، خورشید و ماه را
وسیلهٔ روشنی بخش قرار داده است.﴾

معنای «نور» و «ضیاء» هر دو روشنایی است. بعضی مفسران در آیهٔ مزبور کلمه‌ای
تقدیر می‌کنند و می‌گویند:

﴿جَعَلَ الشَّمْسُ ذَاتَ ضِيَاءٍ وَالْقَمَرَ ذَاتَ نُورٍ﴾.

«ضیاء» و «نور» از نظر معنا خیلی فرق نمی‌کنند. خورشید و ماه هر دو روشنی
بخشند. احتمالاً فرق «ضیاء» و «نور» آنگونه که بعضی از مفسران فرموده‌اند
این باشد که آنچه روشنی بخشی‌اش ذاتی باشد، از آن تعبیر به «ضیاء» می‌شود
و آنچه که اعم از ذاتی و اکتسابی است از آن تعبیر به «نور» می‌گردد. خورشید
ذاتاً روشن‌گر است و ماه روشن‌گری‌اش مکتسب از خورشید است. البته اشتباه
نشود، اینجا سخن از ذاتی و اکتسابی در وجود نیست. وجود ذاتی مختص به
ذات اقدس حضرت «الله» است. ما سِوای الله، همه وجودشان عَرَضی و اکتسابی
از ذات اقدس او ﷻ است. اینجا سخن در صفات مخلوقات است که برخی از
آنها را خدا طوری آفریده که صفاتشان از ذاتشان نشأت می‌گیرد و بعضی را طوری
آفریده که باید اکتساب از غیر خود بنمایند.

به قول معروف می‌گویند: شوری همه چیز از نمک است اما شوری نمک از
خودش است و ذاتاً شور است. یا چربی هر چیزی از روغن است اما چربی روغن از



خودش بوده و ذاتاً چرب است. خورشید هم طوری خلق شده که ذاتاً روشن‌گر است و دارای «ضیاء». اما قمر یعنی «ماه» روشن‌گری اش به اکتساب از خورشید است.

﴿وَقَدَرَهُ مَنَازِلٌ﴾ ضمیر، علی الظاهر راجع به «قمر» است، یعنی خدا برای «قمر» در مدار خودش با اندازه‌گیری‌های مخصوص منازل مقرر فرموده و بنا به گفته اهل فن طی ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه دوازده برج را سیر می‌کند تا شما:

﴿لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّيِّنِ وَالْحِسَابِ﴾^۱

شماره سال‌ها و حساب [در روابط گوناگون زندگی را] بدانید.

«قمر» با تشکّل به اشکال مختلف که از صورت «هلال» آغاز می‌شود و تدریجاً بر حجمش افزوده می‌شود تا به صورت «بدر تمام» در می‌آید و باز رو به کاهش می‌گذارد و مجدداً به صورت «هلال» دیده می‌شود و با این سیر منظم خود در واقع یک تقویم طبیعی همگانی در مرئی و منظر عموم مردم از بی سواد و باسواد، شهری و بیابانی و... قرار می‌دهد بطوری که هر کسی با مدّتی مداومت در تنظیم کار خود، با شکل‌های مختلف ماه می‌تواند بفهمد که امشب مثلاً چندم ماه است. نیمه اول یا نیمه دوم ماه است. ﴿مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۲ خداوند این تقدیر منظم در آفرینش ماه و خورشید و سیر در منازل را بی حساب و بی هدف به جریان نینداخته است. همه بر اساس حق و هدف و غایتی از آنها در نظر است. ﴿يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۳ آیات و نشانه‌های علم و قدرت و حکمت را تفصیلاً بیان می‌کند تا انسان‌های عالم به اهداف حکیمانه خلقت پی ببرند و گرنه حیوان‌های دوپایی! که به نام انسان روی زمین راه می‌روند و جز اشباع شهوات نفسانی از بهیمنیت و سبعیت، گویی که همی ندارند، اینها مورد توجه قرآن نیستند.

۱. سوره یونس، آیه ۵.

۲. سوره یونس، آیه ۵.

۳. سوره یونس، آیه ۵.

معانی مختلف دین (فطری بودن دین)

منظور از «دین» که می‌گوییم فطری است به معنای «خداجویی» و «خداخواهی» است. چون «دین» به چند معنا گفته می‌شود. یک معنای دین همان مقررات و قوانین آسمانی است که برای تنظیم زندگی انسان از جانب خدا تشریع شده است و مشتمل بر اعتقادات و اخلاقیات و برنامه‌های عملی است. همان است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾

قوانین و مقررات مقبول در نزد خدا، تنها قوانین و احکام اسلام

است و بس.

معنای دیگر «دین» عبارت از جزا و کیفر و پاداش است. ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾؛ «خدا صاحب اختیار روز جزاست». دین معنای سؤمی هم دارد و آن عبارت از دلبستگی به خدا و خداجویی و خداخواهی است و «دین» به این معنا فطری است. یعنی انسان فطرتاً خداجو و خداخواه است چون در سرشت اصلی اش فقیر است و فقیر هم طبعاً غنی طلب است. فقیر دنبال غنی می‌گردد که در پرتو او به غنا برسد؛ همانگونه که آدم تشنه، آب طلب است، آدم فقیر هم «غنی طلب» است و چون انسان پیش از همه چیز، فقر همه جانبه را در خود می‌یابد، طبعاً در خود می‌یابد که «غنی طلب» است و موجودی را می‌طلبد که «غنی مطلق» است و بی‌نیاز همه جانبه. این خصیصه طلب و جستجوگری نسبت به خدا، در فطرت و سرشت انسان نهاده شده است و این همان است که از آن تعبیر به «دین فطری» و «توحید فطری» می‌شود و گرنه دین به معنای احکام و مقررات و دین به معنای جزا، فطری انسان نیست. آنچه که فطری است



«خداطلبی» و «خداگرایی» است. آیه شریفه نیز علی الظاهر ناظر به «دین» به همین معناست که می فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ^۱﴾

با همه وجودت و بدون هیچ انحرافی به دین یکتاپرستی روی آور و بر فطرت الهی که مردم را بر اساس آن پدید آورده (ملازم باش) برای آفرینش خداوند هیچ گونه تغییری نخواهد بود این است دین استوار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

دین قیّم ثابت پا برجای تبدّل ناپذیر که در سرشت و فطرت انسان نهاده شده است، همان خصیصه خداطلبی است.

به هر حال، انسان بر اثر فقر همه جانبه ای که در خود می یابد، این حقیقت را می فهمد که در اصل وجود و هستی و در ابراز زندگی از داخل و خارج نیاز به کسی دارد که «غنی بالذات» و «مکتفی بالذات» است و به خارج از خود نیازی ندارد. انسان نیازمند می خواهد خودش را به پناه آن بی نیاز برساند تا نیازهای او را رفع نموده و او را به خواسته هایش برساند. از این جهت است که گفته می شود: انسان فطرتاً موّحد و خداجو و خداخواه است.

آنچه مسلم است این که توحید و خداجویی و خداگرایی در فطرت انسان ها اعمّ از کافر و مؤمن نهان است و فرموده اند:

﴿كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ^۲﴾

هر بچه که از مادر زاده می شود دارای توحید فطری است.

۱. سورة روم، آیه ۳۰.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳.

«فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيَمَجِّسَانِهِ»^۱

پس پدر و مادر او هستند که او را یهودی و نصرانی و مجوس (آتش پرست) بار می آورند.

محیط، اعم از خانواده و اجتماع انسان را دگرگون می کند و به انحراف از مسیر توحید وامی دارد. بطور طبیعی رشته ای از باطن انسان به خدا وصل است؛ منتهی وقتی قدم به عرصه دنیا می نهد، رشته های دیگری از اطراف به او وصل می شوند و آن رشته اصلی در میان این رشته های فرعی گم می شود! طنابی، زن به گردن آدم می افکند و می کشد، طنابی اولاد، طنابی پول و مقام و منصب و... اینها انسان را طناب پیچ می کنند و با قوت تمام به سوی خود می کشند البته آن رشته ای که از باطن جان به خدا وصل است از بین نرفته بلکه پنهان شده و در میان کشاکش این طناب ها قوت خود را از دست داده است و این تا وقتی است که گرفتاری از فقر و مصیبت و بیماری و... پیش بیاید.

در این صورت تدریجاً آن طناب ها یکی پس از دیگری از گردن آدم باز می شود و انسان می بیند نه از زن فایده ای هست و نه از اولاد و نه از مقام و منصب و... اینجاست که آن طناب خداجویی فطری برای انسان «بارز» می شود. فریادش بلند می شود:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...»^۲

یا کیست که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند
و گرفتاری را برطرف می سازد...؟»

۱. بحار الأنوار، جلد ۵۸، صفحه ۱۸۷.

۲. سورة نمل، آیه ۶۲.

فطرت سلیم حق پرست

اگر انسان عاقل با انصاف، خالی از عناد و لجاج با آیات قرآن مواجه بشود مجذوب آن می‌شود، زیرا انسان بر حسب سرشت اولیه‌اش طالب حق است و از باطل گریزان است. صداقت و راستگویی را (که حق است) دوست دارد و از دروغ‌گویی (که باطل است) متنفر است. امانت را (که حق است) دوست دارد و از خیانت (که باطل است) متنفر است. عدالت را دوست دارد و از ظلم و ستم متنفر است. از اینروست که می‌گوییم: انسان فطرتاً خدا جو و خدا خواه است چون خدا حق مطلق و کمال مطلق است و انسان هم فطرتاً طالب حق و کمال است پس انسان فطرتاً طالب خدا و خدا خواه است.

آری، اگر «حق» آنچنان که هست خالی از اوهام و خرافات به آدمی عرضه شود و آدمی هم با عقل و فطرت سالم، مبری از لجاج و عناد با «حق» مواجه گردد طبعاً مجذوب حق می‌شود و آن را در دل می‌نشانند. این قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾

رو به دین حنیف آور که خدا فطرت آدمی را پذیرای دین آفریده

است.﴾

ولذا باید گفت: روشن‌ترین دلیل بر حَقَّانیت حق خود حق است به شرط این‌که خالی از اوهام و دور از لجاج و عناد به فطرت سلیم عرضه شود. آیا شما چه دلیلی بر روشن بودن آفتاب دارید؟ دلیل، همان خود آفتاب است. تنها چشم سالم می‌خواهد که نگاه کند.

توهمین قدر از آفتاب روبروگردان و نگاه کن؛ خواهی دید که روشن است، آدم تشنه‌ای که از شدت سوز عطش در التهاب است وقتی یک قدح آب زلال و

خنک به او عرضه شود هرگز نمی پرسد: به چه دلیل من طالب آب و خواهان آبم و روبه آب باید بیاورم اوبی اختیار به سمت آب کشیده می شود از دیدن سیمای آب و شنیدن صدای آب لذت می برد؛ چون تشنه است و همان تشنگی او را مجذوب آب می سازد.

البته طبیعی است مردمی که پرده هایی از تعصب و لجاج و عناد چهره فطرتشان را پوشانده است، به هنگام مواجهه با حق، انجذابی از خود نسبت به حق احساس نمی کنند. بلکه با شدت تمام آن را از خود دفع می کنند!! قرآن هم می فرماید:

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍۚ﴾

وقتی آیات بینهات ما [که همراه با ادله ای روشن برای هر فطرت سالمی است] بر آنها خوانده می شود.^۱

﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا﴾^۲

آنان که ایمان به لقای ما و آخرت ندارند از روی عناد می گویند قرآنی غیر این بیاور. البته کسی که ایمان به آخرت ندارد، ایمان به توحید و خدا، هم ندارد چون به دنبال ایمان به خدا، ایمان به آخرت خواهد آمد زیرا خدا حکیم است و باید برای هدایت انسان، وضع قانون کند.

در جو قانون نیز متخلف و مطیع و قهراً کیفر و پاداش هست. پس انسان معتقد به خدا معتقد به معاد هم هست و اگر معتقد به معاد نشد معتقد به خدا هم نیست و نبوت را هم قبول ندارد. آن مردم مشرک، اعتقاد به معاد نداشتند چون می دیدند اگر اعتقاد به معاد داشته باشند باید دست از زندگی آلوده خود بردارند.

۱. سوره یونس، آیه ۱۵.

۲. همان.

از حرام کاری و حرام خواری و بت پرستی بپرهیزند. این نیز سخت و دشوارشان بود.

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؟^۱

بلکه انسان می خواهد مقابل روی او باز باشد (و هر گونه

فجوری را انجام دهد) و با تمسخر می پرسد: روز قیامت چه زمانی

است؟﴾.

چون انسان می خواهد در فسق و فجور آزاد باشد [و مانعی سرراش نیاید و
آنگونه که دلش می خواهد پیش برود، ناچار برای راضی نگه داشتن وجدانش]
می گوید: قیامتی در کار نیست!.

حال آن مردم منکر خدا و قیامت و نبوت، چون پیامبر ﷺ را یک فرد عادی
می دانستند که کتابی از پیش خود آورده است می گفتند: اگر می خواهی ما از
تو پیروی کنیم یا مانع کار تو نباشیم، بیا این قرآنت را عوض کن و قرآنی غیر
این بیاور!!

﴿أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا؛

قرآنی دیگر بیاور که در آن بت و بت پرستی مورد بی حرمتی قرار

نگرفته باشد و چهره زندگی ما را دگرگون نسازد﴾!.

این نشان می دهد که آنها می خواستند بگویند: تو بشر عادی هستی و این
قرآن را از پیش خود ساختهای و کسی که گفته و نوشته ای را از پیش خود
ساخته باشد می تواند تغییرش دهد. این طرز تفکر ابوجهلی در مورد نبوت در
دنیای فعلی ما هم کاملاً مشهود و عیان است و ریشه اش اعتقاد به اصالت
مادیّت است که در افکار مردم زمان ما قویاً جا گرفته و معتقدند به فرموده قرآن:

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ^۱﴾
غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست. پیوسته گروهی از
ما می‌میرند و نسل دیگری جای آنها را می‌گیرند و پس از مرگ،
دیگر هیچ خبری نیست و ما هرگز زنده نخواهیم شد!﴾.

انسان، مختار مَّتْکی به مشیّت الهی

تذکراً عرض می‌شود که مشیّت و خواست خدا نسبت به هدایت انسان به صورت جبری نیست که انسان در امر تحصیل سعادت اختیاری از خود نداشته باشد؛ بلکه مشیّت و خواست خدا در حومه افعال و اعمال انسان همیشه از مجرای مشیّت و خواست خود انسان جریان پیدا می‌کند.

﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ^۲﴾
شما نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد﴾.

شما خود نمی‌توانید دارای خواست و مشیّت باشید، اوست که شما را مشیّت‌دار و انتخابگر آفریده است که هر کاری را با اراده و اختیار و خواست و مشیّت خود انجام بدهید. مشیّت خدا به فعل انسان بطور مطلق و بطور مستقیم تعلّق نمی‌گیرد بلکه به قید خواست انسان و از طریق مشیّت انسان تعلّق می‌گیرد. هم اکنون من حرف می‌زنم. حرف زدن کار من است یعنی خالق من این قدرت را به من داده که خودم فکر کنم، خودم حفظ کنم، آیه و حدیث را به ذهنم بسپارم و آنگاه به بیان بیاورم. این کارها کار من است و کاملاً در انجام اینها آزاد و مختارم و هیچگونه اجباری ندارم ولی این اراده و اختیار من از مشیّت خدا نشأت گرفته و در لحظه لحظه کارم مَّتْکی به مشیّت او هستم و هرگز مستقلّ در

۱. سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

۲. سوره انسان، آیه ۳۰.

انجام کار و مستغنی از خالق نیستم مجبور در انجام فعل نمی باشم ولی مستقل در انجام آن نیز نیستم. مختار متکی هستم. اگر مجبور باشم پس انسان نخواهم بود چون انسان یعنی موجود مختار و اگر مستقل باشم و جدا از خالق پیچ خواهم شد چون مخلوق جدا از خالق یعنی هیچ و پیچ و وجودی نخواهد داشت.

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیْضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»^۱

[برای انسان] نه جبر مطلق است و نه اختیار تام؛ بلکه امری بین این دو [جبر و اختیار] است.»

سؤالی از فطرت انسان‌ها

«وَمَنْ يُدْبِرِ الْأُمُورَ»^۲

چه کسی است که این همه نظامات عالم را تدبیر و تنظیم می‌کند؟^۳

از همین بت پرستان این حقایق را سؤال کن و از فطرت و وجدان انسانی اشان جواب بخواه. بدیهی است که از روی فطرت آفت ندیده‌شان جواب داده خواهند گفت مدبر تمام این امور (الله) است «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»^۳ مسلماً خواهند گفت خدا. چون بت پرست‌ها هم خالقیت و رازقیت «الله» را قبول دارند. ولی توحید در عبادت ندارند. غیر خدا را عبادت می‌کنند تا مقرب و شفیع آنها در نزد خدا باشند. می‌گویند:

«مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^۴

ما بت‌ها را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را به درگاه خدا نزدیک گردانند.

۱. الإحتجاج (طبرسی)، جلد ۲، صفحه ۴۱۴.

۲. سورة یونس، آیه ۳۱.

۳. سورة یونس، آیه ۳۱.

۴. سورة زمر، آیه ۳.

﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۱

می‌گویند این بته‌ها شفیع‌های ما در نزد خدا هستند.

حال ای پیامبر! ﴿فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾؛ به آنها بگو: شما که «الله» را خالق و رازق و مُخیی و مُمیت و مدبّر امور عالم می‌دانید، پس چرا غیر او را می‌پرستید و از مسیر تقوا که حکم عقل و فطرت و وجدانِ خود شماست منحرف می‌شوید؟! عقل و فطرت و وجدان می‌گویند: همان کس که خالق و رازق است ربّ و مدبّر امور است و همان کس که ربّ و مدبّر امور است، معبود است و رعایت تقوای او لازم است.

﴿فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ﴾

پس این «الله» است که ربّ حقیقی شماست [عبادت و اطاعت، تنها شایسته شأن اوست].

﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾^۲

آیا بعد از حقّ جز گمراهی چیز دیگری است؟ پس چگونه شما را از حق رویگردان می‌کنند.

بنابراین، از حق که بگذریم، جز ضلالت و گمراهی چیزی نخواهد بود. حق که شناخته شد طبعاً هر چه که مخالف حق است باطل است و شایسته پیروی نخواهد بود و به راستی بهترین راه شناختن باطل، شناختن حق است. زیرا باطل یعنی خلاف حق و بدیهی است، تا حق شناخته نشود، خلاف آن نیز شناخته نمی‌شود.

از جمله اشتباهات بعضی از آقایان جوان‌ها این است که می‌گویند: ما اول درباره یهودیت، نصرانیت و... تحقیق و مطالعه می‌کنیم. این اشتباه است،

۱. همان.

۲. سورۀ یونس، آیه ۳۲.



تا آخر عمر هم که بروید به هیچ جا نمی‌رسید! اوّل به مطالعه و تحقیق دربارهٔ «اسلام» بپردازید. اعتقادیات و اخلاقیات و برنامه‌های عملی آن را تحقیق کنید، وقتی فهمیدید درست است و حق است بقیه را که خلاف حق است رها کنید. عمرتان را در راه شناخت «یهودیت»، «نصرانیت» و «بوداییّت» و مذاهب دیگر ضایع نکنید. وقتی اسلام و تشیّع را شناختید که حق است طبیعی است که هرچه مخالف حق است، جز ضلّال چیزی نخواهد بود.

نمی‌گوییم تعبداً قبول کنید. تحقیق کنید، از همه جهت محققانه مطالعه کنید؛ وقتی حق را شناختید، غیر آن را هر چه که هست رها کنید و به عمل بر طبق مذهب حق بپردازید که عمر کوتاه است و مرگ در کمین و قیامت نزدیک است.

عبادت معبودی غنی و قدرتمند

اشاره شد ما به حکم فطرت، خود را مُلَزَم می‌دانیم که موجودی را عبادت کنیم چون فطرتاً خود را از جهات مختلف نیازمند می‌یابیم و باید در مقابل یک موجود قوی و غنی کرنش کنیم تا در پرتو غنا و قدرت و قوّت او کمبودهای خود را برطرف سازیم و به کمالات و جودی خویش نایل شویم. این احساس و به تعبیر واقعیت‌تر این وجدان لزوم عبادت فطری است، منتهی حرف سر این است که آن موجودی که باید عبادتش کنیم چه کسی است و دارای چه صفاتی باید باشد؟ بدیهی است که در قدم اوّل باید دارای «قدرت ایجاد» باشد یعنی بتواند هستی بدهد و بیافریند و اگر این قدرت در او نباشد که معبود نیست بلکه او هم مثل ما ملزم به عبادت موجود دیگری است. آن کس که می‌تواند «ایجاد» کند و زمام وجود در دست اوست چه «اِبداء» در آغاز آفریدن و چه «اِعادَتاً» پس از مرگ (که به هر حال ایجاد است) او شایستهٔ عبادت و معبود شدن است. اینجا قرآن با لحنی خالی از تعصّب می‌گوید: در میان این موجوداتی که شما آنها را

می پرستید (از جانداروبی جان) آیا کسی هست که قادر بر ایجاد خلق و اعاده آن باشد؟ اگر هست آن را نشان ما بدهید تا ما هم او را عبادت کنیم. ما دنبال چنین موجودی می گردیم که سر در مقابلش فرود آوریم.

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾^۱

عرض می شود تعبیر از «بت ها» به «شُرکائکم؛ شریک های شما» از آن نظر است که شریک بودن آنها برای خدا ساخته و هُم جاهلانۀ بت پرستان بوده است. پس این (سؤال قرآنی) یک سؤال منصفانه از فطرت و عقل بت پرستان است و بدیهی است که جواب آنها منفی می باشد و آنها هم می دانند که در میان معبودهای آنها اعم از جانداروبی جان احدی قادر بر ایجاد (اعم از ابتداء و اعاده) نیست و لذا به رسول اکرم ﷺ می فرماید: دیگر منتظر جواب آنها نباش و خودت بگو:

﴿قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾^۲

الله است که می آفریند و سپس بر می گرداند».

به هر حال انسان فطرتاً در جستجوی معبود می باشد و می کوشد تا خود را به دامن معبود غنی بیفکند و به دست او رفع نیاز از خود بنماید. در این موقع است که عقل حکیم به کمک فطرت سلیم می شتابد و معبود شایسته و لایق را به او می شناساند و او را از ابتلاء به «بیماری بت پرستی» باز می دارد و از طریق لسان وحی می گوید:

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾^۳

دست نیاز و عبادت به سوی موجودی غیر خدا دراز نکن که نه نفعی می تواند به تو برساند و نه زیانی».

۱. سوره یونس، آیه ۳۴.

۲. همان.

۳. سوره یونس، آیه ۱۰۶.



فطری بودن حق جویی انسان‌ها

گفتیم انسان فطرتاً طالب حق است. هیچ انسانی باطل خواه نیست؛ اگر هم کسانی به راه باطل افتاده‌اند، درواقع باطل را درلباس حق دیده و اشتباه رفته‌اند؛ اینک ما برحسب فطرت حق جوی خویش دنبال کسی می‌گردیم که ما را به «سوی حق» هدایت کند. آیا چنین کسی در میان معبودهای شما هست که دنبالش برویم؟ بازهم بدیهی است که جواب منفی است زیرا هر انسان عاقل سلیم الفطره‌ای می‌فهمد که مخلوق قادر بر هدایت به سوی حق نیست زیرا هدایت به سوی حق، متفرّع براین است که حق را که هدف و مقصد است آنچنان که هست بشناسد و آنگاه راه به سوی حق و برنامه سیر و مهالک^۱ بین راه و طریق دور ماندن از مهالک را کاملاً بشناسد و این کار از عهده مخلوق خارج است.

ما که ازاول نبودیم و میهمان تازه وارد براین عالم هستیم، چه می‌دانیم مرگ که سر راه ما هست یعنی چه؟! بعد از مرگ چه خبرها هست؟ نه از مقصد آگاهی داریم و نه از مسیر و نه از برنامه سیر و نه از مهالک بین راه و نه از طرق دور ماندن از مهالک! بت پرست‌ها هم برحسب عقل و فطرت خود می‌فهمند که این بت‌های جاندار و بی‌جان مانند فرعون و شداد و... همه مخلوقند و مخلوق قادر بر هدایت به سوی حق نیست.

حالا هدایت از نوع «ارائة الطريق» باشد یا از نوع «ایصال به مطلوب»، فرق نمی‌کند. دست آدم را کسی بگیرد و به مقصد برساند (ایصال به مطلوب) یا راه مستقیم به سوی مقصد را نشان آدم بدهد «ارائة الطريق» در هر دو صورت تا کسی مسیر و مقصد را به خوبی نشناسد از هدایت به هر دو نوعش عاجز خواهد بود.

۱. مهالک: جاهای هلاکت، جمع مهلکه.

آری آنها (مشرکان) خودشان می فهمند که میان بت ها کسی هادی به حق نیست ولی اینکه بگویند: نیست، برایشان مشکل است زیرا مستلزم تخطئه و تجهیل^۱ خودشان خواهد بود و لذا خداوند کریم به پیامبرش می گوید: از آنها سؤال کن و خودت هم جواب بده و نگو آنها هیچ کاره اند بلکه بگو «الله» همه کاره است.

رستگاری دو جهان در پرتو لا اله الا الله

این جمله بسیار پر محتوا و نورانی که سرشار از جلالت و هیبت آسمانی است و پیوسته ورد زبان ما هست و می گوییم: «لا اله الا الله»، حامل این پیام عظیم الهی است که با قاطعیت تمام نفی شرک و اثبات توحید می کند. حضرت رسول الله اعظم ﷺ با القاء این کلام پر نور به عالم انسان، حرف اول و آخر خود را زده و پیام تمام پیامبران خدا ﷺ را به جهان بشر ابلاغ فرموده است که: «لا اله الا الله»؛

یعنی هیچ موجودی در عالم نیست که معبود انسان قرار گیرد؛ تنها «الله» است که «معبود به حق» عالم انسان است. «لا اله» «نفی شرک» می کند و «الا الله» «اثبات توحید» می نماید. ابتدا باید آنچه بت است از فضای خانه قلب بیرون ریخته شود تا زمینه برای جایگزینی «الله» آماده گردد. وگرنه قلبی که بتکده است، عبادتگاه خدا نمی تواند باشد و لذا گفتن جمله «لا اله الا الله» بسیار آسان؛ اما تحقق بخشیدن به مفاد و محتوای آن بسیار دشوار است. از طرفی هم فرموده است: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا»؛

اگر می خواهید در هر دوسرا مُفْلِح و رستگار گردید، تنها راهش گفتن «لا اله الا الله» است و بسیار روشن است که تنها تلفظ به این جمله و جاری ساختن آن به زبان تأثیری نخواهد داشت بلکه باور داشتن در قلب و تحقق بخشیدن به آن

در عمل منظور است. «تُفْلِحُوا» مطلق آمده و انحصار به آخرت ندارد. بلکه به حکم: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ؛ دُنْيَا مَزْرَعَةُ آخِرَتِ است».

فلاح در دنیاست که فلاح در آخرت را هم موجب می شود. پس مفاد این جمله پرنور الهی این است: اگر می خواهید در همین دنیا جامعه ای سراسر فلاح داشته باشید که در آن، نشان از جهل و فقر و بیماری نباشد و اثری از ظلم و جنایت دیده نشود و در همه جا عدل و امن و امان و صلح و وفا مشهود گردد، تحقق چنین جامعه مفلح در گرو توحید است و بس که هر چه غیر خداست از دل ها بیرون ریخته شود و تنها خدا حاکم بر دل ها گردد و گرنه در جامعه بت پرستان جز ظلم و جهل و فقر و مرض، چیز دیگری بارز نخواهد بود؛ چنان که می بینیم که جامعه فعلی بشر چنین است.

باز تکرار می کنیم که مقصود از «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» تنها گفتن به زبان نیست. زیرا اگر این بود، ابوسفیان و ابوجهل نیز از گفتن این لفظ ابایی نداشتند. اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ کاری با آنها نداشت و تنها به تلفظ آن قانع بود، دیگر کار به جنگ و قتال نمی کشید؛ ولی آن حضرت تنها به گفتن به زبان اکتفا نمی کرد و می گفت: آن را باید در قلب بپذیرید و در عمل پیاده کنید و سرپای زندگی اتان را از بت تخلیه و خدا را جایگزین آن سازید و لذا همین که گفت: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»؛ موجی در دریای زندگی مشرکان ایجاد کرد و آنها را به جنگ و ستیزگی واداشت. ابتدا مسخره اش کردند و بعد فحش و دشنامش دادند و سپس دست به اذیت و آزارهای جسمی و روحی فراوان گشودند و سرانجام به قصد کشتنش خانه اش را محاصره کردند و او شبانه به دستور خدا از مکه بیرون رفت. در سوره صافات می فرماید:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَيَقُولُونَ
أَيْنَا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ﴾^۱

آنها [مشرکان] چنین بودند که وقتی به آنها گفته می شد: «لا اله الا الله»، استکبار و گردنکشی می کردند و می گفتند: آیا ما به گفتار یک آدم خیالباف دیوانه ای، دست از معبودهای خود برداریم؟!».

مگر این چنین کاری شدنی است؟ می گفتند او دیوانه است و گرنه آدم حسابی که خود را با یک دنیا درگیر نمی کند. این نشان می دهد، رسول خدا ﷺ با همین حربۀ «لا اله الا الله» به مبارزۀ با تمام شئون زندگی شان برخاسته بود و می گفت: باید تمام ابعاد زندگی اتان از افکار و عقاید و اخلاق و اعمال دگرگون شود. آری؛ چون معنای «لا اله الا الله» این بود؛ آنها به جنگ و ستیز با او بر می خاستند.

معبود ما خدا یا هوی؟!^{۱۲۴}

حال آیا ما با «لا اله الا الله» چگونه عمل می کنیم؟ آیا ما بت ها را از فضای زندگی بیرون ریخته و «الله» را جای آن نشانده ایم؟ یا اگر از روی انصاف سخن بگوییم باید اعتراف کنیم که ما در بتخانه زندگی می کنیم و می گوییم: «لا اله الا الله». آیا نفس اماره بُت نیست که در خانۀ قلب ما جا گرفته و در تمام نواحی وجود ما فرمانروایی می کند؟! آیا این گفتار خدا نیست که می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۲

آیا دیده ای آن کس را که هوای نفس خود را معبود خود قرار داده [و از آن تبعیت می کند]؟!».

۱. سورۀ صافات، آیات ۳۵ و ۳۶.

۲. سورۀ جاثیه، آیه ۲۳.

مادر بُت ها، بُت نفس شماست زآنکه آن بت مارو این بت ازدهاست

منتهی چون الآن قرآن با ما کاری ندارد و مزاحم زندگی ما نیست! احترامش می‌کنیم؛ می‌بوسیم و روی چشم می‌گذاریم و مع الوصف انواع و اقسام گناهان را انجام می‌دهیم و در عین حال خود را موحد و گوینده «لا اله الا الله» هم می‌دانیم!! چون فعلاً قرآن نمی‌تواند کاری از پیش ببرد؛ صاحبش هم بالای سرش نیست تا آن را به حرکت درآورد و از مردم بخواهد که زندگی خود را به رنگ قرآن درآورند و اگر او (امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم اکنون بیاید و بخواهد این کار را انجام بدهد، آیا مردم می‌پذیرند؟! نه کافران بلکه همین مسلمانان و نه سنیان بلکه همین ما شیعیان به قول خود، دلسوختگان در فراق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که با اشک و آه و ناله و افغان داد می‌زنیم یا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهورک! اگر او هم اکنون بیاید و بگوید: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» هیچ استبعاد^۱ ندارد که رودرویش بایستیم و همان حرف را که مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند ما هم به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بگوییم که: «إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ؛ آیا ما خدایانمان را به خاطر شاعر دیوانه‌ای رها کنیم!». آنچنان این محبوب‌های دنیوی از مال و مقام و مسکن و مرکب، معبودهای ما شده و در اعماق جان ما نشسته‌اند که به این سادگی امکان ندارد آنها را از سرزمین قلب خود ریشه‌کن سازیم و جداً بگوییم: «لا اله الا الله». گفتن این سخن خانه تکانی می‌خواهد و جاروب کردن خانه دل از هر چه که غیر خداست می‌طلبد و این کاری بسیار دشوار و وحشت‌زاست.

ای که از کوچه معشوقه ما می‌گذری با خبر باش که سرمی‌شکند دیوارش

نه گرفتار بود هر که فغانی دارد ناله مرغ گرفتار نشانی دارد

قرآن کریم نشان مرغ گرفتار خدا و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را ارائه می‌کند و می‌گوید:

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...!﴾

تا بر آنچه از دست شما رفته، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است شادمانی نکنید...».

علامت توحید و صادق بودن در «لا اله الا الله» این است که به خاطر از دست رفته‌ها از امور دنیوی غمگین نشوید و برای به دست آمده‌ها خوشحال نگردید. از آن رو که دنیا و مافیها در نظر انسان موحّد دل داده به خدا ارزشی ندارد تا به خاطر آمدن و رفتنش شاد و یا اندوهناک گردد، او جز رضا و خشنودی خدا چیزی شادش نمی‌سازد و جز خشم و نارضایی خدا چیزی غمگینش نمی‌گرداند. در غیر این صورت در سویدای^۲ قلبش شریکی برای خدا قرار داده است. چنان‌که ذات اقدسش می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ^۳﴾

اکثر اینان که ایمان به الله دارند [در باطن جانشان] مشرکند».

آیا ما نباید در این آیات بیندیشیم و خود را با آنها بسنجیم و ببینیم آیا ما راستی موحّدیم و یا مبتلا به بیماری شرکیم و خود نمی‌فهمیم ما که پیوسته در میان دو هیجان به سر می‌بریم یا هیجان فرح برای به دست آمده‌ها از دنیا و یا هیجان حزن و غم برای از دست رفته‌ها از دنیا! پس سکینه و آرامش روحی که علامت ایمان است کی و چگونه باید تحصیل شود؟ قرآن می‌گوید:

۱. سوره حدید، آیه ۲۳.

۲. سویدا: عمق دل.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا﴾

اوست که سکینه و آرامش و اطمینان بر دل‌های مؤمنان نازل کرده که بر ایمانشان بیفزایند.

تطبیق روش خود با قرآن کریم

آیا آیات قرآن تنها برای این آمده که ما آنها را بخوانیم و از خواندنش ثواب ببریم؟ آیا در این سی شبانه‌روز از ماه مبارک رمضان که هر سال بر ما می‌گذرد؛ هیچ به این فکر افتاده‌ایم که در این بهار تلاوت قرآن، حداقل یک آیه از آن را بگیریم و پای آن بنشینیم و آن را مکرر بخوانیم و با خود تطبیق کنیم و ببینیم آیا این آیه: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾ ناظر به من نمی‌باشد؟ آیا آن آدم من نیستم که هوای نفس خود را معبود خود قرار داده و گمراه گشته است؟ آیا من از آن گروه نیستم که: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛ اکثر مؤمنان به الله مشرکند؟ آیا من از موحدان دارای این نشانه‌ام که: ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾؛ برای ازدست دادن مال و مقام دنیا غمگین نمی‌شوم و برای به دست آمدنش خوشحال نمی‌گردم؟ آیا در این ماه عبادت، تنها ختم قرآن کردیم و جوشن کبیر خواندیم و افطار و سحری خوردیم و السلام. پس وای بر ما! اگر از آنان باشیم که درباره‌ی آنها فرموده‌اند:

﴿كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْظَّمَأُ وَكَمْ مِنْ

قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ؛^۱

«چه بسیار روزه‌داری که از روزه‌اش جز گرسنگی و تشنگی

نتیجه‌ای نگرفته و چه بسیار شب‌زنده‌داری که جز بیدار ماندن و

به رنج افکندن بدن از شب‌زنده‌داری‌اش بهره‌ای نبرده است!».

۱. سورة فتح، آیه ۴.

۲. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۴۵.

اولین گام معرفت، علم به جهل خویش

فکر و اعتقاد، هیچگاه با اکراه حاصل نمی‌شود. قدم اول در ایمان، معرفت و شناخت خداست و از آن نظر که خدا ذات نامحدود و لایتناهی است؛ در ظرف درک و فکر بشر نمی‌گنجد آنگونه که اقیانوس در یک فنجان نمی‌گنجد. پروانه ناتوان کی توانایی دیدن خورشید دارد و مخلوق کی یاری نیل به ساحت خالق؟! این امام العارفین زین العابدین علیه السلام است که در مناجات العارفینش می‌گوید:

«وَعَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ وَانْخَسَرَتِ الْأَبْصَارُ
دُونَ النَّظَرِ إِلَى سُبْحَاتِ وَجْهِكَ وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى
مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ!»

خدایا! چشم‌های عقل‌ها عاجز از این است که کنه جمال تو را درک کند و هیچ راهی برای معرفت و شناخت خودت برای خلق قرار نداده‌ای مگر عجز و ناتوانی از معرفت».

انسان؛ آنگاه به شناخت کامل خدا می‌رسد که بفهمد او را نمی‌تواند بشناسد و همین پی بردن به عجز از معرفت ذات حق، کمال معرفت است و این مایه بسیار می‌خواهد تا به آن مرتبه از معرفت برسد و بفهمد که نمی‌تواند بفهمد. «علم به جهل» خود علم مهمی است و نخستین پله بالا رفتن از نردبام علم می‌باشد. آن کس که بداند که نمی‌داند؛ در دانستن را به روی خویش می‌گشاید. البته نمی‌دانم‌ها با هم خیلی فرق دارند. آن مرد بی‌سواد پشت کوه نشین می‌گوید نمی‌دانم و نمی‌فهمم؛ شیخ‌الرئیس بوعلی سینا مغز متفکری که عمری با براهین عقلی و موشکافی‌های فلسفی سروکار داشته است، او هم پس از دانستنی‌های فراوان می‌گوید: نمی‌دانم و نمی‌فهمم.



همین که آدم پس از فهمیدن های بسیار بفهمد که نمی فهمد، دارای فهم صحیح است. افرادی پیدا می شوند که چند تا اصطلاح دست و پا شکسته علمی یاد می گیرند و خیال می کنند همه چیز می فهمند و دانشمند درجه اول هستند و از آنها بالاتر کسی نیست! حال این «نمی فهمم» که آن مرد بی سواد پشت کوه نشین می گوید، خیلی فاصله دارد با نمی فهمم که بوعلی سینا می گوید و همین فاصله هست بین این نمی دانم که بوعلی می گوید و بین آن نشناختم که امام سیدالسادین علیه السلام می گوید که:

«وَعَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ وَانْخَسَرَتِ الْأَبْصَارُ
دُونَ النَّظَرِ إِلَى سُبْحَاتِ وَجْهِكَ وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى
مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ»؛

ومی گوید: «ما اَنَا يَا سَيِّدِي؛ مَنْ چَه هستم ای آقای من؟!؟! حتی نمی گوید: «مَنْ اَنَا؛ مَنْ کَه هستم؟» می فرماید: مَنْ چَه هستم. «وَمَا خَطَرِي؛ مَنْ چَه ارزشی دارم؟»

«أَنَا بَعْدَ أَقَلِّ الْأَقْلَیْنَ وَاذَلُّ الْأَذَلِّیْنَ وَمِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا»^۱

من [در پیشگاه تو ای خدا!] کمترین کمترین ها و ذلیل ترین ذلیلانم مانند مورچه بلکه از آن نیز کمترم.

و این هم گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله است:

«مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»^۲

خدایا! آنچنان که باید، تو را نشناختیم.

۱. از جملات دعای عرفه صحیفه سجّادیه است.

۲. اربعین شیخ بهایی، الحديث الثانی، صفحه ۱۱.

خدا هم به او فرموده است:

﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا^۱﴾

[ای پیامبر! بگو: پروردگارا! بر علم من بیفز!].

یعنی تو هر چه از نردبام علم و معرفت نسبت به من بالا بیایی باز کمبود داری! پیوسته از من بخواه که بر علمت بیفزایم.

شناخت صانع از مشاهدهٔ مصنوع

قبلاً به این نکته اشاره کردیم که اعتقاد به وجود خدا، غیر از شناختن ذات خداست. اعتقاد به وجود حضرت خالق حکیم از روشن‌ترین مسائل و از واجب‌ترین آنهاست اما «اکتناه ذات» یعنی پی به کنه ذات او بردن ناممکن است و آنجا «منطقهٔ ممنوعه» است و کسی را نرسد طمع وصول به آن را در سر ببروراند که فرموده‌اند:

﴿إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ؛

بپرهیزید از تفکر در ذات خدا».

﴿وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَاَنْظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ^۲﴾

اگر خواستید از عظمتش آگاه شوید، در عظمت آفریده‌هایش بیندیشید».

حکم عقل واقع‌بین نیز همین است که می‌گوید: به مصنوع بنگر و صانع را بشناس. ما از دیدن یک ساختمان بسیار مجلل و عالی پی به مهارت بنا

۱. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۲. جامع‌التعادات، جلد ۱، صفحه ۱۶۵.



و معمارش می‌بریم با اینکه او را اصلاً ندیده‌ایم. از تماشای یک تابلوی زیبا و جالب، به هنرمندی طراح و نقاش آن پی برده و تحسین می‌کنیم. اگر بشنویم در یک گوشه دنیا عالم و دانشمندی هست که جامع تمام علوم و دانش‌های گوناگون است و او کتابی نوشته و از تمام علوم خود در آن کتاب بحث کرده است، ما که دسترسی به خود او نداریم تا پی به معلوماتش ببریم، به حکم عقل آن کتاب را مورد مطالعه خود قرار می‌دهیم که از آن طریق آشنایی با کمالات علمی‌اش پیدا کنیم چون کتاب هر نویسنده نمایانگر افکار و آگاهی‌های اوست و بویژه اگر او کتابش را به همین قصد نوشته باشد که نمونه کاملی از معلوماتش باشد و مردم از مطالعه آن کتاب پی به وسعت دامنه علمش ببرند و چون هر فردی از افراد مردم، متخصص در تمام علوم و فنون نمی‌باشد، طبعاً هر فردی یا هر گروهی آن قسمت از کتاب را مورد مطالعه خود قرار می‌دهند که با رشته تخصصی خودشان مناسب باشد.

اطبّا مقالات طبّی‌اش را مطالعه می‌کنند و از این راه پی به مهارت او در فنّ پزشکی می‌برند. ریاضی‌دانان در قسمت ریاضیاتش، حقوق‌دانان در مسائل مربوط به حقوق، فیزیک‌دان‌ها، شیمی‌دان‌ها، تاریخ‌دان‌ها، فیلسوفان، عارفان و... هر گروهی در هر قسمتی که تخصص دارند آن کتاب را مورد مطالعه قرار می‌دهند و همگی پی می‌برند که این نویسنده، عجیب مردی بزرگ و عالمی جامع و کامل است! آن آدم بی‌سواد نیز همین قدر می‌فهمد که این کتاب نویسنده‌ای دارد که به تصدیق عالمان، مردی عالم است، اگر چه وی از محتوای آن کتاب بی‌اطلاع است و اگر در اثناء مطالعه به مطلبی یا مطالبی برخوردند که آن را نمی‌فهمند و مقصود نویسنده را نمی‌یابند طبیعی است که حمل به قصور خود در فهم و نقصان خود در علم می‌نمایند و می‌گویند: او حتماً دارای علوم دیگری است که ما به آن نرسیده‌ایم و شاید درک آن نصیب آیندگان بشود. این حکم عقل است که از

مصنوع به صانع پی می برد و از نوشته به نویسنده منتقل می گردد. حال این نظام آفرینش و سازمان عظیم خلقت که در چشم انداز ما قرار گرفته است، به منزله کتابی است که نویسنده ای دارد و آن را به همین قصد نوشته که انسان ها هر یک به گونه ای که می توانند آن را مورد مطالعه قرار دهند و با کمال نویسنده اش آشنا گردند و خود را به او نزدیک گردانند و از رحمت و برکاتش برخوردار شوند.

این زمین با تمام عجایبش از جماد و نبات و حیوان در صحراها و دریاها این آسمان با تمام نظامات محیرالعقولش از کرات و منظومه ها و کهکشان ها و... همه سطور و خطوط درخشانی هستند که بر صفحات این کتاب عظیم خلقت نوشته شده اند و چون نویسنده این کتاب - آنگونه که گفتیم - از حیطه درک محدود بشر بیرون است، تنها راه آشناگشتن با صفات جلال و جمال او در مرتبه فعلش مطالعه و اندیشه در آثار صنع و کنجکاوی در لطائف و دقائق آفرینش مخلوقاتش از زمین و آسمان می باشد. چنان که هم اکنون می بینیم دانشمندان بشری با چه حرص و ولعی به تحقیق و پژوهش و کنجکاوی در شناختن موجودات زمین و آسمان پرداخته اند و به سرعت در مسیر علم و دانش پیش می روند و اسراری از عالم طبیعت را کشف می کنند و این بسیار قابل تقدیر و تمجید است و نشأت گرفته از فطرت علّت جویی انسان است که انسان فطرتاً به هر چه که می رسد، می خواهد هم خود آن را بشناسد و هم از سبب پیدایش آن آگاه گردد.

نقص بزرگ دانش پژوهان!

اما نقص بزرگ این دانش پژوهان بزرگوار این است که چنان سرگرم تجزیه و تحلیل مخلوق گشته اند که مجال تفکر در چگونگی جلوه جمال خالق در صفحه آئینه وجود مخلوق را از دست داده اند. پدیده را دیده و پدیدآورنده را نادیده گرفته اند. آنچنان غرق در مطالعه سطور و خطوط کتاب عظیم خلقت

شده‌اند که جلالت و عظمت نویسنده آن را فراموش کرده‌اند در حالی که حکم عقل پی بردن از مصنوع به صانع و شناختن نویسنده از طریق نوشته است. آفریننده این نظام نیز می‌گوید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ^۱﴾

و خداوند مسخر شما قرارداد آنچه را که در آسمانها و آنچه در زمین است همگی از جانب اوست.﴾

آن ﴿مِّنْهُ﴾ را بشناسید. آن کس که این همه کائنات از آسمان‌ها و زمین را مسخر شما کرده و در راه منفعت‌رسانی به شما به خدمت واداشته است، او را به حساب بیاورید. آیا این شرط عقل و انصاف است که دربارهٔ مُسَخَّرَاتِ بیندیشید اما دربارهٔ شخص مُسَخِّر و انعام و احسان او و خواسته‌هایی که از شما دارد اصلاً نیندیشید و او را در زندگی اتان از علم و عمل به حساب نیاورید. حال آیه مورد بحث، ارشاد به همین حکم عقل می‌کند و می‌فرماید:

﴿قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۲﴾

[ای پیامبر!] به مردم بگو: نگاه کنید و ببینید در آسمان‌ها و زمین چه چیزها هست.﴾

«نظر»، هم به نگاه کردن با چشم سرگفته می‌شود و هم به «اندیشیدن و فکر» کردن. از آیه ممکن است استفاده شود که قرآن بشر را دعوت می‌کند که بروید در آسمان‌ها و از نزدیک با چشم سربینید و سپس به اندیشه و تفکر پردازید. آیا این نشان از این نمی‌دهد که ما نیروی رفتن به آسمان‌ها را به شما داده‌ایم و راه رفتن را پیش پای شما باز گذاشته‌ایم؟ اینک حرکت کنید

۱. سورهٔ جاثیه، آیهٔ ۱۳.

۲. سورهٔ یونس، آیهٔ ۱۰۱.

و همه جا را جولانگه فکر و علم خود قرار دهید. تنها به رفتن به کره ماه که در چند قدمی کره زمین است، اکتفا نکنید. دورترین منظومه ها و کهکشان ها را که شاید فاصله میان زمین شما و بعضی از آنها میلیون ها یا میلیارد ها سال نوری باشد هدف گیری کنید. آیا به راستی از این دعوت، دعوتی گسترده تر و عمیق تر برای تحصیل علم می توان تصوّر کرد: ﴿انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾؛ در تمام محتویات آسمان ها و زمین نگاه کنید و بیندیشید؛ آنگاه باور کنید که چه مغرضانه یا جاهلانه است آنچه می گویند: دین با علم نمی سازد!

دعوت به توحید، دعوت به تحصیل تمام علوم

آیا این دین نیست که می گوید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ يَمَّا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ
السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ
دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
لَايَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز و کشتی هایی که در دریا به نفع مردم در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگش زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن منتشر ساخته و همچنین تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان زمین و آسمان مسخرند [در تمام اینها] نشانه هایی است [از ذات بی همتای خدا] برای مردمی که تعقل می کنند و می اندیشند.



اصلاً مسأله «دعوت به توحید و شناخت خدا» که اصیل ترین مبانی دین است، در واقع «دعوت به تحصیل تمام علوم و شناخت تمام حقایق جهان» است! زیرا از یک سو شناخت خدا را واجب می داند و از دیگر سو ذات اقدس او را وجودی غیر متناهی و نامحدود ارائه کرده و تنها راه شناختن او را شناختن مخلوقات و مصنوعات او نشان می دهد و جدّاً بشر را به کنجکاوی در آثار صنع وی و می دارد و از این طریق آدمیان را آگاه می سازد که هر چه در تحصیل علوم و دانش ها و شناختن موجودات عالم پیش بروید، باز در مسیر شناخت وجود نامحدود خدا بین راه هستید و حقّ توقّف ندارید. اگر میلیاردها سال بر عمر بشر بگذرد و میلیاردها کرات منظومه ها و کهکشان ها با تمام محتویاتشان را به تسخیر علم خود در آورید، هنوز مانند قطره ای در کنار اقیانوس است که خودش فرموده است:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا^۱﴾

بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات [و مخلوقات] خدای من مَرکَب بشود، دریا تمام می شود پیش از اینکه کلمات خدای من تمام بشود، هر چند دریا به کمک دریا برسانیم!.

و همچنین فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ...^۲﴾

اگر از آنچه درخت در زمین هست قلم برای نوشتن بسازند و دریا به کمک دریا و تا هفت دریا مَرکَب بشوند، کلمات [مخلوقات] خدا به پایان نمی رسد....

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۹.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۷.

البته «هفت دریا» کنایه از کثرت است نه عددِ مخصوص و معین. کلمه‌ی «ارض» به معنای زمین در همه جای قرآن مفرد آمده و هیچ جا «أَرْضین» یعنی زمین‌ها نداریم. اما در غالب موارد «سماوات» جمع آمده است یعنی: آسمان‌ها. شاید اشاره به این باشد که زمین با تمام عجایبی که دارد در جنب آسمان‌ها اندک است و تمام آنها خدمتگزار شما انسان‌ها هستند. **﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ﴾^۱**

آیا آقا نباید از وضع خدمتگزار خویش آگاه باشد و از کمالات و هنرمندی‌های او باخبر گردد تا به نحو احسن بتواند از خدمات وی برخوردار گردد؟ لذا می‌فرماید:

﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲
 بگو: آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است ببینید.

اما دیدن اندیشمندانه و متفکرانه، نه گوسفندمنشانه که تنها علف را می‌بیند و می‌بلعد. دیگر کاری به صاحبش ندارد. قرآن **﴿أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾** می‌خواهد و با (مغزداران عالم) به سخن می‌نشیند. آنان که می‌کوشند از مغز عالم خبری بگیرند و علی‌الدوام با او در ارتباط باشند.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ﴾^۳

همانا در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز هر آینه نشانه‌هایی است برای صاحبان خرد همان کسانی که خدا را یاد می‌کنند در حال ایستاده و نشسته و برپهلوی خوابیده و اندیشه می‌کنند در پدیده‌های عالم هستی.

۱. سوره جاثیه، آیه ۱۳.

۲. سوره یونس، آیه ۱۰۱.

۳. سوره آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.



مقصود از اولوالالباب مغزداران و خردمندانند که در همه حال خدا را یاد می‌کنند و در نظام عالم می‌اندیشند.

در واقع «دعوت به شناخت خدا»، «دعوت به تحصیل تمام علوم و دانش هاست» آن هم به گونه‌ای که هر چه در این باب پیش بروید درهای دیگری از ناشناخته‌ها به روی شما باز می‌شود!

در سر راه تفکر حدّ یقف^۱ نمی‌بینید و همچنان بطور لایتناها جلو می‌روید و به جایی هم نمی‌رسید. قرآن کریم برای تقریب به اذهان از گسترش دامنه مخلوقات خدا که جولانگه علوم و دانش‌های انسان‌ها باید قرارگیرد، این چنین یاد می‌کند:

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ
سَبْعَةُ آبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾^۲

اگر تمام درخت‌هایی که روی زمین است قلم بشوند و دریا
برای آنها مرکب گردد و هفت دریا بر این دریا افزوده شود تا
مخلوقات خدا را بنویسند، اینها همه تمام می‌شوند اما مخلوقات
خدا به پایان نمی‌رسند!!

رعایت حدود در شناسایی حق

در نهج البلاغه شریف آمده است: که مردی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد که خدا را به گونه‌ای برای او وصف نماید که گویی او را آشکار می‌بیند. امام علیه السلام از این درخواست غرورآمیز او (که فراتر از حدّش رفته و طمع در اکتناهِ ذات حق کرده است) خشمگین شد (و برای پیشگیری از پیدایش چنین وسوسه در افکار دیگران نیز) دستور داد مردم مجتمع شدند، آنگونه که مسجد بر انبوه جمعیت تنگ شد.

۱. حدّ یقف: مرز توقف.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۷.

آنگاه امام علی^{علیه السلام} بالای منبر تشریف فرما شد و در حالی که رنگ چهره شریفش از شدت خشم متغیر شده بود، آغاز سخن نمود و پس از حمد و سپاس خدا و درود بر رسول معظم^{صلی الله علیه و آله} و بیان شمه‌ای از صفات کمال حضرت حق - عز و علا - فرمود:

«فَانْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ مَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَانْتَمِ بِه
وَاسْتَضِئْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي
الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ ص وَائْتِمِ الْهُدَى أَثَرُهُ
فَكُلْ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ»؛
«وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ
السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِفْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ
مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ»؛

«فَدَحَّ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ
عِلْمًا وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ
رُسُوخًا»؛

«فَاقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ وَلَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ
عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»؛

هان ای سؤال کننده [که به فکر شناسایی ذات حق از طریق
اندیشه و عقل خویش افتاده‌ای] بنگر، هر صفتی از صفات
او که قرآن نشانت داده است، تبعیت کن [خدا را به همان
صفت توصیف کن] و از نور هدایت قرآن روشنایی به دست آور
[تا راه سعادت را به درستی ببیمایی].

و آنچه را که شیطان [درباره خدا] تو را به دانستن آن [در
پوشش اسرار توحید و دقایق معارف] وا می‌دارد، از مطالبی که



نه در قرآن، دانستن آن بر تو واجب شده است و نه در سنت پیامبر ﷺ و ائمه هدی علیه السلام از آن اثری هست [و بیانی شده است رها کن و] علم آن را به خداوند سبحان واگذار [در پی یاد گرفتن و اعتقاد به آن مباش].

چه آن که منتهای حق خدا بر تو همین است [که او را به همان صفاتی که خودش در قرآن کریم و یا به بیان پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیه السلام وصف کرده است، وصف نمایی].

و بدان که راسخان در علم کسانی هستند که در مورد آنچه در پس پرده است و از درک آنها پنهان است [و توانایی فهم آن را ندارند] با تکلف وارد آن نمی‌شوند و خود را برای پی بردن به آنچه که [حقیقت آن به تقدیر خدا] در پشت درهای بسته قرار دارد دچار مشقت بی‌حاصل نمی‌کنند! بلکه فقط [در مقام انجام وظیفه] اقرار به [وجود] آن [حقیقت غائب] می‌نمایند [و به کنجکاو در فهم و تفسیر آن نمی‌پردازند] و خداوند تعالی نیز اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از رسیدن به آنچه که در حدّ توانایی علمی آنها نیست، ستوده است و همین ترک تعمق و دست برداشتن از کنجکاو فکری را که آنان درباره چیزی که بحث و گفتگوی از کنه و حقیقت آن را، خدا از آنها نخواست و تکلیفشان نکرده است، از خود نشان داده‌اند، رسوخ و استواری (در علم) نامیده (و آنها را به عنوان راسخین در علم معرفی فرموده است) زیرا از حدّ خود تجاوز نکرده و درباره آنچه که مأمور به اکتنا و درک حقیقت آن نیستند تعمق نمی‌کنند و تنها «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» می‌گویند و می‌گذرند!^۱

۱. اشاره به آیه ۷ سوره آل عمران است که ذیل آن می‌فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». یعنی: تأویل آن (متشابهات) را جز خدا و راسخون در علم کسی نمی‌داند که می‌گویند: ایمان به آن داریم؛ همه از جانب پروردگار ماست.

پس تونیز اکتفا کن به همانچه قرآن کریم بیان کرده [و درباره آنچه که درخور فهم تونیست و مأمور به دانستن آن نیستی، به اندیشه مپرداز] و عظمت و بزرگی خداوند سبحان را به اندازه عقل خود تقدیر مکن که تباه و هلاک خواهی شد.

کافی بودن اعتقاد اجمالی برای عمل

این مطلب باید باورمان بشود و به دیگران نیز بفهمانیم که حقیقت هستی و راز خلقت جهان و کُنّه مبدء و منتهای آن از حوصله درک بشر بیرون است و کنجکاوی زیاد در شناسایی آنها جز رنج بیهوده بردن و عمر تلف کردن و از عمل باز ماندن نتیجه ای نخواهد داشت! لذا دین مقدّس اسلام که آیین حکمت است و جز ساختن انسان سعید از طریق اصلاح عقیده و اخلاق و عمل هدفی ندارد، در مقام شناسایی حق و صفات حق و رمز نبوّت و وحی و ماهیت روح و سرّ مرگ و حیات و عوالم پس از مرگ اکتفا به «اعتقاد اجمالی» کرده و از بحث تفصیلی درباره آن امور نهی فرموده است؛ چنان که از امام باقر علیه السلام منقول است که:

«تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيراً^۱»

در [اسرار] مخلوقات خدا سخن بگویند، ولی درباره ی [ذات] خدا سخن مگویند؛ چه آن که سخن در [ذات] خدا گفتن نتیجه ای جز افزودن بر حیرت انسان ندارد.

و راجع به مسأله قضا و قدر فرموده اند:

«طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَسِرٌّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ^۲»

۱. کافی، جلد ۱، صفحه ۹۲.

۲. نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۲۷۹.



[قضا و قدر] راهی است تاریک، در آن نروید [که سرگردان و گم می‌شوید] و دریایی است ژرف، در آن داخل نشوید [که غرق و هلاک می‌گردید] و راز نهان خداست [برای فاش ساختن آن] خود را به رنج و تعب می‌فکنید [که سودی نمی‌برید و به جایی نمی‌رسید]!!».

قرآن کریم در پاسخ به پرسش از حقیقت روح (روح انسانی و یا روح الامین و یا موجود دیگری غائب از عالم حس) فرموده است:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾
بگو روح از امر پروردگار من است و بهره شما از علم اندک است.

۱۴۱

مقصود از این جمله آن نیست که تنها بهره عرب‌های زمان نزول قرآن از علم کم بود و قادر بر درک حقیقت روح نبودند؛ اما کسانی که بهره‌شان از علم زیاد باشد، توانایی درک آن را خواهند داشت! بلکه مقصود این است که اصلاً بهره نوع بشر از علم و فهم و حقایق هستی اندک است و جز از طریق دیدن آثار نمی‌تواند به حقایق وجود، آن چنان که هست برسد و گرنه بشر نخواهد بود. حاصل آن که دین مقدس اسلام با یک روش ساده فطری ابتدا انسان را به خدای یگانه متوجه می‌سازد و سپس با توصیف اوبه قدرت و حکمت و عدالت اعتقاد به روز حساب و ترتب ثواب و عقاب بر اعمال را در دل‌ها ایجاد می‌نماید و آنگاه دستورات عملی می‌دهد تا آنها را به کار ببندند و سعادت جاودانی خود را با سعی و کوشش خویش به دست آورند.

بنابراین تمام دین - لاقابل برای عوام مردم که تشکیل دهنده اکثریتند - عبارت است از همین «اعتقادات اجمالی» و دستورات عملی اضافه بر این، هر چه که نافع به حال انسان در مسیر عمل نباشد و یا احیاناً بازدارنده وی از عمل باشد در نظر اسلام مذموم و محکوم به مَنع و طرد است، اگرچه از سنخ مسائل فلسفی و عرفانی باشد که فرمودند:

«مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَغْنِيهِ»^۱

از نشانه‌های یک مسلمان خوب این است که هر چه را که نافع به حالش نیست رها کند.

بعید نیست که اشتغال به چنین مسائلی - حدّ اقل برای ناهلان - از مصادیق خوض در آیات الهی به حساب آید و مشمول نهی قرآن گردد که می‌فرماید:

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»^۲

هر وقت کسانی را دیدی که خوض در آیات ما می‌کنند [سخنان بی‌اساس غیر نافع به حال می‌گویند] از آنها روی بگردان [و وَقَعی به سخنانشان مگذار] تا [متنبّه شوند و] به سخن دیگری بپردازند.

خداشناسی از راه انسان‌شناسی

از جمله راه‌های بسیار روشن برای پی بردن به وجود مدبّری علیم قدیر حکیم در عالم، مطالعه کیفیت پیدایش انسان و تحولاتی است که در ساختمان وجودش به کار رفته است و می‌رود. در این آیه شریفه، با جمله «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ»^۳ به انسان

۱. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۰۰، از رسول خدا ﷺ.

۲. سورة انعام، آیه ۶۸.

۳. سورة نحل، آیه ۷۰.

تنبّه می‌دهد که تو مخلوق هستی و مسلّم خالق داری و او را باید بشناسی؛ چون قرآن نحوه استدلالش طوری است که همه کس آن را می‌فهمند. البتّه بزرگان علم و تحقیق از فلاسفه و حکیمان از راه‌های بسیار متقن و محکم وارد می‌شوند و اثبات صانع می‌نمایند، ولی چون گفتار آنها توأم با اصطلاحات پیچیده علمی از «واجب و ممکن»، «جوهر و عرض»، «دور و تسلسل» و نظایر اینهاست، طبعاً در خور فهم عامّه مردم نمی‌باشد و نفعی به حال آنها نمی‌بخشد. ولی قرآن، انگشت روی مخلوق بودن انسان نهاده که برای هر انسانی، مخلوق بودنش بدیهی است، یعنی خود را می‌یابد که مخلوق است و سازنده‌ای دارد و می‌یابد که سراپا فقر است و نیاز، آن چنان که اگر لحظه‌ای از جانب خالق و سازنده‌اش به او مدد نرسد، دچار مشکلات فراوان می‌شود.

از باب مَثَل به این هوایی که از آن تنفّس می‌کند نیازمند است، اگر یک لحظه به او نرسد، اصلاً زنده نمی‌ماند تا قادر بر انجام کاری از دیدن و شنیدن و گفتن باشد. به قول سعدی: هر نفسی که فرومی‌رود مُمِدّ^۱ حیات است و چون برمی‌آید مُفَرِّج^۲ ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید	کز عهده شکرش به در آید
بنده همان به که ز تقصیر خویش	عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندی‌اش	کس نتواند که به جا آورد

انسان بعد از هوا، به نور و آب و اعضاء و جوارح از داخل و خارج وجودش، از چشم و گوش و دست و پا و زبان، ریه و کلیه و کبد و... نیازمند است که هیچ کدام از آنها در اختیار خودش نیست، مخصوصاً تحولات و تغییراتی که در حالات

۱. ممد: کمک رسان.

۲. مفرج: فرج بخش.

روحی اش پیدا می شود، گاه غمگین است و گاه خوشحال، گاهی کسل است و گاهی با نشاط، یک شب، کار بسیار مهمی دارد و تصمیم می گیرد تا صبح بیدار بماند، ناگهان چنان خواب بر او غالب می شود که پس از شش ساعت از خواب بیدار می شود. یک شب بسیار خسته است به بستر خواب می رود که بخوابد، اما هر چه از این دنده به آن دنده می غلطد، خواب به چشمش راه نمی یابد. مطلبی را به حافظه می سپارد که جایی بیان کند در اثناء بیان، آن مطلب فراموشش می شود، آنگاه سر سفره غذا که نشسته یادش می آید ای عجب! من، صاحب اختیار هیچ حالی از حالات روحی ام نمی باشم، پس کیست آن کس که در سراپای وجود من راه دارد و مرا از حالی به حالی می چرخاند، گاه غمگینم می کند و گاه خوشحالم می سازد، به خوابم می افکند و بیدارم می کند، مطلب یادم می دهد و از یادم می برد. در این که او هست و متصرف در سراپای وجود من است شکی ندارم، نمی توانم قائل به تعطیل باشم و بگویم نیست، در صورتی که خودم هستم و هستی من زهستی اوست. چون من مخلوقم و مخلوق بدون خالق که تصور ندارد.

پس چون او هست، من هستم، بنابراین نمی توانم قائل به تعطیل باشم، از طرفی هم نمی توانم قائل به تشبیه باشم که بگویم او مانند فلان موجود است، مانند زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و مانند انسان است. در صورتی که اینها هم، مانند من مخلوقند یا مثل من انسان و یا پایین تر از من جماد و نبات و حیوانند. پس هیچ چاره ای ندارم جز این که از او تعبیر به «او» کنم و بگویم «او» خالق و آفریدگار من است، «اوست» که به من حیات و چشم و گوش و عقل و هوش داده است و هر دم که بخواهد، تمام اینها را از من می گیرد. پس باید به سراغ کلام خودش و رسولش بروم که بینم «او» خودش را به چه نام می نامد و به چه صورت توصیف می کند. اینجا است که می بینم او در قرآن که کلام خودش است خود را

به نام «الله» می نامد و می گوید: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ؛ الله شما را خلق کرده است». و خطاب به رسول گرامی اش ﷺ نیز فرموده است: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ؛ بگو: او الله معبود یگانه است، الله بی نیاز است و برآورنده حاجات همه نیازمندان.

آیات توحیدی در طبیعت

از صاحبان تحقیق در علم حیوان شناسی نقل شده که می گویند ماهی در عمق بیش از هزار متری دریا زندگی می کند و فشار چندین هزار متر مکعب آب را برپیکر ضعیف و ناتوان خود می کشد که حساب کرده گفته اند: گاهی فشار آب به قدر فشار چند واگن پراز آهن است. بعد دیده اند که خلاقِ علیم حکیم، در زیر شکم این حیوان کیسه کوچکی قرار داده که همان کیسه، فشار آب را در حدّ تعادل نگه می دارد و پیکر ناتوان حیوان را آماده برای تحمل این فشار سنگین آب می سازد؛ یعنی ماهی با این کیسه زیر شکمش از عمق دریا داد می زند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ سازنده من، خدای علیم قدیری است که نقشه های حکیمانه طرح می کند، اوست که این کیسه زیر شکم را روی حساب دقیق به من داده که بتوانم فشار سنگین آب را تحمل کنم و به آسانی در عمق دریا به هر طرف که می خواهم بچرخم.

سپس سری به آسمان می زنیم و پرنده در هوا را می بینیم، آنجا به جای کیسه زیر شکم ماهی، بال و پر سوراخ سوراخ به او داده که امواج هوا را از لابه لای پرها داخل و خارج کرده و حیوان را در وسط هوا در حدّ تعادل نگه دارد.

اینک به سراغ بچه گذاری حیوانات می رویم و می بینیم به حیوان زمینی دستور داده که بچه اش را در شکم نگه دارد، ولی به پرنده در هوا دستور داده که بچه اش را در میان تخم روی زمین بپروراند تا بارش سبک باشد و در هوا به

آسانی پرواز کند. به بوته هندوانه گفته بار خودت را روی زمین بگذار، به درخت سیب گفته روی دوش خودت نگه دار و... همه روی حساب و غایت‌نگری است. عنکبوت را آفریده و غذای او را مگس قرار داده است، ای عجب! چه تناسب بین عنکبوت و مگس، مگس در هوا پرواز می‌کند و عنکبوت در زمین راه می‌رود، چگونه یک حشره زمینی، یک حشره هوایی را شکار می‌کند؟ اما آن آفریننده حکیم به عنکبوت گفته لازم نیست توبه هوا بپری، آنجا مگس را شکار کنی؛ من به تو نیروی تارتیدن داده‌ام، با همین پاهای بلندت روی زمین راه برو و از زیر دیوار بگیر و بالا برو و در زاویه دیوار با لعاب دهانت به تارتیدن مشغول شو، وقتی تمام شد، در کنار تارت آسوده و آرام بنشین و منتظر باش من خودم به مگس که روزی توست بال و پر داده‌ام به سوی تو پروازش می‌دهم. آری، رزق را روزی رسان پر می‌دهد او همین که به کنار تارت رسید و پایش بند شد، توفوراً به پا خیز و طناب پیچش کن؛ آنگاه با کمال آرامش خاطر، کنار سفره‌ات بنشین و مشغول خوردن باش. اگر خواستی کله‌اش را نهار روزت قرار بده و دنبه‌اش را شام شبت و پرهای ظریف و زیبایش هم دسربعد از غذا و صبحانه‌ات باشد.

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنی است آن بینی
گربه اقلیم عشق روی آری	همه آفاق، گلستان بینی
دل هر ذره را که بشکافی	آفتابیش در میان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

مولای ما امام سیدالشهداء (علیه السلام) هم فرموده است:

«عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيباً!»

کور است آن چشمی که تو را مراقب بر خودش نمی‌بیند.

از اعماق دریا تا عرش اعلاى خدا، از تمام ذرات جهان این صدا به گوش صاحب‌دلان مى‌رسد که:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛

هیچ معبودى جز الله نیست و هیچ قوه و نیرویى نیست مگر اینکه از جانب خدای برتر و بزرگ است».

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ؛

و هیچیک از اشیاء وجود ندارد مگر اینکه تسبیح مى‌کند به حمد الهی ولیکن شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید».

اثبات وجود خدا

وجود وهستی عالم از خداست، اما وجود وهستی خدا از خودش است و ذاتاً عین وجود وهستی است. عالم، «ممکن الوجود» است و خدا «واجب الوجود»، «ممکن الوجود» بدون ایجاد از جانب «واجب الوجود» امکان وجود ندارد. عالم، حادث است و نیاز به مُحدث دارد ولی خدا قدیم است و وجودش آغاز ندارد.

ابوشاکر دیصانی، یکی از پیشوایان مسلک مادی، خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: ما معتقدیم که عالم با همه چیزش قدیم است و ازلی، آغاز ندارد و همیشه بوده است و شما که می‌گویید عالم حادث است و قبلاً نبوده و بعد پدید آمده است دلیلتان چیست؟ آنجا بچه‌ای بود و تخم مرغی در دستش، امام علیه السلام آن تخم مرغ را از دست بچه گرفت و روبه ابوشاکر فرمود: این تخم مرغ را می‌بینی، زیر این پوست دو مایع غلیظ هست که به هم مخلوط نمی‌شوند، مایعی سفیدرنگ و در وسط آن مایعی زردرنگ، این تخم را ما زیر بال مرغی

می‌گذاریم بعد از چند روز دیواره آن شکافته می‌شود و جوجه‌ای با بال و پر رنگین از آن بیرون می‌آید، حال این تخم مرغ که هم اکنون در دست ماست مثلاً ده روز پیش اصلاً وجود نداشته و از مرغی تولید شده است و جوجه‌ای هم که از این تخم مرغ بیرون خواهد آمد، اکنون وجود ندارد و بعد از ده روز موجود خواهد شد، حال آیا معقول است که بگوییم این تخم مرغی که ده روز قبل نبوده و الآن هست و جوجه‌ای که الآن نیست و ده روز بعد خواهد موجود شد همیشه موجود بوده است؟

بدیهی است که این حرفی نامعقول است، تمام اجزای عالم به همین کیفیت است، یعنی دست روی هر موجودی از موجودات عالم که بگذارید می‌بینید اول نبوده و بعد موجود شده است و لذا نتیجه می‌گیریم که عالم تماماً حادث و عقلاً نیازمند به مُخْذِث است. آن مرد مادی مسلک که دارای انصاف بود این بیان مستدلّ و ساده را که از امام علی (ع) شنید با خضوع تمام گفت:

«دَلَّلْتُ فَأَوْضَحْتَ وَقُلْتَ فَأَحْسَنْتَ وَذَكَرْتَ فَأَوْجَزْتُ»^۱

با دلیل و برهان این مطلب را روشن کردی، سخن گفتی و چه نیکو سخن گفتی، حقیقت را بیان کردی و مختصر و کوتاه هم بیان کردی».

این حکمت است که با مغز و فکر و عقل کار دارد و آیه شریفه آن را نخستین راه دعوت به سوی خدا نشان داده و فرموده است:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ»^۲

ای پیامبر ﷺ با حکمت به راه پروردگارت دعوت کن».

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

۲. سورة نحل، آیه ۱۲۵.

از خودشناسی تا خداشناسی

قدم اول در خداشناسی، «خودشناسی» است، چون از همه چیز و همه کس نزدیک‌تر به انسان، خود انسان است. وقتی آدمی خود را به فقر و نیاز همه جانبه شناخت، طبعاً خالق خود را به غنا و بی‌نیازی همه جانبه می‌شناسد که فرموده‌اند:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ!»

آن کس که خود را بشناسد، به یقین رب خود را شناخته است.»

بنابراین اگر بگوییم انبیاء علیهم‌السلام کارشان دعوت انسان به شناختن خودش بوده است درست گفته‌ایم و منافاتی ندارد با این سخن که گفتیم انبیاء علیهم‌السلام کارشان دعوت به خداشناسی است، چرا که خودشناسی با خداشناسی تلازم دارند و لازم و ملزوم یکدیگرند.

آدمی ابتدا با شناختن اجمالی خود، خدا را می‌شناسد و آنگاه با شناختن خدا و اطاعت امر و نهی او، به کمال معرفت انسانی خود نائل می‌گردد و به بیان دیگر «خودشناسی» مولّد «خداشناسی» و «خداشناسی»، مکمل «خودشناسی» است. از آن طرف هم «خودشناسی»، مستلزم «خداشناسی» و «خداشناسی» نیز لازمه‌اش «خودشناسی» و محرومیت از نیل به کمال انسانی است. این گفتار خداوند حکیم است که می‌فرماید:

«نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»^۱

[مردم] خدا را فراموش کردند و خدا هم آنها را به [عذاب] خود

فراموشی مبتلایشان نمود.

آنچنان به شناختن موجودات خارج از خود پرداختند که اصلاً به یاد خود

۱. مصباح الشریعة، صفحه ۳۱.

۲. سورة حشر، آیه ۱۹.

نیفتادند تا ببینند آیا خودشان چيستند و کیستند، از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند و برنده‌شان کیست و هدفش از آوردن و بردن اینان چیست؟ در صورتی که امتیاز انسان از سایر حیوانات، به داشتن نیروی تفکر و اندیشیدن است؛ او باید بیندیشد که هر مخلوقی تا به هدف و غایت از خلقتش نرسیده است، در واقع تحقق نیافته و موجود نشده است.

از باب مثل: یک هسته خرما تا در زیر خاک تحت تأثیر عوامل متعدد از آب و نور و هوا حرکت نکرده و تبدیل به درخت و شاخ و برگ و خوشه خرما نشده، بدیهی است که «خرما» نشده است. یک غنچه گل تا شکفته نشده و تبدیل به بوته پراز گلبرگ‌های لطیف و خوشرنگ و معطر نشده، «گل» نشده است. نطفه انسان تا طی مراحل گوناگون - از علقه و مضغه و جنین - نکرده و به این صورت که اکنون هست نرسیده، «بدن انسان» نشده است و چه بسایارند نطفه‌هایی که در همان مراحل اولیه سقط شده و از بین رفته‌اند.



عظمت واژه صمد

از حضرت امام باقر العلوم علیه السلام منقول است:

«لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ
التَّوْحِيدَ وَالْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالْدِّينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ؛
من اگر افرادی را بیابم که توانایی حمل علمی را که خدا به
من عنایت فرموده است داشته باشند، تمام علوم مربوط به
توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از کلمه‌ی «الصمد»
بیرون آورده و در عالم منتشر می‌سازم».

ما از کلمه‌ی «الصمد» که در نوشتن بیش از پنج حرف نیست، چیزی درک

نمی‌کنیم. خودشان هم فرمودند:

«وَاللّٰهُ! لَقَدْ تَجَلَّىٰ اللّٰهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ!»

به خدا قسم! خدا در کلامش برای خلقش تجلی کرده ولی آنها نمی‌بینند!..

آری! نابینا باید دست به دست بینا بدهد تا به چاه نیفتد.

مگر تو دو خدا داری؟!

دوستی صالح و متعبد داشتم. می‌گفت: من ابتدا چنین نبودم. یک جمله کوتاه از عالم بزرگواری دگرگونم ساخت. جوان بودم به یکی از آقایان علما در تهران ارادت پیدا کردم و در مجلس وعظ و درس اخلاقش حاضر می‌شدم. به اقتضای سن جوانی موی صورتم را می‌تراشیدم! روزی تنها خدمتشان رفتم؛ به صورتم نگاه کرد و با لبخندی به من گفت: تو چرا موی صورتت را می‌تراشی، مگر نمی‌دانی آقایان فقها، فتوا به حرام بودن ریش‌تراشی داده‌اند؟ گفتم: خانم از ریش خوشش نمی‌آید! تا این را گفتم، با لحنی عتاب‌آمیز به من گفت: عجب! من نمی‌دانستم تو دو خدا داری! یک خدا در خانه و یک خدا در آسمان! آن دوست می‌گفت، همین یک جمله تکانم داد و به خود گفتم: عجب! من تا به حال مشرک بوده‌ام و «لا اله الا الله» من دروغ بوده که می‌گفتم، من معبود مطاعی جز «الله» ندارم! از آن روز زندگی‌ام عوض شد و به صراط مستقیم توحید افتادم.

آری! خدا می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ»

مراقب باشید ای مؤمنان! که برخی از همسران و فرزندانان دشمنان هستند؛ از آنها برحذر باشید».

۱. المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۴۷.

۲. سوره تغابن، آیه ۱۴.

اسفبار و شرم آور این که گروهی غیر خدا را مؤثرِ مستقل در زندگی خود دانسته و در مقابل موجوداتی امثال خود یا پایین تر از خود تذلل می کنند و لذا خداوند مُنعم با لحنی گله آمیز می فرماید:

﴿أَفِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾^۱

آیا این درست است که به باطل ایمان بیاورند و به نعمت خدا کفر بورزند؟

هر چه که غیر خداست اعم از انسان و غیر انسان، باطل است؛ یعنی ذاتاً هیچ و پوچ است. تنها ذات اقدس «الله» بِجَلَالِهِ است که حق است.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾^۲

همانا خدا حق است و براستی آنچه را از غیر خدا می خوانید باطل است؟

بنابراین به چه انحراف هلاکت باری مبتلا شده اند آن کسانی که حق را رها کرده و دنبال باطل افتاده اند.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾^۳

و از غیر خدا موجوداتی را می پرستند که مالک هیچ چیز از رزق آنها از آسمان ها و زمین نمی باشند و توانایی برای کار را ندارند؟

موجودی که وجود از خود ندارد و مالک هستی خودش نیست، چگونه ممکن است قادر بر ایجاد چیزی و مالک رزق دیگران باشد.

۱. سوره نحل، آیه ۷۲.

۲. سوره حج، آیه ۶۲.

۳. سوره نحل، آیه ۷۳.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾^۱

آیا آن کسی که بالای سر هر انسانی ایستاده [و استیلا
کامل بر او و اعمالش دارد] شایسته پرستش است یا موجودات
فاقد هرگونه کمال؟^۲

آری! خالق و مالک وجود انسان، نه تنها استیلا بر خود انسان بلکه بر تمام افکار
و اخلاق و اعمال وی دارد! همان‌گونه که ساختمان خلّقی انسان را تدبیر و تنظیم
می‌کند و از مراحل نطفه و علّقه و مُضغّه و جنین حرکت می‌دهد و به مرحله رشد
جسمانی می‌رساند، همچنین ساختمان خلّقی او را نیز که با ابزار و مصالح افکار
و رفتار و گفتارش ساخته می‌شود و به صورت ملکات در روحش شکل می‌گیرد،
تدبیر و تنظیم می‌کند و در عالم پس از مرگ، همان ملکات روحی‌اش را به صورت
نعمت‌های بهشتی یا نعمت‌های جهنّم به او تحویل می‌دهد و لذا توجّه به این
حقیقت که خدا علی‌الدوام اشراف به اعمال انسان دارد، حال مراقبت دائم در
آدمی به وجود می‌آورد و او را از انحراف فکری و عملی، حفظ می‌کند و این ندای
خدا را در همه جا و در همه حال به گوش دل می‌شنود که:

﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾^۳

آیا آن کسی که بالای سر هر انسانی ایستاده و ناظر اعمالش می‌باشد سزاوار
این نیست که انسان از او پروا کرده و از ارتکاب اعمال ناپسند بپرهیزد؟

﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۴

شما هر جا که باشید، او همراه با شماست.

۱. سوره رعد، آیه ۳۳.

۲. (در آیه شریفه اصطلاحاً جمله‌ای به عنوان خبر مبتدا «كَمْ لَيْسَ كَذَلِك» در تقدیر هست).

۳. سوره حدید، آیه ۴.

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

﴿الْمَ يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾

آیا [انسان] نمی داند که خدا [اعمالش را] می بیند؟

پس تنها خداست که سزاوار پرستش است و تنها خداست که سزاوار رعایت تقوا و داشتن پرواست.

ارزش و فضیلت واقعی معرفت خدا

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا مَدُّوا
أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ
نَعِيمِهَا وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْئُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ»^۱

اگر مردم می دانستند که چه شرف و فضیلت و ارزشی در
خداشناسی هست هرگز چشم خود را به زندگی پرزرق و برق
دنیاپرستان نمی دوختند و تمام دنیای آنها در نظر خداشناسان
از خاک زیر پایشان که آن را با پا می مالند و می گذرند کم
ارزش تر می آمد.

آری آنان که خدا را به کمال مطلق شناخته اند و با او در ارتباطند آنچنان از
لذات روحی برخوردارند که کمترین میل و رغبتی از خود به لذات دنیاپرستان
نشان نمی دهند و همینطور دنیاپرستان نیز از تصوّر لذات روحی خداشناسان
ناتوانند و اصلاً آن را افسانه و وهم و خیال می پندارند.

۱. سورة علق، آیه ۱۴.

۲. کافی، جلد ۸، صفحه ۲۴۷.

فضیلت تفکر

شما یک طفل نوزاد یک ماهه را با دقت مورد مطالعه قرار بدهید که خود یک کتابی روشن برای خداشناسی است ببینید چه نظم و حسابی دقیق و ظریف در ساختمان وجود او به کار رفته است. انگشت های پا و دست و ناخن ها و پلک ها و مژه های چشم و... تا آنجا که قابل دیدن برای همه است، همه چیزش روی نظم و حساب و اندازه قرار گرفته است.

﴿وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا﴾

منتهی این مسائل نیاز به تفکر دارد و عیب بزرگ اکثر ما این است که تفکر نمی کنیم و گویی که جز بهره برداری مادی از این موجودات، هیچ وظیفه ای نداریم و حال آنکه امتیاز انسان از سایر حیوانات، داشتن همین «نیروی تفکر» است، وگرنه خوردن و خوابیدن و اشباع غریزه شهوت و غضب نمودن که از هر حیوانی ساخته است، آنچه که تنها انسان دارد و دیگر حیوانات ندارند «تفکر و اندیشیدن» است مخصوصاً برای انسانی که ایمان به مبدأ و معاد و خدا و آخرت دارد، طی ۲۴ ساعت شبانه روز لازم است حداقل نیم ساعت اختصاص به تفکر بدهد، یعنی در کنار نماز و اعمال عبادی اش به عبادت تفکر نیز بپردازد که قرآن کریم عبادت تفکر را از خصائص «اولوالالباب» یعنی صاحبان لب و مغز و اندیشه به شمار آورده و فرموده است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا
بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

به یقین در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز،

نشانه‌هایی است برای اندیشمندان. آنان که در [همه] حال
[از] ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده یاد خدا می‌کنند و در
آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند خدایا! تو اینها
را باطل و بی‌هدف نیافریده‌ای و تو منزهی از اینکه کاری لغو
و عبث انجام بدهی، پس ما را از عذاب آتش مصون نگه دار».

در حدیثی که از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام و هم از امام عسکری علیه السلام نقل شده
می‌خوانیم:

«لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي
اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»

عبادت، روزه و نماز زیاد انجام دادن نیست. بلکه عبادت،
تفکر و اندیشیدن زیاد در امور مربوط به خداست».

آن عبادتی که به سایر عبادات روح می‌دهد و آنها را زنده و جاندار می‌سازد،
تفکر در اسرار هستی است. تا انسان با مبدأ هستی آشنا تر گردد و برای تقرب به
آستان اقدس او به سعی و تلاش جدی بپردازد، زیرا عبادت یعنی انسان تمام
نواحی وجود خود را در راه خدا به کار بیندازد و بطور مسلم ناحیه عقل، اشرف
نواحی وجود انسان است و هیچ شکی در آن نیست و لذا اشرف عبادات نیز آن
است که انسان نیروی عقل خود را در راه خدا به کار اندازد و کار عقل هم جز تفکر
و اندیشیدن در حقایق عالم چیز دیگری نیست. بنابراین تفکر و اندیشیدن در
امور مربوط به خدا، افضل عبادات خواهد شد.

در مرحله بعد فطرت نیز اولین قدم در این حرکت، تفکر در آثار صنّع خلاق
حکیم است که خودش فرموده است:



﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعِنَبًا وَقَضْبًا * وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا * وَحَدَائِقَ غُلْبًا * وَفَاكِهَةً وَأَبًّا^۱﴾
ما آب فراوانی از آسمان فرو ریختیم، سپس زمین را شکافتیم و در آن دانه‌های فراوانی رویانیدیم و انگور و سبزی بسیار و زیتون و نخل فراوان و باغ‌های پر درخت و میوه و چراگاه که همه اینها نشان از علم و قدرت و حکمت آفریدگاری می‌دهد و انسان را به تفکر وامی‌دارد و او را در مسیر تقرب به آن خالق علیم حکیم به حرکت درمی‌آورد.

از جمله حقایق عالیه که از تفکر در پیدایش نباتات عائدمان می‌شود این است که می‌بینیم اینها وجودشان نشأت گرفته از آسمان است، یعنی تا زمین زیر آسمان قرار نگیرد و آفتاب بر آن نتابد و باران بر آن نبارد، از زمین چیزی بیرون نمی‌آید و مواد غذایی از آب و نان به دست ما نمی‌رسد.

نهی از اعتقاد شرک‌آمیز

خداوند متعال در مقام نهی از اعتقاد شرک‌آمیز می‌فرماید:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا^۲﴾

هرگز معبود دیگری را شریک خدا قرارنده که نتیجه‌اش بازماندن از حرکت به سوی کمال مطلق که خداست خواهد بود و مورد مذمت قرار گرفتن از طرف عقلا که انحراف از صراط مستقیم حق پیدا کرده و بی‌یاری و یاور ماندن در زندگی. چون غیر خدا همه مخلوقند و بی‌اذن خدا توانایی مدد رساندن به احدی ندارند. انسان متفکرانند و شمشند این مقدار باید بفهمد که غیر خدا در عالم هستی همه

۱. سوره عبس، آیات ۳۱ تا ۲۵.

۲. سوره اسراء، آیه ۲۲.

مخلوق خدا می باشند و مخلوق در حدّ ذات خود فاقد همه کمالات است. نه حیاتی دارد و نه علم و قدرتی، همه مثل من مخلوقند و مثل من گدا. گدا که به گدا عرض حاجت نمی کند و از او کمک نمی طلبد! تنها کسی که مرا آفریده است می تواند تدبیر امورم کرده اداره ام نماید چنانکه خودش فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

ای مردم! همه شما فقیر و نیازمند به خدا هستید و تنها خداست که بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و سپاس است.^۲

در دعای کمیل می خوانیم:

«إِلَهِي وَبَنِيَّ مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالتَّطَرُّفِي أَمْرِي»^۳

ای معبود و ای پروردگار من! من جز تو چه کسی را دارم که از او بخواهم مشکلم را حل کند و در کارم از او نظرخواهی بنمایم.

تنها خالق انسان است که هم می داند انسان چه می خواهد و کی می خواهد و هم می تواند آنچه را که می خواهد به او بدهد. در دعای مشلول می خوانیم:

«يَا جَارِيَ اللَّصِيقُ يَا زَكْنَى الْوُثِيقُ»^۴

ای خدا! ای همسایه دیوار به دیوار من! و ای ستون محکم من!

بالاتر از همه این آیه از قرآن را می خوانیم که فرموده است:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۵

ما خودمان انسان را آفریده ایم و از آنچه که در خاطرش می گذرد آگاهیم و از رگ گردن به او نزدیکتریم.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. إقبال الأعمال، جلد ۲، صفحه ۷۰۷.

۳. دعای مشمول.

۴. سوره ق، آیه ۱۶.

پس همه چیز و همه کس جدا از من و بیگانه از من است. تنها خالق من است که چسبیده به من است و نزدیکتر از من به من است. حتی پدر و مادر که در این عالم تنها پناهگاه من بودند، محبت آنها هم نسبت به من از خودشان نبود بلکه خالق من دید که من در این عالم طبع نیاز به کسی دارم که مرا در آغوش مهرش پیروانند، از این رو رَشحه‌ای^۱ از رَشحات محبت بی‌پایانش را که نسبت به من داشت به قلب مادرم افکند و یک لامپ قوی هزار شمع از برق محبت خودش را در قلب مادرم روشن کرد و من سراپا نیاز را در پرتو آن نور قوی قرار داد آنگونه که درباره موسای کلیم فرموده است:

﴿وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي﴾^۲

این من بودم [ای موسی!] که رشحه‌ای از محبوبیت خودم را
بر چهره تو افکندم.

و محبوب فرعونت ساختم و گرنه فرعون که دشمن سرسخت موسی بود و قبل از انعقاد نطفه او هر نوزاد پسر که از مادر متولد می‌شد طبق دستور او کشته می‌شد تا موسی به دنیا نیاید.

پس چطور شد همان فرعونی که دشمن سرسخت موسی بود تا چشمش به چهره موسای نوزاد افتاد دلش دگرگون شد و به جای فرمان «اَقْتُلُوا» که درباره هر نوزاد صادر می‌کرد، درباره این نوزاد نتوانست آن فرمان را صادر کند بلکه همسرش او را برداشت و به سینه‌اش چسبانید و گفت:

﴿قَرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا﴾^۳

این نور چشم من و توست، او را نکشید، امید اینکه او نافع به
حال ما گردد و یا او را فرزندی برای خویش اتخاذ کنیم.

۱. قطره‌ای که ترشح شود.

۲. سوره طه، آیه ۳۹.

۳. سوره قصص، آیه ۹.

آیا راز این جریان چه بود؟ اینجاست که خدا به خود موسی علیه السلام خطاب کرده و فرموده است: سرّ مطلب این است که من خودم محبوب فطری همه آدمیان هستم و لذا پرتوی از محبوبیت خودم را بر چهره توافکندم که هر کس تو را می دید، دوستدارت می شد. آری، تو که خود جاذبه نداشتی، فرعون هم که دشمن دیرینه تو بود، این من بودم که تو را محبوب فرعون و دیگران ساختم.

شرط تحقق توحید

اساس اعتقادات حقّه ما شیعه امامیه اعتقاد به توحید است و تحقق اعتقاد به توحید هم مشروط به تخلیه خانه قلب از شرک است که فرموده است:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾

چیزی غیر خدا را شریک و همدوش با خدا قرار نده.

«شرک» هم گاهی در پرستش و «عبادت» است آنگونه که بت پرست ها بت ها را می پرستیدند و در مقابلشان سجده می کردند و گاهی در «اطاعت» است یعنی مطیع فرمان غیر خدا بودن، آنگونه که فرموده است:

﴿لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾

شیطان را عبادت نکنید.

اینجا «عبادت» به معنای «اطاعت» است، زیرا کسی شیطان را نمی پرستد و سجده برایش نمی کند، بلکه اطاعتش می کنند و دروادی معصیت دنبال و سوسه هایش شتابان می روند و همچنین درباره اطاعت کنندگان از هوای نفس فرموده است:

۱. سورة اسراء، آیه ۲۲.

۲. سورة یس، آیه ۶۰.



﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ﴾^۱

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را اله و معبود خود
قرار داده است؟

بدیهی است که کسی از ما، هوای نفس خود را نمی‌پرستد و سجده برایش
نمی‌کند بلکه اطاعتش می‌کنیم و در راه تأمین خواسته‌های دل، اعتنائی به
حلال و حرام خدا نمی‌کنیم. اینجاست که هوای نفس آدم، مطاع و معبودش
قرار می‌گیرد و شریک خدا در مطاع بودن می‌شود و لذا انسان موحد خداپرست
واقعی که «لا اله الا الله» اساس اعتقادی اوست، ابتدا باید جاروب «لا» به دست
گیرد و خانه دل را از هر «اله» و مطاع و معبود غیر خدا خالی کند و آنگاه با باز
کردن در «الا» میهمان عظیم الشان «الله» را در صدر خانه دل بنشاند. آری جاروب
کن خانه و آنگاه میهمان طلب.

نقص اساسی ما در مسئله توحید

ما اکثراً خانه قلب خود را به غیر خدا اجاره عمری^۲ داده‌ایم، در هر زاویه از
زوایای دل، معبود مطاعی، تخت فرماندهی خود رازده و فرمان صادر می‌کند و
ما هم مطیع فرمانیم و غلام حلقه به گوش. از زن و فرزند دستوراتی می‌رسد و از
دوست و رفیق ثروتمند و قدرتمند دستوراتی، از کارگاه تجارتنی و مقام و منصب
اداری و سرانجام از هوای نفس و دلبخواه‌های خودمان دستوراتی صادر می‌شود
که برخلاف رضای خدا و مخالف با احکام دین خداست و ما هم بی‌اعتنا به
رضا و دین خدا از فرمان معبودهای غیر خدا اطاعت می‌نماییم و راستی اگر
اندکی در حالات روحی خود دقیق شویم، می‌بینیم متأسفانه خانه دل را پر از

۱. سوره فرقان، آیه ۴۳.

۲. در طول مدّت عمر.

غیر خدا کرده‌ایم و تنها کسی که جا در خانه قلب ما ندارد همان خداست و مع الوصف خود را خداپرستِ موحد می‌پنداریم پس باورمان بشود که ما در مسأله توحید که پایه و اساس دین و مسلمانی ماست؛ لنگی‌های فراوان داریم و باید تا فرصتی از عمر باقی است در اصلاح آن بکوشیم مبادا مصداق این آیه از قرآن شده باشیم که فرموده است:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ!﴾

اکثر مردمی که ایمان به الله دارند، در واقع مشرکند [و خود
توجه نمی‌کنند]..

قبلاً این نکته عرض شد که جمله «لا اله الا الله» که رمز توحید است، مرکب از نفی و اثبات است و نفی مقدم بر اثبات است یعنی اول می‌گوییم «لا اله» یعنی هیچ معبود حقی وجود ندارد و بعد می‌گوییم «الا الله» یعنی مگر «الله» که تنها معبود حق است و بس. اول نفی معبودیت غیر «الله» و بعد اثبات معبودیت «الله». اول نفی شرک و سپس اثبات توحید. تا دل خالی از شرک نگردد توحید در آن راه نمی‌یابد.

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید

کافر شدن به طاغوت، مقدم بر ایمان به خدا

قرآن کریم بطور قاطع می‌گوید:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا^۲﴾

پس هر کس به طاغوت کفر بورزد و ایمان به خدا بیاورد

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۶.



مسلماناً به محکم‌ترین دستگیره که گسستی برای آن نیست
جنگ زده است.

آن ریسمان محکمی که هرکس به آن بچسبد دیگر گسستن ندارد و در دنیا و آخرت قرین سعادت خواهد بود، دورکن دارد؛ اولاً کفر به طاغوت، ثانیاً ایمان به الله.

در این آیه شریفه کفر مقدم بر ایمان آمده است. این کفر مقدس است و مقدس‌تر از ایمان! از آن جهت که زمینه‌ساز ایمان است. هر وقت توانستید طاغوت‌ها را از فضای قلب و از فضای زندگی خود بیرون کنید، «ایمان به الله» وارد می‌شود (دیو چوبیرون رود فرشته درآید) تا «کفر به طاغوت» در دل‌ها تحقق پیدا نکند، «ایمان به الله» تحقق نمی‌یابد. این صریح قرآن است که:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾

ما وظیفه داریم ابتدا «کافر به طاغوت» باشیم و سپس «مؤمن به الله» بشویم. طاغوت هم منحصر به فرعون و امثال او نیست. خودمان در درونمان طاغوت داریم. در خانه‌هایمان طاغوت داریم. چه بسا زن، طاغوت و بت شوهرش می‌شود و برای اطاعت از فرمان زن؛ فرمان خدا را زیر پا می‌گذارد. همچنین به عکس شوهر، طاغوت زنش می‌شود و اولاد، طاغوت والدین! پدر برای خشنودی پسر یا دخترش مهر سنگین و جهیزیه سنگین و برقراری مجلس جشن در تالارهایی که اختصاص به مسرفین^۱ و مُبَدَّرین^۲ دارد برعهده می‌گیرد و اعتنا به گفتار خدا نمی‌کند که:

۱. مُسرف: آنکه بی اندازه خرج کند.

۲. مُبَدَّر: آنکه پول و مال خود را بیهوده خرج کند.

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^۱

همانا خداوند مسرفان را دوست ندارد.

﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾^۲

همانا کسانی که اسراف و تبذیر می کنند از برادران شیطان هستند.

و از اینگونه بت ها و طاغوت ها در درون و بیرون زندگی فراوان داریم که فرموده اند:

«مَا شَغَلَكَ عَنْ رَبِّكَ فَهُوَ صَنَمُكَ»^۳

آنچه تو را از خدایت باز دارد بت توست.

بت همه اش لات و منات و عزی نیست که در زمان ابوسفیان بوده است! «مادربت ها؛ بت نفس شماس» در داخل وجودمان بُت. در خانه و بازار و خیابان، در اداره و آموزشگاه ها و کارگاه ها بُت. اگر بگوییم تمام شؤون زندگی ما تحت سیطره طاغوت و بت قرار گرفته است شاید اغراق نگفته باشیم. ما خیلی سخن از خدا و اولیای خدا به میان می آوریم، «دعای کمیل» و «ندبه» و «زیارت عاشورا» با صدای بلند می خوانیم و شور و غوغا به راه می اندازیم. تابلوهای زیبا از آیات قرآن و سخنان اولیای خدا می سازیم و بالای در خانه ها و مغازه ها و سایر اماکن نصب می کنیم، اما زیر همان آیات و روایات و نوشته های زیبا اعمالی انجام می دهیم که گویی از خدا و حساب روز جزا بی خبریم. معلوم می شود ما خط و نقش زیبای آیات و روایات و صداهای خوش لحن و خوش آهنگ را دوست داریم، نه خدا و اولیای خدا و تعلیمات سازنده آنها را و گرنه فضای



۱. سورة انعام، آیه ۱۴۱.

۲. سورة اسراء، آیه ۲۷.

۳. تفسیر نمونه، جلد ۳۱، صفحه ۳۳۴.

زندگی ما که ادّعیای مسلمانی داریم، اینچنین آلوده و عَفِن^۱ نمی‌گشت. تحقّق توحید در قلب، مشروط به نفی شرک است! تا شرک غیر خدا ازدل بیرون نرود، توحید و ایمان به خدای یگانه به دل راه نمی‌یابد. حال درآیه (آیه ۲۳ از سوره اسراء) نیز روی مسأله توحید تأکید شده می‌فرماید.

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ؛

پروردگار تو حکم کرده که جز او را نپرستید﴾.

درآیه مزبور از خدا تعبیر به «رَبُّكَ» شده یعنی آن مقام اعلا و ارفع که تو را ای پیامبر! محبوب، پرورانیده است، «توحید در عبادت» را تنها راه تکامل و ترقّی عالم انسان قرار داده و فرموده است جز خدا را نپرستید و سر در مقابل غیر خدا فرود نیاورید که جز ذلّت و خواری و محرومیت از کمالات انسانی نصیبتان نخواهد گشت. همانطور که درآیه شریفه فرمود:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا^۲؛

اگر غیر خدا را با خدا به خدای برگیری، از پا افتاده و ذلیل و خوار و بی‌یار و یاور خواهی شد.

﴿وَاَعْلَمُوا أَنَّ رَأْسَ طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ التَّسْلِيمُ لِمَا عَقَلْنَاهُ وَ لِمَا نَعْقِلُهُ^۳؛

بدانید که اصل و اساس طاعت و عبادت خداوند سبحان، این است که تسلیم محض در مقابل احکام خدا و دستورات الهی باشیم، چه آنچه که عقل ما توانایی درک فلسفه آن را داشته باشد و چه آنچه که نداشته باشد».

۱. عَفِن: بدبو، گندیده.

۲. سوره اسراء، آیه ۲۲.

۳. بحار الأنوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۴۶.

تفاوت بهره‌های معنوی انسان‌ها

آن چشم سالم است که چهره حق را می‌بیند و آن گوش سالم است که آوای حق را می‌شنود. ابوجهل و ابولهب با چشم و گوش کور و کربا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مواجه می‌شدند و قرآن می‌شنیدند و لذا نه نور حق می‌دیدند و نه آواز حق می‌شنیدند. اما ابوذر رضی الله عنه نه پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و نه صدای او را شنیده است در بیابان آرام و خاموش مشغول گوسفندچرانی است در همانجا با مغزی دوراز جنجال زندگی ماده پرستان به مطالعه آیات آفاق و انفس می‌پرداخت در اوضاع زمین و آسمان، طلوع و غروب ماه و خورشید و ستارگان، حالات گوناگون پرندگان و چرندگان می‌اندیشید و با خود می‌گفت: آخرین کاروان مُعظم هستی را قافله سالار کیست؟ این سپاه مجهز خلقت را فرمانده کل در کجاست؟ این سیل جوشان و خروشان کائنات از کجا حرکت کرده و روبه کدام دریا می‌رود؟

این همه هستی زکه پیدا شده خاک ضعیف از که توانا شده



ابوذر در این امور می‌اندیشید و از عمق جاناش می‌گفت: بطور قطع و مسلم موجودی علیم و حکیم در عالم هست که این همه نظامات عجیب حیرت‌انگیز را با حسابی دقیق و عمیق تدبیر و تنظیم می‌کند، او را باید شناخت. در همان ایام شنید در شهر مکه کسی ظهور کرده و اسرار عالم هستی را بیان می‌کند، تا این حرف را شنید دیگر معطل نشد. گوسفندها را به جایگاه مخصوص خود رسانید و داخل شهر آمد و شنید شخصی به نام «محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله» ادعای نبوت کرده و جمعیتی به او گرویده‌اند. داخل مسجد شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دید نشسته و جمعی دورش را گرفته‌اند و به آنها می‌گوید: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نَقْلِحُوا» ای مردم! مبدأ هستی به وجود آورنده کائنات و نظام‌بخش عالم را بشناسید و در پیشگاه او خاضع شوید تا به سعادت برسید.

ابوذرتا آن چهره نورانی را دید و آن جمله پرمحتوا را از زبان او شنید دریافت که این همان آب زلالی است که جانش تشنه اوست و «لا اله الا الله» همان حقیقت حقه‌ای است که زبان فطرتش اعتراف به آن داشت، لذا بی درنگ تسلیم و خاضع گشت و همان شهادت فطری اش را به زبان جاری کرد و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله».

این گونه افراد، صاف فطرت و سلیم القلبند که با ندای آسمانی قرآن بیدار می شوند و جان عطشانشان از آب حیات بخش قرآن سیراب می گردد اما ناپاکدلان و ازگون فطرت نه از ندای قرآن بیدار می شوند و نه از آب حیات بخش آن بهره ای می برند. یک شاخه گل زیباست اما بهره برندگان از آن گوناگونند. یک باغبان گل فروش آن را دوست دارد از آن نظر که آن را می فروشد و پولی به دست می آورد، یک تماشاچی داخل گلستان رفته قدم زنان منظره لطیف گل را می بیند دلش شاد می شود؛ یک شاعر خوش ذوق هم با دیدن چهره زیبای گل، قریحه شاعری اش تحریک می شود و اشعاری لطیف از فکرش تراوش می کند؛ یک دانشمند گیاه شناس نیز از مطالعه ساختمان گل به دقائق علمی پی برده و در فن خود از آن بهره می برد؛ یک دکتر داروساز از آن خواص طبّی می فهمد؛ یک عالم موحد خدا شناس هم از مشاهده ریزه کاری های خلقت آن شاخه گل پی به علم و حکمت و قدرت خالقش می برد و از هر ورقش دفتری از معرفت کردگار می خواند، یک ببل بر سر شاخه گل می نشیند و نغمه های عاشقانه سر می دهد، یک زنبور عسل روی گل می نشیند و از شیر آن می مکد و شهد ناب می سازد؛ یک الاغ هم آن بوته گل را علفی شکم پرکن و معده آبادکن می شناسد و از آن جز خوردن و فضله ریختن چیز دیگری نمی فهمد.

خودشناسی قدم اول خداشناسی

به هر حال اولین قدمی که انسان باید در مسیر خداشناسی بردارد قدم خودشناسی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ!»

آن کس که خود را به خوبی بشناسد خدایش را شناخته است.»

خدا هم فرموده است:

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۱

آیا چشم باز نمی‌کنید تا خود را [که آیتی از آیات الهیه است بنگرید و] بشناسید».

از همه چیز و از همه کس نزدیک‌تر به انسان، خود انسان است. درباره خود که بیندیشید این حقیقت را پیش از همه چیزی می‌فهمید که من سراپا فقر و نیازم از خودم هیچ چیز ندارم، هر چه که دارم از خودم نیست بلکه دیگری به من داده است. از خودم، وجود و هستی نداشته‌ام، حیات و زنده بودن نداشته‌ام، بینایی، شنوایی، گویایی، عقل و شعور و ادراک نداشته‌ام. تمام اینها را کسی به من داده است و هر دم که بخواهد می‌تواند از من پس بگیرد و بی‌سر و سامانم گرداند.

از اینجا خود را موظف می‌بیند که باید آن کسی را که این نعمت‌ها را به او داده است اولاً او را بشناسد و از او تشکر کند و ثانیاً دست به دامن او بشود تا هم این نعمت‌های خود داده‌اش را پس نگیرد و هم سایر نیازمندی‌های او را نیز برطرف سازد.

۱. بحار الأنوار، جلد ۲، صفحه ۳۲.

۲. سورة ذاریات، آیه ۲۱.



نیازمندی انسان به غنی مطلق

آری انسان در اولین قدم فکری اش خود را می بیند که فقیر و نیازمند مطلق است و باید تکیه به کسی بزند که غنی و بی نیاز مطلق است و این نخستین نقطه خداجویی فطری است که از سرشت فقیرانه انسان نشأت می گیرد و به فکر غنی جویی می افتد و از همین نقطه براساس عدم راهنمایی صحیح، هر فقیر غنی نمایی را «غنی مطلق مطلوب فطری اش» می انگارد و دنبالش می رود و سراز شرک در می آورد و لذا «غنی جویی» خصیصه فطری انسان سراپا فقر و نیاز است و از آن تعبیر به «توحید فطری» می شود.

ولی «غنی شناسی» احتیاج به هدایت دارد تا خطا در تطبیق نکند و بت پرست و مشرک نشود؛ از اینروست که خداوند حکیم رحیم، انبیاء و پیامبران خود را برانگیخته که انسان را هدایت کرده و او را با ذات اقدس «الله» جَلَّالَهُ که غنی مطلق است آشنا سازند. این خطاب از خدا به پیامبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم است:

﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ * اللّٰهُ الصَّمَدُ﴾

بگو: آن غنی مطلقى که به اقتضاء فطرت فقر و نیازت دنبالش می گردی اسمش «الله» است که یگانه بی همتا و «صمد» است.

در لغت گفته اند: «صمد» یعنی آن موجودی که هر چه دارد از خود دارد و از خارج از خود نگرفته است. وجودش از خودش است و حیاتش از خود و علم و قدرت و دیگر کمالاتش از خودش است و همه نیازمندان از هر قبیل که باشند دست حاجت به سوی او دراز می کنند و همه چیز خود را از او می طلبند و او به احدی از غیر خود نیازمندی ندارد بلکه از همه نیازمندان رفع نیاز نموده و آنها را به حوائجشان می رساند. این معنای «صمد» است و مصداق منحصرش ذات اقدس «الله» جَلَّالَهُ است. بنابراین تمامی مخلوقات از آن جهت که همگی سراپا

فقرونیازند در «صمدطلبی» و «صمدجویی» مشترکند ولی در «صمدشناسی» و «صمدیابی» اکثراً به خطا رفته‌اند و سبدهای توخالی را «صمد» و توپیرپنداشته و دنبالشان افتاده‌اند. حتی آن آدم کافری که اعتقاد به خدا ندارد، بر حسب ساختمان وجودش که سراپا فقر و نیاز است در جستجوی «صمد» است. او با همان شکم گرسنه و کام تشنه و بدن از سرما و گرما بیچاره شونده اش داد می‌زند «ای صمد!» من گرسنه‌ام سیرم کن، تشنه‌ام سیراب کن، برهنه‌ام پوشاک ده، نفّس کشم هوایم بده، به آفتاب و زمین و آسمان نیازمندم، بر خوردارم ساز. از این قرآن به این ندای فطری انسان جواب می‌دهد که:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ﴾

ای پیامبر! بگو: به اینان آن «صمدی» که فطرتاً در جستجوی آن هستید، او «الله» است. اشتباه نکنید و به خطا نروید و خود را نزد این سبدهای توخالی کوچک و بی مقدار نسازید. اینها که از شکمی بیرون آمده‌اند و خودشان هم شکم دارند و باید آن را از چیزهایی پر و خالی کنند، هم زاییده می‌شوند و هم می‌زاینند نه زاییده شدنشان در اختیار خودشان است و نه زاییدنشان، اینان نمی‌توانند «صمد» باشند و سبدها را پر کنند.

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾

تنها خداست که صمد است، نه زاییده است و نه زاییده شده، یگانه و بی‌کفو و بی‌همتاست.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

ای مردم! این باورتان بشود که شما همگی نیازمند به خدا هستید و تنها خداست که غنی و بی‌نیاز و سزاوارستایش است.



﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾^۱

آنان که شما آنها را به جای خدا می خوانید و عرض نیاز به آنها می کنید آنان نیز امثال شما بندگان هستند و نیازمند به غیر خود.

مشکل اصلی ما کجاست؟

حال ای انسان! این را بدان تا زمانی که خودت را به این توخالی ها پیوند زده ای مطمئن باش که همواره توخالی خواهی بود و همیشه گدا، زیرا بدیهی است که صد هزار گدا دست به دست هم بدهند نخواهند توانست یک غنی و توانگر به وجود آورند. گدا به اضافه گدا به اضافه گدا... مساوی است با گدا. هرگز حاصل جمع صد میلیارد گدا یک ثروتمند نخواهد شد. پس عاقلانه بیندیش و چشم از این گدایان پیوش و روبه خداوند که غنی مطلق است بیاور و دست به دامن او بزن و سربه آستان او بگذار و «سبحان ربی الاعلی» بگو تا غنی ات گرداند و به همه چیز دنیا بی اعتنائیت سازد و چه زیباست این حدیث از امام صادق علیه السلام که خدا در بعض کتب آسمانی پیشین فرموده است:

«يَا ابْنَ آدَمَ تَفَرِّغْ لِعِبَادَتِي أَمْلَأُ قَلْبَكَ غِنًى وَلَا أَكِلَكَ إِلَى طَلَبِكَ
وَعَلَيَّ أَنْ أَسُدَّ فَاقَتَكَ»^۲

ای پسر آدم! تو خودت را برای بندگی من فارغ ساز، در آن دم که با منی به غیر من نپرداز، من دلت را پر می کنم از بی نیازی، آنچنان که در قلب خویش احساس نیاز به احدی ننمایی و حتی تو را به کار خودت هم واگذار نمی کنم که کار و شغلت تو را تأمین کند.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۴.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۵۸۳.

بلکه خودم تأمینت می‌کنم و به عهده می‌گیرم که درهای فقر و احتیاج را بر تو ببندم، ولی با این شرط که از روی صدق و راستی بنده من باشی و جز من احدی را به دل راه ندهی و اطاعت از فرمان غیر من ننمایی.

آری عمده، همان بنده راستین خدا بودن است که ما اکثراً در همان پله اول لنگی داریم و خود را فارغ برای عبادت خدا نساخته‌ایم که هر چه غیر خداست از دل بیرون کرده و تنها خدا را در دل بنشانیم. ما در همان چند لحظه‌ای هم که به نماز ایستاده‌ایم، با غیر خدا در ارتباطیم و مشغول خرید و فروش اشیاء و ستیزیدن با طلبکار و بدهکار می‌باشیم و از کم و زیاد بودن وضع زندگی یا شاد و یا محزون می‌شویم و حال آنکه «خدا» معبود ما فرموده است:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱

و نماز را به یاد من به یادار.

من از تو نمازی خواسته‌ام که وسیله برای یاد من در دلت گردد و گفته‌ام:

﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَظْمِنُ الْقُلُوبُ﴾^۲

توجه! با ذکر و یاد خدا دل‌ها آرامش و اطمینان می‌یابد.

و با دل به خدا دادن، دغدغه و اضطراب‌ها از بین می‌رود و جز شادابی و طراوت در دل چیزی باقی نمی‌ماند.

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳

دل به خدا دادگان نه ترسی از آینده دنیا دارند و نه اندوهی از گذشته آن به دل راه می‌دهند. [تنها ترس از قهر خدا دارند و شاد از لطف خدا می‌باشند].

۱. سوره طه، آیه ۱۴.

۲. سوره رعد، آیه ۲۸.

۳. سوره یونس، آیه ۶۲.



همه چیز در معرض زوال، مگر ذات اقدس خداوند متعال

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱

براستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز برای
خردمندان نشانه‌هایی است.

آیا آنها (اولوالالباب) چه کسانی هستند:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^۲
آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده یاد می‌کنند.

روشنفکران از دیدگاه قرآن کسانی هستند که در همه جا و در همه حال به
یاد خدا هستند ایستاده‌اند می‌گویند: خدا، می‌نشینند می‌گویند: خدا، در بستر
خواب می‌آرامند باز می‌گویند: خدا.

﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳

آنها پیوسته در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و دنبال خالق و آفریننده
آنها می‌گردند. وقتی به آسمان نگاه می‌کنند از دیدن آن نظم و حساب حکیمانه‌ای
که در خلقت آنها به کار رفته است به حکمت خالق آنها پی می‌برند و می‌گویند:

﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۴

پروردگارا! تو این نظام عجیب حیرت‌انگیز را لغو و بیهوده و باطل
به وجود نیاورده‌ای، تو منزّه از این هستی که کار لغو و عبث
انجام بدهی. اینک ما را از عذاب آتش جهنم که مولود جهل و
کفر و عناد است مصون نگه دار.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰.

۲. همان، آیه ۱۹۱.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۴. همان.

قرآن کریم مخصوصاً جنبه فنا و مقهوریت مخلوقات را یادآوری می‌کند تا بشر را به آن نقطه ثابت عالم یعنی ذات اقدس الله ﷻ متوجه سازد. قرآن بشر را مغرور و مجذوب ظواهر فریبنده ماه و خورشید آسمان و زرق و برق زمینیان نمی‌کند. قرآن مثل شعرا، دم از جمال و کمال و ناز و کرشمه ستارگان و چشم و ابروی پری چهرگان نمی‌زند و خلق خدا را سرگرم اوهام و خیالات نمی‌سازد. قرآن برای احدی جز «خدا» جمال و کمالی بطور اصالت و استقلال قائل نمی‌باشد. قرآن همه چیز و همه کس را مخلوق خدا و در معرض زوال و فنا می‌بیند و سخن از پایان و اضمحلال پذیری آنها به میان می‌آورد و می‌گوید:

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۱

هنگامی که خورشید در هم پیچیده شود و هنگامی که
ستارگان تیره و تار شوند.

یعنی این خورشید و نورانیت کنونی اش تو را گول نزند و مجذوب خودش نسازد. آن هنگام تیره و تارگشتنش را هم به یاد بیاور که بعد از میلیون‌ها سال عاقبت «تکویر و در هم پیچیده» می‌شود و یک موجود ظلمانی و تاریک می‌گردد و این ناز و کرشمه ستارگان آسمان تو را نفریبند آن وقت «انکدار و تیره شدنشان» را هم به نظر بیاور. ﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۲



۱. سورة تکویر، آیات ۱ و ۲.

۲. همان، آیه ۲.

فصل دوّم

ایمان به خداوند
و مراتب آن



شناخت ایمان واقعی

این نکته قرآنی را باید همیشه مورد توجه قرار دهیم، قرآن می‌خواهد ایمان واقعی را بشناسیم و به دست آوریم و به پندار خود اکتفا نکنیم. این تعبیر در قرآن مکرر آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾

ای ایمان‌داران! ایمان بیاورید﴾.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ

رَسُولِهِ﴾

ای کسانی که ایمان دارید! ایمان بیاورید به خدا و به رسول

خدا و به قرآنی که بر رسولش نازل شده است﴾.

در سورة حدید نیز آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ^۱﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی را پیشه کنید و ایمان بیاورید به خدا و رسولش تا خداوند دو بهره از رحمتش را به شما بدهد و در قلب شما نوری قرار دهد که در پرتو آن نور، حرکت کنید.

اینجا این سؤال مطرح است که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی ای ایمان دارها! ایمان بیاورید چه معنایی دارد؟ این تحصیل حاصل است و تحصیل حاصل نیز محال است؛ چون تحصیل در جایی است که نداریم و باید به دست بیاوریم. حاصل یعنی هست و تحصیل یعنی نیست. هست و نیست با هم قابل جمع نیستند. در اینجا سؤال آن است که اگر آنها ایمان ندارند پس چرا آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»؛

عبارت «آمَنُوا» معلوم می‌کند که ایمان دارید و از عبارت «آمِنُوا» معلوم می‌شود که ایمان ندارید. این یعنی چه؟ داشتن ایمان و نداشتن آن قابل جمع نیستند. پس معلوم می‌شود که ایمان مراتب دارد؛ دارای ظاهر و باطن است؛ به «ادّعایی» و «واقعی» تقسیم می‌شود. آن ایمانی که نافع است و قرآن به آن اشاره دارد و نجات انسان بعد از مرگ به وجود آن ارتباط می‌یابد، «ایمان واقعی و قلبی» است نه «ایمان ظاهری و لسانی».

«الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَعَقْدُ فِي الْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»^۱

ایمان این است که به زبان اقرار کنید، در قلب عمیقاً معتقد باشید و در مقام عمل نیز ظاهر سازید».

اسلام غیر از ایمان

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا»

اعراب آمدند و گفتند: ایمان آوردیم».

«قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا»

به آنها بگو که نه شما ایمان ندارید».

«وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»^۲

بگوئید اسلام آوردیم».

۱۷۹

آن هم اسلام درجه پایین؛ چون اسلام درجه اعلا از آن پیامبران است و از ایمان هم بالاتر است.

اسلام آوردن در درجه پایین آن، همان بر زبان آوردن «شهادتین» است؛ یعنی شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول خدا ﷺ. این دو جمله را که بر زبان آوردید مسلمان می شوید، دیگر خونتان ریخته نخواهد شد، کسی مجاز نیست اموالتان را ببرد، احکام صحت معامله و ازدواج برقرار می گردد؛ اینها آثار «اسلام» است.

«قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۳

بگوئید ما مسلمانیم، ولی هنوز شما به مرتبه ایمان نرسیده اید».

وقتی اعتقاد به همین اسلام در قلبتان جا گرفت آنگاه مؤمن می شوید.

۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷، حدیث ۱.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۴.

ایمان واقعی با مطالعه آیات آفاقی و انفسی

آیات آفاقی و انفسی همگی نشان دهنده جمال اویند و لذا مسلمانان واقعی علی الدوام در حال کنجکاوی در عالم خلقت می باشند. جمادات و نباتات را می شکافند، حیوانات را مورد مطالعه و دقت قرار می دهند، به اعماق آسمان ها و دریاها می روند تا جمال او را بیشتر و بهتر مشاهده کنند. هر چه در علوم طبیعی جلوتر می روند، مبدأ هستی را بهتر می شناسند و لذا قرآن دستور می دهد در عالم خلقت تحقیق و جستجو کنید:

﴿قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ!﴾

بگو: بنگرید چه چیزهایی در آسمان ها و زمین است!﴾.

مثالی از آیات آفاقی (خفّاش)

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه اشاره ای به اسرار خفّاش دارند. در حال حاضر متصدیان علوم طبیعی این موجود را بهتر از گذشتگان شناخته اند. خفّاش یک شب پره است. از آن جهت که بچه را در شکم نگه می دارد و به آن شیر می دهد، در ردیف پستانداران محسوب می شود و از آن جهت که پر دارد و پرواز می کند، از پرندگان به شمار می رود. نه ملحق به پستانداران است و نه ملحق به پرندگان بلکه حدّ فاصل بین این دو صنف است و برخلاف تمام پرنده ها از نور می گریزد و از آن وحشت دارد، باید در ظلمت بماند و در تاریکی شب، دنبال معاش برود. مولا علیه السلام فرمود:

«فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَارًا وَمَعَاشًا وَالنَّهَارَ سَكْنًا وَقَرَارًا»^۱

منزه آن خدایی است که شب را برای او روز قرار داده که دنبال معاش برود و روز را شب قرار داده که آرام بگیرد».

۱. سورة یونس، آیه ۱۰۱.

۲. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۵۴.



از ویژگی‌های این حیوان، سرعت زیاد و پرواز او در ظلمت شب است در حالی که به هیچ مانعی برخورد نمی‌کند. اگر در اتاقی تاریک سیم‌های متقاطع کشیده باشند و آن حیوان را در میان آنها رها کنند، با شدت و سرعت تمام، پرواز می‌کند و به هیچ مانعی هم برخورد نمی‌کند. گفته‌اند خدا در گوش او دستگاهی قرار داده است که مانع را بر سر راه تشخیص داده و متوجه می‌شود که چه قدر از او فاصله دارد و به این ترتیب راه خود را کج می‌کند. این دستگاه که مانند رادار عمل می‌کند، حتی اگر چشم خفاش هم از کار بیفتد، به خوبی حیوان را در پرواز هدایت می‌کند.

مثالی از آیات انفسی (مغز انسان)

اخیراً در گزارش‌های علمی آمده است که مغز انسان ده میلیون خاطره را در خود نگه می‌دارد. اگر قرار باشد خاطرات از کودکی تا کنون حساب شده و تمام دیده‌ها و شنیده‌ها بر روی کاغذ بیاید و شبانه‌روز هم بر آن کار شود، هزارها سال طول می‌کشد تمام اینها در مغز انسان گنجانده و بایگانی شود؛ این مغزی که حجمش به قدریک پرتقال است.^۱

هر چه بیشتر آیات آفاقی و انفسی را مطالعه کنیم، بیشتر قدرت و عظمت مبدأ هستی را می‌شناسیم.

﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^۲

هر چه آیات آفاقی و انفسی به آنها عرضه می‌شود، بر ایمان صاحبان ایمان افزوده می‌گردد.

۱. مجله دانشمند، شماره مسلسل ۱۸.

۲. سوره انفال، آیه ۲.

چگونگی تحقق ایمان کامل

مؤمنان از نظر معرفتی در مسیر کمال به حدی می‌رسند که چون خدای تعالی را در تمام عالم، حاکم می‌دانند، بر او توکل می‌کنند.

﴿وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ به توحید افعالی می‌رسند و هیچ موجودی را در عالم جزا و مؤثر مستقل نمی‌دانند، بنابراین به هیچ موجودی دل نمی‌بندند و به هیچ موجودی تکیه نمی‌کنند. قلباً می‌گویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و یک موحد واقعی می‌شوند. نه از اقبال دنیا و ارباب دنیا خوشحال می‌شوند و نه از ادبار دنیا و ارباب دنیا غمگین.

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾

تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید.

نه به هنگام وجود وسایل مغرور می‌شوند و نه به هنگام نبود وسایل مأیوس. به این گفتار خدا ایمان دارند که:

﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾^۱

اگر او بخواهد به شما زبانی برساند، تمام عالم هم جمع شوند نمی‌توانند مانع اراده او شوند و اگر او بخواهد به شما خیری برساند، تمام عالم هم اجتماع کنند، نمی‌توانند تحقق اراده‌اش را مانع شوند.



۱. سوره حدید، آیه ۲۳.

۲. سوره یونس، آیه ۱۰۷.

این «توکل واقعی» است که بر اثر آن در عالم، راحت زندگی می‌کنند؛ نه از اقبال دنیا خوشحال و نه از اقبال دنیا غمگین می‌شوند و این نتیجه ایمان است.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱

مؤمنان، همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.

از جهت «روحشان» این‌گونه‌اند و از جهت «عمل» نیز:

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۲

همانان که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

واقعاً نمازگزارند، دل به خدا بسته‌اند، نماز را عاملی می‌دانند که بازدارنده از زشتی‌ها و منکرات است.

﴿تَتَنَهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۳

همانا نماز از کارهای زشت آشکار و ناپسند باز می‌دارد.

همچنین با هم مهربانند، انفاق مال می‌کنند و هر چه دارند، با بندگان دیگر خدا صرف می‌کنند. اگر یک امتی چنین باشد، چه خواهد شد؟ این امت به کجا خواهد رسید، این چنین امت در دل به خدا ایمان دارند و علی‌الدوام با مطالعات علمی‌شان در حال تلاش و بالا بردن درجه ایمانند. اینها یک امت

۱. سوره انفال، آیه ۲.

۲. سوره انفال، آیه ۳.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

دانشمند متفکر کنج‌کاو در تمام شئون زندگی می‌شوند که همگی دل به خدا بسته و توکل بر او کرده و از جهت اموال نیز در مقام دادن منفعت به دیگران هستند و دل را با خدا ارتباط می‌دهند. بنابراین:

«الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَعَقْدُ فِي الْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»^۱

ایمان ابتدا اقرار زبانی، بعد ریشه قلبی و نهایتاً عمل کردن با اعضا و جوارح است».

این سه رکن باید باشد تا ایمان کامل تحقق یابد. اگر این ایمان در دل پیدا شد مانند چراغی می‌شود که در اتاقی روشن شده و نور آن از همه روزنه‌ها دیده می‌شود. اگر در این اتاق در شب تاریک، چراغی روشن شده باشد، از تمام پنجره‌ها روشنی آن دیده خواهد شد. اگر ایمان در دل وارد شد، تمام نواحی وجود انسان روبه خدا خواهد شد. همانند درختی ریشه‌دار می‌شود که شاخ و برگش به همه جا رسیده است و میوه می‌دهد. ایمان واقعی این است.

«الْمَرْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»^۲

آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زده است سخن پاک [ایمان صادقانه] را به درختی پاک که ریشه آن در زمین ثابت است و شاخه‌های آن در آسمان همواره به اذن پروردگارش ثمر می‌دهد».



۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷، حدیث ۱.

۲. سوره ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵.

اقسام ایمان (ایمان علمی و ایمان عملی)

تنها راه به دست آوردن ایمان، «عمل» است و غالباً لنگی اکثر مردم در همین جاست. ما دانشمندان قهّاری درمسائل توحیدی داریم. فلاسفه و بزرگانی هستند که بحث‌های عمیق الهی دارند؛ اما درمقام «عمل» سست و ضعیفند یعنی «ایمان علمی» نتوانسته جلوی هوی و هوس‌ها را بگیرد، چون هر ایمانی این ویژگی را ندارد و منشأ اثر نیست.

یکی از دانشمندان بزرگوار که خداوند رحمتش کند، می‌فرمود: من مدّت‌ها درمانده بودم و می‌گفتم، کسی که یقین ندارد، چگونه عمل خواهد کرد. اگر بخواهم عمل کنم باید یقین پیدا کنم؛ پس یقین را چگونه پیدا کنم، از چه راهی یقین پیدا کنم آنها به من می‌فرمودند عمل کن. این برای من عقده و مسأله‌ای بود که روشن نمی‌شد. کتاب‌های زیادی مطالعه کردم تا این که به این مطلب رسیدم که ایمان دو گونه است: «ایمان علمی» و «ایمان عملی».

به دست آوردن «ایمان علمی» برای انسان آسان است. انسان می‌تواند با اندک مطالعه‌ای در نظام حیرت‌انگیز آفرینش، به وجود آفریننده و اداره‌کننده‌ای علیم و حکیم پی ببرد. این «ایمان علمی» است که همه انسان‌ها کم و بیش از آن بهره‌مندند. این «ایمان علمی» منشأ اثر واقع نمی‌شود؛ یعنی غرایز را نمی‌تواند تعدیل کند. انسانی که تنها دارای علم است، وقتی به پول و مقام و جاه برسد، دچار لغزش می‌شود. دیدن زن زیبایی او را از خود بیخود می‌کند. شهوات نفسانی در وجودش حاکم است. علم او نمی‌تواند مانع از هجوم شهوات شود. این علم وجود دارد؛ ولی در عین حال غرایز بر او حاکمند. غرایز در وجود انسان توفان برپا می‌کنند و هر علمی به عنوان ایمان نمی‌تواند مانع از هجوم توفان غرایز شود؛ بلکه انسان با داشتن همان «ایمان علمی» به دنبال غرایز می‌رود. بعد از مدتی که به دنبال غرایز رفت کم‌کم خود این غرایز، «ایمان اولی»

وی را تضعیف می‌کنند و تدریجاً ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود تا آن که به کلی چراغ ایمانش خاموش می‌شود. قرآن به این موضوع اشاره دارد:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱

آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود. [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند.

انسان‌هایی که می‌فهمند و عالم هستند اما بد عملند، این بد عملی‌ها، کار آنها را به جایی می‌رساند که در اصل قیامت و حساب، به شک و تردید می‌افتند و سرانجام منکر می‌شوند و آن را به استهزاء می‌گیرند.

لغزش شدید بلعم باعورا

خداوند متعال قصه بلعم باعورا را در قرآن آورده است:

﴿وَإِذْ عَلِمَ نَبَا الَّذِي أَتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا: ۲﴾

قصه آن مرد را برای مردم بخوان. آدمی بود که ما به او آیات خود را داده بودیم.

او در علوم الهی خیلی قوی بود. راه برایش باز بود و می‌توانست تا مراتب بالاتر هم برود.

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ: ۳﴾

ولی اواز آسمان سقوط کرد و به زمین چسبید [زیورهای زمینی

۱. سوره روم، آیه ۱۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۵.

۳. همان، آیه ۱۷۶.

گولش زد. پول‌های زمینی، جاه و مقام زمینی گولش زد] و
دنبال هوای نفس رفت».

﴿فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ؛

شیطان هم دنبالش دوید [و دید طعمه خوبی گیرش آمده است]».

﴿فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ؛^۱

عاقبت در زمره گمراهان درآمد».

آری این زمین، جلوه‌گری‌ها دارد. این خاک، خاک تیره است، ولی خدا از این خاک تیره این همه زیبایی‌های فریبنده و گول‌زننده به وجود آورده است که ما را امتحان کند که چه کار می‌کنیم. این مرد را گول زد. از آسمان به پایین کشید و به زمینش چسبانید. این ایمان، «ایمان علمی» است که کم و بیش، همه ما «ایمان علمی» را داریم، ولی می‌بینیم که جلوی غرایز ما را نمی‌گیرد. نمی‌تواند آن چنان که باید، ما را حفظ کند.

ایمان عملی منظور خدا و رسول او

«ایمان عملی» یعنی ایمانی که بر اثر تکرار عمل در روح و جان انسان پیدا می‌شود. یعنی بر طبق همان دستوراتی که از طریق «ایمان علمی» به دست آورده است، عمل می‌کند و لودر حَقَّانیتش تردید هم دارد، به همان عمل کند. مثلاً ما ایمان ضعیفی داریم و به حدّ یقین نرسیده‌ایم ولی همین قدر می‌دانیم که خدا داریم؛ خدای عالم و حکیم داریم. پیغمبر فرستاده، قرآن فرستاده، دستوراتی دارد. واجبات و محرماتی دارد. ترک کردن این محرمات هم بر ما دشوار است. عقب زدنِ ربا دشوار است، عقب زدن رشوه دشوار است. پا نهادن بر روی

بسیاری از شهوات دشوار است، ولی به همین احکامی که به نظر شما دشوار است، عمل کنید. به همین انجام دادن واجبات و ترک محرمات، با تکلف هم که باشد عمل کنید. معنای تکلیف، همین است، کُلفت دارد، مشقت دارد. همین را عمل کنید و بدانید که خداوند این چنین قرارداد داده است. هر چه بیشتر عمل کنید، روح شما لطیف تر می شود. پرده ها کنار می روند، مطلب را می فهمید، روشن می شوید. این روشنی منظور خدا و رسول است. این ایمان، «ایمان عملی» است.

ایمان عملی حضرت یوسف

نمونه بارز ایمان عملی جناب یوسف صدیق علیه السلام است. او به جایی رسید که گزینه نتوانست در مقابلش قَدْ عَلَم کند. لغزشگاه بزرگی برایش پیش آمد.

﴿وَعَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ * وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ!﴾

زلیخا همه درها را بست و گفت: به نزد من آی. یوسف گفت: پناه بر خدا که او پرورنده من است و جایگاه مرا نیکو داشته است. بی تردید ستمکاران رستگار نمی شوند. بی گمان آن زن قصد او کرد و یوسف نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید آهنگ او می کرد. بدین گونه زشتی گناه را از او دور نمودیم که او از بندگان خالص شده ما بود.

ایمان به خداوند و مراتب آن

مسیر یوسف علیه السلام عبادت و عبودیت بود. چون عبادت بود، با اخلاص بود، همین عبودیت با اخلاص او را به آن درجه از ایمان و یقین رساند. **«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»**.

حالا مسیر ما هم همین است؛ اگرچه بسیار دشوار است، اما شدنی و طی کردنی است. آری، ما ایمان داریم، اما «ایمان علمی» داریم. این ایمان باید با «عمل» رشد کند. اگر عملی شد، دنبالش ایمان و یقین و روشندلی خواهد آمد.

فرقان، نتیجه ایمان عملی

«إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۱

اگر تقوای الهی را پیشه کنید خداوند به شما قوه تشخیص حق از باطل می دهد.

اگر شما همین محرماتی را که گفتیم ترک کنید و واجباتی را که گفتیم انجام دهید، گرچه با دشواری و تکلف نیز همراه باشد، مطمئن باشید که نتیجه اش «فرقان» خواهد بود. در روح و جان شما نیرویی به وجود می آید که **فَارِقٌ بَيْنَ حَقٍّ وَبَاطِلٍ** می شود. اصلاً بطور روشن می فهمید که چه باید بکنید و چه باید نکنید.

«يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»^۲

خدا به شما نوری می دهد که بوسیله آن امور خود را به خوبی طی کنید.

نور و مشعلی فراراه شما قرار می دهد که در پرتو آن نور، راه می روید و به مشکلی بر نمی خورید.

۱. سوره انفال، آیه ۲۹.

۲. سوره حدید، آیه ۲۸.

مفهوم ایمان عملی

وقتی به هنگام بیماری به طبیب مراجعه می‌کنیم، به ما نسخه می‌دهد. عمل به این نسخه برای ما دشوار است؛ برای اینکه می‌گویید، فلان غذای لذت‌بخش خوشمزه را نخور، فلان داروی تلخ را بخور. طبیعی است که تکلف دارد. حالا ما اینجا «ایمان علمی» به نسخه طبیب داریم، یعنی می‌دانیم که بهبودی ما فقط درگرو «عمل» به این نسخه و خوردن داروی تلخ و نخوردن غذای لذت‌بخش است، ولی روشن است که تنها علم به این مطلب، شفا بخش ما نخواهد بود، بلکه این شفا و صحت در نتیجه عمل به این نسخه، تحقق خواهد یافت. در مسیر تحصیل «ایمان عملی» نسبت به حقایق دینی جریان همین است. باید به خودم تکلف بدهم، تحمّل مشقت کنم، هر چه را که می‌گوید نکن، نکنم، دندان روی جگر بگذارم. فلان پول را نخورم، دنبال فلان مقام نروم، تا این روشنی «فرقان» برایم حاصل بشود.

همانطور که صحت بدن با عمل به نسخه طبیب حاصل می‌شود، این حالت «فرقان و یقین» هم با عمل به نسخه شریعت رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله [که به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام «طیب دَوَّارِ بِطَبِّهِ»^۱ است]، حاصل می‌شود. البته این، مرد می‌خواهد! (رُخْش می‌خواهد تا تن رستم کشد). خیلی مشکل است، اما چاره‌ای جز تحصیل آن نداریم. چه آن که همین «ایمان عملی» است که در آخرت تأمین‌کننده حیات ابدی ما خواهد بود. همه ما در حدّ خود «ایمان علمی» داریم. دانشمندان، علما، متفکران، قهرمانان در فلسفه و عرفان نظری فراوانند، اما آن چه قرآن می‌خواهد، بسیار کم است. همچنین می‌فرماید:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾

آیا کسی که مُرده [دل] بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود؟

ما مُرده را با همین عمل به نسخه طیب آسمانی زنده می‌کنیم. حیاتی به او می‌دهیم، نوری به او می‌دهیم که در پرتو آن زندگی کند. این نسخه شفابخش، «قرآن» است اما عمل کردن به این نسخه مشکل است.

در نهج البلاغه شریف آمده که مولى المتقين ﷺ فرموده است، من اسلام را چنان توصیف می‌کنم که احدی قبل از من، آن چنان توصیف نکرده است.

«الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ»^۲

اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین است و یقین همان باور کردن است و باور کردن همان اقرار کردن است و اقرار کردن همان به جا آوردن است و بجا آوردن همان انجام عمل صالح است».

بازریشه به «عمل» باز می‌گردد. اسلام، تسلیم شدن در پیشگاه خداست، بدون چون و چرا تسلیم خدا باشد. مانند موم در دست شما که به هر طرف می‌چرخانید، می‌چرخد و به هر شکلی که می‌خواهید، در می‌آید. بنده باید در مقابل خدای متعال چنین باشد.

جناب ابراهیم ﷺ به فرزندش اسماعیل فرمود:

۱. سورة انعام، آیه ۱۲۲.

۲. نهج البلاغه فیض، حکمت ۱۲۰.

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

﴿يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ!﴾

فرزندم! به من دستور داده‌اند که تو را بکشم.

کدام پدری به پسرش می‌گوید که من دستور دارم سرت را ببرم. او هم نگفت
برای چه، به چه دلیل و به چه مناسبت؟!

﴿قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ!﴾

اسماعیل گفت: پدر! هر چه دستور داده‌اند عمل کن.

﴿سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾^۱

اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت.

خدا هم اسلام هر دو را تصدیق کرد و گفت: «فَلَمَّا أَسْلَمَا...»^۲؛ هر دو مُسْلِم
شدند...

هم ابراهیم علیه السلام تسلیم شد و هم اسماعیل علیه السلام. چون اینگونه تسلیم شدند:

﴿وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾^۳

اوراندا دادیم که ای ابراهیم! رؤیای خود را حقیقت بخشیدی!

ما هم ندایش کردیم. آفرین بر تو ای ابراهیم! ما از تو همین را می‌خواستیم؛
ما نمی‌خواستیم خون او ریخته شود. همین اسلام قلبی را از تو می‌خواستیم که
نشان دادی. اگر یقین نباشد، تسلیم هم نیست. اگر یقین بخواهد تحقق پیدا
کند، باید تصدیق (باور کرده) باشد. تصدیق هم مستلزم اقرار است که نباید
لجاج داشته باشد. وقتی که اقرار کرد، باید ادا کند. یعنی وظیفه را بداند و

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، آیه ۱۰۳.

۵. همان، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵.

خودش هم به وظیفه عمل کند. پس اصل وریشه تمام اینها «عمل» است. اگر طبق همین دستورات داده شده «عمل» کردیم، نتیجه اش اسلام و ایمان واقعی و همین «ایمان واقعی» است که در روز قیامت نجات بخش ماست و گرنه شدیداً در خطریم. ما نمی دانیم تا آخر عمر چه پیش می آید و چه حالی پیدا می کنیم! پیشوایان دین چقدر می کوشیدند که مردم در مقام «عمل»، جدّی باشند.

سفارش اکید امام صادق (علیه السلام) به «عمل»

عبدالرحمن بن سیابه جوانی تهی دست و بی بضاعت ولی راستگو و امین بود، از او نقل کرده اند که گفته است: پدر من مرد باتقوایی بود؛ وقتی از دنیا رفت. میراثی برای ما نگذاشت. من در خانه نشسته بودم و به فکر زندگی آینده ام بودم. کسی در زد، یکی از دوستان پدرم بود، وارد شد. به من تسلیت گفت و از من پرسید که از پدر برای چیست چیزی مانده است؟ گفتم: خیر. بعد دیدم کیسه ای را که همراهش بود، بیرون آورد و گفت در این کیسه هزار درهم است. بگیر و مایه کسب و کارت قرار بده و معاش را تأمین کن. این جوان خیلی خوشحال شد. پیش مادر آمد و گفت: یکی از دوستان پدرم چنین کیسه ای به من داده. او خوشحال شد و گفت: پسرم! او خوب کاری کرده است. خدا خیرش بدهد. الان برو دنبال کار. گفت عصر همان روز رفتم یکی دیگر از دوستان پدرم را دیدم. گفتم: پول دارم و می خواهم کاسبی کنم.

او برای من جامه های مخصوصی خرید و جایی هم برای محل کارم قرار داد. نشستم مشغول کار شدم. شش ماه طول نکشید که سرمایه دار شدم و برای حجّ مستطیع گشتم. پیش مادر آمدم و گفتم که مستطیع شده ام و می خواهم به حج بروم. گفت بسیار خوب! اوّل قرض آن آقایی را که به تو پول داده است، ادا کن که ادای دین، مقدّم است. من هم فوراً هزار درهم تهیه کردم و رفتم در حجره او، سلام کردم و گفتم پول شما را آورده ام. باورش نشد که به این زودی

پولش را برگرداندم. بعد گفتم: شاید کم بوده، بیشتر بدهم؟ گفتم: نه! پول شما خیلی بابرکت بود و منافعی حاصل شده و مستطیع شده‌ام و می‌خواهم به مگه بروم.

بعد از مناسک حج به مدینه رفتم. همراه با جمعیت برای زیارت امام جعفر صادق علیه السلام رهسپار شدم. زمانی بود که برای ملاقات ایشان حکومت وقت، مانع نبود. مردم زیاد به حضور ایشان رفت و آمد داشتند. از امام سؤال می‌کردند و جواب می‌شنیدند. من ناامید شدم از اینکه بتوانم خدمت آقا برسیم. چون هم جوان بودم و از دیگران کم سن و سال تر و هم اینکه ازدحام جمعیت زیاد بود. در گوشه‌ای با ناامیدی نشستیم. آقا که متوجه من شد، از دور اشاره فرمود که جلو بیا. من هم از جا برخاستم و رفتم مقابل ایشان، زانوی ادب بر زمین زدم و دست ایشان را بوسیدم. فرمود: کاری داشتی؟ گفتم: من عبدالرحمن پسر سیابه هستم. فرمود: هان؛ سیابه! او مرد خوبی است. چه می‌کند؟

حالا ذهن کسی نرود که او امام است و باید بداند. نه، امام با علم غیبی که دارند، در زندگی شان با مردم بطور عادی رفتار می‌کنند. از علم غیبشان، همه جا استفاده نمی‌کنند. عبدالرحمن گفت: پدرم مرحوم شد، وفات کرد. دیدم امام سخت متأثر شدند. «فَتَوَجَّعَ وَتَرَحَّمَ»؛ یعنی چنان از این خبر غمگین شد که مثل اینکه دردی در بدنش ایجاد شده باشد. اظهار تأسف کرد. دوبار فرمود: «رحمة الله علیه»؛ خدایش بیامرزد.

بعد فرمود: از پدرت چیزی برایت باقی مانده؟ گفتم: نه، یابن رسول الله! فرمود: پس چطور مگه آمده‌ای. سرگذشتم را گفتم که دوست پدرم به من پولی داد، کاسبی کردم و مستطیع شدم. امام علیه السلام نگذاشت حرفم تمام بشود، پرسید: دینت را ادا کرده‌ای که مگه آمده‌ای؟ گفتم: بله، یابن رسول الله! دینم را

ادا کرده‌ام. فرمود: احسنت، آفرین، کار بسیار خوبی کردی. بعد فرمود:

«أَوْصِيكَ يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ تَشْرِكُ النَّاسَ!»

ای عبدالرحمن! به تو سفارش می‌کنم در سخن گفتن صادق باش و امانت مردم را برگردان تا شریک مال مردم باشی.

حضرت انگشتانشان را جمع کردند و فرمودند بین چطور انگشتان من با هم جمع هستند، توهم با مردم با «صدق حدیث» و «ادای امانت» رفتار کن. هم راستگو باش و هم امانتدار. اموال مردم را به مردم برسان تا شریک مال مردم باشی. مردم اموال خود را با اطمینان خاطر در اختیار تو قرار می‌دهند. این جوان گفت: من این نصیحت گرانها را از امام گرفتم و در اندک مدتی سرمایه فراوانی نصیبم شد، بطوری که زکات اموالم سیصد هزار دینار شد که ادا کردم. پس: «الْإِيمَانُ هُوَ الْعَمَلُ»؛

اگر ما به راستی عمل کردیم، هر چند با تکلف هم عمل کردیم، مثل همان مریضی که با تکلف به نسخه عمل می‌کند و عاقبت، صحت بدن می‌یابد، مطمئن باشیم که خداوند مَنان نورايمان بردل‌های ما می‌تاباند و ما را به حال یقین می‌رساند و آن یقین و ایمان نیز منشأ عمل بعدی می‌شود. پس هم عمل، مولد ایمان می‌شود و هم ایمان، مولد عمل و به قول آقایان علما دور باطل هم نیست. چون ایمان اجمالی و ضعیف، «عمل» را به وجود می‌آورد و «عمل» هم، ایمان قوی‌تر را تولید می‌کند. هر چه عمل بیشتر شد، ایمان قوی‌تر می‌شود و سرمایه اخروی هم تأمین می‌گردد. اِنْ شَاءَ اللَّهُ.

آیا واقعاً خدا را بنده ایم؟!

ما معمولاً در مقابل دستور طبیب تسلیمیم. هیچگاه به خود حق نمی‌دهیم که به طبیب بگوییم: چرا آن دارو را بخورم و چرا از آن غذا پرهیز کنم؟ می‌فهمیم که او طبیب است و درد و داروشناس است و ما بیماریم و درد و داروشناس نیستیم و لذا عقلاً وظیفه‌ای جز تسلیم شدن در مقابل دستوراتش نداریم. ولی همین ما در مقابل خدا و پیامبر و امام که درد و داروشناسان روحی ما هستند و از موازین سعادت و شقاوت ابدی ما آگاهند تسلیم نمی‌شویم!! و اوایل اگر چند صباحی هم درسی خوانده و پاره‌ای از اصطلاحات پرباد و بُروت علمی به گوشمان خورده باشد، دیگر کیست که بتواند دستور حلال و حرام به ما بدهد و فرمان بکن و نکن از جانب خدا صادر کند و تسلیم بی‌چون و چرا شدن در مقابل دستور خدا و رسول را از ما متوقع باشد. در صورتی که آنچه عقلاً تحقیق درباره‌ آن لازم و تقلید در آن نارواست «اصول اعتقادی» دین است نه «احکام فرعی» آن که نیاز به «وحی الهی» دارد و آن نیز در انحصار پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام است و ما همچون بیمار در مقابل طبیب باید تسلیم دستورات آنها باشیم و بی‌چون و چرا آن‌ها را بپذیریم.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الْفَرِیقَیْنِ کَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِیرِ وَالسَّمِیعِ هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَکَّرُونَ﴾

حال این دو گروه [چون و چرا گویان و تسلیم شوندگان]
 حال نابینا و کر و بینا و شنواست؛ آیا این دو گروه همانند
 یکدیگرند؟ آیا نمی‌اندیشید و به خود نمی‌آیید؟! ^۱

آدم کور و کور مادرزاد از عالم جز تاریکی و بی خبری چیزی نمی فهمد. کافران و منکران نیز از عالم معنا، چیزی درک نمی کنند. به ما در شبانه روز چندین بار دستور نماز داده اند و قدر مسلم روزی ده بار الزاماً از ما خواسته اند که بگویید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾؛ ای خدا! تنها تورا بندگی می کنیم و از تو کمک می طلبیم و با این عمل تمرین بندگی شبانه روزی داشته باشید تا واقعاً خدا را بنده و فرمانبردار حقیقی بشوید و لذا فرمود:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾

نماز را برای یاد من به پا دار.

مقصود اصلی من از دستور نماز این است که یاد من در عمق جان شما بنشیند و من حاکم در سرپای زندگی شما گردم ولی یالاسف که ما چهل سال و شصت و هفتاد سال است تمرین بندگی می کنیم ولی خدا را نه بنده شده ایم و نه ذاکر! یاد خدا که هدف اصلی از تشریع نماز است؛ حاکم در جان ما و جلوه گرد در شئون زندگی ما نگشته و طهارتی به ظرف عقل ما نبخشیده است.

نشانه های یقین به خدا و آخرت

پیامبر اکرم ﷺ پس از نماز صبح، جوانی را در صف جماعت دید که از بیداری شب، خواب بر او غلبه کرده و سرش به سینه اش خم می شد. ایستاد و فرمود: «كَيْفَ أَصْبَحْتُ يَا فُلَانُ؛ چگونه صبح کردی [جوان! حالت چگونه است؟]» گفت: «أَصْبَحْتُ مُوقِنًا يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ ای رسول خدا! صبح کرده ام در حالی که به یقین رسیده ام!» خوشا به حال آنان که بهره ای از یقین نصیبشان شده است. فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَإِذَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؛ هر یقینی علامت و نشانی دارد؛

علامت یقینت چیست؟ گفت:

«إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْزَنِي وَأَسْهَرَ لَيْلِي وَأَظْمَأَ هَوَا جَرِي^۱»

یقین من است ای رسول خدا! که پیوسته محزونم می‌دارد و
شبها به بیداری و روزهای گرم به روزه‌داریم وا می‌دارد.

صحنه محشر آنچنان برایم مشهود و عیان است که گویی می‌بینم مردم
فوج فوج با امامشان وارد محشر می‌شوند و نامه‌های اعمالشان را به دست
گرفته می‌خوانند و من هم در میانشان هستم! بهشتیان را مُتَنَعِّم در بهشت و
جهنمیان را مُعَذَّب در جهنم می‌بینم و فریاد و آه و ناله و افغانشان را می‌شنوم!
رسول خدا ﷺ فرمود: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛ این بنده‌ای است که خدا
قلبش را به نور ایمان منور فرموده است». آنگاه به او فرمود:

«قَدْ عَرَفْتَ فَالْزِمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ^۲»

خوب شناخته‌ای. محکم نگه دار آنچه را که به دست آورده‌ای.

یقین، محصول حقیقی انسان

حال هیچ خبر داریم که ما را هم برای به دست آوردن همین حال یقین و
ایمان به این دنیا آورده‌اند تا در طول مدت این چهل و پنجاه و شصت و هفتاد
سال درخت وجود خود را بارور سازیم و میوه از درخت وجود خود بچینیم و
ببریم؟! آیا این درست است که ما از هر درختی میوه بگیریم اما از درخت
وجود خود میوه‌ای نگیریم و محصولی پس ندهیم؟! آیا ما از یک حبه گندم و از
یک هسته خرما و از یک تخم کبوتر هم بی‌عرضه‌تر شده‌ایم؟! یک حبه گندم
سنبللی افشان می‌دهد؛ دانه‌های فراوان! یک هسته خرما درختی بارور می‌شود

۱. سفینه البحار، ج ۸، ص ۷۵۲.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۵۳.

پرازخوشه‌های خرما! یک تخم کبوتر از خود کبوتری زنده بیرون می‌دهد! ما از جنبهٔ انسانی خود چه تولیدی کرده‌ایم؟ آخر انسان ابعاد مختلف دارد؛ بُعد نباتی و حیوانی و انسانی دارد. از بُعد نباتی اش رشد و نمو می‌کند و به عرض و طولش می‌افزاید:

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا^۱﴾

خداوند شما را از زمین رویانیده است.

مانند گیاهان نمو می‌کنید و عریض و طویل می‌شوید. از جنبه‌های حیوانی اش هم نفس می‌کشد، راه می‌رود، غذا می‌خورد، می‌خواهد و اعمال شهوت و غضب می‌کند. اما از بُعد انسانی چه وضعی دارد؟ «انسان بِمَا هُوَ **إِنْسَانٌ**»؛ میوه و محصولش چیست؟

آری، محصول حقیقی انسان «مَعْرِفَةُ اللَّهِ»، «مَحَبَّةُ اللَّهِ» و «عِبَادَةُ اللَّهِ» است. پوست عالم را شکافتن و به مغز عالم رسیدن و ایمان و یقین به دست آوردن.

هدایت قرآن به سوی غنی واقعی

به این نکته باید توجه کنیم که قرآن حکیم هیچگاه مستقلاً دعوت به عبادت نمی‌کند که بگوید: ای مردم! عبادت کنید. بلکه همه جا سخن از معبود به میان آورده و نفی و اثباتش روی معبود است. معبودهای باطل را نفی و معبود حق را اثبات می‌کند. اوّل و آخر حرفش «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. با (لا اله)؛ هر معبود باطلی را نفی کرده و با (الا لله)؛ اثبات معبود حق می‌نماید.

هیچ جا مستقلاً دعوت به عبادت نمی‌کند چون اصل «عبادت» در فطرت انسان خودجوش است و احتیاج به دعوت ندارد. فقر فطریش او را به عبادت و تذلل در مقابل یک موجود غنی و اداری می‌کند و همان نیاز فطری است که او را بر

اثر راهنمایی نشدن، به بت پرستی می کشاند و لذا آنچه لازم است، «راهنمایی» اوبه سوی «معبود حقیقی» و بازداشتن وی از رفتن به سوی معبود باطل است! انسان بر حسب اقتضای طبیعی اش گرسنه و تشنه می شود و احتیاج به این ندارد که کسی به او بگوید: ای انسان! گرسنگی و تشنگی یادت نرود؛ تشنه شو، گرسنه شو. آنچه لازم است راهنمایی کردن اوبه خوراکی و آشامیدنی سالم و مناسب است که: ای تشنه! آب بخور، لجن نخور. ای گرسنه! نان بخور، علف نخور! موضوع عبادت نیز چنین است. اصل عبادت که عرض نیاز فقیر به غنی است مقتضای سرشت و فطرت انسان است همانگونه که تشنگی و گرسنگی یعنی آب و نان طلبی، مقتضای طبیعت انسان است. آنچه که لازم است و دقیقاً باید مورد توجه قرار گیرد راهنمایی انسان به سوی غنی واقعی است که این «فقیر فطری» خود را به دامن آن «غنی حقیقی» بیفکند و از افتادن به دامن دیگرگدایان و خود را از ذلیل و خوار شدن حفظ کند و لذا اول، «عقل» به سراغش می رود و او را هشدار می دهد که توانسانی و شأن تو اشرف از این است که سر در مقابل موجودات پست تراز خود و یا همانند خود فرود آورده و آنها را معبود خود بشناسی؛ بلکه تو باید دنبال «غنی مطلق» بگردی یعنی کسی که ذاتاً غنی است و از هیچ جهت نیاز به غیر خود ندارد، او را بشناسی و عرض نیاز به درگاه آن بی نیاز بنمایی و چون عقل بیش از این توانایی راهنمایی ندارد، تا آن «غنی مطلق» را به انسان بشناساند، اینجاست که «نیروی وحی» به کمک عقل می شتابد و خیلی واضح و روشن می گوید، آن غنی مطلق همان ذات اقدس است که آفریننده عالم و آدم است و مرگ و حیات آدمیان به دست او و روزی روزی خوران به اراده و مشیت او تدبیر و تنظیم می شود و او خود را به نام «الله» معرفی کرده و فرموده است: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ﴾؛ بگو: او الله است که یگانه و بی همتاست و صمد^۱ و بی نیاز مطلق است. تمام کائنات نیازمند به او می باشند و او نیاز به موجودی ندارد.

هشدار جدی به اهل ایمان!

مشرك فقط این نیست که بت‌های چوبی و سنگی را پرستد. «مادرِ بت‌ها، بت نفس ماست» که پرستش کنندگان این بت، (الی ما شاء الله)، فراوانند. آن کسی که از هوای نفسش تبعیت می‌کند مشرك است؛ اگر چه ایمان به خدا و پیامبر و قیامت هم داشته باشد؛ برای رسیدن به هوای نفسانی از هیچ خیانت و جنایتی خودداری نمی‌کند، پس این مؤمن، مشرك است. آن کسی که در مساجد و حسینیه‌ها نماز می‌خواند، ربا هم می‌خورد، مؤمن مشرك است. حالا بسیاری از این‌ها بیایند متصدی کارهای مربوط به دین هم بشوند، مساجد و معابد و سازمان‌ها و مؤسسات تبلیغی دینی را هم آباد و اداره کنند و تا روز قیامت پول بریزند و کار کنند و این کارها را ادامه دهند، فایده‌ای نخواهد داشت و نتیجه‌بخش هم نخواهد بود. آن مساجد و معابدی محصول می‌دهد که دست‌اندرکارانش، موحد پاکدل باشند و تابع هوای نفسانی نباشند؛ وگرنه فایده ندارد و محصول نمی‌دهد. ما الآن مؤسسات دینی و سازمان‌های تبلیغی از محافل و مساجد و منابر و برنامه‌های صدا و سیما بسیار فراوان داریم. اما آیا همه اداره‌کنندگان اینها از جهت مالی و غیرمالی موحد هستند؟ نه، و لذا می‌بینیم محصول قابل توجهی هم ندارند. از پای منبرهای امثال بنده، چند نفر مثلاً شفا گرفته و رفته‌اند؟ اگر بیمارتر نشده باشند، معلوم نیست شفا گرفته باشند.

حالا ممکن است شما بفرمایید ما اگر بخواهیم به این آیه عمل کنیم باید اول دست شما را بگیریم و از منبر پایین بکشیم و بگوییم:

﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ؛

مشرك حق ندارد دست به كار عمران مساجد و منابر باشد﴾.

عرض می‌کنم: بله درست است و حق با شماست، اما اولاً چه کسی پایین بکشد، و ثانیاً زمینه خالی است.

مهر درخشنده چوپنهان شود شب پره بازیگر میدان شود
آنهایی که در مساجد و منابر ما مهرهای درخشنده و خورشیدهای فروزان ایمان و اسلام بودند رفتند. نوبت به امثال ما شب‌پره‌ها رسیده است.
«آدم بی‌تقوایی که مردم را امر به تقوا می‌کند، طیب بیماری است که به مداوای بیماران می‌پردازد».

بیماری، نسخهٔ صحت به بیماران می‌دهد و مشرکی درس توحید می‌گوید:
﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ؛
سزاوار نیست که مشرکان مساجد خدا را آباد کنند﴾.

مشرکان نباید معابد خدا و محافل دینی و سازمان‌های تبلیغی اسلام را اداره کنند. ممکن است ظاهراً متصدی امور باشند، کار هم بکنند، کمک مادی هم بنمایند و اجتماعات باشکوه هم تشکیل بدهند، اما نتیجه‌بخش نمی‌باشد و محصول معنوی نمی‌دهد.

مقام والدین و حدود اطاعت از آنها

همانگونه که در قرآن کریم، «توحید» یک اصل است، احسان به والدین نیز یک اصل است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾؛ (احسان به والدین) کاملاً در کنار عبادت خدا (توحید) قرار دارد و یا در آیه دیگری، (شکر والدین) در کنار (شکر خدا) قرار گرفته است:

﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾^۱

سپاسگزار من و والدینت باش.

هم نسبت به من که خالق و مُنعم تو هستم شاکر باش و هم نسبت به والدینت که واسطه فیض من نسبت به تو بوده‌اند. آنها واسطه شده‌اند که فیض من از وجود و حیات و دیگر مواهب به تو رسیده است. آنگونه که باید سپاسگزار من باشی، همانگونه باید سپاسگزار والدینت باشی؛ ولی در عین حال، همین والدین اگر خواستند تو را از مسیر دین منحرف کنند، اطاعتشان نکن.

﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾^۲

و اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که تو را بدان دانشی نیست

به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر.

اطاعت امر والدین در ردیف اطاعت امر خدا واجب است، اما آنجا که سعی در منحرف ساختن تو از مسیر دین می‌نمایند اطاعتشان جایز نیست. در این آیه هم می‌فرماید: اگر پدران یا برادران شما از مسیر ایمان منحرف بوده و کفر را برایمان ترجیح داده‌اند دیگر حق ندارید تن به ولایت آنها داده و آنها را به سرپرستی خود بپذیرید.

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۳

«ظلم» هم یکی از مصداقی‌ش «شرک» است، اگر از شما کسانی تن به ولایت آنان بدهند، ظالم محسوب خواهند شد: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۴ «تولی کافر» ظلم است؛ هم ظلم به خود انسان و هم ظلم به جامعهٔ مسلمین و هم ظلم به مکتب اسلام.

۱. سورة لقمان، آیه ۱۴.

۲. همان، آیه ۱۵.

۳. سورة توبه، آیه ۲۳.

۴. سورة لقمان، آیه ۱۳.

استواری آهنین مؤمنان واقعی

خداوند متعال در مقام معرفتی «مؤمنان واقعی» می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ^۱﴾

همانا مؤمنان کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آوردند و هرگز شک و ریب در قلبشان پیدا نشد. در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند؛ اینانند صادقان در ایمان.

﴿قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا^۲﴾

گفتند: پروردگار ما الله است و پای حرف خود ایستادند.

تزلزلی در عقیده و ایمانشان راه نیافت. با یک سال ورشکستگی در بازار کسب و کار از دینشان برنگشتند. مزارع و محصولاتشان سوخت ولی دست از خدا برنداشتند. بیمار شدند و عزیزانشان از دست رفت ولی دست از ایمانشان برنداشتند در میدان‌های جنگ غرق در خون شدند. ولی روی از خدا برنتافتند و هر چه کوبیده شدند محکم‌تر و پابرجا‌تر شدند. از امام صادق علیه السلام منقول است:

﴿إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ إِنْ الْحَدِيدَ إِذَا أُدْخِلَ النَّارَ تَغَيَّرَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ^۳﴾

مؤمن از پاره‌های آهن محکم‌تر است. آهن که در آتش می‌رود تغییر می‌کند ولی مؤمن اگر کشته شود، سپس زنده شود و دوباره کشته شود، قلبش تغییر نمی‌کند [و ایمانش را از دست نمی‌دهد].

۱. سوره حجرات، آیه ۱۵.

۲. سوره فصلت، آیه ۳۰.

۳. صفات الشیعة، ص ۳۲.



مفهوم ایمان واقعی

ایمان به معنای واقعی اش از دیدگاه قرآن مشروط به مجاهده عملی در راه خدا و تسلیم بودن در برابر دستوراتش می باشد، چنانکه فرموده است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾

اعراب [بادیه نشینان به پیامبر] گفتند: ایمان آوردیم [به آنها]
بگو: شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آوردیم و هنوز
ایمان در دل های شما داخل نشده است.

البته اسلام مراتب دارد و مرتبه نهایی اش از آن پیامبران است و مرتبه نازل اش را منافقان نیز دارند که به زبان می گویند «اشهد أن لا اله الا الله واشهد أن محمداً رسول الله» حال می فرماید: به اعراب بگو: شما مؤمن نشده اید، بلکه به ظاهر مُسَلِم هستید و هنوز ایمان داخل قلبتان نشده است آنگاه فرموده است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۱

مؤمنان [واقعی] تنها کسانی هستند که [قلباً] به خدا و
رسولش ایمان آورده اند و سپس هیچگونه شک و تردید به دل
راه نداده و عملاً با مال و جان شان در راه خدا به جهاد ایستاده اند،
اینانند که صادق در ایمانند.

آری مؤمنان واقعی گفتند: «اللَّهُ رَبُّنَا وَآمَنَّا» و محکم پای حرف خود ایستادند،
انحاء مصیبت ها و دشواری ها به آنها رو آورد اما تکان نخوردند و رشکستگی ها در بازار

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۲. همان، آیه ۱۵.

و کسب و کارشان پیش آمد اما احساس ورشکستگی در ایمان قلبی اشان نمودند، عزیزانشان از دستشان رفت اما عزّت ایمانی خود را از دست ندادند. در میدان های جنگ آغشته به خون شدند، اما رنگ ایمان از چهره قلب خود نباختند. مثل میخ آهنین هر چه بیشتر کوبیده شدند، داغ تر و محکم تر شدند. آری، اراده آهنین و ایمان پولادین از آهن محکم تر است.

ایمان افتخار آفرین یحیی بن امّ طویل

نقل کرده اند: که یحیی بن امّ طویل از یاران وفادار امام سجّاد علیه السلام بود. در زمان حکومت بنی مروان که زندگی برای شیعیان بسیار دشوار بود آن گونه که اگر از کسی اندک محبّتی نسبت به امام امیر المؤمنین علی علیه السلام احساس می کردند دودمانش را به آتش می کشیدند. در خطبه های نماز جمعه سَبّ و لعن امام امیر المؤمنین علیه السلام (العیاذ بالله) علنی و رسمی شده بود و حجاج بن یوسف ثقفی آن مرد سفاک و خونخوار معروف تاریخ در کشتن شیعیان بیداد می کرد. در چنین زمانی یحیی بن امّ طویل این مرد قوی الایمان آمد در سر چهارراه روی یک بلندی ایستاد و فریاد کشید: لعنت خدا بر کسی که به مولای ما امام امیر المؤمنین علیه السلام اهانت کند. ما از خاندان مروان و وابستگان به این خاندان متنفریم. لعنت خدا بر مروان و مروانیان.

تا این صدا از حلقوم یحیی پخش شد، مأموران هجوم آوردند و او را دستگیر کرده پیش حجاج بردند او باتندی و خشونت تمام گفت: اگر از علی علیه السلام تبری و بیزاری نجویی کشته خواهی شد. او هم با شهادت تمام گفت: جانم فدای مولایم علی علیه السلام. حجاج دستور داد دست های یحیی را بربندند، او ناله می کرد و سخن از حبّ علی می گفت. پاهایش را بربندند، او همچنان دم از حبّ علی

می‌زد. دستور داد سرش را هم بریدند.^۱

در واقع او چندین بار کشته شده است زیرا دست و پا بریدن کمتر از سر بریدن نیست. آری:

موخدا چه زریزی اندر برش ویا تیغ هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس براین است آیین توحید و پس

مقصود از تقرب الی الله

در همه اعمال عبادی دستور این است که آنها را به قصد تقرب و نزدیک گشتن به خدا انجام بدهیم، نماز بخوانیم قربۀ الی الله، روزه بگیریم قربۀ الی الله، حج و زیارت، دعا و انفاق مال و... قربۀ الی الله و... یعنی آن نتیجه‌ای که از انجام این اعمال باید عائد ما گردد، تقرب و نزدیک گشتن به خداست اما آیا هیچ اندیشیده‌ایم که تقرب به خدا یعنی چه و نزدیک گشتن به خدا چه معنایی دارد، مگر خدا در یک جا و یک مکان معینی نشسته است و ما باید حرکت کنیم و آنجا به او نزدیک شویم؟ خیر این چنین نیست زیرا خدا منزّه از محدودیت به زمان و مکان است، منظور از حرکت ما هم، حرکت جسمانی نیست بلکه منظور این است که روح و جان ما که حقیقت انسانی ماست بر اثر عبادت، تحوّل جوهری یافته به خدا که روح و جان عالم هستی است تقرب پیدا کند.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

خدا نور [و روشن کننده‌ی] آسمان‌ها و زمین است.

همه جا و همه چیز عالم در پرتو نور وجود خدا تکویناً نور هستی گرفته و روشن شده است اما جوهر جان و روح انسان در میان همه مخلوقات خدا استثناء

۱. سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۳۶۸.

۲. سورة نور، آیه ۳۵.

دارای استعداد خاص و آمادگی مخصوصی است که می‌تواند در دامن نبوت و رسالت قرار گرفته و با عمل بر طبق دستورات دینی، تحوّل ویژه‌ای پیدا کرده و از لحاظ شدّت درجه نورانیت در وجود، به ساحت اقدس حضرت ربّ العالمین عزّ و علا نزدیک گشته و در حدّ امکانی خود، متّصف به صفات خدا گردد.

از باب مثال یک لامپ هزار شمعی داریم و یک لامپ پانصد شمعی و لامپ صد شمعی و پنج شمعی و همه این لامپ‌ها در یک جا و یک مکان قرار گرفته‌اند ولی می‌دانیم که لامپ پنج شمعی از لامپ هزار شمعی خیلی دور است و با آن فاصله دارد اما نه دوری و فاصله مکانی، زیرا هر دو در یک جا هستند بلکه دوری و فاصله جوهری یعنی از لحاظ درجه نورانیت از هم خیلی فاصله دارند و از یکدیگر دورند. لامپ پنج شمعی بسیار کم نور است و بیش از یک قدم جایی را روشن نمی‌کند، اما لامپ صد شمعی محیط وسیعی را روشن می‌کند، پانصد شمعی بیشتر و هزار شمعی همه جا را که در نظر گرفته‌ایم روشن می‌کند.

حالا ما اگر بخواهیم آن لامپ ۵ شمعی را به لامپ هزار شمعی نزدیک کنیم باید به درجه نور آن بیفزاییم، آن را تبدیل به ده شمعی و صد شمعی و پانصد شمعی کنیم تا به هزار شمعی نزدیک شود، یعنی از لحاظ درجه نورانیت نه از لحاظ مکان. حال حضرت ربّ العالمین عزّ و علا به انسان استعداد ترقّی و تعالی و بالا رفتن از درجات نورانیت روحی داده و او را به دامن تربیتی «قرآن» افکنده است تا با عمل به دستورات آسمانی قرآن بر درجات نورانیت روحی خود بیفزاید و دم به دم به خدا نزدیک‌تر گشته و سرانجام به «لقاء الله» و «رضوان الله» نائل شود.

﴿ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱

خطر کفر عملی!

دسته‌ای هم از مسلمانان وجود دارند که «کافر عملی» هستند یعنی قلباً اعتقاد به خدا و دین و روز حساب و جزا دارند و با زبان هم اقرار به اعتقادات قلبی خود می‌کنند، ولی در مقام عمل به آنچه که اعتقاد قلبی و اقرار زبانی دارند پای بند و مقید نمی‌باشند! اینها مبتلا به «کفر عملی» هستند و در عین حال خود را در زمره «الَّذِينَ كَفَرُوا» به حساب نمی‌آورند و خود را منزه از این نسبت می‌دانند و حال آنکه خود قرآن کریم از این نافرمانی کنندگان در «مقام عمل» تعبیر به «کافر» کرده است. در آیه مربوط به حجّ می‌خوانیم:

﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ﴾^۱

برای اطاعت فرمان خدا بر مردم وظیفه است که آهنگ خانه او کنند، آنان که توانایی رفتن به سوی آن دارند و هر کس کفر بورزد و به حجّ نرود [به خودش زیان رسانده است] خدا بی‌نیاز از همهٔ جهانیان است.

طبق این آیه بر کسانی که مستطیعند انجام حجّ، واجب است و اگر کسی بدون عذر، ترک حجّ کند «کافر» حساب شده است! البته او «کافر ملحد» نیست «کافر منافق» هم نیست بلکه «کافر عملی» است؛ یعنی عملاً کفر ورزیده و از فرمان خدا اطاعت نکرده است. او خدا را قبول کرده و پیغمبر و امام را هم قبول کرده ولی بدون هیچ عذری عمل به فرمان خدا و پیغمبر و امام نکرده است. به هنگام مردن به او گفته می‌شود: بمیر به مرگ یهودی و یا نصرانی! منظور اینکه قرآن کریم از «ترک حجّ» تعبیر به «کفر» کرده است؛ پس اشتباه

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

نشود هر وقت که می شنویم قرآن کریم از کفار مذمت می کند، فوراً نگوییم این به ما مربوط نیست ما که کافر نیستیم. گفتیم که «کافر» از دیدگاه قرآن کریم اقسام گوناگون دارد از جمله آنها «کافر عملی» است که با داشتن اعتقاد قلبی و اقرار زبانی مبتلا به «کفر عملی» است. چنانکه خواندیم از مؤمن تارک حج تعبیر به «کافر» کرده است. درباره ترک نماز هم فرموده اند:

«مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ»^۱

کسی که عمداً ترک نماز کند کافر شده است.

آدم رباخوار در قرآن، «غیر مؤمن» حساب شده و فرموده است:

«وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا

فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»^۲

شما اگر ایمان دارید، دست از رباخواری بردارید و اگر چنین

نکنید، بدانید که خدا و رسولش به جنگ و پیکار با شما

خواهند آمد».

مواردی که ذکر شد از جمله اقسام کفر ورزیدن به آیات خدا «کفر عملی» است و نافرمانی کردن نسبت به دستورات دین و متأسفانه ما مردم به قول خود مسلمان مؤمن به آیات قرآن، نافرمانی های فراوان نسبت به همان آیات قرآن داریم و عملاً کافر به آیات خدا محسوب می شویم و محکوم به عذاب های ذلت بار روز جزا می باشیم.

آیا ما در قرآن آیات مربوط به زندگی خانوادگی و اجتماعی و رعایت حقوق متقابل زنان و شوهران و اولاد و والدین، فرمانروایان و فرمانبران و آشباه آن کم داریم؟

۱. بحار الأنوار، جلد ۳۰، صفحه ۶۷۳.

۲. سوره بقره، آیات ۲۷۸ و ۲۷۹.



آنگاه در مقام عمل نسبت به این آیات چه نافرمانی‌های فراوان داریم. بنابر این اگر بگوییم ما از دیدگاه قرآن کریم مبتلا به «کفر عملی» هستیم و از مصادیق **﴿بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا﴾** محسوب می‌شویم بی‌جا نگفته‌ایم.

حال اگر در مقام ریشه‌یابی برآییم و ببینیم چرا مردمی که اعتقاد به قیامت و روز حساب و جزا و کیفر و پاداش عمل دارند در مقام عمل به دستورات دینی خود این چنین بی‌پروا هستند و مبتلا به «کفر عملی» می‌باشند.

تفاوت اساسی مؤمن و کافر

تمام موجودات آیات و نشانه‌های وجود خدا هستند و نشان می‌دهند که این عالم، خالق مدبر و علیم و حکیم دارد.

فرق کافر و مؤمن در همین است که کافر همه موجودات را با نظر «استقلالی» نگاه می‌کند و می‌گوید: من خودم هستم و آنها هم خودشان هستند و خالق در کار نیست. قرآن گفتار کافران را نقل می‌کند که:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ!﴾

گفتند: زندگی منحصر در همین است که ما در دنیا داریم، گروهی می‌میریم و گروهی زنده می‌شویم. جز طبیعت چیزی در کار نیست، طبیعت است که ما را زنده می‌کند و می‌میراند.

اما انسان مؤمن به همه موجودات با نظر «آیت و نشانه بودن» از خالق علیم و حکیم می‌نگرد و می‌گوید: من خودم را می‌بینم که مجهز به جهازات گوناگون از اعضاء و جوارح از داخل و خارج وجودم هستم می‌فهمم که خالق و سازنده‌ای دارم که هم می‌دانسته است من به چه وسایل و ابزارهایی از چشم

و گوش و دست و پا و زبان و عقل و هوش نیازمندم و هم می توانسته است آنها را به من بدهد و لذا داده است. از اینرو خودم را موظف می دانم که در مقام شناسایی او برآیم تا هم تشکر از این همه نعمت هایش بنمایم و هم به هنگام احتیاج به وسایل دیگر از او کمک بخواهم.

منظور این که انسان مؤمن به هر موجودی که بنگرد، او را «آیت و نشانه ای» از وجود خالقِ علیمِ قدیر می شناسد و از طریق او با خدا آشنا می شود و سعی می کند تا خود را به او نزدیک و نزدیک تر سازد. اما آدم کافر هیچ کاری با خدا و خالق عالم ندارد! او تمام همّش شناختن خود موجودات از جمادات و نبات و حیوان و بدن انسان است و هرگز در بند این نیست که بفهمد این موجودات از کجا مبدأ گرفته اند و به کجا منتهی می شوند؟ آری این انسان مؤمن خدا این است که در هر موجودی از موجودات «آیت و نشانه ای» از خدا می بیند و می گوید:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم	به دریا بنگرم دریا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و درودشت	نشان از روی زیبای تو بینم

و می گوید:

به هر چه می نگرم تو نمودار بوده ای ای نانموده رُخ، تو چه بسیار بوده ای

او رُخ به کسی نشان نمی دهد، این چشم سر نسبت به او نامحرم است دیده دل باید تا به گوشه ای از آن جمال اعلا بنگرد. این چشم سر تنها توانایی دیدن اجسام را دارد و جسم آن است که دارای عرض و طول و عمق باشد و در ظرف زمان و مکان بگنجد و بدیهی است خدا که منزّه از جسمیّت و جسمانیّت است در محدوده زمان و مکان و عرض و طول و عمق قرار نمی گیرد



و در دنیا و آخرت با چشم سر دیده نمی شود که قرآن کریم می فرماید:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ!﴾

چشمها او را درک نمی کنند و اوست که چشمها را ادراک می کند.

انسان مؤمن علاوه بر «سجده تکوینی»، «سجده تشریعی» هم دارد و به اطاعت از دستور شرعی خالقش به نماز می ایستد و سربه خاک بندگی می گذارد و «سبحان ربی الاعلی و بحمده» می گوید.

در سجده تکوینی، تمام موجودات عالم با هم متفقند. تنها در سجده تشریعی است که انسان مؤمن و کافراز هم جدا می شوند. انسان مؤمن از روی عقل و درایت و حق شناسی و انصاف، فرمان خالقش را در عالم تشریع نیز اطاعت کرده و سربه خاک عبودیت نهاده است؛ اما آدم کافراز روی جهل و حق شناسی و استکبار، از فرمان خالقش سرپیچی کرده و تن به رکوع و سجود تشریعی نداده است! در نتیجه انسان مؤمن، شریعتش را با طبیعتش هماهنگ کرده و با کل عالم وجود در مسیر بندگی خالق، همراهی نموده است اما انسان کافر، شریعتش را از طبیعتش جدا کرده و از همراهی با کاروان هستی سر تافته است!

آیه شریفه ۱۵ سوره رعد می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛﴾

تمام آنچه که در آسمانها و زمین است [تکویناً] برای خدا سجده می کنند.

خداوند حکیم در توبیخ مشرکان می فرماید:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ!﴾

[ای پیامبر! به اینان] بگو: آیا نابینا و بینا یکسان است؟ یا آیا

تاریکی ها و روشنی با هم مساوی اند؟!﴾.

آیا می توان بت های نابینا را در جای خدای بینا نشاند و آنها را عبادت کرد؟
آیا می شود بت ها را که فرورفته در ظلمات فقر حیات و فقر علم و فقر قدرت
و... هستند، با «الله» که نور است و روشنگر سراسر عالم هستی و ذات اقدسش
عین حیات و علم و قدرت و کل کمالات است، مساوی دانست؟ و لذا انسان
مؤمن، دارای چشم دیگری است که پرده ها را می شکافد و پشت پرده را می بیند
و از مبدأ و منتهای عالم، آگاه می گردد و از این رو او در جهانی سراسر نور، زندگی
می کند! اما آدم کافر، جز چشم سر که با حیوانات در آن شریک است؛ چشم
دیگری (که چشم خدا بین است) ندارد و قهراً در یک فضای سراسر ظلمت
روحي، زندگی می کند و به فرموده قرآن:

﴿يَعْمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱

ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت در حال غفلتند!﴾.

﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي

النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ

لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲

آیا کسی که مرده بود و ما او را [به حیات ایمانی] زنده

کردیم و نوری برای او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه

۱. سوره رعد، آیه ۱۶.

۲. سوره روم، آیه ۷.

۳. سوره انعام، آیه ۱۲۲.

می‌رود، آیا او همانند کسی است که در میان ظلمت‌ها قرار گرفته باشد و از آن خارج نگردد؟ این‌گونه برای کافران، اعمال زشتی که انجام می‌دهند تزیین شده [و زیبا جلوه کرده] است».

در همه جای قرآن «نور» مفرد و «ظلمات» جمع آمده است. این نشان می‌دهد که نور در عالم هستی، «واحد» است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ!﴾

خداوند متعال نور آسمانها و زمین است».

در وجود انسان نیز نور ایمان به خدا، واحد است اما عوامل تولید ظلمت از جهل و کفر و نفاق و بسیاری از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و گفتنی‌ها و... فراوان است و همه آنها در فضای قلب ما، تولید ظلمت می‌نمایند و ما باید دائماً در حال مراقبت و استعاذه^۲ از خدا باشیم.

غیر خدا را خواندن، گمراهی است

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ﴾

دعوت حق از آن خداست».

«دعوت» یعنی: کسی را صدا زدن و او را به سوی خود خواندن و از او درخواست و تقاضایی کردن و این وقتی، حق است و بجا و درست که آن شخص مدعو و خوانده شده کسی باشد دارای صفات کمال از غنا و علم و قدرت و رحمت و کرم. هم غنی و توانگر باشد (نه فقیر و تهی دست)، هم عالم و آگاه از حاجت و خواسته من باشد (نه جاهل و ناآگاه)، هم قادر و توانای بر

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. استعاذه: پناه طلبیدن.

انجام کاری که می‌خواهم باشد (نه عاجز و ناتوان از رفع نیاز) و همچنین رحیم و مهربان باشد و کریم بزرگوار. در این صورت است که دعوتِ او و صدا زدنِ او و تقاضا کردن از او، دعوتی بجا خواهد بود و حق و ثمربخش. اما اگر او فاقد یکی از این صفات کمال باشد، دعوت او دعوتی باطل خواهد بود و نابجا و خالی از ثمر و چه تشبیه زیبا و رسایی آورده خداوند حکیم برای نشان دادن موقعیت مخلوق که در حدّ ذات خود فاقد تمام کمالات است و دعوت او دعوتی است باطل و بی‌ثمر! می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ
كَفِّهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ!﴾

آنها که غیر خدا را می‌خوانند، مانند کسی هستند که بر کنار آبی که سطح آن از دسترس او دور است نشسته و هر دو کف دست‌های خود را به سمت آب باز کرده و از آن می‌طلبند که به دهانش برسد!

بدیهی است که هرگز نمی‌رسد و این چه کار ابلهانه‌ای است! جمله آخر آیه این حقیقت را تأکید می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾^۱

درخواست کافران [از بت‌ها که فاقد هرگونه کمالند] جز حرکت در گمراهی نیست!

آری، مخلوق جز این که دست به دامن خالق خود بزند و همه چیز خود را از او بخواهد، هیچ چاره‌ای ندارد! دست به دامن هر چه و هر که بزند، در بیراهه

۱. سوره رعد، آیه ۱۴.

۲. سوره غافر، آیه ۵۰.



افتاده و از نیل به هدف محروم گشته است.
دست حاجت چوبری پیش خداوندی بر
که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود
کرشم نامتناهی، نِعَمَش بی پایان
هیچ خواهنده از این درنرود بی مقصود
آن که مرا آفریده است و از خودم به خودم نزدیک تراست باید اداره ام کند، نه
دیگری که از من جدا و مثل من گداست.

«إِلٰهِی وَبَّیْ مَنْ لِّیْ غَیْرُکَ أَسْأَلُهُ کَشَفَ ضُرِّی وَالنَّظَرَ فِی
أَمْرِی»؛^۱

نه فقط زبان می گوید: «مَنْ لِّیْ غَیْرُکَ»، بلکه فطرت آفرینش و لسان مخلوقیت
انسان نیز می گوید: ای خدا! وای آفریننده من! من جز تو چه کسی را دارم که
دست به دامنش بزنم و حوائج من را از او بخواهم؟! کیست جز تو که از حوائج من
آگاه باشد و انجامش را بتواند؟ هر که هست از من جدا و بیگانه از من است، جز
خالق من که چسبیده به من است و نزدیک تر از من به من. در «دعای مشلول»
می خوانیم:

«یا جَارِیَ اللَّصِیقِ وَیا زُکْنٰی الْوُثِیقِ؛

ای همسایه چسبیده به من و ای ستون محکم من!».

در قرآن کریمش نیز فرموده است:

«وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ»؛^۲

ما به انسان نزدیکتر از رگ قلبش می باشیم».

۱. فرازی از دعای کمیل.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

محبت الهی مادر و پدر

آری، همه از من بیگانه اند. حتی پدر و مادر که در دنیا تنها پناهگاه من هستند، از من بیگانه اند! محبت آنها هم محبت عَرَضی است، از خودشان نیست! از خالق من گرفته اند! خالق من چون خواسته است مرا در این عالم طبع، حفظ کند و تنها راه حفظ کردن در این عالم نیز این است که موجودی را نسبت به من مهربان کند تا او از من نگهداری بنماید، لذا رُشحه ای از رُشحات محبت خود را که به من داشت، در قلب مادرم افکند و یک لامپ هزار شمعی از مهر و محبت خود در دل مادرم روشن کرد و مرا با یک دنیا لطف و عنایت در پرتو آن نور قوی قرار داد. آن گونه که به پیامبر محبوب خود حضرت موسی علیه السلام فرمود:

﴿وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي﴾

این من بودم ای موسی! که پرتوی از محبت خودم بر چهره تو افکندم.

و تو را محبوب دل ها گردانیدم! حتی فرعون که دشمن سرسخت تو بود و برای جلوگیری از انعقاد نطفه ات سرها می برید و شکم ها می درید، تا چشمش به چهره تو که کودک نوزادی بودی افتاد، در دامنش گرفت و پرورش داد. آری، من هم که متولد شدم، مادرم تا چشمش به صورتم افتاد، چنان به سینه اش فشارم داد که گویی می خواست سینه و قلبش را بشکافد و مرا در هسته مرکزی جاننش بنشاند؛ در حالی که من در آن موقع جز یک موجود ضعیف ناتوان پژمرده ای بیش نبودم؛ ولی خالق من خواسته بود که دوستم بدانند.



﴿وَلْتَصْنَعْ عَلَى عَيْنِي﴾

مقابل چشم خودش ساخته شوم).

آن محبت نه محبت خود مادر بود؛ آخر مادر به چه مناسبت دوستم بدارد؟ من یک موجود مستقل جدا از مادر، مادر هم موجود مستقل جدا از من! پیدایش محبت میان دو موجود مستقل جدا از هم مناسبتی ندارد؛ آن هم موجودی که نه جمال دارد و نه کمال، غیر از کثافت و اذیت و آزار؛ چرا دیگران دوستم نداشتند؟ بیچۀ ده روزه و یک ماهه را کسی رغبت نمی‌کند به صورتش نگاه کند تا چه رسد به این که او را به سینه‌اش بچسباند و پستان به دهانش بگذارد و از کثافت پاکیزه‌اش کند!

«عَجَبًا لِحِكْمَةِ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛

او چه لامپ قوی پرنوری از محبت در دل مادر روشن کرده که یک موجود ضعیف کثیف جدا از خود را عزیزتر از جانش نگهداری می‌کند! کم‌کم بزرگ‌تر می‌شود و به غیر از شیر، به خوراک و پوشاک و نیازمندی‌های دیگر احتیاج پیدا می‌کند. لازم می‌شود پدر را هم زیر بار حمّالی بکشد؛ در این موقع است که یک لامپ قوی دیگری از نور محبت در قلب پدر روشن می‌کند؛ پدری که حاضر نبود بیچۀ یک ماهه را بغل بگیرد و ببوسد، حال که دو ساله و سه ساله شده است بغلش می‌گیرد و می‌بوسد و به سینه‌اش می‌چسباند و از شیرین‌زبانی‌هایش لذت می‌برد! عجیب است! آن استاد ازل به این کودک ناتوان یاد داده که یک آقا چون بگو و صد تا حمّالی ازش بکش!! یک بابا چون بگو و پیر روی گردنش بنشین! من تو را آقا کرده‌ام، پدر و مادر را هم دو غلام حلقه به گوشت ساخته‌ام. اگر من این لامپ‌های مهر و محبت را در دل پدر و مادرت روشن نمی‌کردم، چه کسی به تو اعتنا می‌کرد؟! همان روز اول تو را در کهنه‌ای می‌پیچیدند و در گوشه‌ای

می انداختند و گریه تو را می خورد.

باز بزرگ ترمی شود و لازم می شود از خانه بیرون آمده دنبال تحصیل علوم برود. آن سیم کش عالم هستی، باز سیم کشی می کند و لامپ دیگری از محبت دردل استاد و معلّم می افروزد تا شاگرد را بپذیرد و به سؤالانش جواب بدهد و مشکلات علمی اش را حلّ کند. او همچنان دایره محبوبيتش را وسیع تر می کند و سیم های متعدّد از اطراف و جوانب می کشد و افراد یک اجتماع را با او مهربان می کند و او را به دامن مهر دیگران می افکند.

آن بچه ای که در روزهای اوّل عمرش تنها در انحصار محبت مادر بود، اینک به جایی رسیده که مردم یک شهر و یک مملکت او را در آغوش پر مهر خود می فشارند؛ پدر، مرده و مادر، زیر خاک پوشیده اما این فرزند دردل میلیون ها جمعیت جا گرفته است؛ تا زنده است برای بوسیدن دستش سر و دست می شکنند؛ وقتی هم می میرد، پای جنازه اش شیون می کنند!!

ای عجب! این محبت ها ریشه اصلی اش کجاست؟ این عشق ها از کجا سرچشمه گرفته است؟ آن کیست که این چنین دردل ها سیم کشی کرده و لامپ های یکی پس از دیگری روشن می کند؟ هنوز یکی خاموش نشده، ده تای دیگر روشن می سازد! آری، او خالق من است! آفریننده حیّ قیوم من است:

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۱

اینجاست که از عمق جان می گوئیم:

«إِلَهِي وَبَيَّ مَنْ لِي غَيْرِكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالتَّظَرُّفِي

أَمْرِي»^۲

ای خدای من! ای همه چیز و همه کس من! ای معشوق و

۱. سورة حشر، آیه ۲۴.

۲. یک جمله از دعای کمیل امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مفاتیح الجنان.



معبود من! من که تو را دارم، چه کم دارم؟ گو همه چیز و همه کس نباشد».

از آقا و مولایمان امام سیدالشهدا علیه السلام آموخته ایم:

«إِلَهِي مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ!»

خدای من! چه یافته آن کس که تو را از دست داده و چه از دست داده آن کس که تو را یافته است؟».

فصل سوم

آثار و مصادیق شرک در زندگی انسان

مفهوم شرک

وحی الهی بر سه اساس

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾

[ای پیامبر! به مردم] بگو: جز این نیست که من هم بشری
مانند شما هستم [منتهی] به من وحی می‌شود که خدای شما
خدایی یگانه است؛ پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد،
باید کاری شایسته کند و در پرستش پروردگارش هیچ‌کس
را شریک نسازد.﴾

یعنی به مردم بگو: آنچه که به من وحی می شود راجع به این سه مطلب است:

الف) «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: یعنی مبدأ شما خدای یگانه است.

ب) «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ»: یعنی پایان سیر شما نیز دیدار خداست و باید به لقاء خدا برسید.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قَبْلَهُ»

ای انسان! همانا که تو [حرکت کرده‌ای] و در یک مسیر
پرنج مستمری هستی و عاقبت به لقاء [و دیدار] خدا خواهی
رسید.

«وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلاقُوهُ»^۱

و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و به لقاء خواهید رسید.

ج) «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»: پس باید عملی شایسته
انجام بدهد و احدی را در عبادت خدایش شریک او قرار ندهد. یعنی این جمله
سوم نشانگر همان صراط مستقیم است و معلوم می کند که تنها راه، همان راه
بندگی است.

بطور اجمال شرک یعنی انسان موجودی غیر از خدا را مستقل در وجود و مستقل
در ایجاد و مستقل در مطاع بودن و مستقل در اثر بخشی بداند و معتقد باشد که
موجودی غیر خدا مستقلاً وجود دارد و در هستی خود نیاز به خدا ندارد؛ یا موجودی
ایجاداً مستقل است و خودش می تواند اثرگذار باشد و ایجاد و افناء کند یا موجودی
مستقلاً بدون اذن خدا فرمانش مطاع و اطاعتش واجب است.

۱. سورة انشقاق، آیه ۶.

۲. سورة بقره، آیه ۲۲۳.



اگر کسی به موجودی غیر از خدا این چنین معتقد باشد، بدیهی است که چنین اعتقادی «شرک» است و دارنده آن مشرک! اما موحد به کسی گفته می شود که معتقد باشد همه موجودات عالم، پرتویی از نور ذات اقدس حضرت حقند:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ!﴾

خداوند متعال نور آسمانها و زمین است.^۱

مقصود از شرک

البته باید توجه داشت که شرک تنها به این معنا نیست که بتی از سنگ و چوب و فلز برایشیم و آن را پرستیم مانند بت های مردم زمان جاهلیت قبل از اسلام به نام لات و منات و عزی و هبل؛ بدیهی است اینگونه بت پرستی و شرک به این معنا در میان ما نیست ولی فرموده اند:

﴿كُلَّمَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ^۲﴾

هر چه که تو را از توجه به خدایت باز دارد و به خود مشغول سازد، بت توست.»

بنابراین مردمی که مجذوب جمال پول پولداران و مرعوب قدرت قدرتمندان می باشند و برای رسیدن به پول و جلب رضایت پولداران و قدرتمندان پا روی فرمان خدا می گذارند و اعتنایی به امر و نهی خدا و رعایت حلال و حرام خدا نمی کنند بت پرست و «مشرکند» و همچنین آن آدم مسلمانانی که برای تأمین خواسته های همسر و فرزندانش و برای رونق دادن به بازار کسب و کار و برای حفظ مسند و مقام و منصب سیاسی اش دستورات آسمانی خدا را با کمال

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۱۳، صفحه ۴۳۳.

بی پروایی نادیده می گیرد و سرانجام، هوای نفس و دلبخواه خود را در بسیاری از شئون زندگی مُطاع خود قرار داده و برخواست خدا ترجیح می دهد چنان که خدا فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؟﴾

آیا دیده ای آن کسی را که هوای نفس خود را مطاع خود قرار داده است؟

آری همه اینها مبتلا به مرتبه ای از بیماری مهلک شرک می باشند! باز هم گفتار خداست که در سوره یوسف فرموده است:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱

این مردمی که ادعای ایمان به الله دارند اکثرشان مشرکند.

و غیر خدا را مؤثر مستقل در زندگی اشان می دانند و او را شریک و همدوش با خدا در «اثرگذاری» می شناسند.

از باب مثل می گوید: اگر آن دوست پولدار من نبود من از بین رفته بودم و هیچ و پوچ شده بودم آن جناب آقای وزیر و نماینده مجلس بود که به دادم رسید و با یک تلفن زنده و از خاک بلندم کرد و احیاناً به ثروت و قدرت و علم و کاردانی خود می نازد و می بالد که من چنین و چنانم و اگر بخواهم مردمی را بی سروسامان می کنم و یا به نوا می رسانم. اینگونه اقوال و افکار همه از بیماری «شرک» نشأت می گیرد آنچنان نفوذ «شرک» در فکر آدمی دقیق و باریک است که رسول خدا ﷺ در این باب فرموده است:

﴿إِنَّ الشِّرْكَ فِي أُمَّتِي أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النََّّمْلَةِ السَّوْدَاءِ عَلَى

۱. سوره فرقان، آیه ۴۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.



الصَّخْرَةُ الصَّمَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلَمَاءِ!

راهیابی شرک در افکار و اعمال امت من، مخفی‌تر از راه رفتن
یک مورچه سیاه، روی یک سنگ صاف در یک شب تاریک است
که هیچ احساس نمی‌شود».

شرک این چنین در افکار و اعمال یک آدم مسلمان نفوذ می‌کند که حتی امر
به خودش هم مشتبه می‌شود و در عین ریاکاری خود را از «عباد مخلصین» خدا
می‌انگارد!

از باب مثل: حافظه خوب و بیان رسا و صدای خوش دارد و می‌خواهد این
کمال خود را به رخ دیگران بکشد و بفهماند که شما ندارید و من دارم. منبر رفتن
و قاری قرآن شدن و مداح اهل بیت علیهم‌السلام به حساب آمدن را مناسب‌ترین راه برای
تعین و تشخیص دنیوی و اشتها در بین مردم برمی‌گزیند و مع الوصف خود را در
ردیف مروجین قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام و دعوت کنندگان به سوی خدا و اولیای
خدا می‌پندارد. «اعاذنا الله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا».

خدا به حرمت ذات اقدسش و به آبروی عباد مخلصین و مقربان درگاهش
همه ما را از ابتلا به بیماری روحی «شرک خفی» مصون نگه دارد ان شاء الله.

اضداد توحید

شرک و توحید ضد هم هستند و «موحد» نیز ضد «مشرک» است. البته
توحید اقسام و مراتب دارد؛ شرک نیز اقسام و مراتب دارد و عبارتند از: ۱- شرک
و توحید در مقام ذات ۲- شرک و توحید در مقام صفات ۳- شرک و توحید
در مقام افعال ۴- شرک و توحید در مقام عبادت و ۵- شرک و توحید در مقام
اطاعت.

شرک؛ یعنی، مؤثر دانستن غیر خدا در امور

از جمله آیاتی که ما می‌توانیم در مقابل فرقهٔ مخالف - که ما را به «شرک» متهم می‌کنند و می‌گویند: اینها امامان‌شان را در عرض خدا قرار می‌دهند و از آنها قضای حاجات می‌طلبند و شفای بیماران و حلّ مشکلات را می‌خواهند- مستمسک قرار بدهیم، آیهٔ ۷۴ سورهٔ توبه است که می‌فرماید: **﴿وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾**؛ کافران انتقام نگرفتند مگر اینکه خدا و رسولش آنها را با فضل خود بی‌نیاز کردند. فرقهٔ مخالف «مؤثر دانستن غیر خدا در امور» را شرک می‌دانند و ما را از این جهت «مشرک» می‌خوانند و ما می‌گوییم: اگر این روش، «شرک» است، پس همین آیه، خود تعلیم شرک می‌دهد! و ما هم پیرو این آیه ایم؛ زیرا این آیه، پیغمبر ﷺ را فاعل مؤثر در اغناء نشان می‌دهد و می‌گوید **﴿أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾**؛ یعنی، همان طور که خدا اغنا می‌کند، رسول هم اغنا می‌کند و ما هم از این آیه تعلیم گرفته‌ایم و اولیای خدا را (از رسول ﷺ و امامان علیهم‌السلام که کلّهم نور واحد) در امور عالم مؤثر می‌دانیم؛ منتهی «مؤثر مأذون»، نه «مؤثر مستقل».

پایهٔ اساسی مطلب همین جاست که باید بدانیم: «مسألهٔ شرک در جایی تحقق می‌یابد که موجودی غیر خدا را مستقلاً مؤثر در عالم بدانیم که در تأثیر خود نیازی به خدا ندارد.» این بطور مسلم «شرک» است و هیچ شکی در آن نیست؛ ولی ما اصلاً در عالم برای غیر خدا، هستی جدا از خدا قائل نیستیم تا چه رسد به اینکه بتواند کاری انجام بدهد. ما معتقدیم: «وجود و هستی مستقل، از آن ذات اقدس حق است و بس؛ فاعلیّت بالاستقلال نیز از آن اوست؛ اوست که موجود مستقل و فاعل مستقل است و در وجود و ایجاد، احتیاج به موجود دیگری ندارد؛ منتهی او به هر کسی که بخواهد هم می‌تواند «وجود» بدهد و هم قدرت «ایجاد».

﴿إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

ممنوعیت طلب آموزش برای مشرکین

اگر کسی منظورش از فعالیت‌های فردی و اجتماعی و حتی عبادت‌هایش این باشد که به پول و جاه و مقام و ریاست و شهرتی برسد و از این راه اشباع اهواء نفسانی خود بنماید، این راه خدا و تقرب به خدا نیست. بلکه راه هوی و تقرب به شیطان است! اگرچه به ظاهر، کار خوب، بلکه کار عبادی می‌کند و مؤسسات خیریه می‌سازد، ولی هواپرست است! خدا پرست نیست.

زیرا انگیزه‌اش خدا نبوده؛ بلکه هوای نفس و تقرب به مردم بوده است.

شرک بیماری مهلک و مُسری است و انسان «موحد» باید از یک فرد «مشرک» گریزان باشد. همان‌طور که یک انسان سالم از یک بیمار مبتلا به بیماری جذام می‌گریزد و هرگز رغبت نمی‌کند با او ارتباط برقرار کند. مگر به عنوان علاج؛ آری، اگر راه معالجه دارد، در این صورت وظیفه انسانی و دینی‌اش این است که به او برسد و او را از این بیماری نجات دهد. اما وقتی مطمئن شد که او علاج پذیر نیست، دیگر حق نزدیک شدن به او را ندارد و چه بسا نفسش هم که به او برسد؛ ممکن است مبتلا و بیمارش کند. از نظر قرآن، شرک، بیماری مهلک و مُسری است. انسان موحد که آدم سالمی است نمی‌تواند با شخص مبتلا به بیماری مهلک و مسری شرک ارتباط برقرار کرده و اظهار محبت نماید.

البته اگر وظیفه هدایت در کار باشد و بتواند او را از ظلمت شرک به «نور توحید» بیاورد، در این صورت وظیفه انسانی و الهی اوست که اقدام به هدایتش بنماید. مثل همان طبیبی که می‌تواند آدم مبتلا به جذام را معالجه کند اما وقتی انسان موحد مطمئن شد که این آدم مشرک قابل هدایت نیست و در مسیری افتاده که دیگر راه بازگشتی ندارد، باید او را رها کرده و از او دوری بجوید. پس از مرگ هم دیگر زمینه هدایت منتفی است؛ لذا استغفار و طلب آموزش برای مشرک، کاری

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

بیهوده است و به همین جهت آیه می فرماید:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ﴾

پیامبر و مؤمنان نباید برای مشرکان از خدا طلب آمرزش کنند
هرچند از نزدیکان و خویشانشان باشند!.

در ادامه می فرماید:

﴿مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾^۱
البته پس از اینکه برای آنان مُسَلَّم شد که آنها در مسیری
افتاده اند که منتهی الیه سیرشان جهنم خواهد بود.

گناه شرک غفران پذیر نیست و به همین جهت طلب آمرزش از خدا برای
مشرکین شایسته شأن پیامبر و مؤمنان نیست!
در سوره نساء آمده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۲
مسلماً خدا، کسی را که به او شرک ورزیده باشد نمی بخشد
و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشد.

البته، اگر مشرک در زمان حیات خود توبه کند، توبه اش مقبول و گناهش
مغفور است همچنانکه مسلمانان صدر اسلام ابتدا مشرک بودند و سپس مُسَلِّم
شدند. هیچ گناهی نیست که توبه پذیر نباشد. پس اگر مشرک بدون توبه مُرد،
دیگر راه بسته است و طریق نجاتی نخواهد داشت و مخلّد در جهنم خواهد بود.

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۳.

۲. همان.

۳. سوره نساء، آیه ۴۸.



اما گناهان دیگر (غیر از شرک) این طور نیست.

اگر انسان گناه کار غیر مشرک در زمان حیات توبه کند، توبه اش مقبول و گناهش مغفور است و اگر بدون توبه هم بمیرد، باز راه نجات دارد و گناهش غفران پذیر است؛ زیرا شفاعت اولیاء و عفو و رحمت واسعة پروردگار و عوامل دیگر مغفرت در کار است. پس میان گناه شرک و سایر گناهان تفاوت بسیاری هست و لذا آیه می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ،

خداوند تمام گناهان غیر شرک را می آمرزد و کمتر از آن را برای هر که بخواهد می آمرزد﴾.

خطر جدی آلودگی به شرک

شما از کجا اطمینان دارید که مشرک نخواهید مُرد در حالیکه خالقتان می فرماید: ایمان انسان های بی پروا سر سالم به گور نخواهد برد. این را هم بدانیم که توحید خالص سرمایه بزرگی است که به این آسانی به دست نمی آید! «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی». ما اگر اندکی افکار خودمان را تحلیل کنیم می بینیم متأسفانه آلوده به شرکیم. ما آنقدر غیر خدا را در زندگی خود مؤثر می دانیم که از اقبالشان^۱ خوشحال و از ادبارشان^۲ غمگین می شویم. از اینکه فلان آدم ثروتمند یا قدرتمند اظهار محبتی به ما کرده است؛ آن چنان خوشحال می شویم که از شدت خوشحالی خوابمان نمی برد و اگر همان آدم اظهار بی اعتنائی کند و به سلامان جواب ندهد، از غصه و غم می خواهیم دق کنیم! و این شرک است! در حالیکه آفریدگار ما فرموده است:

۱. اقبال: روی آوردن.

۲. ادباز: پشت کردن.

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۱

نه به خاطر از دست رفته‌ها غمگین شوید و نه به خاطر به دست آمده‌ها خوشحال.

از اقبال و ادب‌ارمن که خالق و رازق شما هستم متغیّر بشوید نه از اقبال و ادب‌ار دیگران که همانند شما گدایند و مالک نفّس خود هم نمی‌باشند.

خداپرست مشرک؟!

از مصادیق رایج شرک، اتّباع الهوی است که اکثراً مبتلای به آن هستیم. مگر این قرآن نیست که می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ؟﴾^۲

آیا دیده‌ای آن کسی را که هواپرستی می‌کند؟

و علی‌الدّوام می‌گوید: دلم می‌خواهد چنین کنم. دلم می‌خواهد چنان کنم اگرچه خلاف فرمان خدایم باشد! این آدم، مشرک است و هوای نفس از درون بر او خدایی می‌کند و او اصلاً نمی‌فهمد و می‌پندارد که خدا پرست است.

خلاصه آن‌که مغرور به این نباشیم که خدا وعدهٔ آمرزش تمام گناهان غیر مشرک را داده است و ما هم که مشرک نیستیم پس تمام گناهان ما مغفور است. عرض شد: از کجا معلوم که ما هم اکنون مشرک نباشیم و یا موقع مردن مشرک نمیریم؟ از کجا معلوم که بتوانیم خود را از حیطةٔ دوایهٔ ذیل برهانیم و موّحد بمیریم و سپس مغفور شویم:

۱. سورة حدید، آیه ۲۳.

۲. سورة جاثیه، آیه ۲۳.



آیه اول:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾

اکثر مردمی که ایمان به الله دارند و خود را مؤحد می دانند در واقع مشرکند و خود توجّه ندارند.

و آیه دوم:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْءُ﴾^۱

سرانجام کسانی که مرتکب کار زشت می شوند و توبه نمی کنند به جایی می رسد که آیات الهی را تکذیب می کنند.

حالا گذشته از این بر فرض که مؤحد بودیم و مؤحد هم مُردیم ولی اگر گنهکار بی توبه از دنیا رفتیم آیا به محض مُردن بهشتی خواهیم شد؟
خیر، بلکه در آن صورت نیز احتیاج به تطهیر داریم! باید از آلودگی ها و قذارات گناهان، آن هم با عذاب های برزخ و محشر پاکمان کنند تا متناسب با بهشت که دارالسلام و جای افراد سالم است بشویم.

تحقق توحید با نفی شرک

کار اساسی تمام انبیاء و پیامبران خدا ﷺ دعوت به توحید و مبارزه با شرک بوده است و همانطور که اشاره کردیم، توحید یعنی تنها خدا را مؤثر مستقل در عالم دانستن و شرک یعنی غیر خدا را در این جهت شریک خدا قرار دادن. جمله «لا اله الا الله» که نشان دهنده بنیاد اصلی اعتقادی ماست مَرکب از دو جمله است: «لا اله» و «الا الله».

«لا اله» شرک را نفی می کند و «الا الله» توحید را اثبات می نماید، یعنی نفی

۱. سورة يوسف، آیه ۱۰۶.

۲. سورة روم، آیه ۱۰.

شرک، مقدم بر اثبات توحید است. در اصطلاح عرفا تخلیه^۱ مقدم بر تخلیه است. اول خانه دل را از غیر خدا خالی کردن و آنگاه آن را با ایمان به خدا مزین نمودن وظیفه انسان مؤمن است که اگر «لا اله» و نفی شرک انجام نپذیرد، «الا الله» و اثبات توحید تحقق نمی یابد.

بنابراین کسی که غیر خدا را مؤثر مستقل در زندگی اش بداند، توحیدش ناقص است و لا اله الا الله گفتنش دروغ. شرط صحت اعتقادات ما و شرط قبولی عبادات ما «توحید» است و شرط تحقق توحید هم «نفی شرک» است، یعنی اگر نفی شرک نباشد، توحید تحقق نمی یابد و توحید اگر تحقق نیافت، اعتقادات ما فاسد و عبادات ما باطل است و عجیب اینکه خداوند حکیم در این آیه خطاب به رسول اکرم ﷺ فرموده است:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲

بطور قطع و مسلم به تو و پیامبرانی که پیش از تو بوده اند وحی شده است که اگر مشرک شوی، یقیناً تمام اعمالت تباه و بی ارزش می گردد و بطور حتم از زیانکاران خواهی شد.

یک موحد واقعی باید توحید خود را به دقت تجزیه و تحلیل کند تا آلوده به شرک نباشد و متأسفانه ما اگر به تحلیل افکار خود بنشینیم، می بینیم رگه هایی از شرک - نه یک رگه بلکه رگه های متعدد - در توحید ما وجود دارد. توحید خالص به سادگی به دست نمی آید. شاهدش این که اگر در زندگی ما عوامل ظاهری به ما رویاورند، خوشحال و دلگرم می شویم و اگر از دست ما بروند، غمگین و پریشان خاطر می گردیم.

۱. تخلیه: خود را از صفات رذیله مبرا کردن

تخلیه: خود را به صفات نیکو آراستن.

۲. سوره زمر، آیه ۶۵.



از اقبال عوامل خوشحال و از ادبارش غمگین می‌شویم؛ برای اینکه ما اینها را در حیات خود مؤثر، آن هم مؤثر مستقل می‌پنداریم؛ یعنی نه آنها را در طول خدا بلکه در عرض خدا به حساب می‌آوریم! این میزانی است که قرآن به دست ما می‌دهد:

﴿لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۱

برای آنچه از دست داده‌اید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است، دل بسته و شادمان نباشید.

ولی ما اغلب در گفتگوهای روزمره می‌گوییم: خدا درست! اما اگر فلان آدم قدرتمند یا ثروتمند نبود، کلاه من پس معرکه بود. از این امّاها در زندگی ما زیاد است. در حالی که به خدا اعتقاد داریم، می‌گوییم اگر فلانی به داد من نمی‌رسید، چه می‌کردم؟ اگر پول نمی‌داد چه می‌شد؟ اگر او تلفن به فلانی نمی‌زد چه اتفاقی می‌افتاد؟ اینها رگه‌هایی از شرک است که در توحید ما پیدا می‌شود. «توحید خالص» لطیفه‌ای بسیار ظریف و دقیق است.

ما تصور می‌کنیم که نه تنها موحد هستیم، بلکه مؤمن واقعی و متوکل حقیقی نیز هستیم؛ در صورتی که گفتیم طبق فرموده خداوند در سوره یوسف ﴿اکثر مردمی که به الله ایمان دارند، مشرکند﴾.

باید در نظر داشت که رسیدن به «توحید خالص» بسی دشوار است ولی اگر نصیب انسان شود، به کمال واقعی خود رسیده است.

آموزش توحید از طریق قرآن و ادعیه

هدف قرآن آن است که با دستورات آسمانی‌اش توحید ما را روز به روز خالص‌تر گرداند و این نیاز به تمرین عملی و عبادت‌های مخلصانه دارد. آیه آخر سوره توبه اشاره به مرتبه‌ای بالا از ایمان و یقین دارد. در آیه آمده است:

۱. سوره حدید، آیه ۲۳.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^۱

[خطاب به رسول اکرم ﷺ فرموده است] اگر همه مردم هم
از تو اعراض کرده، روگردان شوند، بگو خدا مرا بس است که
جز او معبودی نیست و اتکای من تنها به اوست که صاحب
عرش عظیم است.﴾

واضح است خطاب به رسول اکرم ﷺ بیانگر مطلب است که توکل و اتکای
به خدا به معنای حقیقی اش مایه بسیاری می خواهد. امام سجّاد علیه السلام فرمود:

«لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَّا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ
يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ»^۲

اگر تمام کسانی که بین مشرق و مغرب عالم هستند، بمیرند
من وحشت نمی کنم بعد از اینکه قرآن با من باشد.﴾

گفتن این حرف آسان است؛ اما تحقق بخشیدن به آن کمرشکن است. اگر
روزی صبح سراز خواب برداریم و ببینیم تمام نانوائی ها بسته اند! لوله های آب
قطع شده! تمام اهالی شهر از دنیا رفته اند! هیچ یک از کسانی که به آنها نیاز
داریم، در قید حیات نیستند! بطور مسلم وحشت می کنیم. ولی امام سجّاد علیه السلام
فرمود: اگر تمام مردم از مشرق و مغرب عالم بمیرند چون قرآن با من است هیچ
وحشتی در من پیدا نمی شود؛ برای اینکه قرآن فرموده است:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾

۱. سورة توبه، آیه ۱۲۹.

۲. المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۵. کافی، جلد ۲، صفحه ۶۰۲، حدیث ۱۳.

و در سوره انفال نیز می خوانیم:

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾

و اگر روی برتافتند، پس بدانید که خدا سرور شماست. چه نیکو سرور و چه نیکو یاری است.﴾

قرآن برای موحد شدن، انسان را تمرین و تعلیم می دهد. دعاها نیز این چنینند. به ما دستور داده اند، هر روز بعد از نماز صبح بخوانیم:

«حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمُتَرْبِّينَ حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ
حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حَسْبِيَ
مَنْ هُوَ حَسْبِي حَسْبِي مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِي حَسْبِي مَنْ كَانَ مُنْذُ
كُنْتُ حَسْبِي لَمْ يَزَلْ حَسْبِي، حَسْبِيَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»^۱

پروردگار برای من کافی است، نیازی به مردم که خود تحت تربیت اویند ندارم. آفریدگار برایم کافی است نیازی به آفریدگان ندارم. خداوند روزی ده برایم کافی است نیازی به کسانی که خود از خدا روزی می گیرند ندارم. خدایی که پروردگار جهانیان است برایم کافی است... خدایی که از ابتدای آفرینش من برایم کافی بوده، باز هم برایم کفایت می کند. خداوندی که معبودی جز او نیست برایم کافی است. فقط بر او توکل می کنم و او پروردگار عرش عظیم است».

انسان اگر اینگونه شد، هرگز گرفتار نمی شود و راه همواره برای او باز است.

۱. سوره انفال، آیه ۴۰.

۲. مفاتیح الجنان از تعقیبات نماز صبح به نقل از امام رضا علیه السلام.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ!﴾

و هر کس تقوای الهی را پیشه کند [خدا] برای او راه بیرون شدنی قرار می‌دهد. و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.^۱

انسان متقی تمام راه‌های بسته برایش باز می‌شود؛ چون به خدا اتکا دارد.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

هر که به خدا توکل کند، خدا او را بس است [کفایت می‌کند].^۲

از جایی که باورش نمی‌شود، راه برایش باز می‌شود و رزقش فرا می‌رسد. رزق نیز منحصر به نان و آب نیست؛ تمام مواهبی که در زندگی لازم است رزق محسوب می‌شود و آن چنان که انسان نمی‌فهمد از کجا فراهم آمده است، به دستش می‌رسد. اینگونه مشرک می‌شویم نکته قابل توجه این که امروز عوامل بازدارنده از خدا و سرگرم کننده به خود بسیار فراوان شده است و دلیل آن این که آیا ما مردمی که ایمان به خدا و پیامبران و امامان علیهم‌السلام و معاد و بهشت و جهنم داریم و اهل نماز و روزه و... هستیم در تمام شئون زندگی از خانه و مغازه و اداره و... محضاً مطیع فرمان خدا می‌باشیم و هیچگاه از هوای نفس خویش و خواسته‌های زن و فرزند و رئیس و مدیر ما فوق و... (که خلاف فرمان خداست) تبعیت نمی‌کنیم و اطاعت امر آنها را مقدم بر اطاعت امر خدا نمی‌نماییم؟! بسیار روشن است که چنین می‌کنیم! این همان شرک است.

توحید در حد کمالش بسیار اندک است که خدا فرموده: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ

الشَّكُورُ﴾^۳ اندکی از بندگان من شاکرند؛ که نعمت شناس و منعم شناس و

۱. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲. همان، آیه ۳.

۳. سوره سبأ، آیه ۱۳.



سپاسگزار در برابر مُنعمند واحدی را جزا و ولی نعمت خود نمی دانند و فرمان از احدی جزا و نمی برند. شیطان نیز به خدا گفته: آن چنان آدمزادگان را و سوسه می کنم و به اطاعت از خودم وامی دارم که:

﴿وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾

اکثر آنها را شاکر در مقابل خودت نمی یابی.

اولین دستور تربیتی حضرت نوح علیه السلام درباره قومش این بود که: ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾؛ تنها «الله» را حاکم مُطاع در زندگی خویش قرار دهید و غیر خدا را هر چه که هست از درون و بیرون وجود خود طرد کنید و از عمق جان ندای توحید سر دهید و بگویید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

آنگاه آنها را - از پایان شوم زندگی مشرکانه - بر حذر داشته فرمود:

﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾^۱

حقیقت اینکه من نگران آنم که شما سرانجام به عذاب روزی دردناک مبتلا گردید.

این عذاب انحصار به روز قیامت ندارد بلکه بسیاری از جمعیت های طاغی در همین دنیا هم مبتلا به عذاب های دسته جمعی شده اند و می شوند! طوفان ویرانگری که دامن قوم نوح را گرفت؛ از همان عذاب های دنیوی بود و جناب نوح علیه السلام آن را پیش بینی کرد و آن به وقوع پیوست. این ندای هول انگیز قرآن در هر زمانی بالای سر هر جمعیت طاغی بلند است که: ﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾؛ بر حذر باشید! این زندگی مشرکانه شما عذاب روز دردناکی را به دنبال خواهد داشت!

۱. سورة اعراف، آیه ۱۷.

۲. سورة هود، آیه ۲۶.

تحکیم توحید با تضعیف دشمن

پیامبر اکرم ﷺ مأموریت داشت برای تحکیم اساس توحید، خداپرستی و ایمان، نیروی دشمن را تضعیف کند؛ یعنی رسول اکرم ﷺ وظیفه دارد آن دشمن خونخواری را که برای از بین بردن اسلام و توحید کمین کرده و می خواهد شرک را در عالم رواج بدهد، از هر طریق ممکن تضعیف کند و بسیار روشن است که یکی از طُرُق تضعیف نیرو، مصادره اموال است؛ چون اگر اموال فراوان در دست آنها که کفار حربی هستند بماند طبیعی است قوی و نیرومند می شوند و به اسلام هجوم می آورند و اساس اسلام را منهدم می سازند. لذا رسول اکرم ﷺ موظف بود نیروی دشمن را تضعیف و بنیۀ اسلام را تقویت کند.

انسان ها اوّل باید به این حقیقت پی ببرند که «توحید» سرمایه ای بسیار عظیم برای جامعه بشری است و ایمان از هر چیز دیگری برای جامعه انسانی حیاتی تر است. البتّه اینجا روی سخن با مردمی که به خدا اعتقادی ندارند، نیست. آنها از ایمان و توحید، معنایی نمی فهمند. به اعتقاد آنها هر چه هست، همین دنیا است و همین زندگی و خوردن و خوابیدن. نابودی این امور مساوی است با نابودی سرمایه آنها و لذا وظیفه خود می دانند که از زندگی و سرمایه خود دفاع کنند؛ اما باور نمی کنند که بالاتر از آب و نان و مال و جان، سرمایه توحید، خداپرستی و ایمان است. این، عزیزترین حقیقت برای بشر و گرانبها ترین سرمایه برای عالم انسان است. آری! آنها اوّل باید این حقیقت را بفهمند و باور کنند. روی سخن با کسانی است که برای ایمان و توحید ارزش قایلند. اگر کسی بخواهد آب لوله منزلتان را که مایه حیات شماست، قطع کند چه می کنید؟ آیا آرام می نشینید؟ نه، دفاع می کنید، آب را حفظ می کنید. حالا اگر در همان زمان حمله نکردند، ولی نقشه طرح می کنند تا روزی حمله کنند و لوله آب شما را قطع کنند، شما چه می کنید؟ آیا می نشینید؟ باز هم نه، بلکه پیشدستی کرده



حرکت می‌کنید و به سمت آنها هجوم می‌برید تا این فکر شیطانی را در نطفه خفه کنید. نمی‌نشینید تا آنها نقشه خود را عملی کنند و بالای سر شما بیایند. آری! وظیفه شما دفاع و این عمل نیز دفاع است؛ هر چند به حسب ظاهر هجوم برده‌اید، ولی در واقع به دفاع از حق حیات خود برخاسته‌اید.

پیامبر اکرم ﷺ مدافع حریم اسلام و توحید

پیامبر ﷺ همواره مدافع بوده و هرگز مهاجم نبوده است؛ حتی آن زمان که برای فتح مکه هجوم برده بود. زیرا مشرکین مکه علی‌الدوام نقشه طرح می‌کردند که اساس اسلام منهدم شود و فکر توحید از بین برود. آنها دشمن خونخوار بشر و ضد حیات بشر بودند. گرچه هنوز حمله نکرده بودند؛ ولی پیامبر اکرم ﷺ می‌دانست که در فکر توطئه و طرح نقشه‌اند تا حمله کنند و اساس اسلام را منهدم سازند و لذا پیشدستی کرده، حمله بردند و این فکر ضد حیات بشر را در نطفه خفه کردند. این امر بدون خونریزی میسر شد؛ چون پیامبر با مردم طرف نبود و نمی‌خواست کشته شوند. حتی در نظر نداشت ابوسفیان را نیز که دشمن سرسخت و خونخوارش بود، بکشد، بلکه می‌خواست وی را از مقام و مسندش پایین بکشد و صولتش را بشکند و اندیشه ضد توحیدی را از مغزها بیرون کند و لذا وقتی به مکه رسید، به اهل مکه امان داد و حتی خانه ابوسفیان را مأمن قرار داد و فرمود: هر کس به خانه او برود، در امان است، همانطور که اگر به خانه خدا برود، در امان است.

بنابراین پیامبر ﷺ در فتح مکه نیز مهاجم نبود، بلکه مدافع بود و بطور کلی پیامبر ﷺ به هر جا که حمله می‌کرد مدافع بود. اگر به خیبر نیز حمله برد و آنجا را فتح کرد، باز هم در جهت دفاع بود. چون یهودیان خیبر نیز در مقام طرح نقشه برای هدم اساس اسلام و توحید بودند. پس اول باور داشتن این مطلب که «توحید»

سرمایه عظیم عالم انسان است، لازم است و اهمّیت دارد، بعد باور داشتن به این که هجوم بردن به سمت کسانی که می خواهند قوّت و نیرو پیدا کنند و بنیان توحید را درهم بکوبند، لازم و واجب است. بنابراین اگر مسلمانان به کاروان تجاری مشرکان حمله کردند که اموال خود را بازپس گیرند در واقع می خواستند از حریم اسلام و توحید دفاع کنند و نیروی آن غارتگران را درهم شکنند، چون در واقع آنها غارتگر بودند. آنها غارتگر عظیم توحید و ایمان مردم بودند که می خواستند چون میکرب خطرناکی در پیکر انسان و اسلام نفوذ کنند. بنابراین نبود ساختن میکروب مفسد، ظلم نیست بلکه عین عدل و رأفت و رحمت به پیکر انسان است.

ضرورت مبارزه با دشمنان توحید و ایمان

ابوسفیان ها و ابوجهل ها در هر زمان میکروب های کشنده جامعه بشری هستند و رسول اکرم ﷺ طیب برانگیخته از سوی خداست و مأمور مبارزه با میکروب هاست تا جامعه بشری را به بیماری مهلک شرک و کفر مبتلا نسازند. کسانی که ریختن خونشان جایز است، مصادره اموالشان نیز جایز است. از نظر اسلام خون کافران حربی ارزشی ندارد، چه برسد به اموالشان. پیامبر اکرم ﷺ به هر کیفیت ممکنى موظف است قوای دشمن را تضعیف کند، میکروب های مضر را از بین ببرد و خارهای آزار دهنده را از سر راه بندگان خدا بردارد؛ بنابراین انبیا ﷺ با مردم نمی جنگیدند. موسی ﷺ با مردم نمی جنگید، با فرعون می جنگید. فرعون، غارتگر و خار سر راه بود. ابراهیم ﷺ نیز با مردم نمی جنگید، بلکه با نمرود می جنگید. برای اینکه نمرود میکروب جامعه بشری بود. رسول اکرم ﷺ نیز با مردم نمی جنگید، با ابوسفیان و ابوجهل می جنگید.

البته کسانی که برای ایمان ارزشی قائل نیستند، طبیعی است که ارزشمندی را از آن مال و پول و تجارت بدانند. از نظر این عده هر کس این ارزش ها را از دست



دیگران بگیرد، غارتگر است! آنچه سرمایه اصلی انسان است، «ایمان و توحید» و خداپرستی است، حیات ابدی مؤمن بسته به اینهاست. پیامبر وظیفه دارد کسانی را که می خواهند رگ حیاتی انسان را - که توحید و ایمان است - قطع کنند، از هر طریق ممکن نابود سازد. یکی از راه های مؤثر، مصادره اموال اوست؛ زیرا نیروی وی را تضعیف می کند. لذا پیامبران نمی خواهند توحید را با زور در دل ها ایجاد کنند، چون این امر، محال است.

پیامبران علیهم السلام و مأموریت برای زدودن شرک

ایمان هرگز با اجبار ایجاد نمی شود. ایمان، عشق و دلبستگی است و با تفکر و تعقل حاصل می شود؛ اما با فکر و عقل آزاد. با اجبار هرگز نمی توان دلی را موحد کرد. انبیا علیهم السلام در دلها توحید ایجاد نمی کنند؛ بلکه ضد توحید را که باعث می شود شرک در میان مردم رواج پیدا کند، از بین می برند. طبیب چه می کند؟ آیا ایجاد صحت در مزاج می کند؟ نه، خود مزاج رو به صحت است. میکروب، سر راه آمده و مزاج را علیل کرده است. طبیب آنچه را بیماری زاست، از بین می برد و مزاج را از عامل بیماری آزاد می سازد و راه را به سوی صحت باز می کند. انبیا علیهم السلام نیز در دل انسان، توحید ایجاد نمی کنند، بلکه رفع مانع نموده، عامل شرک را از بین می برند. انبیا علیهم السلام با زور، مسجد نمی سازند؛ ولی با زور بتخانه را ویران می کنند؛ چون اگر قدرت در کار نباشد، بتخانه ها برقرار است، پس اعمال قدرت کرده و بتخانه ها را ویران می کنند و بت ها را بیرون می ریزند و عقل بشر را آزاد می سازند. عقل آزاد شده بشر طبعاً رو به خدا می رود. فطرت آزاد بشر، خدا دوست و خدا طلب است.

گاهی عامل درونی (هوی و هوس و شهوت) سر راه می آید و انسان را منحرف می کند و گاهی عامل بیرونی (جباران و ستمگران) و لذا انبیا علیهم السلام ابتدا به سراغ ستمگران می روند و این خاها را از سر راه بر می دارند. آنها که از بین رفتند، به

سراغ عوامل درونی می‌روند و با بیان «حکمت» «موعظه» و «جدال احسن» آنها را نیز- که قدر مشترکشان طغیان هوا و هوس و شهوتهاست- از میان می‌برند و قهراً مزاج‌های رها شده از عامل فساد، روبه صحت می‌روند. پس انبیا علیهم‌السلام با زور، ایجاد توحید نمی‌کنند، بلکه با زور عوامل شرک را از بین می‌برند. با زور مسجد نمی‌سازند، مسجد را خود مردم مؤمن می‌سازند.

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾

مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند.

کسی که فکرش آزاد شد و ایمان آورد، خودش مسجد می‌سازد و مانند ابراهیم خلیل علیه‌السلام که قصه‌اش در قرآن آمده است، عمل می‌کند.

مبارزه حضرت ابراهیم علیه‌السلام با عامل شرک

حضرت ابراهیم علیه‌السلام بت‌ها را عامل فساد می‌دانست. اگر بخواهیم مردم از جهت فکر خداپرست شوند، اول بت‌ها را باید شکست. به همین جهت حضرت ابراهیم علیه‌السلام از فرصتی مناسب استفاده کرد. روزی که مردم از شهر بیرون رفته بودند و بتخانه خلوت بود، تبری برداشت و داخل بتخانه رفت و تمام بت‌ها را شکست و بر زمین انداخت و بعد تبر را در دست بت بزرگ گذاشت. وقتی مردم بازگشتند، همه بت‌ها را شکسته دیدند و متحیر ماندند.

﴿قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا؟﴾

گفتند: چه کسی چنین کاری کرده و معبودهای ما را به این صورت درآورده است.

۱. سوره توبه، آیه ۱۸.

۲. سوره انبیاء، آیات ۵۹.

﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾^۱

گفتند: «شنیدیم جوانی، از آنها [به بدی] یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود».

گفتند، جوانی را می‌شناسیم که راجع به این بت‌ها حرف می‌زند؛ حتماً او این کار را کرده است. سراغ ابراهیم علیه السلام رفتند و احضارش کردند. ابراهیم علیه السلام در آن موقع جوان شانزده ساله‌ای بود.

﴿قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمُ﴾^۲

گفتند: «ای ابراهیم! آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟».

او هم با کمال خونسردی گفت: نه، بت بزرگ این کار را کرده است.

﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾^۳

گفت: بلکه بت بزرگ این کار را کرده است (اگر قبول ندارید) از آنها سؤال کنید اگر بتوانند جواب بدهند».

آزادی فکر با نابودی عامل شرک

همه می‌دانستند که شکستن بت‌ها کار بت بزرگ نیست، برای اینکه او جامد است و جماد، حرکت ندارد. لذا آن حضرت، دنباله حرف خود را گرفت و گفت: از خود بت‌ها پرسید که چه کسی این کار را کرده است تا پاسخ دهند؛ اگر قادر بر حرف زدن هستند. این کار، همان آزاد کردن عقل است؛ زیرا وقتی بت پرست‌ها دیدند معبودهایشان آن چنان ناتوانند که قدرت دفاع از خود را ندارند، پی بردند که آنها سزاوار پرستش نیستند.

﴿فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ﴾

۱. سوره انبیاء، آیات ۶۰.

۲. سوره انبیاء، آیات ۶۲.

۳. همان، آیات ۶۲ و ۶۳.

در این موقع به خود بازگشتند و عقل گم شده خود را یافتند و از اسارت جهل آزادش ساختند و روبه یکدیگر آورده، گفتند: معلوم شد که شما ظالم بوده‌اید.

﴿فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱

شما نسبت به عقل ظلم کرده و آن را اسیر جهل خود ساخته‌اید تا آن جا که جمادی را معبود خود قرار داده‌اید.

﴿ثُمَّ نَكُتُوهَا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾^۲

[با کمال شرمندگی]، سرها را به پایین انداخته و گفتند، تو خود می‌دانی که اینها حرف نمی‌زنند، چطور از آنها بپرسیم؟

همین جا بود که ابراهیم علیه السلام برای ارشاد آن قوم فرصتی مناسب به دست آورد و آنها را به باد توبیخ و ملامت گرفت:

﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾^۳

فرمود: آیا شما موجودی را به جای خدا می‌پرستید که نه نفعی به حال شما می‌تواند داشته باشد و نه زیانی؟

﴿أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾

اُف بر شما و معبودهای شما [یا به تعبیر عامیانه، خاک بر سر شما و معبودهای شما].

﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۴

آیا نمی‌فهمید؟

همین، راه آزاد ساختن فکر و عقل است. فکر که آزاد شد، حقایق را در

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۶۵.

۳. سوره انبیاء، آیه ۶۶.

۴. همان، آیات ۶۵ تا ۶۷.

می یابد و آنها را تحلیل می کند؛ من در اینکه نیاز به خارج از خود دارم، تردیدی ندارم؛ اما به چه کسی نیازمندم؟ به این بت ها که قادر بر حفظ خودشان هم نیستند؟ آری، من سراپا فقر و نیازم. به هوا محتاجم، به نور، خوراک، لباس و مسکن؛ اما کسی که نیازمندی های مرا تأمین می کند، کیست؟ این همان تفکر آزاد است که آدمی را به خدا نزدیک می کند. کارانبیا ﷺ باز کردن زنجیر جهل از پای عقل و آزاد ساختن فکر است. آنها هرگز به اجبار، خدا را در دلها جا نمی دهند بلکه ضدّ خدا و عامل شرک را از میان می برند، بت ها را می شکنند. قهراً بت که شکسته شد و فکر که آزاد شد، انسان بر حسب سرشت اصلی اش روبه خدا می رود.

آزمون عقیده

چه خوب است ما هر چند وقتی خود را امتحان کنیم! ببینیم ماکه سال ها «الله اکبر»، «ایاک نعبد و ایاک نستعین» ورد زبانمان بوده است، حالا که صحنه امتحانی - مثلاً یک معامله نامشروعی که سود فراوانی دارد - پیش آمده، آیا می توانیم «الله اکبر» و «ایاک نعبد» بگوییم، به این مفهوم که خدایا! من بنده توأم و تو را بزرگتر و محبوبتر از همه چیز و همه کس می دانم، این معامله هر چند خیلی پرسود است؛ اما چون تو نمی پسندی نمی کنم؟! یا خیر، جمال پول که جلوه کرد، ندای «الپول اکبر!» از عمق جان برمی خیزد؟!

﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾

[هنگامی که زنان مصر، یوسف را دیدند] او را [از لحاظ زیبایی]

بزرگ و بسیار با عظمت یافتند و [از شدت بهت و شگفتی]

دستان خود را بریدند.]

ما در تمام صحنه‌های زندگی غالباً رفوزه می‌شویم. اگر خود را امتحان کنیم خواهیم دید که بین خود و خدا راجلیم^۱ و سواره نیستیم. تاخت و تاز ما بیشتر در وادی دنیا طلبی و دنیا داری است. می‌ترسیم عاقبت در لحظه جان دادن پی به فقر و تهیدستی خود ببریم و ناله ای جانسوز از خود سر بدهیم و دیگر نتیجه ای نگیریم.

منطق همه انبیاء در طول تاریخ این بوده است که انسانها بگویند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا»^۲

حرف اول و آخر همین است. خوشا به حال کسی که لحظه آخر عمرش بگوید «لا اله الا الله» و جان بدهد. این بسیار مشکل است و لذا تمام جنایت‌ها و اختلاف‌ها و دعواها در عالم، همه و همه از شرک است. حتی اختلافات خانوادگی اغلب از شرک به وجود می‌آید. مرد خودش را معبود زنش می‌پندارد. به او می‌گوید من مُطاع تو هستم، هر چه من گفتم، باید انجام بدهی. زندگی و اعمال انسان‌ها در بازار و ادارات و وزارتخانه‌ها «آلوده به شرک» است. سرتاپای زندگی کنونی را شرک فرا گرفته است.

اکثر مردمی که به الله ایمان دارند و واجبات را به جا می‌آورند و حتی مقام دینی و مذهبی مانند امامت جماعت و وعظ و ارشاد و مرجعیت دارند، مشرکند. بت پرستی فقط آن نیست که فلز یا چوبی را بتراشند و پرستند. بتها در درون جان ما هستند.

ما شدیداً گرفتار هوای نفس خود هستیم. دعواها و پر خاشگری‌ها و آبروی یکدیگر را بردن به جهت آلودگی آدمی به شرک است. می‌گوییم من باید باشم و دیگران دنبال من. طرفدار قدرتمندان و ثروتمندانیم و از شدت کبر و غرور کسی را هم به حساب نمی‌آوریم و لذا فرموده‌اند: حضور شرک در اعمال انسان‌ها

۱. راجل: پیاده.

۲. مناقب آل ابی طالب، جلد ۱، صفحه ۵۱.

این چنین است:

در شب تاریک یک مورچه سیاه روی یک سنگ صاف و سیاه حرکت می کند؛^۱ آیا صدایش به گوش ما می رسد؟ آیا دیده می شود؟ آیا متوجه او می شویم؟ خیر. شرک در اعمال و افکار ما سریان دارد و خود نمی فهمیم. خود را موحد کامل عیار می دانیم. «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «ایاک نعبد» می گوئیم، اما اگر تحلیل کنیم، در می یابیم که نه «لا اله الا الله» گفتن ما حقیقی است و نه «ایاک نعبد» ما. این است که بسیار مراقبت لازم است تا انسان پای خود را از این صراط مستقیم که «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ أَحَدُ مِنَ السَّيْفِ؛ نازکتر از مو تیزتر از شمشیر»، است کج نگذارد.

در عین حال که موحدیم، متوسل نیز می باشیم و باید بدانیم کسی که به توسل قایل نیست، خدا را نشناخته است. او تصوّر می کند خدا بدون واسطه فیض می رساند در حالی که خود فرموده است، اینگونه نیستیم. «ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ؛ با وسیله به سمت من بیایید».

شرط نصرت خداوند متعال

انسان اگر با صداقت و خلوص بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، حَسْبِيَ اللَّهُ»؛

کارش درست شده، مشکلش حل می شود. خدا می خواهد توحید در دل ها ریشه بدواند. در قرآن مکرر آمده است:

﴿وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ؛^۲

و یاد کنید هنگامی که خدا پیروزی بر یکی از دو گروه

(سپاه دشمن یا کاروان تجارتی قریش) را به شما وعده داد.

۱. الخرائج و الجرائح، جلد ۲، صفحه ۶۸۸، مدینة المعاجز، جلد ۷، صفحه ۶۳۹، بحار الأنوار، جلد ۵۰، صفحه ۲۵۰.

۲. سورة انفال، آیه ۷.

﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ﴾^۱

یاد کنید هنگامی که (در حال مشاهده دشمن تا دندان مسلح
با دعا و زاری) از پروردگارتان یاری خواستید.

﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ التُّعَاسُ أَمَنَةً مِنْهُ﴾^۲

و یاد کنید هنگامی که به سبب امنیّت و آرامشی که از
سوی خدا یافتید خواب سبکی را به همه شما مسلط کرد.

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ﴾^۳

یاد کن هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که
من باشم.

من از یادتان نروم! مرا فراموش نکنید! نکند که در فکر همه چیز و همه کس
باشید و از اقبال و ادبار آنها دمی خوشحال و دمی غمگین شوید، اما یادی از
من نکنید و مرا یکسراز خانه قلبتان بیرون کنید مرا فراموش نکنید، من باشم
هستم. اگر همه، شما را تنها بگذارند من در کنار شما هستم. اگر من نخواهم،
تمام عوامل نیز دست به دست هم بدهند، ممکن نیست بتوانند گرهی از کار
شما بکشایند و اگر من بخواهم به شما خیری برسانم، همه در مقابل من بایستند،
باز هم نمی توانند جلوی خواست مرا بگیرند.

﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ

فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾^۴

و اگر خدا آسیبی به تو رساند آن را جز او برطرف کننده‌ای

۱. سوره انفال، آیه ۹.

۲. سوره انفال، آیه ۱۱.

۳. سوره انفال، آیه ۱۲.

۴. سوره یونس، آیه ۱۰۷.



نیست و اگر برای تو خیری بخواهد فزون بخشی اش را دفع
کننده‌ای نیست».

پس عوامل ظاهری فقط انسان را دلخوش می‌کنند. مقتضای طبع بشری همین
است. به وجود دوست و فامیل و خانواده‌اش دلخوش و دلگرم می‌شود، به حضور
رفیق ثروتمند و قدرتمند، به رونق کسب و کار و بازاریش، به رونق محراب و منبرش و...
اینها همه به فرموده قرآن «بُشْرَى» و به ظاهر، سبب آرامش خاطر انسان است.

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ
إِلَّا مِن عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾

و خدا آن [وعده پیروزی] را، جز مؤده‌ای برای شما قرار نداد تا
[بدین وسیله شادمان شوید و] دل‌های شما بدان آرامش یابد، و
پیروزی جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست».

بدانید که یاری و نصرت از جانب خداست. و او عزیز و شکست‌ناپذیر است و
هم حکیم؛ یعنی شکل کار را با تدبیر حکیمانه خود تنظیم می‌کند، این که چگونه
باید به شما کمک برساند، به شما مربوط نیست. شما برای او تکلیف معین
نکنید. همین قدر بگویید: خدایا! کمکم کن؛ اما چگونگی و کیفیت آن را خود
می‌داند.

توحید در عین توکل

ما در عالم هیچ موجودی را «مُؤْتَرِ مُسْتَقَلِّل» نمی‌دانیم؛ تنها «مُؤْتَرِ مُسْتَقَلِّل»،
ذات اقدس اوست و در عین حال او با وسایط و وسایل کار می‌کند؛ بنابراین
کسانی که خدا را کنار زده‌اند و مستقلاً وسایل مادی یا معنوی را مؤثر می‌دانند،

منحرفند. کسانی هم که فقط خدا می‌گویند و وسایل را به حساب نمی‌آورند، منحرفند. ما طبق فرموده قرآن و براساس نظام خلقت می‌گوییم، عالم آفرینش با قانون توّسل در جریان است و درعین حال نظام، نظام توحید است. توحید درعین توّسل و توّسل درعین توحید است؛ مراقبت و دقت لازم است تا نلغزیم و مشرک نشویم، چون «توحید» و «شُرک» هم مرزند. حدّ فاصل میان منطقه توحید و منطقه شُرک، خطی بسیار باریک است.

«أَدُقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ»^۱

از مو باریکتر و از شمشیر بُزنده تر است».

عبور از این خط بسیار دشوار است. کسانی هستند که موّحدند و به سرعت برق از آن عبور می‌کنند، عده‌ای همانند اسب سواری سریع عبور می‌کنند، بعضی چهار دست و پا حرکت می‌کنند، گروهی نمی‌توانند تعادل خود را حفظ کنند، از زمین و یسار در میان جهنّم می‌غلتند؛ بعضی چشمشان آتش می‌گیرد و بعضی گوششان، دستشان یا پایشان و... در دنیا نیز صراط توحید مصداق «أَدُقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ» است!! مراقبت بسیار لازم است که درعین توّسل مشرک نباشیم و درعین توحید نیز منکر توّسل نباشیم. توحید، گران قدرترین متاع در عالم انسان است؛ هم تحصیل آن مشکل است و هم نگهداری آن، انسان اگر بخواهد از گنجی مراقبت کند، متحمّل رنج‌ها و زحمات بسیار باید بشود، حال چه رسد به چیزی که مایه حیات ابدی است: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۲ بهشتی که عرض آن آسمانها و زمین است؛ به دست آوردنش به این سادگی نیست.

و هر صاحب کمالی، کمالش موهبتی است از منبع کمال که ذات اقدس

۱. کافی، جلد ۸، صفحه ۳۱۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.



اوست و هر موجود اثر بخشی اثر گذاری اش به اراده و مشیت حضرت حق است و او خواسته است که این موجود این اثر را داشته باشد و هر انسان فرماندهی، وقتی اطاعت فرمانش واجب است که حضرت حق، امر به اطاعت او کرده باشد، چنین کسی «موحد» است.

اذن خدا، مرز بین توحید و شرک

قبلاً هم اشاره کردیم فرقه مخالف مذهب، ما شیعیان را متهم به شرک می کنند و می گویند: اینها نسبت به امامانشان اعتقاد شرک آمیز دارند و آنها را شریک خدا در اثر گذاری می دانند.

واقع این است که اینها یا منطق ما را نمی فهمند و یا مغرضانه حرف می زنند. زیرا به حکم عقل، مرز میان توحید و شرک، «اذن» است و «استقلال». یعنی اگر معتقد شدیم موجودی بی نیاز از خدا خودش اثر گذار است و مستقلاً مؤثر در عالم است، این شرک است. اگر چه او پیامبر یا امام باشد. ولی اگر گفتیم: او مأذون از جانب خداست و خدا «اذن تکوینی» به او داده نه «اذن لفظی»، یعنی ساختمان وجود او را طوری ساخته است که اراده اش اثر گذار است، همانگونه که خورشید را به گونه ای آفریده که اشراق دارد و روشنی بخش است، امام و پیامبر را هم طوری ساخته که اراده اش خلاق و مثلاً شفا بخش بیماران است و... این اعتقاد به مأذون است و توحید. نه اعتقاد به مستقل و شرک!

پس مرز میان توحید و شرک، همین اعتقاد به اذن است. اگر اذن آمد توحید است و اگر استقلال آمد؛ شرک است. هر موجود غیر خدا را چه در «وجود» و چه در «ایجاد» و چه در «مطاع بودن» مستقل بدانیم، مشرک شده ایم و به هر موجودی با هر درجه از اثر گذاری که معتقد باشیم (از میراندن و زنده کردن، شفا بخشیدن و حاجت روا نمودن و...) «بِإِذْنِ اللَّهِ» این توحید است و منطق شیعه مطابق با مقتضای حکم «عقل» و «وحی» است.

سبب مشرک شدن برخی انسانها

ای عجب! این چه جهالت شرم‌آوری است که انسان‌های جاهل مغرور از خود بروز می‌دهند! (با عرض معذرت) گرسنه که می‌شوند، بسان سگ زوزه می‌کشند و دُم می‌جنبانند؛ سیر که شدند حمله می‌کنند و گاز می‌گیرند. **﴿إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾**^۱ به رفاه و ثروت و قدرت که می‌رسند، اغیار را شریک خدا می‌پندارند و احياناً خودشان را همه کاره می‌دانند و مانند قارون می‌گویند: آنچه دارم با علم و دانایی خودم به دست آورده‌ام به کسی مربوط نیست تا طلبکار چیزی از من باشد! حال این مطلب باید مورد تأمل قرار گیرد که چگونه می‌شود این گروه از انسان‌ها این چنین می‌اندیشند؛ آیا واقعاً اینها باورشان شده است که خودشان که سراپا فقر و نیازند و همچنین انسان‌هایی مانند خودشان یا موجوداتی پایین‌تر از خودشان، «مؤثر مستقل» در عالمند و از این روپا روی عقل و فطرت توحیدی خود نهاده و مشرک می‌شوند.



در جواب عرض می‌شود: راز این مطلب را می‌توان از این آیه شریفه استفاده کرد که می‌فرماید: **﴿لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ﴾**؛ احتمالاً ممکن است لام در **﴿لِيَكْفُرُوا﴾** لام غایت باشد و معنا چنین می‌شود که مشرکان اگر راه «توحید فطری» را رها کرده روبه شرک می‌آورند برای این است که نسبت به نعمت‌هایی که ما به آنها داده‌ایم، کفران می‌ورزند و نعمت بودن آنها را منکر می‌شوند و می‌گویند آنچه ما داریم، محصول دسترنج خودمان است و انعام و احسان بت‌ها و معبودهای ماست و قهراً مُنعم بودن خدا را انکار می‌کنند و نتیجتاً خود را از وظیفه عقلانی و جوب شکر منعم نسبت به خدا، آزاد می‌سازند. چون پذیرش نعمت بودن آنچه که دارند، لازمه‌اش پذیرش منعم بودن خداست که هستی‌بخش به انسان و به تمام دارایی انسان است

و لازمه عقلی اعتقاد به منعم بودن خدا، وجوب شکر و عرض سپاس به آستان اقدس اوست و معنای حقیقی شکر و سپاسگزاری از خدا، عرض بندگی و اطاعت از فرامین او که انجام واجبات و ترک محرمات در شرع مقدس است و این کار هم بدیهی است که برای مردم فریفته شهوات نفسانی، بسیار سنگین و غیر قابل تحمل است و لذا برای اشباع شهوات و ارضای تمایلات بی حد و حساب نفسانی خود، راهی جز این نمی یابند که نعمت بودن داشته های خود و منعم بودن خدا را نسبت به خودشان منکر شوند و خودشان را موظف به شکر و عرض بندگی به آستان اقدس آفریدگار خود ندانند و طبعاً در اشباع شهوت حیوانی خویش آزاد باشند.

پرهیز از مقایسه کار خود با کار خدا

گاه بشر ضعیف و ناتوان بر اثر جهل خود در مقام مقایسه خود با خالق جهان برآمده مثال می زند و تصوّر می کند با مثال زدن می توان حقیقتی را پوشاند. این خداوند متعال است که می فرماید:

﴿فَلَا تَصْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالُ؛

پس برای خدا مثل نزنید﴾.

وقتی دانستید که غیر خدا هر چه که هست منشأ هیچ اثری نمی باشد، بنابراین برای خدا مثل نزنید و خدا را متّصف به صفات ناقص مخلوقات نسازید، شبیه و نظیر و مثل برای ذات اقدس اوقائل نشوید. در قرآن می خوانیم: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾! خدا دارای صفت اعلاست. خداوند، کمال مطلق لایتنهاست.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ؛

[در میان مخلوقات] احدی [شریک و نظیر و] همتای او نمی باشد﴾.

اکثر شبیهاتی که در برخی از ذهن‌ها راجع به معجزات و خوارق عادات انبیاء و اولیای خدا ﷺ و حقایق مربوط به عالم پس از مرگ پیدا می‌شود، بر اثر همین ضَرْبُ الْمَثَل و تشبیه صفات و افعال خدا به صفات و افعال مخلوقات است. چنان که خدا فرموده است:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾^۱
 برای ما مثلی زد و آفرینش [ابتدایی] خود را فراموش کرد و
 گفت: کیست که [بتواند] استخوان‌های پوسیده را زنده
 کند؟^۲

یعنی چون خود را دیده که نمی‌تواند استخوان پوسیدهٔ مرده‌ای را زنده کند، قدرت نامحدود خدا را هم تشبیه به قدرت ناقص و محدود خود کرده، مثل برای خدا زده که او هم نمی‌تواند این کار را انجام دهد یا بگوید این چگونه ممکن است که خدا یک فرد انسانی [به نام امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف] را هزار سال مثلاً زنده نگه دارد آنگونه که مرور زمان در او اثر نگذارد، پیر و ضعیف و ناتوان نشود. یا چطور می‌شود در چهارده قرن پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بدون موشک و سفینهٔ فضایی در ظرف یک شب به عنوان «معراج» به آسمان‌ها ببرد و او را در همه جا گردش داده و همان شب به زمین برگرداند. اینها همه ضرب المثل است، یعنی کار خدا را تشبیه به کار بشر نمودن است و لذا می‌فرماید: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ: برای خدا مثل ننید؛ و افعال و صفات او را تشبیه به افعال و صفات خودتان ننمایید و بدانید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳
 خدا می‌داند و شما نمی‌دانید [عالم را با جاهل مقایسه نکنید].^۴

۱. سورهٔ یس، آیهٔ ۷۸.

۲. سورهٔ نحل، آیهٔ ۷۴.

مثالی از خداوند برای درک یک حقیقت

آنگاه خداوند حکیم خودش مثلی زده و ما را بر اساس تشخیص و درک خودمان به داوری می‌طلبد و می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا

رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ؟﴾

خدا مثلی می‌زند: بنده‌ای است زر خرید که هیچ کاری از او

بر نمی‌آید. آیا [او] با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو

داده‌ایم، و او از آن در نهان و آشکار انفاق می‌کند یکسان است؟﴾.

خدا برای نشان دادن موقعیت انسانِ موحّدِ خداپرست و انسانِ مشرک بت‌پرست مثلی زده، شما دونفر را در نظر بگیرید یکی برده‌ای که مملوک شخص دیگری است و صاحب اختیار هیچ چیز مربوط به خودش نیست و توانایی بر انجام هیچ کاری را ندارد و آن یکی انسان آزادی است که صاحب اختیار خودش می‌باشد و خدا هم مال و ثروت فراوان به او داده و او از آن مال و ثروت خدا داده‌اش سرّاً و جهراً در نهان و عیان انفاق می‌کند و بهره‌های معنوی بسیار می‌برد. آیا این دونفر با هم مساوی‌اند؟ البتّه روشن است که مساوی نیستند همچنین خدایی که قادر مطلق است و همه کار می‌تواند انجام دهد و به همه کس که بخواهد می‌تواند انعام و احسان بنماید، هیچگاه مساوی نخواهد بود با بت‌هایی که قادر بر انجام هیچ کاری نمی‌باشند. در این صورت انسان عاقل و دارای فهم و شعور و درایت، همان انسانِ موحّدِ خداپرست است که سر در مقابل آفریدگار علیم قدیر حکیم فرود آورده و طوق بندگی عزّت بخش او را به گردن نهاده است. از آن سو آدم جاهلِ دور از عقل و فهم و شعور و درایت، آن آدم کافرِ مشرک

بت پرست است که سر در مقابل موجودات «لَا تَضُرُّ^۱ وَ لَا تَنْفَعُ» فرود آورده و طوق بندگی ذلت بار آنها را به گردن نهاده است. بنابراین معنا که از آیه شریفه آوردیم، در مثل ذکر شده در آیه، «بت‌ها» تشبیه به «عبد مملوک» و «خدا» تشبیه به «انسان آزاد شده» است. البته احتمال این نیز هست که «آدم کافر مشرک» تشبیه به «عبد مملوک» و «انسان موحد مؤمن» تشبیه به «آدم آزاد غنی سخی جواد» شده باشد چنان که بعضی مفسران نظر داده‌اند. این نکته ناگفته نماند که ما می‌دانیم خدا مثل و شبیه و نظیر ندارد و چنان که خودش فرموده است:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ^۲﴾

چیزی مثل او نیست.

ولی در آیه اگر خدا خود را تشبیه به «انسان آزاد غنی جواد» کرده است، از باب تقریب به اذهان و همزبانی با ما و سخن به تناسب درک و فکر ما گفتن است؛ یعنی ما این مطلب را خوب می‌فهمیم که برده مملوک هیچ کاری از او بر نمی‌آید، اما «انسان آزاد غنی دست و دل باز» از عهده همه گونه انفاقات ممکن در حدّ خودش برمی‌آید و لذا تشبیه در این آیه با آیه ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ که در مقام بیان یک حقیقت مسلم است منافات ندارد.

مفهوم شرک به خدا از نظر ابن عبدالوهاب

رایج‌ترین کلمه در زبان فرقه وهابیه کلمه شرک است. هر رفتار و گفتار ناپسند در نظر آنان شرک است.

زیارت در نظر اینها شرک است. بوسیدن و دست مالیدن به قبر پیامبر اکرم ﷺ شرک است. نماز خواندن کنار قبور ائمه بقیع علیهم السلام شرک است و... یعنی

۱: بدون سود و زیان.

۲: سوره شوری، آیه ۱۱.



چه؟! شرک که به این سادگی نیست. شرک یعنی غیر خدا را مستقل در «وجود» و «ایجاد» دانستن، و گرنه کاری از غیر خدا خواستن با اعتقاد به این که او مأذون از جانب خداست شرک نیست؛ مگر اینکه او در واقع مأذون نباشد.

توسّل، توحید محض

اگر ما به فرض از آدم نایبانی تقاضا کردیم که ما را راهنمایی کند و راه و چاه را به ما نشان بدهد، این کار ما شرک نیست، بلکه عملی لغو و جاهلانه است چون نایبنا قادر بر هدایت نیست یا از آدم بیسودی تقاضا کنیم که معلّم و آموزگار ما باشد، این شرک نیست بلکه تقاضایی جاهلانه است از آن جهت که آدم بیسود، توانایی تعلیم ندارد. حالا فرض بگیریم از پیامبر و امام (العیاذ بالله) کاری ساخته نیست؛ اگر ما با اعتقاد به اینکه خدا آنها را مصدر کاری در عالم قرار داده است به آنها متوسّل شدیم و حاجتی خواستیم؛ این شرک نیست منتهی کاری جاهلانه است.

آری! مسأله شرک در حدّ خود مسأله‌ای است و «جاهلانه عمل» کردن مسأله دیگری است. اگر کسی مثلاً به درخت کهنسال امامزاده یحیی به گمان اینکه نظر کرده است دخیل بسته و حاجتی بخواهد، مشرک نشده است بلکه یک «عمل خرافی» انجام داده است پس توسّل و استشفاع از اولیای خدا با اعتقاد به اینکه آنها از جانب خدا مأذون در حلّ مشکلات و قضای حاجاتند نه تنها شرک نیست؛ بلکه «توحید محض» است و از سوی خدا مورد تأیید است.

استشفاع فرزندان یعقوب از پدر

در سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که برادران یوسف پس از آنکه آن گناه بزرگ را مرتکب شدند و برادرشان را به چاه انداختند و پدر را به حزن و اندوه عظیم مبتلا ساختند، سرانجام از گناه خود پشیمان گشته، نزد پدر آمدند و از او خواستند که درباره آنها استغفار کرده از خدا طلب آمرزش نماید:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۱
گفتند ای پدر! ما گنه کار بوده ایم اینک از خدا بخواه که ما
را بیامزد.

این همان «توسل» و «استشفاع» است که فرزندان یعقوب از حضرت یعقوب علیه السلام پیامبر بزرگوار خدا درخواست کرده اند. خدا هم به گونه تأیید آن را نقل می کند و حضرت یعقوب پیامبر علیه السلام نیز آن را پذیرفته و نگفته این شرک است بلکه:

﴿قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲
یعقوب گفت: باشد، از خدا برای شما استغفار می کنم و
آمزش شما را از خلدوند غفور رحیم می طلبم.

اینجا هم قرآن نشان می دهد که فرزندان یعقوب علیه السلام از پدر استشفاع کردند و پدر هم شفاعت کرد؛ اما این کار از نظر «ابن عبد الوهاب» و پیروانش شرک است و خلاف توحید است. ولی ما با افتخار تمام براساس اعتقاد توحیدی برگرفته از آیات قرآن و بیانات معصومان علیهم السلام سربرآستان اقدس ولایت امام امیرالمؤمنین علی و اهل بیت رسول علیهم السلام نهاده ایم و از عمق جان می گوئیم:

﴿إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَتَصْدُرُ مِنْ يُبُوتِكُمْ﴾^۳
اراده خدا در تقدیر و تدبیر امور عالم به سوی شما فرود
(اهل بیت) می آید و فرمان اجرا از خانه های شما صادر می گردد.
﴿مَنْ أَنْتَكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَاكٌ﴾^۴

هر که رو به شما آمد نجات یافت و هر که از شما رو برتافت
تباه گردید و هلاک شد.

۱. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۸.

۳. از زیارت نامه امام حسین علیه السلام.

۴. زیارت جامعه کبیره.



تشویق قرآن به توسل و استشفاع

ما شیعه امامیه، اولاً عبادت را مختصّ به ذات اقدس حق می‌دانیم و امامان خود را عبادت نمی‌کنیم و ثانیاً منصب شفاعت را ما به آنها نداده‌ایم بلکه با ادله متقنه^۱ از عقلی و نقلی معتقدیم که خداوند علیم قدیر آن مقرّبان درگاه خود را وسایط فیض بین خود و بندگانش قرار داده و از ما خواسته است که در دنیا و آخرت دست به دامانشان بزنیم تا به سعادت جاودان نایل گردیم. خود قرآن مسأله استشفاع و شفاعت خواهی از اولیای خدا را در همین دنیا تأیید کرده است. به این آیه توجه فرمایید که به پیامبر اکرم ﷺ خطاب شده است.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ

لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۲

اگر این گنهکاران وقتی به خود ستم می‌کردند [و مرتکب گناهی می‌شدند] نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و رسول هم برای آنها طلب آمرزش می‌کرد خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

خود این آیه، مردم را تشویق به توسل و استشفاع می‌کند که گنهکاران نزد رسول بیایند و از او بخواهند که درباره آنها استغفار کند؛ چون آمدنشان نزد رسول برای همین است و رسول هم برای آنها استغفار نماید تا خداوند توبه آنها را بپذیرد. آیا درخواست استغفار از رسول، توسل و استشفاع نیست؟ آنگاه آیا استغفار رسول برای آنها شفاعت در نزد خدا نیست؟

۱. متقنه: محکم شده، استوار گردیده.

۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

خصوصیات موحد و مشرک

﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ * هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ * قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أْتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * قُلْ إِنْ الَّذِينَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ * مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ!﴾

آگاه باشید تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن خدا می باشند و آنان که غیر خدا را به عنوان شریک خدا می خوانند تبعیت از هیچ دلیل و منطقی نمی کنند؛ آنها جز گمان و پندار بی اساس از چیزی پیروی نمی نمایند و جز دروغ و خلاف واقع چیزی نمی گویند. او کسی است که شب را برای آرامش شما و روز را روشنی بخش قرار داد؛ در این دو نشانه هایی است برای کسانی که می شنوند. گفتند: خدا برای خود فرزندی انتخاب کرده است! او بی نیاز است و از هر عیب و نقصی منزّه است. آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست. شما هیچگونه دلیلی بر این ادعا ندارید. آیا به خدا نسبت می دهید چیزی را که نمی دانید. بگو آنان که به خدا دروغ



می‌بندند رستگاری نمی‌شوند؛ بهره‌اندکی در دنیا نصیبشان می‌شود؛
آنگاه بازگشتشان به سوی ماست و سپس عذاب شدید به خاطر
اینکه کفر ورزیده‌اند به آنها می‌چشانیم».

این آیات شریفه هم مانند بسیاری از آیات قرآن کریم در مقام اثبات «توحید» و نفی «شرک» است. هدف اصلی تمام انبیا علیهم‌السلام از بعثت همان دعوت به توحید و نفی شرک است. «توحید» یعنی: یگانه‌شناسی و یگانه‌پرستی، انسان معتقد به این باشد که در عالم؛ منحصرأ یک ذات اقدس اعلاست به نام الله جَلَّ جَلَالُهُ که مستقل در «وجود» و «ایجاد» است و کل کائنات تحت سیطره قدرت و مالکیت و حاکمیت او به وجود می‌آیند و اثر می‌بخشند و تنها اوست که سزاوار پرستش و عبادت است.

این اجمالی از «توحید» است و در مقابل آن «شرک»، یعنی انسان موجودی غیر خدا را مستقل در وجود و ایجاد بداند و او را در استقلال در تأثیر، شریک خدا قرار بدهد و به عنوان عبادت در مقابل او خاضع گردد و او را در تمام شئون زندگی اش مُطاع خود داند. در این صورت بدیهی است که توحید رمز عزّت و شرف و کرامت انسان است؛ از آن رو که در مقابل هیچ موجودی سرفروود نمی‌آورد و جز خالق و آفریدگارش که حیات و مماتش به دست اوست احدی را سزاوار پرستش نمی‌داند و از آن سو شرک که انسان در مقابل موجود دیگری مانند خود یا پایین‌تر از خود تذلل کرده و اظهار حاجت می‌نماید؛ طبیعی است که این نشان ذلت و خواری و ضدّ شرف و کرامت انسانی است.

ظلم بزرگ شرک و بت پرستی

آن ظلمی که هیچ ظلم دیگری در قبح^۱ و شناعة^۲ و زشتی به پای آن نمی‌رسد
ظلم به خداست.

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۳

به یقین، شرک [حق عبادت را از خالق گرفتن و به مخلوق
دادن و مخلوق را جای خالق نشان دادن] ظلم عظیم است.

شما را از خانه خودتان بیرون کردن و دیگری را به جای شما نشان دادن، آیا ظلم
نیست؟

﴿إِنَّ الْقَلْبَ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ﴾^۴

به یقین قلب، حرم خداست. پس غیر از خدا را در حرم خدا
جای مده.

دل حرم خداست. در حرم خدا غیر خدا را جای دادن، «ظلم» است و ظلمی
بسیار بزرگ. فطرت در وجود انسان، طالب معبود است و عقل معترف و مشخص
معبود می‌باشد و «وحی» نیز ارشاد به «تشخیص عقل» می‌کند و می‌گوید:

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ
بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ﴾^۵

اگر خدا بخواهد [از باب آزمایش یا مجازات] بلا و گرفتاری

۱. قبح: زشتی.

۲. شناعة: زشتی شدید.

۳. سوره لقمان، آیه ۱۳.

۴. جامع الاخبار صدوق رحمه الله، آخر کتاب.

۵. سوره یونس، آیه ۱۰۷.



به تو برساند؛ احدی قادر بر دفع و رفع آن نخواهد بود و اگر
بخواهد خیر و نعمتی نصیب تو گرداند؛ احدی توانایی
جلوگیری آن را نخواهد داشت! او به هر کسی از بندگان که
بخواهد خیر می‌رساند و او آمرزنده و مهربان است».

پس غیر خدا را به جای خدا نشان دادن و سر در مقابل او فرود آوردن و دست
حاجت به سوی او دراز کردن و او را مطاع مطلق خود دانستن، از دیدگاه قرآن
نوعی شرک و بت پرستی و ظلم بزرگ است.

آثار شرک

نفی ماسوای خدا و اثبات خدا که مفاد جمله لا اله الا الله است در مقام تلفظ
و تفهیم بسیار آسان، اما در مقام عقد قلبی که بیرون ریختن هر چه ماسوای خدا
از فضای قلب است بسیار دشوار است و ما هم اکثر اگر رفتار این مشکل هستیم و
دل بستگی های فراوان به غیر خدا داریم و در عین حال خود را موحد کامل عیار
می‌پنداریم! خدا هم فرموده است:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾

اکثر اینان که ایمان به الله دارند، در واقع مشرکند!!

اگر ما اندکی در افکار و اخلاق و اعمال خود بیندیشیم، آثار شرک را در ابعاد
گوناگون زندگی خود مشاهده می‌کنیم! دو حالت در حالات ما بطور یقین از آثار
شرک است: اولاً: بی‌تقوایی یعنی بی‌پروایی در ارتکاب گناه. ثانیاً: نگرانی و
تشویش خاطر از آینده زندگی در دنیا.

آدم بی‌تقوا و بی‌پروای در نافرمانی خدا، بدیهی است که در حین ارتکاب

گناه، از شیطان و هوای نفس اطاعت می‌کند و شیطان و هوا را شریک خدا در اطاعت و فرمانبری قرار داده است.

همچنین آدمی که در اداره و تدبیر امور عالم، موجودات دیگر غیر خدا را هم مؤثر مستقل می‌داند، طبیعی است که نگران پیشامد حوادث غیر قابل پیش‌بینی است. از جهت تأمین رزق و روزی، فکرش مشوش است، از احتمال فقر و بیماری و ناامنی مضطرب است و تاب تحمل ناملایمات زندگی را ندارد و پیوسته با ترس و غصه و غم به سر می‌برد، در صورتی که خدا فرموده است:

﴿الْإِنِّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

متوجه باشید! آنان که خود را تحت ولایت و سرپرستی مستقیم خدا قرار داده‌اند [و جز او مدبری در عالم نمی‌شناسند] نه ترسی [از حوادث آینده] در جان‌شان پیدا می‌شود و نه [نسبت به گذشته] حزن و اندوهی به خود راه می‌دهند.

﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَظْمِنُ الْقُلُوبُ﴾^۲

آگاه باشید که دل‌ها، به یاد خدا آرام می‌شود و هیچ‌گونه دغدغه و اضطراب به خود راه نمی‌دهند.

نیاز فطری به خدا

هنگامی که گرفتاری در زندگی به سراغتان می‌آید ناله و فریادتان بلند می‌شود و دست به دامن خدا می‌شوید و از او می‌خواهید که از شما رفع بلا کند و همین دست به دامن خدا شدن به هنگام بلا، روشن‌ترین شاهد است بر این که شما فطرتاً خود را نیازمند به خدا می‌دانید و جز او کسی یا چیزی را شایسته‌ی التجاء

۱. سوره یونس، آیه ۶۲.

۲. سوره رعد، آیه ۲۸.



و نجات بخش خود نمی شناسید. این همان دلیل فطری بر وجود خداست که حضرت امام صادق علیه السلام آن مرد مُلحد منکر خدا را از همین راه با خدا آشنا ساخت. او به امام علیه السلام می گفت: شما چه دلیل بر وجود خدا دارید؟ امام علیه السلام فرمود: آیا تا به حال تو سفر دریا کرده و در کشتی نشسته ای که دریا طوفانی شده و کشتی با سرنشینانش در حال غرق شدن باشد، آنگونه که راه نجات از همه طرف بسته شده و رشته امید از همه کس بریده شده باشد؟ آیا تا به حال این چنین گرفتاری برای پیش آمده است؟ گفت: آری، به چنین بلایی مبتلا شده ام. امام علیه السلام فرمود: آیا در آن لحظه ناامیدی تمام، امید به جایی داشتی که از آن سوی دستی به سوی تو دراز گردد و از آن تنگنا نجات دهد یا به کلی مأیوس از نجات بودی؟ گفت: آری، در همان موقع از درونم به نقطه نامعلومی امید داشتم که می تواند از آن تنگنا نجاتم دهد. امام علیه السلام فرمود: آن نقطه نامعلوم برای تو همان خداست که چون در مدت عمرت با غیر او سروکار داشته و با او در ارتباط نبوده ای، از این رو اونقطه ناشناخته و نامعلوم برایت تجلی کرده است. در حالی که اونقطه اتکاء تمام مخلوقات است و کلّ عالم هستی از عمق ذات و وجود خود دست به دامن او می باشند و همه چیز خود را از او می گیرند؛ منتهی شما مردم جاهل غافل که از ابتدا خود را به دامن غیر او افکنده و او را در زندگی به حساب نیاورده اید، تنها به هنگام گرفتاری که همه دست از شما کشیده و رهاتان می کنند، او را در عمق ذات خود می یابید و ناله کنان دست به دامن او می شوید! **﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ﴾**^۱

«جوار» به معنای صوت حیوان وحشی است که در بیابان ناله می کند. انسانی هم که در تمام عمر از خدا رمیده و با برخوردار از نعمت های بی حد و حصر خدا از خدا بریده است، تنها هنگام هجوم گرفتاری ها و دشواری های

زندگی به یاد خدا می افتد و همچون حیوان وحشی رمیده در میان بیابان ناله سرداده و فریاد یا خدا می کند وای کاش! این آشنایی با خدا را ادامه می داد و هیچگاه از خدا جدا نمی شد، ولی یالاسف که چنین نیست؛ بلکه:

﴿ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ^۱﴾

آنگاه هنگامی که [خدا] از شما رفع گرفتاری نمود، باز گروهی از شما به پروردگار خود شرک می ورزند و سراغ دیگران می روند.

بُت پرستی مدرن!

مطلبی که شاید توجه دادن به آن نسبت به برخی از افراد لازم باشد، این است که ممکن است در بعضی از اذهان این سؤال مطرح شود که چرا قرآن کریم این قدر روی موضوع بت پرستی اظهار نفرت می کند و آن را شدیداً مورد ذمّ و نکوهش قرار می دهد، در حالی که دوران بت پرستی سپری گشته و دیگر نه بتی در دنیای متمدن امروز وجود دارد و نه بت پرستی که از سنگ و چوب و آهن بتی تراشیده و آن را بپرستند. قرآن هم که کتاب مختصّ به هزار سال قبل نبوده بلکه کتاب هدایت تمام جوامع بشری تا آخرین روز عمر دنیا است. میلیون ها سال بعد نیز همین آیات مربوط به بت پرستی و ذمّ و نکوهش آن به بشر عرضه خواهد شد که:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ شَيْئًا^۲﴾

بت پرستان، موجوداتی را عبادت می کنند که مالک هیچ چیز
از آسمان و زمین درباره رزق و روزی آنان نمی باشند.

۱. سوره نحل، آیه ۵۴.

۲. سوره نحل، آیه ۷۳.

در صورتی که نه بشر متمدن امروز که در مسیر رشد علمی و فکری پیش رفته است عبادت بت می کند و نه بشر میلیون ها سال بعد که بطور مسلم پیشرفته تر از بشر امروز خواهد بود عبادت بت خواهد کرد و بت پرست خواهد شد. پس این همه ذم و نکوهش قرآن نسبت به بت پرستی که اکنون تحقق خارجی ندارد، به چه منظور است؟

در جواب عرض می شود: شما دوست عزیز اگر اندکی تأمل و دقت بیشتر در وضع و حال بشر به قول شما متمدن پیشرفته امروز می فرمودید، به یقین باورتان می شد که دوران بت پرستی نه تنها سپری نگشته است، بلکه به گونه ای عجیب، بسیار عمیق تر و گسترده تر شده است و پس از این نیز به موازات پیشرفت تمدن و جلوه گیری مظاهر آن، بت پرستی نیز عمیق تر و گسترده تر خواهد شد؛ چون شیطان، قهرمان اضلال و اغوا که کار اصلی اش گمراه ساختن و فریب دادن اولاد آدم است، دائماً دست اندر کار است و در تمام فنون و رشته های گوناگون اضلال، تخصص فنی دارد! در هر زمان روی افکار و حالات روحی مردم آن زمان مطالعه می کند و می فهمد آنها در مقابل چه نیرویی خود را می بازند و به زانو در می آیند، از طریق همان نیرو وارد می شود، دام خود را می گستراند، دانه می پاشد و گروه گروه از اولاد آدم را به بت پرستی می کشاند و با پیامبران و رجال الهی به جنگ و ستیز و می دارد.

روزگاری، بشر اسیر جهل و نادانی بود. از درک علل و اسباب حوادث طبیعی عاجز بود و قهراً هر موجود بزرگ خارج از حیطه علم و شناختش را منشأ اثر در زندگی اش می پنداشت و در مقابلش کرنش می کرد! از صلابت کوه و از خشم دریا می ترسید از سوزندگی آتش می هراسید از نور خیره کننده خورشید احساس ضعف و ناتوانی می کرد و در مقابل این امور به سجده می افتاد و قربانی ها می داد. شیطان هم از همین نقطه ضعف وارد می شد و او را به بت پرستی وامی داشت.

گاهی نیروی تخیلشان را قوی می‌کرد از کوه و از درخت، صدا به گوششان می‌رسید که می‌گوید: من خدای شما و معبود شما هستم، آنها هم به خاک می‌افتادند و برای کوه و درخت سجده می‌کردند تا رسید به امروز که بشر، علم و دانشش بالا رفته، پی به علل و اسباب حوادث طبیعی برده است. کوه و دریا را شکافته و از اوضاع جوّی و مدارات کرات آسمانی آگاه گشته است.

دیگر نمی‌شود این بشر دانشمند متفکر را به کوه و دریا پرستی و آتش و آفتاب پرستی واداشت و لذا شیطان فریبکار، امروز برای اغوای بشر دانشمند، دام دیگری گسترده و دانه دیگری پاشیده و بت بزرگ دیگری تراشیده است و مغزهای اندیشمند پژوهشگر را به پرستش آن بت واداشته است و آن بت، «بت علم است و دانش».

عصر امروز، عصر علم و صنعت است، عصر کامپیوتر و اینترنت و ماهواره و موبایل است و می‌بینیم مغزهای متفکر دانشمند، آن چنان باد کبر و غرور و نخوت در دماغ افکنده‌اند که جز تراوشات مغزشان در مقابل چیزی سرفروند نمی‌آورند و هر چه که از محیط آزمایشگاه و لابراتوار بیرون باشد و زیر دندان علوم تجربی نیاید، آن را از اصل، موهوم و بی‌اساس می‌دانند و لذا امروز، علوم مادّی و تجربی، بت بزرگ بشر شده است که داد می‌زند: این منم که قادر بر ایجاد همه چیز هستم، مگر نمی‌بینید من نیروی برق و بخار را استخدام کرده‌ام، صدا را از شرق و غرب عالم به گوش شما می‌رسانم، چهره‌ها را از دورترین نقاط جهان نشان‌تان می‌دهم، من هواپیما و جت و سفینه فضایی ساخته‌ام و انسان در کره ماه پیاده کرده‌ام، من اعضای داخل بدن و عوارض روده و معده را از خارج بدن به شما می‌نمایانم و...

پس بدانید که من کشاف الحقایق! به تمام زوایا و خفایای جهان سر می‌کشم. بنابراین اگر افکار دینی و مذهبی، مورد قبول و تصدیق من قرار گرفت و از دارالتجربه



و آزمایشگاه و علوم تجربی صحیح و مطلوب بیرون آمد درست است و نافع به حال بشر، وگرنه که موهوم است و باید از متن زندگی بشر حذف گردد.

آری، شیطان می بیند امروز دیگر جای آن نیست که از کوه و درخت و گوساله صدای خود را سر داده و مردم را درخت پرست و آتش پرست و گاو و گوساله پرست سازد، امروز باید از مغزهای دانشمندان و متفکران عصر دانش، صدای خود را سر بدهد، آن مغزهایی که مردم، بی چون و چرا در مقابلشان تسلیمند و زائیده های فکر آنها را همچون وحی آسمانی می پذیرند. در واقع گوساله سامری دنیای امروز، همان مغزهای مغرور و متکبر علمی مادی و همان لابراتوارها و آزمایشگاههای علوم تجربی است که صدا و خواری به راه انداخته و افکار شرق و غرب را یکجا متوجه خود ساخته اند و فریاد می کشند:

ای روشنفکران! بیایید این جمود فکری و ارتجاع و کهنه پرستی را از خود دور کنید؛ قید و بندهای موهوم هزار ساله را از دست و پای فکر خود باز کنید و روبه ما بیایید و هر چه می خواهید از ما بخواهید. این ندای شیطان از حلقوم بسیاری از دانشمندان مادی بلند می شود و یک عده مردم خود باختۀ از همه جا بی خبر هم که در مقابل اکتشافات و اختراعات شگفت انگیز غریبان خود را به کلی باخته اند، با شنیدن این صدا فوراً به سجده می افتند و سُبُوحُ قُدُّوس! می گویند و طوطی وار و میمون صفت به تقلید از آنها جست و خیز می کنند و سخن می گویند و برای این که کاملاً با آنها هماهنگ و هم صدا گردند و به رنگ آنها درآیند و متمدّن و روشنفکر به حساب آیند، پشت پا به دین و اخلاق و تمام شئون و حیثیات خود می زنند و می گویند: اگر راستی خدایی بوده و روحی بود، پس چرا سرپنجه قهار علم به آن دست نیافته و خدا و روح را با چشم تیزبین و دوربین خود در دستگاه آزمایش و لابراتوار ندیده است؟ پس تمام این حرف ها موهوم و خرافات است و آنها را باید دور ریخت و روشنفکر شد!

دیگر فکر نمی‌کنند تا بفهمند که ابزار علوم مادی و اکتشافات تجربی فقط در محیط مادیات، صحت عمل دارد. اصلاً موجودات عالم ماوراء ماده و طبیعت از قلمرو حکومت ابزار مادی خارج است و ابزار مادی حق قضاوت درباره آن نفیاً و اثباتاً ندارد.

خدا و روح مجرد بیرون از عالم ماده و طبیعت را که نمی‌شود با ابزار ماده‌شناس و ماده‌سنج شناخت و سنجید؛ آنگاه آن را نفی یا اثبات کرد. اثبات آن نیاز به ابزار عقلی و معنوی دارد و آن هم در جای خود تفصیلاً به اثبات رسیده است.

حاصل این که جمعی تحت عنوان مغزهای متفکر دانشمند، در چاه غرور و کبر و نخوت علمی افتاده‌اند و جز تراوشات مغزی خود هیچ حقیقتی را نمی‌پذیرند. عده دیگری هم مردم ناآگاه از حقایق و مرعوب افکار پیشروان کاروان تمدن، دنباله‌رو آنها شده و سخنان بی‌اساس آنها را تکرار می‌کنند و در نتیجه هر دو دسته فریب شیطان خورده‌اند و «بُت علم» را می‌پرستند، پس نباید گفت دوران بت پرستی سپری گشته و بشر متمدن امروز دیگر بتی نمی‌پرستد تا قرآن او را مورد تخطئه و ذم و نکوهش قرار دهد.

رواج بت پرستی در عصر تمدن!

دوران بت پرستی نه تنها سپری نگشته، بلکه با عمق و وسعت بیشتری به مراتب داغ‌تر از زمان «جاهلیت اولی» دامنگیر این بشر متمدن شده است. آیا امروز پول در دنیا بت بزرگ بشر نیست که در راه رسیدن به آن، سردر مقابل هر ناکسی فرود می‌آورد و دست به هرگونه جنایت و خیانت می‌آلاید؟! آن آدم به قول خود، مسلمان اگر پول پرست نبود، آیا امکان داشت پا روی فرمان خدا بگذارد و رباخوار شود؟! در لسان قرآن کریم، هوای نفس و دلبخواه آدمی که حاکم بر افکار

و اعمالش باشد «معبود مطاعش» معرفی شده و فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ
سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً۱﴾

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفسش را معبود مطاع
خویش اتخاذ کرده و نتیجتاً به گمراهی افتاده و مُهر بر چشم
و گوش قلبش خورده و محروم از هدایت خدا گردیده است؟

بت که منحصر در تراشیده‌های از چوب و سنگ و آهن نیست، بلکه
فرموده‌اند:

﴿كُلُّ مَا شَغَلَكَ عَنْ رَبِّكَ فَهُوَ صَنَمُكَ﴾

هر چه که تو را از توجه به خدایت باز دارد و مشغول به
خودش سازد بت توست.

امروز در دنیای غرق در مظاهر شهوت و غضب، بت‌هایی که دل‌های آدمیان
را از توجه به خدا بازداشته و مشغول به خودشان ساخته‌اند فراوان و از حدّ
شمارش بیرونند. پول، بت است و جاه و مقام و منصب، بت است، زندگی
غرق در تجملات و ساختمان‌های مجلّل و مَرکَب‌های آخرین سیستم، بت
است، آموزشگاه‌های علمی عاری از درس خداشناسی، بت است و سرانجام
این بت پرستی‌ها و از خدا غافل گشتن‌ها آتشی خواهد بود که خدا فرموده است:

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ۲﴾

بپرهیزید از آتشی که آتش گیره‌اش مردم است و سنگ‌ها.

آیه نشان می‌دهد که آتش دوزخ، از برخورد بدن‌های مردم گنہکار با

۱. سورة جاثیه، آیه ۲۳.

۲. سورة بقره، آیه ۲۴.

سنگ‌ها برافروخته می‌گردد و شعله می‌کشد. ما هم اکنون اگر با دقت بیندیشیم می‌بینیم هر چه آتش فساد در دنیا روشن شده است، بر اثر برخورد انسان با سنگ بوده است. دلدادگی انسان به سنگ و جمادات که پول در رأس آنها قرار گرفته است، سبب پیدایش این همه جنگ و جدال‌ها و خونریزی‌ها و غارتگری‌ها شده است.

بُت ستیزی (بیان مثال)

آیات قرآن حکیم، برای همیشه زنده است و در هر عصر و زمان بالای سر این بشر به هر درجه‌ای از تمدن که رسیده باشد، داد می‌زند و او را از بت پرستی نهی و به خدا پرستی امر می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾^۱

مردم به جای خدا، موجوداتی را می‌پرستند که نه مالک چیزی
از رزق و روزی آنها می‌باشند و نه توانایی برای این کار دارند.

برای این که به عامه آدمیان این حقیقت را تفهیم کند که جز خدا در عالم موجودی نیست که مالک چیزی یا قادر بر کاری باشد مثل‌ها می‌زند؛ از جمله فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»^۲؛ خدا مثلی زده است شما دو نفر را در نظر بگیرید که یکی برده مملوکی که مالک امر خودش نمی‌باشد و توانایی بر هیچ کاری ندارد و دیگری آدمی است که مالک اموالی می‌باشد و می‌تواند همه‌گونه تصرف در اموال خود بنماید، آیا این دو نفر از حیث موقعیت اجتماعی با هم مساوی خواهند بود؟ بدیهی است که خیر، اولی اصلاً مورد

۱. سوره نحل، آیه ۷۳.

۲. سوره نحل، آیه ۷۵.



اعتنا قرار نمی‌گیرد، اما دومی مرجع و ملجأ مردم می‌باشد. در جهان هستی نیز خدا مالک همه چیز و قادر بر همه کار است و غیر خدا هر چه که هست، مملوک و عبد خدا و ذاتاً عاجز از هر کاری است که خودش فرموده است:

﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾^۱

هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست، مگر این که بنده
حضرت رحمان است.

در مثل دیگر هم فرموده: ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ﴾^۲ و خدا مثلی زده است شما دونفر را در نظر بگیرید یکی آدم گنگ مادرزاد، یعنی هم کراست و هم لال و قادر بر هیچ کاری نمی‌باشد و دیگری انسانی عالم و ناطق و عاقل و قادر بر هر کار، آیا این دونفر باز از حیث موقعیت اجتماعی با هم مساوی می‌باشند؟ طبیعی است که مساوی نمی‌باشند. در جهان هستی نیز تنها خداست که ذاتاً کمال مطلق است و غیر او هر چه که هست، ذاتاً فاقد مطلق کمالات است و از خود هیچ چیز ندارد. بنابراین، بشر در هر زمانی به هر درجه‌ای از تمدن هم که رسیده باشد، در صورتی که از خدا اعراض کرده و دل به غیر خدا داده باشد بت پرست خواهد بود و مصداق این آیه خواهد شد:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾

حال آن غیر خدا، پول و جاه و مقام و مسکن و مرکب باشد، یا مظهري از مظاهر چشمگیر علم و صنعت در زمین و دریا و هوا و کرات و کهکشان‌ها باشد.

۱. سوره مريم، آیه ۹۳.

۲. سوره نحل، آیه ۷۶.

فقر انسان

انسان، در حدّ ذات خود بدون انعام و احسان خدا سراپا جهل و نادانی است و عاجز و ناتوانی، و راستی چه رمز حکیمانه‌ای در خلقت انسان به کار رفته که جاهلاً و عاجزاً از مادر متولّد می‌شود، یعنی روز تولّدش نه چیزی می‌داند و نه کاری می‌تواند، سراپا فقر است و نیاز و وسائل رفع نیازش هم بطور طبیعی در ساختمان وجودش مهیّا نیست تدریجاً باید با کمک گرفتن از موجودات خارج از وجود خودش به «علم» و «قدرت» برسد و رفع نیاز بنماید؛ در صورتی که حیوانات این چنین نیستند؛ بچّه حیوان همان لحظه که از مادر متولّد می‌شود، در ساختمان وجود خودش مجهّز به تمام جهازات زندگی‌اش می‌باشد؛ یعنی آنچه که در زندگی به آن نیاز دارد، همه را با خود آورده است و لذا یک گوسفند نه محتاج به لباس است و نه نیازمند به حمام. حمامش لیسیدن است و لباسش هم همان پوست و پشم و مو و کرکی است که بر تن دارد. در طول زندگی‌اش نه مَتّی از بَرّاز و خِیّاط می‌کشد و نه گردن در مقابل نَجّار و بَنّا خم می‌کند. اما این بینوا آدمیزاد را ببین که برای به دست آوردن یک لقمه نان و یک قطعه لباس و یک چهار دیواری خشت و گل، چه خون دل‌ها باید بخورد و چه زحمت‌ها باید بکشد تا بعد از هزاران سال تقلاً و تلاش و متراکم ساختن افکار و تجربه‌ها و آزمایش‌ها، به این درجه از علم و قدرتی که الآن می‌بینیم، رسیده است. آری بچّه انسان را از اوّل جاهل و عاجز به دنیا می‌آورند تا وقتی به «علم» و «قدرت» رسید، خودش را گم نکند. آن سابقه جهل و عاجزش همیشه نصب العینش باشد و دَم به دَم به خود بگوید:

﴿اَلَمْ خَلَقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ * فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * اِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾

ای آدمیان! آیا ما شما را از آبی پست و بی‌ارزش نیافریدیم و آن را



تا زمان معینی در تاریک خانه رحم نگه داشته‌ایم [و سپس به
این دنیا آورده‌ایم].»

﴿فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ﴾

[آری] ما توانا [ی برای این کار] بوده‌ایم و راستی ما چه توانمند
خوبی هستیم].»

و حَقّاً تنها کسی که جا دارد به خودش آفرین بگوید، ذات اقدس الله جَلَّالَهُ
است که بگوید:

﴿فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ﴾

ماییم که توانای بر خَلْق انسان بوده‌ایم و چه خوب توانایی
هستیم].»

انحراف بت پرستان در امر ربوبیت

طی مباحث گذشته مکرر گفته شد که بت پرست‌ها، بت‌ها را خالق خود
نمی‌دانند بلکه به فرموده قرآن:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۱

اگر از آنها بپرسی: آفریننده آسمان‌ها و زمین کیست، می‌گویند:
الله است].»

انحراف آنها در امر رُبُوبیت است؛ اعتقادشان این است که ملائکه تدبیر امور
عالم می‌کنند و چون آنها در دسترس ما نیستند که عبادتشان کنیم از سنگ و چوب
و اشیاء دیگر، اشکال و صُوری ساخته و آنها را به عنوان مظهر فرشتگان، عبادت

۱. همان، آیه ۲۳.

۲. سورة لقمان، آیه ۲۵.

می‌کنیم؛ عزّت و ذلّت، بیماری و صحتّ، ضیق و وسعت زندگی خود را مستند به ربوبیت آنها می‌دانیم. فرعون هم نمی‌گفت، من خالق شما هستم! می‌گفت:

﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ﴾

من ربّ شما و صاحب اختیار شما هستم.

مرگ و حیات شما و تأمین نمودن آب و نان و دیگر شؤون زندگی شما در دست من است و شما باید در مقابل من خاضع باشید و اطاعت امر و فرمان من بنمایید. آنها خالقیت را جدا از ربوبیت می‌دانستند و می‌گفتند: خالقیت از آن «الله» و ربوبیت از آن بت‌هاست. انبیا علیهم‌السلام روی این حقیقت تکیه داشتند و می‌خواستند به آدمیان بفهمانند که خالقیت عین ربوبیت است و دو چیز جدا از هم نیست. آنچه واقعیت دارد، همان ایجاد است که علی‌الدوام و لحظه به لحظه از خالق به مخلوق «افاضه هستی» می‌شود. تحولات و تطوّرات گوناگون و پی‌درپی در صحنه وجود مخلوق حادث می‌گردد؛ چنان که در مورد آفرینش انسان در رحم مادر می‌فرماید:

﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ﴾^۱

او شما را در شکم مادرانتان می‌آفریند [در حالی که] آفرینشی بعد از آفرینش دیگر [شکل و صورتی پس از شکل و صورت دیگر به شما می‌بخشد].

﴿نُطْفَه﴾ را ﴿عَلَقَه﴾ و ﴿عَلَقَه﴾ را ﴿مُضْغَه﴾ و ﴿مُضْغَه﴾ را گوشت و استخوان و جنین می‌سازد و آن‌گاه او را به دنیا آورده و از کودکی به جوانی و پیری می‌رساند و سرانجام می‌میراند. از این جریان، تعبیر به ربوبیت می‌شود که عین همان خالقیت است و در این جریان جز دست حضرت خالق، دست دیگری در کار نیست!

۱. سوره نازعات، آیه ۲۴.

۲. سوره زمر، آیه ۶.

البته او بر اساس نظم خاصی که در عالم خلقتش مقرر فرموده است، اراده و اعمال قدرتش را از طریق فرشتگان مقرب که به عنوان «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»^۱ از آنها یاد کرده است، در عالم به جریان می‌افکند؛ بنابراین، خالق و ربّ در جهان هستی، یکی بیش نیست! آن کس که خالق است، همو «ربّ» است و چون انسان بر حسب اقتضاء فطرت و سرشت اولیه‌اش خود را موظّف به خضوع در مقابل کسی می‌داند که نیازمندی‌های او را برطرف می‌سازد و مستغنی‌اش^۲ می‌گرداند، در این صورت وقتی شناخت که تنها «حضرت الله» است که هم خالق او و هم ربّ اوست، طبیعی است که خود را موظّف به خضوع در مقابل او می‌داند و سر به آستان بندگی و عبودیت او می‌گذارد و باورش می‌شود که آن کس که خالق اوست، ربّ اوست و همان کس که ربّ اوست، معبود اوست و او کسی جز ذات اقدس الله نمی‌باشد. اینجاست که سر به سجده می‌گذارد و از عمق جان‌ش می‌گوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

هشدارهای قرآن به عقل‌های خفته بت پرستان

خداوند سبحان برای بیدار ساختن عقل‌های خفته بت پرستان به پیامبر اعظم ﷺ می‌فرماید:

الف: تلنگری به وجدان

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳

[از اینها بپرس و] بگو: آن کس که این [نظامات شگفت‌انگیز

در آسمان‌ها و زمین را تدبیر و تنظیم می‌کند کیست؟]

۱. سوره نازعات، آیه ۵.

۲. مستغنی: بی‌نیاز.

۳. سوره رعد، آیه ۱۶.

آیا مدیر و مدبّر عالم، این بت‌ها و این موجودات بی جان و کور و کر هستند؟!
آنگاه می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُ﴾

بگو: مدیر و مدبّر عالم، الله است.

یعنی پس از طرح این سؤال، انتظار جواب آنها را نداشته باش زیرا آنها خود می‌دانند که بت‌ها خالق عالم نیستند و هیچ‌گونه دخالتی در «آفرینش عالم» که همان ربوبیت است ندارند تنها تعصّبات قومی و آبا و اجدادی است که آنها را به وادی انحراف انداخته است و لذا در جواب این سؤال واضح که برای هر عقل خالی از لجاج و عنادی روشن است؛ خودت بگو «الله» است که ربّ آسمان‌ها و زمین است.

ب: بت پرستی در لفافه خداپرستی

آنگاه فرمود:

﴿قُلْ أَفَأَتَّخِذُكُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ!﴾

بگو: [اینک که برای شما روشن شد «الله» ربّ عالم است]

آیا [این درست است که] به جای او اولیا [و خدایان دیگری]

برای خویش اتخاذ کرده‌اید؟!.

آیا سفیهانه ترا این کار می‌شود تصوّر کرد که شما موجوداتی را به ربوبیت خویش اتخاذ کرده‌اید که:

﴿لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا!﴾

هیچ‌گونه سود و زیانی نسبت به خودشان نمی‌توانند انجام

بدهند.

۱. سوره رعد، آیه ۱۶.

۲. سوره رعد، آیه ۱۶.



یعنی آنها نه تنها نمی‌توانند درباره شما جلب نفع و دفع زیانی بنمایند؛ بلکه مالک سود و زیان خودشان نیز نمی‌باشند. ابراهیم خلیل علیه السلام در غیاب بت پرستان، با تبر داخل بتخانه شد و زد سروپیکرت‌ها را شکست و به زمین ریخت. آنها که آمدند و صحنه را آن چنان دیدند، دادشان درآمد که ای امان!

﴿مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا؟﴾

کیست که این چنین [جنایتی] به خدایان ما کرده است؟

جناب ابراهیم علیه السلام آن بنده موحد، داد بر سرشان کشید که:

﴿مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؟﴾

[آخر] این مجسمه‌های بی‌روح چیستند که شما سر بر

آستانشان نهاده‌اید؟

﴿اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ؟﴾

آیا تراشیده‌های دست خودتان را معبود خود قرار داده‌اید؟

﴿أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟﴾

آف بر شما و بر معبودهای شما که آنها را به جای خدا

نشانده‌اید؛ آیا شما عقل ندارید و نمی‌اندیشید؟

این‌گونه بت پرستی‌ها که غیر خدا را از زران و وزان و زورمداران و دانشمندان و هر چه که اندک جمال و جلالی دارد در جای خدا نشانند و سر تسلیم و اطاعت در مقابل او فرود آوردن، در هر زمانی هست و در زمان ما نیز به شدت در جریان است! منتهی بت پرستی روشن فکر مآبانه و احیاناً متدینانه! آن چنان که اصلاً

۱. سوره انبیاء، آیه ۵۹.

۲. سوره انبیاء، آیه ۵۲.

۳. سوره صافات، آیه ۹۵.

۴. سوره انبیاء، آیه ۶۷.

نمی فهمند که در لَقَافَهُ خداپرستی دارند بت پرستی می کنند!!

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا!﴾

بگو: آیا به شما خبر بدهیم که زیان کارترین مردم
کیانند؟ آنها کسانی هستند که سعی و تلاششان در زندگی
دنیا به گمراهی افتاده [و دارند از بیراهه می روند] و در عین حال
می پندارند که کار خود را به نیکی انجام می دهند [و شاهراه،
همان راهی است که آنها می روند]!.

ج: ایجاد شریک برای خدا

آن گاه خداوند حکیم در مذمت مشرکان می فرماید:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ؛﴾

«اینان [برخلاف منطق عقل سلیم، موجودات فاقد هرگونه کمالی
را] شریک خدا قرار داده اند [و آنها را مؤثر در زندگی خود می دانند]».

﴿قُلْ سَمُّوهُمْ؛﴾

بگو: آنها را [که شما شریک خدا و معبود خود قرار داده اید] اسم
ببرید».

آنها کیانند و دارای چه اوصافی هستند؟ ما از معبود خویش اسم می بریم و
اوصافش را بیان می کنیم و آثارش را نشان می دهیم. او «الله» خالق آسمان ها
و زمین و کل کائنات است، رازق همه روزی خواران و زنده کننده و میراننده
جانداران است، آیا شرکای ساختگی شما کیانند که شما به زعم خویش آنها را



شریک خدا در عالم می دانید؟

﴿أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ﴾

بلکه شما به خدا خبر می دهید از چیزی که در روی زمین از آن آگاه نمی باشد.

در سوره مبارکه یونس عَلَيْهِ السَّلَام نیز نظیر این آیه را داشتیم:

﴿قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾

بگو: آیا شما خدا را با خبر می سازید از چیزی که در آسمان ها و زمین، علم به آن ندارد.

تعبیر به این که خدا علم به فلان چیز در آسمان و زمین ندارد و از آن آگاه نمی باشد، کنایه از این است که آن چیز در آسمان ها و زمین وجود ندارد نه این که هست و خدا نمی داند؛ چون هر چه که در عالم وجود دارد، مخلوق خداست و هر مخلوقی، معلوم خالقش می باشد! چنان که فرموده است:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱

آیا کسی که خلق می کند؛ نمی داند که چه خلق می کند؟! در حالی که او عالم به دقیق ترین اسرار خلق و آگاه از همه چیز است.

پس شریک خدا اصلاً وجود خارجی ندارد تا خدا علم به آن داشته باشد!

﴿أَمْ بَظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ﴾^۲

یا شما سخنی ظاهری و سطحی (بی معنا به زبان می آورید و گر نه

۱. سوره یونس، آیه ۱۸.

۲. سوره ملک، آیه ۱۴.

۳. سوره رعد، آیه ۳۳.

انسان خردمند که مخلوق را شریک خالق نمی‌داند!﴾.

﴿بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ!﴾

بلکه [حقیقت مطلب این است که] توطئه و مکر شیطانی کافران [برای شکستن نیروی مؤمنان] در نظرشان زینت داده شده [و به خیال خام پیروزی براهل ایمان، به فکر شریک تراشی برای خدا افتاده‌اند در نتیجه به هدف شیطانی خود که نرسیده‌اند] از راه [رسیدن به سعادت ابدی نیز] محروم گشته‌اند!﴾.

د: مقایسه توحید و شرک

خداوند متعال در ذمّ و نکوهش بت پرستان می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ^۱﴾

آنها، غیر خدا موجوداتی را می‌پرستند که نه مالک چیزی از رزق آنها در آسمان و زمین می‌باشند و نه توانایی بر این کار دارند﴾.

قرآن، روی ذمّ و نکوهش از بت پرستی و دعوت به توحید تکیه و تأکید بسیار دارد و آن دورا مکرراً مورد توجه قرار می‌دهد، زیرا بت پرستی از نظر قرآن، هم جهل است و هم ظلم است و هم محرومیت از سعادت. اما جهل است از آن نظر که تذلل و کرنش در برابر موجودی که «لَا يَضُرُّوْا وَلَا يَنْفَعُ» هیچگونه سود و زیانی به حال انسان ندارد، جهالت است و نادانی.

و اما ظلم است از آن نظر که «باطل» را به جای «حق» نشان دادن، کاری ظالمانه است. و اما محرومیت از «سعادت» است از آن جهت که آدمی، عمر عزیز و گرانبها

۱. سوره رعد، آیه ۳۳.

۲. سوره نحل، آیه ۷۳.



را پای موجودی فاقد هرگونه کمال تباه گرداند، طبیعی است که از سعادت ابدی که محصول عمر دنیوی است برای دائم محروم خواهد ماند. پس آدم بت پرست، هم جاهل است و هم ظالم است و هم محروم از سعادت. و در مقابل او انسان خداپرست موحد، هم عاقل است و هم عادل است و هم مرحوم کامیاب از سعادت جاودان و لذا جا دارد که قرآن کریم مکرراً فکرت پرستی را بکوبد و فکر توحید را تکریم و تجلیل نماید. از این رو است که می بینیم قرآن کریم با بیانات گوناگون، آن هم به گونه ای که بسیار ساده و همه کس فهم باشد، «توحید و شرک» را مورد مقایسه قرار داده و از عقول داوری می طلبد.

ه: بت گرایی و سفاهت

از نگاه قرآن مقایسه شد بین برده و مملوکی که قادر بر هیچ چیز نیست و بین انسان آزاده ای که مالک رزق حسن هست و قادر بر همه گونه تصرف در اموال خود می باشد. بدیهی است که این دوبا هم مساوی نخواهند بود. در جهان هستی نیز خدا مالک همه چیز و قادر بر همه کار است، اما غیر او هر چه که هست، ذاتاً فاقد همه چیز و عاجز از همه کار است. در آیه ذیل هم مقایسه دیگری به عمل آمده است و می فرماید:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ﴾

خداوند مثلی [دیگر] زده است دو نفر را که یکی از آن دو گنگ و لال [مادرزاد] است و قادر بر هیچ کاری نیست و سر بار صاحبش می باشد، او را به هر جا و دنبال هر کاری بفرستد، عملی نیک انجام نمی دهد.

﴿هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱
آیا چنین آدمی مساوی می‌شود با کسی که امر به عدل و داد
می‌کند بر راه راست و صراط مستقیم پیش می‌رود؟

در تفسیر مجمع البیان آمده «أَبْكُمْ» کسی است که:

﴿لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْكَلَامِ لِأَنَّهُ لَا يَفْهَمُ وَلَا يُفْهَمُ﴾^۲
توانایی تکلم و سخن گفتن ندارد، زیرا نه چیزی می‌فهمد و نه
می‌تواند به کسی بفهماند.

معلوم می‌شود آدم لال مادرزاد، کر مادرزاد هم هست، چون از راه گوش، درک
مطلبی نمی‌کند تا از راه زبان آنها را بیان کند. نه قدرت تفهّم دارد و نه قدرت
تفهّم. «وَقِيلَ مَعْنَاهُ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَدَّبَرَ أَمْرَ نَفْسِهِ»؛ بعضی گفته‌اند «أَبْكُمْ» کسی
است که از تدبیر امور شخصی خویش عاجز است، حال این آدم را مقایسه کنید
با کسی که هم گوش شنوا دارد و هم زبان گویا، هم قادر بر فهم مطالب عالیه
است و هم قادر بر تفهّم و تبیین آنها: «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛^۳ در
راه راست دین حق حرکت می‌کند و آنچه را که خود عامل به آن است، همان را
بر اساس عدل از دیگران می‌طلبد. حال انصافاً آیا این دونفر با هم در نزد عاقلان
یکسانند: یکی ناقص عاجز از همه کار و دیگری کامل و مکمل دیگران و قادر بر
همه کار؛ بدیهی است که یکسان نمی‌باشند.

اینک این دو مقایسه و این دو تشبیه در این دو آیه شریفه تا حدّی نشان
دهنده نسبت میان خدا و بت‌هاست که یک طرف خدا، کمال مطلق است و
دیگر طرف، بت‌ها که نقص مطلقند.

۱. سوره نحل، آیه ۷۶.

۲. بحار الأنوار، جلد ۹، صفحه ۱۱۶.

۳. سوره نحل، آیه ۷۶.

﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾^۱

تمام آنچه که در آسمان‌ها و زمین است، عبد و برده و مخلوق
ذات اقدس حضرت رحمان است.

و تنها اوست که ذاتاً «وجود» است و هستی بخش به هر چه که موجود است.
تنها اوست که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ و ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ است. بنابراین خدا
را رها کردن و رو به بت‌های سنگی و چوبی و فلزی یا بشرهای سراپا نقص و
نیاز آوردن آیا جدّاً نشان سفاهت و حماقت نیست؟ این جمله زنده ی بسیار
پرمحتوا از امام سیدالساّجدين علیه السلام در صحیفه سجّادیه آمده است:

﴿وَرَأَيْتُ أَنْ طَلَبَ الْمُحْتَاجُ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَضَلَّةً
مِنْ عَقْلِهِ﴾^۲

[و دانستم که] درخواست نیازمند، از نیازمند از سبک مغزی و
گم‌گشتگی عقلی اوست!].

انسان اندیشمند عاقل، هیچگاه دست حاجت به سوی نیازمندی همانند
خود دراز نمی‌کند. ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام وقتی به دستور نمرود ستمگر
روی منجنیق نهاده شد و به سمت خرمن آتش سوزان پرتاب گردید، در بین راه،
جبرئیل آن فرشته نیرومندی که پنج شهر قوم لوط را در یک چشم به هم زدن
زیورور کرده است فرا رسید و گفت:

﴿هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ يَا إِبْرَاهِيمُ؟﴾

ای ابراهیم! آیا نیازی داری [که برآورم؟].

آن انسان موّحد خداپرست از روی کمال ایمان به خدا جواب داد: «أَمَّا إِلَيْكَ

۱. سوره مریم، آیه ۹۳.

۲. صحیفه سجّادیه (ترجمه محسن غروی‌ان)، دعای ۲۸، صفحه ۱۳۴.

فَلَا أَرَى مِنْ أَكْثَرِ الْحَاجَةِ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَكْثَرِ الْفَقْرِ إِلَى الْغِنَى. هیچ احتیاجی به توندارم، بر در این خانه، تو یک گدایی و من هم یک گدا؛ گدا که به گدا عرض حاجت نمی‌کند! آن کس که مولا و صاحب اختیار هر دوی ماست، آگاه از وضع و حال من است و اگر بخواهد نجاتم می‌دهد. اینجا بوده که خدا فرموده است:

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾

[به آتش] گفتیم: ای آتش! سرد و سالم باش بر ابراهیم.

آن خرمن آتش سوزان، به امر خدا تبدیل به گلستان پراز لاله و ریحان شد. این نمونه‌ای از پیامد ایمان به خدا و اعراض از غیر خداست.

آویختگی به معبود

اولین حرفی که انبیاء علیهم‌السلام به مردم گفته‌اند «توحید» بود. «توحید فطری» بالاتر از «توحید عقلی» است. در توحید عقلی انسان با عقل خود استدلال می‌کند و برهان می‌آورد و صنایع عالم را اثبات می‌کند. ولی عمیق‌تر از «توحید عقلی»، «توحید فطری» است.

فطرت یعنی سرشت و واقعیت عینی هر موجودی. هر موجودی در عالم خارج واقعیت و وضعیتی دارد و نحوه وجود و نحوه خلقت و آفرینش آن به گونه‌ای خاص است.

مثلاً فرض کنید یک لوستر که از سقف اتاق آویزان است؛ وضعیت وجود و موقعیتش در این فضا آویختگی به سقف است یعنی سرشتش آویختگی است که اگر سقف، آن را رها کند، افتاده و خرد خواهد شد. منتهی او این عقل و درک را ندارد تا پی به واقعیت خود ببرد. چشمی ندارد که ببیند در چه وضعی است و دریابد که الان تکویناً آویخته است. ادراک ندارد که بفهمد چگونه آویخته است.



اگر چشمی داشت و می دید که چگونه آویخته است مضطرب می شد، دست به دامن سقف می زد و می دانست اگر دست از دامن سقف بردارد، افتاده و نابود می شود. می فهمید که بقا و حیات او به این سقف است. اگر اینها را می فهمید، از همه چیز چشم می پوشید و فقط به دامن سقف می چسبید. چون می دانست که نگهدار او همین سقف است. بنابراین غیر از سقف هیچ چیز نمی دید و جز «یا سقف!» هیچ چیز نمی گفت. فقط در مقابل سقف خضوع می کرد و از آن مدد می گرفت. حتی خودش را هم فراموش می کرد. معنای «فانی شدن عابد در معبود» همین است که موقعیت و واقعیت خود را بفهمد و جز تدلی^۱ و آویختگی به معبود چیزی نفهمد. اصلاً مخلوق، واقعیت و سرشتی جز تدلی ندارد. خدا درباره رسول اکرم ﷺ فرموده است در شب معراج:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى^۲﴾

نزدیک شد [به مقام اعلا و ارفع ربوبی] و به آن آویخته شد.

پیامبر اکرم ﷺ آویختگی خودش را در درجه اعلی وجدان کرد. ما هم در حد خود اگر مدارج بندگی را روی نظم و حساب خاص خود طی کنیم، می توانیم آویختگی خود را درک کنیم. این را که درک کردیم، آویختگی «اضطراری» و «تکوینی» که داریم، «آویختگی اختیاری» هم پیدا می کنیم و از عمق جانمان فریاد می کشیم: «یا حَیُّ یا قَیُّوْمُ» از صمیم دل دست به دعا بر می داریم که:

﴿أَمِنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ^۳﴾

آیا کیست که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد.

۱. تدلی: آویزان شدن، آویختن.

۲. سوره نجم، آیه ۸.

۳. سوره نمل، آیه ۶۲.

خدایا! من مضطرب و ناتوانم. اگر رهایم کنی، هیچ و پوچم!
این همان «توحید فطری» است و مفهوم آن این که آدمی به سرشت
خلقتش برگردد.

و باید اقرار کنیم که متأسفانه فطرت ما زیر خروارها اوهام و خیالات گم شده
و واقع مطلب این است که ما خودمان را گم کرده ایم. یک عمر است زندگی
می‌کنیم ولی خود را نشناخته و نیافته ایم و آنچه که شناخته و یافته ایم، فقط در
دیوار خانه من و ماشین و مغازه من است. به سراغ خود نرفته ایم که ببینیم این
خود من چه کاره است.

بزرگ‌ترین مانع خداشناسی، همین غرق شدن در دریای افکار خویشتن
است و خیلی هنر کنیم، افکار علمی به دست می‌آوریم و درس می‌خوانیم و کار
می‌کنیم و همین افکار علمی طناب پیچمان کرده و باعث شده که خودمان
را فراموش کنیم. افکار همانند پیلۀ کرم ابریشمی است که می‌تند و دور خود
می‌پیچد و عاقبت هم در میان تنیده‌های خود می‌میرد! ما یک عمر است
در میان تنیده‌های خود می‌چرخیم. افکار خودمان، افکار فلان گوینده که چه
گفته، افکار فلان نویسنده که چه نوشته و مانند این‌ها را دور خود پیچیده ایم و
روز به روز هم بر این تنیدن می‌افزاییم.

اگر بخواهیم خداشناس واقعی، عینی و فطری باشیم نه خداشناس علمی
و مفهومی که خداشناس علمی و مفهومی فراوان داریم باید از میان این افکار
خود ساخته بیرون بیاییم و موقعیت عینی خود را درک کنیم، مثل لامپ آویخته
از سقف که اگر درک کند به سقف آویخته است، در این صورت طبیعی است
که محکم به سقف می‌چسبد و دست از دامن سقف بر نمی‌دارد. من اگر افکار
خود ساخته را کنار بزنم و موقعیت خود را بیابم که من چه کسی هستم؟ خواهم
دید که موجودی ضعیف، ناتوان و مقهورم که مالک وجود خود و صاحب اختیار

هستی خودم نیستم و علی‌الدوام در حال تحوّل؛ بدون این که صاحب اختیار تحولات خودم باشم.

گاه خوشحالم و گاه غمگین، گاه کسل هستم و گاه بانشاط، گاه در خواب و گاه در بیداری، گاهی چنان فشرده می‌شوم که دنیا با تمام وسعتش در نظرم زندانی تنگ و تاریک می‌آید و گاهی چنان خوشحال می‌شوم که تمام مشکلات عالم را در پیش خود حل شده می‌دانم! گاهی مطلبی را یاد گرفته‌ام؛ آیه قرآن، حدیث، شعر و... حفظ کرده‌ام ولی ناگهان در حین سخنرانی یادم می‌رود. عجب! این که در انبار حافظه‌ام بود؛ کجا رفت؟ هر چه به خود فشار می‌آورم و انگشت به پیشانی می‌زنم؛ یادم نمی‌آید. وقتی که به منزل رفتم، ناگهان سر سفره یادم می‌آید. یعنی چه؟ موقعی که به آن احتیاج داشتم، بیچاره شدم ولی یادم نیامد، اکنون که احتیاج ندارم یادم می‌آید!

پس معلوم می‌شود من مالک حافظه و انباشته‌های در حافظه‌ام نیستم! چه کسی به من یاد می‌دهد و چه کسی از یادم می‌برد؟ یادم می‌رود یعنی چه؟ به کجا می‌رود؟ وقتی پیش من بود در کجای من بود؟ گاه تصمیم می‌گیرم که نخوابم، ناگهان چنان خواب به من حمله می‌کند که از خود بیخود می‌شوم و پس از شش ساعت از خواب می‌پریم و گاه می‌خواهم که بخوابم هر چه از این پهلوی به آن پهلوی می‌غلتیم خوابم نمی‌برد!

پس من مالک خواب و بیداری خودم هم نیستم. من را می‌چرخانند، خوشحال و غمگینم می‌کنند. به خوابم می‌برند و بیدارم می‌کنند. مطلب یادم می‌دهند و از یادم می‌برند. همین جا می‌یابم که من در پنجه قدرت قهّاری اسیرم، قدرتی که از من به من نزدیک‌تر است و از خودم در خودم متصرّف‌تر. به عمق وجود من راه دارد. در سرّ ضمیر من دست او کار می‌کند. دل و جانم را در قبضه قدرت خود گرفته و از این حال به آن حال مرا می‌چرخاند. پس من به او

آویخته‌ام و از او جدا نیستم! اگر او کنار برود، من هیچ و پوچم. حال این نیرو و این قدرتی که بر من احاطه دارد در کجاست؟ کیست، چیست و در کجای من است؟ در این که هست و مرا می‌چرخاند تردید ندارم، زیرا خودم را می‌بینم که در حال تحوّل و این تحوّل در اختیار خودم نیست، مالک افکار و تصمیمات خود نیستم. از تصمیمم برمی‌گردم، چگونه برمی‌گردم؟ من خودم که هستم، چه هستم؟ کجا بودم و چطور شد آمدم؟ آورنده من کیست و چه کسی مرا می‌برد؟ چطور زنده‌ام و چطور می‌میرم؟ زنده بودن یعنی چه و مردن یعنی چه؟ پس من می‌یابم که متصرّف و مدبّر امردارم و قیوم دارم. اما این قیوم من کیست؟ نمی‌دانم چیست؟ نمی‌فهمم کجا و چگونه است؟ نمی‌توانم قائل به تعطیل باشم و بگویم نیست. برای اینکه من هستم و به اراده او می‌چرخم. هستی او در وجود من از هستی خود من روشن تر است. نمی‌توانم قائل به تشبیه باشم و بگویم: آن قیوم و مدبّر من مثل این دروآن دیوار است، مثل زمین و آسمان است. چاره‌ای ندارم جز این که «او» بگویم و از «او» تعبیر به «هو» کنم.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾

و غیر این هیچ راهی ندارم. او بزرگ تر از آن است که به وصف من درآید و شبیهی داشته باشد. «سبحان الله» او از عدم و از هر عیب و نقصی منزّه و از هر شبیه و نظیری مُبرّی است. این معنای بازگشت به فطرت و درک موقعیت خود در عالم هستی است.

ولی یاللاسف که ما گرفتار اوهام و خیالات و افکار خود شده و خود را فراموش کرده‌ایم! مثل عطش که یک واقعیت عینی در خارج است، منتهی مردم در مورد فهمیدن معنای عطش متفاوتند. عطش چیست؟ ممکن است مردمی باشند که عربی هم بلد نیستند. چون لفظ عطش عربی است و فقط لفظ عطش را خوب بلدند و با فصاحت آن را تلفّظ می‌کنند ولی از معنای آن بی‌خبرند.

بعضی هستند که هم لفظ آن را خوب می‌گویند و هم معنای آن را می‌دانند و می‌گویند: عطش، حالت آب‌طلبی است، آن حالتی که در انسان پیدا می‌شود و طالب آب می‌شود که تا آب به او نرسد آن حالت در او فرو نمی‌نشیند. این معنای عطش است که خوب می‌داند ولی از واقعیت عینی آن بی‌خبر است. همین آدمی که لفظ عطش را خوب می‌گوید و خوب هم معنا می‌کند لیکن از واقعیت آن بی‌خبر است. زیرا تشنه نیست و سیراب است و لذا از واقعیت آن ناگاه است. به دریای آب هم که برسد، به آن اعتنا نمی‌کند. اگر گوارترین آب‌ها را هم به حلقش بریزند، احساس لذت نمی‌کند، چون تشنه نیست. در صورتی که آدم تشنه از آب لذت می‌برد. اما یکی پیدا می‌شود که در میان بیابان خشک و سوزان، فرسنگ‌ها راه پیموده و خسته شده، وامانده و گرم‌آزده شده، از سوز عطش زبان‌ش در دهانش خشکیده که حتی قادر به حرف زدن نیست و نمی‌تواند کلمه عطش را به زبان جاری کند. زیرا از سوز عطش فکرش راکد شده و اصلاً معنای عطش را هم بلد نیست؛ اما سراپای وجودش عطش است. از موی سر گرفته تا ناخن پا به زبان حال، داد می‌زند «العطش». به زبان چیزی نمی‌گوید، در فکر هم خطوری ندارد ولی از اول تا آخر وجودش داد «العطش» می‌زند، او کلمه آب را بلد نیست بگوید، معنای آب را هم نمی‌تواند تصوّر کند. اما سراپا طالب آب است و حقیقت عطش را در خود می‌یابد. لذا اگر شما یک قَدَح آب سرد و زلال پیش این آدم ببرید، صدای آب، تار و پود وجودش را می‌لرزاند؛ جرعه‌ای از این آب به حلقش بریزید، جان پیدا می‌کند، لذتی احساس می‌کند که شما از تصوّر آن نیز عاجزید.

در مورد خدا هم مطلب همین است. درباره خدا یک عده از ما لفاظ هستیم و عبارت‌پرداز. لفظ را خوب می‌گوییم. ممکن است یک ساعت بنشینیم و مرتب و منظم درباره صفات جلال و جمال خدا و نبوت و امامت و معاد و... بحث کنیم. بسیار روان و فصیح. ولی چه بسا همین حرف‌هایی که می‌زنیم؛ از

کتابی آنها را حفظ کرده‌ایم و خودمان نیز معنای آن را نمی‌فهمیم. دسته دیگر خوب بلدند حرف بزنند، فصاحت و بلاغت دارند، درس هم خوانده‌اند، معانی را خوب می‌فهمند، حکمت‌دان و فلسفه‌دانند. «من آنم که فلسفه اشراق و حکمت مشاء می‌دانم»، برهان صدیقین را خوب به کرسی می‌نشانم. ابطال دور و تسلسل می‌کنم. اما اینها چیست؟ یک مشت اصطلاحات فتی است. صنعتی است که در انسان پیدا می‌شود و ممکن است در نظر مردم ساده، بسیار بزرگ و با عظمت جلوه کند. اما در نظر ارباب بصیرت، صدهزار خروارش هم به یک غاز نمی‌ارزد!! این حرفها مُقَرَّب نیست و «تَقَرَّب الی الله» نمی‌آورد. چه بسا همین افراد در اعتقادات دینی شان خلل و در اعمال دینی شان کسری دارند. اما از آن طرف کسی پیدا می‌شود که این اصطلاحات فتی را نمی‌داند و قادر نیست خیلی خوب صحبت کند. اما در واقع، حقیقت توحید را دارد. واقعیت «معرفت الله» را دارد. این آدم مثل همان کسی است که تشنه است. چنین شخصی اگر نام خدا را بشنود:

﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾

وقتی اسم خدا پیش اینها برده می‌شود دلشان فرو می‌ریزد و رنگ از رخسارشان می‌پرد.

ما نخواسته‌ایم فطرت را و هدف اصلی از خلقت را بشناسیم. حداقل اگر ما کاری نکردیم و به جایی نرسیدیم، منکر واقعیت‌ها نباشیم. نگوییم آنچه که من نمی‌دانم اصلاً در عالم نیست. نه، در عالم هست، ولی من نمی‌فهمم. مگر حارث بن مالک جوان نبود؟ رسول خدا ﷺ دید او بعد از نماز صبح در صف جماعت نشسته و خواب بر او غلبه کرده، از وضعیتش معلوم است که

بیخوابی زیاد کشیده. رسول خدا ﷺ آمد و احوالپرسی کرد:

«كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟؛ چگونه صبح کردی؟».

گفت: «أَصْبَحْتُ بِاللَّهِ مُوقِنًا؛ در حال یقین به خدا هستم».

فرمود:

إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةً فَإِنَّ حَقِيقَةَ يَتِّقِنِكَ؛

هر چیزی حقیقتی دارد، علامت حقیقت یقین تو چیست؟

گفت:

إِنَّ يَتَّقِيَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَشْهَرُ لَيْلِي وَأَظْمَأُ هَوَاجِرِي؛

به خدا قسم! یا رسول الله! این یقین من است که نمی‌گذارد شب‌ها بخوابم و اشتهاهای به غذا از من سلب شده، روزهای گرم روزه دارم و شب‌های بلند، شب زنده دار. یا رسول الله! چنان شده‌ام که صدای جهنم را می‌شنوم و شراره‌های جهنم را می‌بینم».

قرآن می‌فرماید:

﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ* كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ* ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ* كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ!﴾

افزون طلبی یا مباهات بر یکدیگر شما را به خود مشغول داشته و از خدا و آخرت غافل ساخته است تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید و قبور مردگان خود را مایه مباهات بر یکدیگر قرار دادید؛ ولی چنین نیست که شما می‌پندارید بزودی خواهید دانست.

باز هم چنین نیست و بزودی خواهید دانست. اگر شما با علم‌الیقین به آخرت ایمان داشتید این چنین گمان نمی‌کردید. شما یقیناً جهنم را خواهید دید».

فعلاً این افزون‌طلبی‌ها شما را سرگرم کرده. اگر واقعاً به قرآن ایمان بیاورید، از خلال آیات قرآن، جهنم را می‌بینید. صدای جهنم را می‌شنوید. این جوان گفت: یا رسول الله! گویی محشر را می‌بینم که نیکوکاران و بدکاران محشورند. ناله تبه‌کاران در آتش جهنم به گوشم می‌رسد.

«إِنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي»

ناله جهنم در گوشم می‌پیچد و نمی‌توانم بخوابم».

این حکایت را شاعر عارف هم به نظم آورده:

در جهان پیدا کنم امروز نشر	یا رسول الله ﷺ بگویم سرّحشر
فاش می‌بینم عیان از مرد وزن	جمله را چون روزرستاخیز، من
تا چو خورشیدی بتابد گوهرم	هَل مرا تا پرده‌ها را بردزم

به من اجازه می‌دهید یک مقدار بیشتر پرده‌ها را کنار بزنم تا آن جاکه وجود خورشیدمانندم بتابد و عالمی را روشن کند.

وزانین و ناله‌ و احسرتاه	کر شد این گوشم ز بانگ آه آه
لب‌گزیدش مصطفی یعنی که بس!	هین بگویم یا فرو بندم نفس
مُهر کردند و دهانش دوختند	هر که را اسرار حق آموختند

بعد فرمود:

«هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ»

این بنده ای است که خدا قلبش را به نور ایمان روشن کرده است.»

آفتاب ایمان در قلب او تابیده، قلبش به نور الهی روشن شده است و حقایق را می بیند که تاریک دلان نمی بینند. چه می شود کرد؟ یک جایی از فضا تاریک است. آن افراد چیزی نمی بینند. یک جای دیگر فضا روشن است؛ مردمی که آنجا هستند می بینند.

خداشناسان خداشناس!

شما اوّل باید خدا را بشناسید! کلید حلّ همه مشکلات اعتقادی، «خداشناسی» است و اگر بگوییم، ما کثیراً «خداشناسان خداشناس»! هستیم، حرف خلافی نگفته ایم! یعنی آن چه غالب مردم او را به عنوان «خدا» شناخته اند، در واقع خدای حقیقی نیست بلکه او موهوم ساخته شده افکار خود آنان است. تا اعتقاد به وجود خدای علیم قدیر مطلق تحقّق نیابد، هیچ اعتقاد به حقّی، تحقّق نخواهد یافت و اعتقاد به وحی و نبوّت و امامت و معاد و طول عمر و غیبت حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و... معنا و مفهوم صحیحی نخواهد داشت! اوّلین مشکل در مسائل اعتقادی، مشکل «خداشناسی» به معنای واقعی است. گاهی جوانان مسلمان می نشینند و با کسی راجع به «امام زمان» عجل الله تعالی فرجه الشریف بحث می کنند و هیچ خبر ندارند که آن آدم «خدا» را چقدر می شناسد. این درست نیست و به هیچ نتیجه ای نمی رسند! اگر بخواهیم با یک جوان درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بحث کنیم، ابتدا باید حدّ خداشناسی او را بشناسیم. چون مسأله طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تکیه به قدرت مطلقه خدا دارد و تا برای آن شخص وجود خدای قادر مطلق اثبات نشود و معنای «قدرت مطلقه» را خوب نفهمد،

بحث دربارهٔ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با آن آدم، معقول نیست! ولی وقتی مسألهٔ خدا به معنای واقعی اش حل شد؛ تمام مسائل اعتقادی، خود به خود حل می شوند. حاصل این که: مسألهٔ «شُرک و توحید» از مسائل اساسی بعثت انبیاء علیهم السلام است. همهٔ پیامبران از جانب خدا معبوث شده اند که «شُرک» را از دل ها بزایند و مردم را «موحد» تربیت کنند. «شُرک» مایهٔ ذلّت و بدبختی در دنیا و آخرت است و «توحید» مایهٔ عزّت و سعادت در هر دو جهان. امّ الفضائل «توحید» و امّ الزّذائل «شُرک» است. از این جهت انبیاء علیهم السلام سعی می کنند «شُرک» را از دل ها ریشه کن گردد و «توحید» در اعماق جان ها رسوخ پیدا کند و آن به این سادگی حاصل نمی شود که انسان با یک سلسله اعمال عبادی که انجام می دهد، اطمینان پیدا کند که واقعاً «موحد» شده و آلودگی «شُرک» از صفحهٔ جانش زدوده شده است؛ چون از نظر قرآن کریم ما «مؤمن مشرک» هم داریم؛ یعنی در عین حال که «مؤمن» است، «مشرک» نیز هست. چنان که می فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾
اکثر کسانی که ایمان به الله دارند، مشرکند.

البته ایمان و کفر با هم قابل جمع نمی باشند؛ زیرا اجتماع ضدّین می شود و آن محال است. اما ممکن است ایمان با شرک در فردی یا گروهی جمع بشود. همچنان که در آیه بالا به آن اشاره شد.

مخلص مشرک!

به هر حال اگر تحلیل کنیم اکثر کسانی که ایمان به الله دارند، مشرک از آب در می آیند که غیر الله را هم در شؤون زندگی خود، مؤثر می دانند و به آن دلبستگی دارند. یگانه شناسی کار آسانی نیست که انسان جزیک معبود در عالم نشناسد

و واقعاً موّحد باشد، جز او کسی را مطاع خود نداند و جز او چیزی یا کسی را مؤثّر مستقلّ در عالم معتقد نباشد. حتّی «مخلصِ مشرک» هم داریم که باز قرآن می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ

إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ!﴾

و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند، [ولی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می‌ورزند!.

مردمی هستند که در هنگام خوشی و رفاه، با خدا رابطه‌ای ندارند؛ اما همین که در تنگنای مشکلات و میان کشتی وسط دریا و در حال غرق شدن قرار گرفتند [با خدا رابطه برقرار می‌کنند و] خدا را با اخلاص می‌خوانند که ای خدا! اگر ما را نجات بدهی در عمل به دستورات دین چنین و چنان می‌کنیم... ولی همین که خدا آنها را از مشکلات نجات داد، همه چیز را فراموش کرده؛ «مشرک» می‌شوند.

مفهوم عبادت

«عبادت» و «پرستش» یعنی: نهایت خضوع و تذلل^۲ عابد در مقابل معبود. تسلیم محض او شدن؛ تمام وجود خود را در اختیار او قرار دادن و او را حاکم مطلق بر سر نوشت خود شناختن و منشأ این خضوع و تذلل، فقر و احتیاج و نیاز است. طبعاً فقر و نیاز، آدمی را وادار می‌کند تا نزد موجودی که به او محتاج است اظهار تذلل کند.

فقر انسان، فقر همه جانبه است. انسان در اصل وجود و هستی فقیر است و

۱. سورة عنکبوت، آیه ۶۵.

۲. تذلل: فروتنی کردن.

نیاز به موجود خارج از وجود خودش دارد. یعنی هستی اش مال خودش نیست و به او داده‌اند. همه ما که اینجا نشسته‌ایم صد سال پیش نبودیم و صد سال بعد هم نخواهیم بود. در این وسط که هستیم این هستی را به ما داده‌اند و بعد هم ما می‌گیرند! پس ما در وجود خود فقیر و محتاجیم به کسی که به ما هستی بدهد حال که موجود شده‌ایم باز در ابزار زندگی محتاج به غیر خودمان هستیم که به ما ابزار داخلی و خارجی را بدهد. در داخل وجودمان چشم و گوش و عقل و هوش و کلیه و ریه و کبد و دست و پا و... را لازم داریم و هیچکدام از اینها حدوداً و بقاء^۱ در اختیار خود ما نیست یعنی به ما داده‌اند و هر لحظه هم می‌تواند آن کسی که به ما داده است از ما بگیرد. چشم ما را کور و گوش ما را کر کند. کلیه و ریه و کبد را بیمار و دستگاه عقل و فکر ما را مختل سازد. این از داخل و اما در خارج از وجود خود نیز به صدها و هزارها وسایل از زمین و آسمان از جماد و نبات و حیوان و انسان نیازمندیم و هیچ کدام از اینها نیز در اختیار ما نیست قدر مسلم به هوا محتاجیم که نفس بکشیم و زنده بمانیم. اگر چند دقیقه به ما هوا نرسد؛ مرده‌ایم. همچنین به نور و آب و خاک و آتش محتاجیم و اینها را ما نه خود به وجود آورده‌ایم و نه می‌توانیم برای همیشه آنها را نگه بداریم نه ابزار داخلی و نه ابزار خارج از وجود ما، هیچکدام در اختیار ما نیستند؛ همه در اختیار آن کسی است که به ما و اینها هستی داده است. پس آنچه که انسان پیش از همه چیز به آن پی می‌برد؛ فقر و نیاز همه جانبه خودش است. می‌فهمد که سراپا فقر است و از داخل و خارج وجودش فقیر و نیازمند است و لذا باید بکوشد تا بفهمد که به چه کسی محتاج است؟ آنچه که در اطرافش از جماد و نبات و حیوان هستند از خودش پائین‌ترند و انسان‌ها هم که مانند خودش نیازمندند و تمام عالم یک گداخانه درست و حسابی است و همگی دست حاجت به سوی کسی دراز کرده‌اند که هستی بخش آنهاست و او

۱: حدوداً و بقاء؛ بوجود آمدن و ماندن.

هم با کمال رأفت و رحمت ندا داده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ!﴾

ای مردم! شما همگی نیازمندان به الله هستید و الله، تنها اوست که غنی حمید است.^۱

جهل و سفاهت، منشأ پرستش غیر خدا

آری! انسان فقیر مطلق باید به حکم عقلش دست به دامن غنی مطلق بزند و منحصرأ عبادت و پرستش به درگاه او ببرد و گرنه همانطور که قبلاً اشاره شد به فرموده حضرت سید الساجدین (علیه السلام):

﴿وَرَأَيْتُ أَنْ طَلَبَ الْمُحْتَاجُ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهٌ مِنْ رَأْيِهِ وَضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ؛^۲

گدا به گدا اظهار حاجت کردن سفاهت رأی است و ضلالت عقل.﴾

ما فقیر مطلقیم و نیازمند به غنی مطلق. غنی مطلق نیز در عالم جز ذات اقدس «الله» هیچ موجودی نیست و لذا جز الله هیچ موجودی سزاوار پرستش نیست. بنابراین آیا ذات اقدس «الله» غنی مطلق را کنار گذاشتن و بت‌ها، این موجودات مرده فاقد هرگونه کمالی را پرستیدن، منشائی جز جهل و سفاهت دارد؟! از این روست که می‌بینیم خداوند رحمان رحیم با لحنی توبیخ‌آمیز می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَبْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ؛^۳

اینها غیر خدا موجوداتی را می‌پرستند که نه زیانی می‌توانند به آنها برسانند و نه نفعی [و این جاهلانه‌ترین نوع تذلل است].﴾

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. صحیفه سجادیه، صفحه ۱۳۴.

۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

هستی موجودات از خدا

نکته شایان توجه این که عبارت «لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» انحصار به بت‌ها ندارد بلکه همه موجودات عالم ما سِوای الله همین طورند؛ زیرا هیچ موجودی جز خدا از خود هستی ندارد و طبعاً ضرر و نفعی هم از خود ندارد و اصلاً موجود مخلوق نه ذاتاً موجود است و نه ذاتاً ضار و نافع. هم وجودش عرضی است و هم خاصیت اثر بخشی‌اش.

مثلاً آب را می‌گوییم حیات بخش است؛ آیا خودش ذاتاً حیات بخش است؟ خیر! خاصیت حیات بخشی را به او داده‌اند و اگر بخواهند آن را تبدیل به سیل ویرانگر می‌کنند.

آن کس که آتش را برای تأمین رفاه زندگی بشر آفریده است، اگر بخواهد، آن را مبدل به شعله‌های سوزانی می‌کند که منطقه‌ای از زندگی بشر را تبدیل به خاکستری سازد. مگر هوا وسیله حیات ما نیست؟ آن هوا آفرین اگر بخواهد همین را طوفانی سهمگین و زندگی برانداز می‌گرداند! زمین، خاک زیر پای ما و آسایشگاه ماست، همین را زلزله در ارکانش می‌افکند و همه چیز را زیر و رو می‌کند! پس اینها خودشان ضار و نافع نیستند. آن کسی که هستی به آنها داده، خاصیت نفع و ضرر رسانی را هم به آنها داده است و در هر لحظه که بخواهد از آنها می‌گیرد. خاصیت احراق آتش اگر از آن خودش بود؛ هیچگاه از دست نمی‌داد ولی هستی بخش او می‌گوید: این خاصیت را ما از آتشِ نمرودی گرفتیم.

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ!﴾
گفتیم ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش.

درباره «آب دریا» نیز می‌فرماید:



﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ
كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾^۱

به موسی گفتیم با عصای خود به دریا بزن، دریا شکافته شد و
راهی خشک برای امت موسی آماده گردید.

﴿وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ﴾^۲
موسی و همراهانش را نجات دادیم و سپس دیگران [فرعون و
لشکرش] را [در همان آب] غرق کردیم.

آب رود نیل را که فرعون می‌گفت:

﴿هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِي﴾^۳

تمام این نهرها تحت فرمان منند.

چنان کردیم که وقتی آل فرعون می‌خواستند از آن بردارند، خون می‌شد!
موسی و یارانش که می‌خواستند بردارند آب صاف و زلال می‌گشت.^۴ آن کیست
که همه چیز عالم، مطیع فرمان اوست؟

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً
وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا
تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۵

ای مردم! پروردگار خود را بپرستید. آن کس که شما و

۱. سوره شعراء، آیه ۶۳.

۲. همان، آیات ۶۵ و ۶۶.

۳. سوره زخرف، آیه ۵۱.

۴. تفسیر نورالثقلین، جلد ۲، صفحه ۵۹.

۵. سوره بقره، آیات ۲۱ و ۲۲.

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

گذشتگان پیش از شما را آفرید آن کس که زمین را بستر شما
و آسمان را همچون سقفی بالای سر شما قرارداد و از آسمان آب
فرستاد و به وسیله آن میوه‌ها را پرورش داد تا روزی شما باشند و
بنابراین برای خدا شریک‌هایی قرار ندهید در حالی که می‌دانید
[اینها موجوداتی لایضراً و لا ینفعند].»

توجیه غلط بت پرستان در شفاعت بت‌ها

خداوند متعال توجیه غلط بت پرستان را برای بت پرستی خویش چنین بیان
می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ!﴾

می‌گویند این بت‌ها شفیع‌های ما در نزد خدا هستند [ما اینها
را عبادت می‌کنیم برای اینکه اینها هم برای ما در نزد خدا
شفاعت کنند].»

در سوره مبارکه زمر نیز این مضمون آمده است:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ
زُلْفَىٰ ۚ﴾

کسانی که غیر خدا اولیایی برای خویش اتخاذ کرده‌اند
[می‌گویند] ما اینها را عبادت نمی‌کنیم مگر برای اینکه ما
را به خدا نزدیک کنند.

آیا شفاعت مستلزم عبادت است؟ اگر بخواهیم کسی را شفیع خود در نزد
کسی قرار دهیم باید عبادتش کنیم؟ در صورتی که چنان‌که گفتیم معبود باید

۱. سوره یونس، آیه ۱۸.

۲. سوره زمر، آیه ۳.



غنی مطلق باشد و معقول نیست غنی مطلق در نزد دیگری شفیع بشود؛ پس اگر این بت‌ها غنی مطلقند شفیع شدنشان معقول نیست و اگر فقیرند معبود بودنشان معقول نیست و اصلاً موجودی که «لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ» است نه سزاوار عبادت است و نه سزاوار شفاعت.

در آیه شریفه دو مطلب مورد ذم و نکوهش قرار گرفته است: اولاً عبادت بت‌های «لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ». ثانیاً اعتقاد به شفاعت آنها و توقع شفاعت از آنها به عنوان انگیزه و هدف از عبادت آنها.

وظیفه اسلامی؛ مبارزه با مظاهر شرک

چنان‌که در آیات شریفه قرآن می‌بینیم، یکی از وظایف حتمی مسلمانان، قتال با مشرکان است؛ حالا آنان مهاجم علنی باشند و یا توطئه مخفیانه داشته باشند و یا حتی اصلاً مهاجم نباشند، بلکه در یک گوشه دنیا، زندگی آرام مشرکانه داشته باشند، باز هم مسلمانان موظفند به سراغ آنها بروند و آنها را به توحید دعوت کنند و اگر در برابرشان مقاومت کردند، با آنها به مقاتله برخیزند؛ مثل یک هیأت پزشکی که به جایی اعزام می‌شوند تا مثلاً میکرب بیماری «وبا» را از بین ببرند، اگر آنها مقاومت کردند و مانع کار پزشکان شدند، ناچار اینان باید آن بیماران مبتلا به «وبا» را نابود کنند تا آن بیماری مسری به سایر مناطق سرایت نکند و هزاران نفر را مبتلا نسازد.

درباره مشرکین دستور این است که مسلمانان، نخست آنها را به توحید دعوت کنند؛ البته بدون اکراه، چون توحید مسأله‌ای عقیدتی است و عقیده و ایمان، هرگز با اکراه و اجبار حاصل نمی‌شود؛ بلکه نیازه تفکر و تعقل و استدلال دارد. حال اگر آنان با مطالعه و تفکر در آثار صنع و نظام آفرینش به حقیقت پی ببرند و فهمیدند و پذیرفتند، دیگر مشکلی در کار نیست؛ اما اگر در مقابل مسلمین ایستادگی کردند

و مانع نشر دعوت توحید در میان بندگان خدا شدند، در این صورت گروه تبلیغی مسلمان وظیفه دارند با مشرکان به مقاتله بپردازند و مانع را از سر راه خود بردارند و ندای خدا را به گوش بندگان خدا برسانند؛ چون مسأله توحید تعارف بردار نیست، سعادت ابدی بندگان خدا در توحید است و خدا هم می خواهد بندگان را به سعادت ابدی برساند و لذا اگر مانعی سر راه قرار گرفت، وظیفه است که رفع مانع شود. آیات راجع به این مطلب را قبلاً خواندیم که می فرمود:

﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ
وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾

در کمین مشرکان بنشینید و آنها را در محاصره قرار داده و
اسیرشان کنید و سرانجام آنها را به قتل برسانید.

چون باید بساط شرک از صفحه زندگی بشر برچیده شود و توحید در اعماق
قلوب آدمیان جایگزین گردد و حیات ابدی انسان تأمین شود.

اما درباره اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری؛ مسلمانان وظیفه دارند آنها را
به اسلام دعوت کنند، اگر پذیرفتند که مطلوب، حاصل است ولی اگر آنها نیز
در مقابل حکومت اسلامی مقاومت کردند و مانع نشر دعوت اسلامی شدند، در
این صورت، مسلمانان وظیفه مقابله با آنها را دارند؛ و اگر اسلام را نپذیرفتند اما
مقاومت هم نکرده و مانع نشر دعوت اسلام نشدند، در این صورت می توانند
تحت حمایت حکومت اسلامی درآمده، بطور مسالمت آمیز زندگی کنند و به
صورت یک اقلیت مذهبی سالم در کشور مسلمانان بمانند و دولت اسلامی
نیز موظف است موجبات رفاه و امنیت آنها را از جهت مال و جان و عرضشان
فراهم سازد ولی مشروط به اینکه «جزیه» بدهند.



عقیده شرک آمیز اهل کتاب

حال که سخن از «جزیه» به میان آمد لازم است به نکته‌ای که قابل تأمل است اشاره کنیم. در آیه شریفه آمده است:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾

مقاتله کنید با کسانی که ایمان به الله و روز قیامت نمی‌آورند و آنچه را که خدا و رسولش تحریم کرده‌اند، حرام نمی‌شمارند و دین حق را نمی‌پذیرند، [اینان] همان کسانی هستند که به آنها کتاب داده شده است [شما مسلمانان با آنها مقاتله کنید] تا وقتی که خاضعانه با دست خود جزیه را بپردازند.

نکته‌ای که احتیاج به توضیح دارد این است که آیه شریفه، اهل کتاب را به نداشتن ایمان به الله و روز قیامت توصیف می‌کند و حال آنکه می‌دانیم اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری ایمان به خدا و روز قیامت دارند! پس این چگونه توجیه می‌شود؟ در جواب ممکن است گفته شود که آنها «ادّعیای ایمان به الله» دارند، اما آنچه که به نام «الله» توصیف می‌کنند اصلاً وجود ندارد و نامعقول است، زیرا آنها قائل به تثلیث، یعنی خدایان سه‌گانه: «پدر»، «پسر» و «روح القدس» هستند که در عین سه‌گانگی، یگانه می‌باشند. بدیهی است که این، مطلب نامعقولی است؛ آیا «سه» مساوی با «یک» است؟! این را یک کودک دبستانی هم نمی‌پذیرد، و لذا برای حفظ آبرو، دست به توجیه نادرستی می‌زنند و می‌گویند: این از مسائلی است

که عقل به آن راه نمی یابد و از راه دل باید به آن دست یافت و تعبداً باید پذیرفت!!
دینی که اصل اساسی آن نامعقول است، پیدا است که چه محصولی خواهد
داشت و هر مسلک و مذهب باطلی هم می تواند چنین توجیهی داشته باشد و
لذا خداوند حکیم با خطاب عتاب آمیز می فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ... وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً اَنْتَهُوا!﴾

ای اهل کتاب! در دین خود، غلو [زیاده روی] نکنید... و نگویید
[خداوند] سه گانه است [از این سخن] خودداری کنید.

و همچنین می فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾

آنان که گفتند: خداوند، سومین سه تاست، بطور مسلم کافر
شدند.

پس اهل کتاب با اینکه ادعای توحید دارند در واقع موحد نیستند و به فرموده
قرآن: ﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ به الله ایمان ندارند و کافند؛ چون تثلیث (سه خدایی)
با توحید (یک خدایی) نمی سازد و علاوه بر این، به قیامت هم معتقد نیستند؛
زیرا چنان که از گفته هایشان استفاده می شود آنها معتقد به «معاد روحانی»
هستند، در حالی که ما معتقد به «معاد جسمانی» هستیم؛ یعنی روز قیامت
همین جسمی که الآن در دنیا هست با روحی که متعلق به اوست، خواهد آمد
نه روح تنها و نه با جسم دیگر، ولی آنها می گویند: روح، بدون جسم در عالم
قیامت محشور می شود. لذا قرآن می فرماید:

﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾

نه به الله ایمان دارند و نه به روز آخر.



۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۲. سوره مائده، آیه ۷۳.

۳. سوره توبه، آیه ۲۹.

بعد می فرماید:

﴿لَا يَحْرَمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ!﴾

اهل کتاب، آن چه را که خدا و رسولش تحریم کرده اند
حرام نمی شمارند.

ظاهراً مقصود این است که به ارتکاب محرمات تظاهر می کنند. در صورتی
که یک اقلیت مذهبی، در یک کشور اسلامی، نمی توانند به ارتکاب محرمات
تظاهر بنمایند؛ مثلاً بطور علنی شرب خمر کنند یا گوشت خوک بخورند. این
هتک حرمت اسلام است و آنها مُجاز به این عمل نمی باشند.

﴿وَلَا يَذِينُونَ دِينَ الْحَقِّ﴾

دین حق را که همان اسلام است در مجموع نمی پذیرند.

۳۱۱

پس اگر می خواهند تحت حمایت حکومت اسلامی قرار بگیرند باید «جزیه»
بدهند تا نشان این باشد که سر جنگ با اسلام و مسلمین ندارند؛ آن هم «عَنْ يَدٍ وَ
هُمْ صَاغِرُونَ» تا وقتی که خاضعانه با دست خود جزیه بدهند.

انحراف فکری و عقیدتی اهل کتاب

یکی دیگر از انحرافات فکری و عقیدتی اهل کتاب اینکه معتقدند عَزِيز پسر
خداست می فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّ بْنُ اللَّهِ^۱﴾

طایفه یهود گفتند: عَزِيز پسر خداست.

این گفتار نیز شاهد بر شرک آنها در عقیده است! زیرا فرزند داشتن مستلزم
جسمیت است و نشان می دهد که یهود قائل به جسمیت خدا می باشند، زیرا

۱. سورة توبه، آیه ۲۹.

۲. سورة توبه، آیه ۳۰.

معنای فرزند داشتن، جدا شدن جزئی از پدر است و این از تبعات جسم است که مَرکَب از اجزاء است. پس این عقیده هم نشان می‌دهد که یهود، «ایمان به الله» ندارند، زیرا به فرموده قرآن کریم، «الله»:

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾

نه از چیزی جدا شده و نه چیزی از او جدا شده است.

آیا عَزِیز و عیسی علیه السلام فرزندان خدا؟!

حالا اگر ما از یهودیان و مسیحیان فعلی بپرسیم: آیا به راستی شما عَزِیز و عیسی را فرزندان خدا می‌دانید؟! ممکن است بگویند: نه! ما آنها را پسر خدا نمی‌دانیم، بلکه این یک مقام و عنوان تشریفی است که برای آنها قائلیم و از باب تکریم و تعظیم می‌گوییم «پسر خدا» هستند، نه اینکه فرزند جدا شده‌ای از خدا باشند.

ما هم می‌گوییم: البته اگر مطلب چنین بود، مشکلی نداشتیم؛ زیرا عنوان تشریفی به کسی یا چیزی دادن اشکالی ندارد. ما مسلمان‌ها نیز اینگونه عناوین تشریفی را داریم، مثلاً کعبه را «بیت الله»، یعنی «خانه خدا» می‌نامیم با اینکه خدا خانه نمی‌خواهد. خانه را کسی می‌خواهد که خود را از سرما و گرما و آسیب دزدان و درندگان در امان نگه دارد، خدا که ترسی از مخلوقات خود ندارد. این یک عنوان تشریفی است که با انتساب به خدا، اثبات شرافت و عظمت برای آن خانه سنگ و گلی می‌شود و یا درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوییم: «یَدُ الله»، «عَیْنُ الله» و «أُذُنُ الله»، یعنی دست خدا، چشم خدا و گوش خداست. ما که «العیاذ بالله» خدا را جسم مَرکَب از دست و چشم و گوش نمی‌دانیم، بلکه این بعنوان «تشریف» است و می‌خواهیم برای آن حضرت، عظمت و شرافت قائل شویم و بگوییم او مظهر علم و قدرت خداست؛ یعنی همانگونه که خدا عالم به همه چیز و قادر بر همه کار است، علی علیه السلام نیز به اذن خدا چنین است



و یا حضرت امام سیدالسادین عَلَيْهِ السَّلَام در خطبه شریفه اش در مسجد اُموی فرمود:

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَصَفَا؛

من پسر مکه و منی هستم، من پسر زمزم و صفا هستم».

یعنی در دامن این اماکن قدسیّه و شعائر الهیّه پرورش یافته ام و یا در دعای

ندبه خطاب به امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام عرض می کنیم:

«يَا بْنَ ظَهِّ وَالْمُحْكَمَاتِ، يَا بْنَ يَسَ وَالذَّارِيَاتِ، يَا بْنَ الطُّورِ

وَالْعَادِيَاتِ»؛

مقصود اینکه ای امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام! تو مظهر اسرار سوره های قرآن و تجسم بخش

حقایق آسمانی و وحی الهی هستی. این تعبیرات، تعبیرات «تشریفی» است نه

«تولیدی» که به معنای جدا شدن جسمی از جسم دیگر باشد.

خلاصه اینکه عنوان تشریفی اشکالی ندارد، ولی مقصود نیاکان شما

از «ابن الله»، این نبوده است، شما برای حفظ آبروی گذشتگانتان این گونه

توجیه می کنید، چنانکه می بینیم خدا که به مقصود نیاکان شما آگاه تر از

شماست، می فرماید: آنها به معنای حقیقی برای خدا «فرزند» قائل بودند،

اگر نه مذمتشان نمی کرد و گفتار آنها را مشابه گفتار مشرکان نمی دانست،

چنانکه در آیه بعد می خوانیم.

حال در این میان، ما حرف چه کسی را قبول کنیم؟ آیا حرف شما را قبول کنیم

که می گوید: گذشتگان ما، عزیر و مسیح را «ابن الله» نمی دانستند، بلکه تشریفاً

چنین می گفتند؛ یا حرف خدا را قبول کنیم که می فرماید: آنها واقعاً عزیر و مسیح

را «پسر حقیقی خدا» می دانستند؟ طبیعی است ما حرف خدا را قبول می کنیم که

اهل کتاب را مذمت کرده و گفتار آنها را به گفتار مشرکین تشبیه می کند و می فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ﴾^۱
یهود گفتند: عُزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح، پسر خداست. این سخنی است که با دهان خود می‌گویند و همانند گفتار کافران پیشین است.^۲

اگر عنوان «ابن الله» را تشریفاً می‌گفتند خدا گفتارشان را تشبیه به گفتار مشرکان نمی‌کرد و نفرینشان نمی‌فرمود: ﴿قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَلَمْ يَكُنْ خدای آنها را بکشد (چگونه دروغ می‌گویند و به راه کج می‌روند)﴾. این آیه، «شرک اهل کتاب» را در عقیده، نشان می‌دهد.

برداشت غلط وهابیون از آیه شریفه و صدور فتوایی ظالمانه

خداوند متعال در جمله آخر آیه ۶۷ از سوره زمر می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲

منزه و بلند مرتبه است خدا از شریک‌هایی که آنها برایش می‌سازند.^۱

شما بت‌ها را در عبادت شریک خدا قرار می‌دهید و همچنین آنها را شفیع در نزد خدا می‌پندارید در حالی که خدا نه بت‌ها را شایسته عبادت می‌داند و نه آنها را به عنوان شفیع در نزد خود می‌شناسد. این آیه از آیاتی است که فرقه وهابیه آن را مستمسک قرار داده‌اند و به شیعه می‌تازند و می‌گویند: شما معتقد به شفاعت امامان‌تان هستید در صورتی که این آیه «اعتقاد به شفاعت بت‌ها» و «شفاعت خواهی از آنها» را شرک و پرستش غیر خدا دانسته و مورد ذم و نکوهش قرار داده است.

۱. سوره توبه، آیه ۳۰.

۲. سوره زمر، آیه ۶۷.



رئیس این فرقه «محمّد بن عبد الوهّاب» براساس همین برداشت غلط از آیه؛ شیعه را مشرک معرفی کرده و فتوا به حلال بودن تصرّف اموال و ریختن خونشان داده است. به این چند جمله از گفتار او که ذیل همین آیه آورده است توجّه فرمایید:

«فَاخْبَرَاتُهُ مَنْ جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ وَسَائِطَ يَسْأَلُهُمُ الشَّفَاعَةَ

فَقَدْ عَبْدَهُمْ وَاشْرَكَ بِهِمْ؛

خدا در این آیه به مردم اعلام کرده که هر کس بین خود و خدا وسایطی قرار داده و از آن وسایط درخواست شفاعت نماید، با این عمل وسایط را پرستش کرده و به وسیله آنها شرک به خدا آورده است».

تفسیر به رأی رئیس فرقه وهّابیه

ملاحظه می فرمایید که «رئیس فرقه وهّابیه» با چه جرأت و بی باکی آیه شریفه را براساس رأی خود تفسیر کرده و عقیده شخصی خود را به ذات اقدس حق نسبت داده و با کمال صراحت می گوید: خدا چنین فرموده است و حال آنکه آیه نمی گوید استشفاع از وسایط، شرک و پرستش غیر خداست بلکه می گوید: این بت پرست ها علاوه بر عمل مشرکانه شان که عبادت بت هاست؛ یک عقیده جاهلانه هم دارند و آن اینکه اعتقاد به شفاعت بت ها «موجودات لا یَضُرُّوْا لَا یَنْفَعُ» دارند و این اعتقاد جاهلانه را مصحّح آن عمل مشرکانه خود می پندارند.

بنابراین از کجای آیه استفاده می شود که اتخاذ وسایط بین خود و خدا و استشفاع از آنها شرک است و عبادت غیر خداست؟ این همان تفسیر به رأی است و جایگاه چنین مفسّری جهنّم است. جمله دیگری هم دارد که می گوید:

«وَمَنْ اعْتَقَدَ فِي حَيٍّ أَوْ مَيِّتٍ أَنَّهُ يُقَرِّبُ إِلَى اللَّهِ أَوْ يَشْفَعُ
عِنْدَهُ فِي حَاجَةٍ مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا فَقَدْ أَشْرَكَ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ وَ
اعْتَقَدَ مَا لَا يَحِلُّ كَمَا اعْتَقَدَ الْمُشْرِكُونَ فِي الْأَوْثَانِ وَصَارَ حَالُ
الْمَالِ وَالْدَّمِ»^۱

هرکس دربارهٔ زنده یا مرده‌ای معتقد باشد که او آدمی را به خدا نزدیک می‌سازد و یا می‌تواند در نزد خدا برای برآوردن حاجتی از حوائج دنیا شفاعت نماید؛ چنین کسی بطور مسلم مشرک است چه آن‌که غیر خدا را شریک خدا قرار داده و اعتقادی ناروا در دل گرفته است همانند اعتقادی که مشرکان دربارهٔ بت‌ها داشته‌اند و لذا بر اثر این اعتقاد شرک‌آمیز مال و خوش حلال است و باید مالش به غارت برود و خوشش نیز ریخته شود!!».

جلوه‌های فریبندهٔ فقیران غنی نما و زشت‌رویان زیبا نما

انسان وقتی در خود بیندیشد، آنچه که پیش از همه چیز به آن پی می‌برد فقر همه جانبهٔ خودش است؛ یعنی می‌فهمد که درهستی و وجود، فقیر و نیازمند به خارج از خودش می‌باشد. همچنین در تمام ابزار زندگی از داخل و خارج محتاج است و باید کسی را طلب کند و به او بپیوندد که غنی مطلق است. چون خودش فقیر مطلق است، باید دست حاجت به سوی کسی ببرد که او غنی مطلق است یعنی کسی که هستی و تمام صفات کمال، از آن خود اوست و به خارج از خود نیازی ندارد و صمد است.

صمد یعنی موجودی که همه به او محتاجند و او به کسی محتاج نیست و مکتفی بالذات است و چنین موجودی در عالم جز ذات اقدس الله جلّ جلاله نیست. «الله الصمد». بقیه همه مخلوقند و مخلوق یعنی چیزی که ذاتاً عدم است و

۱. کشف الارتباب، صفحه ۲۳۹، نقل از کشف الشبهات ابن عبدالوهاب.

در هستی و وجود و سایر کمالات وجود، احتیاج به غیر خود دارد. این مطلبی است که انسان قبل از همه چیز می‌فهمد ولی مشکلیش این است که سرراش فقیران غنی‌نما پیدا می‌شوند و خودشان را «غنی» نشان می‌دهند و انسان را به خود دعوت می‌کنند و چنین وانمود می‌نمایند که ما همان هستیم که فطرتاً دنبالش می‌گردی و می‌خواهی نیازمندی‌هایت را برطرف سازد و از فقر به غنایت برساند. پول، مقام، مسکن و مَرَكَب و... به بیان دیگری می‌گوییم: انسان بر حسب سرشت اولیه اش عشق به جمال دارد و همان عشق به جمال است که او را در برابر موجودی که اندک جمالی دارد به خاک می‌افکند و به خضوع و تذلل و اِستغاثه می‌دارد. اینجاست که باز زشت‌های زیبا‌نما سرراش سبزی می‌شوند و از فطرت جمال‌طلبی او سوءاستفاده کرده و او را به خود دعوت می‌کنند و سرگرمش می‌سازند و او را از رفتن به سوی آن جمیل و زیبای مطلق بازمی‌دارند و آن بیچاره هم یک عمر با همین گداهای توانگر نما و زشت‌های زیبا‌نما سرگرم می‌شود و خود را به تباهی می‌کشد و لذا قرآن می‌فرماید:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْبِ!﴾
محبّت امور مادی از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره
و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و مزارع در نظر مردم آرایش شده
است.﴾

چون تزئین و آرایش وقتی است که خودش زیبا نیست. با هفت قلم آرایش زیبا نشانش می‌دهند تا دلی را برابیند. حال قرآن می‌گوید: تمام اینها که می‌بینید از زنان و فرزندان و پول‌های فراوان از طلا و نقره و مَرَكَب‌های عالی و... همه آرایش شده‌اند.

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

﴿إِنْ كُلُّ ذَلِكْ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾

همه اینها بهره‌های [اندک و زودگذر] دنیا است.^۱

انسان غافل بی خبر خودش را فدای اینها می‌کند در صورتی که: ﴿وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾^۲ پایان نیک و زندگی خوش در نزد خداست که ندا برگوش جان آدمیان افکنده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۳

ای مردمان! شما نیازمندان به الله هستید. [اشتباه نکنید،
غیرالله را که همه فقیرانند به جای الله نشانید] تنها الله
است که غنی حمید است.^۴

شما در خویش احساس نیازی نمی‌کنید اما خطای در تطبیق کرده و فقیر را به
جای غنی گرفته‌اید و با عرض حاجت به او، خود را به هلاک ابدی می‌افکنید.

تأکید قرآن بر مالکیت مطلقه خداوند

خداوند متعال در قرآن کریم به آنان که از راه به بیراهه رفته‌اند می‌فرماید: ای
راه گم کرده‌ها! وای به دامن موجودات «لَا يَضُرُّوْا لَا يَنْفَعُ» افتاده‌ها! توجه کنید! و
آگاه باشید:

﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾^۱

تمام آن که و آنچه که در آسمان‌ها و زمین است از آن الله و
ملک الله است.^۲

هیچ موجودی در عالم کاره‌ای نیست. آن کس که در جهان هستی همه

۱. سوره زخرف، آیه ۳۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۴.

۳. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۴. سوره یونس، آیه ۶۶.



کاره است تنها «الله» است. مالک و مَلِک مطلق «الله» است. بنابراین، سر به آستان دیگران نهادن و دست حاجت به سوی آنها دراز کردن، سفاهت و جهالت است. چقدر این جمله که نشان دهنده مالکیت مطلقه «الله» است در قرآن تکرار شده است تا «حقیقت توحید» که سرمایه اصلی سعادت آدمی است در دلها ثابت و راسخ گردد. گاهی در دنیا سه آیه پشت سرهم با فاصله کوتاه و گاهی در اول و آخر یک آیه این مطلب مکرر آمده است. از باب مثل در آیات اول سوره حدید که غالباً با آنها مأنوسیم ملاحظه می فرمایید از اول سوره پس از بسم الله آغاز می شود:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ آنچه در آسمانها و زمین است؛ تسبیح خدا می گویند و مالکیت «الله» و مملوکیّت خود را نشان می دهند. آیه بعد:

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾

فرمانروایی در آسمانها و زمین از آن «الله» است. اوست که زنده می کند و می میراند.

بار سوم با فاصله یک آیه می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾^۲

اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفریده و استیلا بر عرش یافته است.

۱. سوره حدید، آیه ۲.

۲. سوره حدید، آیه ۳.

و بار چهارم در آیه پنجم:

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾

فرمانروایی در آسمان‌ها و زمین از آن او و بازگشت تمام امور به
سوی اوست.

در ضمن پنج آیه پشت سرهم، چهار بار موضوع مالکیت و حاکمیت «الله»
در عالم مورد تأکید قرار گرفته است. در آیه الکرسی که یک آیه بیش نیست دوبار
این حقیقت بیان شده است:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ... وَسِعَ
كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۲

تفاوت مالکیت ما با مالکیت خدا

البته به این حقیقت نیز توجه داریم که مالکیت خدا با مالکیت ما فرق دارد.
مالکیت ما یک امر اعتباری و قراردادی است نه مالکیت حقیقی و جوهری.
مثلاً من که مالک این عبا هستم یعنی از نظر تنظیم روابط امور زندگی این چنین
قرارداده شده که وقتی من آن را از شما خریدم آن در اختیار من قرار گیرد و من
بتوانم آن را بپوشم و وقتی هم آن را فروختم از اختیار من خارج شده و در اختیار
دیگری قرار گیرد.

رابطه‌ای که با خریدن و فروختن در حال تغییر و تبدیل است در واقع ملکیتی
نیست. در آن موقع هم که مالک آن هستم حق ندارم آن را قطعه‌قطعه کرده یا
بسوزانم، بلکه فقط می‌توانم آن را بپوشم. چون مالک حقیقی آن خداست. تنها

۱. سوره حدید، آیات ۱ تا ۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵.



در حدّ پوشیدن به من اذن تصرّف داده است. افراد سفیهی^۱ خیال می‌کنند که مال خودشان هستند و می‌گویند من می‌خواهم خودم را بگشم! غافل از اینکه نه خودشان مال خودشان هستند و نه لباس و مسکن و مرکبشان مال خودشان است. همه چیز ذاتاً و جوهرراً ملک خداست؛ مالکیت خدا نسبت به همه چیز عالم مالکیت حقیقی و جوهری است؛ همه چیز ذاتاً در قبضه قدرت خدا و وابسته به مشیت و خواست خداست. با خواست خدا موجود می‌شوند و با خواست خدا معدوم می‌گردند.

گاهی برای تقریب به ذهن این مثل را عرض کرده‌ام: این لامپ و این لوستر که هم‌اکنون از سقف این سالن آویخته است، اگر درک و شعور و چشمی داشت و موقعیت خود را در این فضا می‌دید و می‌فهمید که چگونه آویخته به سقف است و به هیچ جای دیگری بند نیست و تنها سقف است که او را نگه داشته است؛ اگر رهايش کند، افتاده و خرد شده است؛ اگر این واقعیت را درک می‌کرد و آویختگی خود را و قیومیت سقف را نسبت به خود مشاهده می‌نمود، قهراً از همه چیز چشم می‌پوشید و محکم به دامن سقف می‌چسبید و غیر از سقف چیزی نمی‌دید و جز «یا سقف!» چیزی نمی‌گفت! چون بقا و هستی خود را وابسته به سقف می‌دید.

اینک از باب تقریب به ذهن عرض می‌شود: تمام عالم مانند یک لامپ است که آویخته از سقف ربوبیت حضرت الله ﷻ است اساساً مخلوق، ذاتاً واقعیته جز تدلی و آویختگی به خالق ندارد.

﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۲

او با شماست در هر جا که هستید.

۱. سفیه: نادان، بی اطلاع.

۲. سوره حدید، آیه ۴.

معیتِ قَیُومِیَّهٗ «الله» است که هستی عالم امکان است. به انسان عقل و فهم و شعور داده‌اند تا در موقعیتِ خود بیندیشد و «تدلی» خود را و «قَیُومِیَّت» حضرت حق را درک کند. در آن موقع است که فریاد «یا حَیُّ یا قَیُّوم» از سویی‌ای قلبش برمی‌آورد و با پی بردن به اضطرابِ جوهری‌اش ناله‌ی «أَمِنْ یُحِیْبُ الْمُضْطَرِّ»^۱ از عمقِ جان‌ش سر می‌دهد و خود را یکجا به دامن «حَیِّ قَیُّوم» می‌افکند.

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ؟﴾

و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است؟

در آن صورت است که حضرت حَیِّ قَیُّوم او را به دامن لطفش می‌گیرد و تحت ولایت خود، تدبیرش می‌کند. مَیَّتِ وقتی از حرکت افتاد و خودش را زیر دست غَسَّال انداخت؛ غَسَّال او را به یمین و یسار می‌غلتاند و ترو خشکش می‌کند! اصحاب کُهِف وقتی از همه جا بریدند و خود را در دامن کوهی به دامن خدا انداختند؛ خدا هم آنها را به دامن لطف خود گرفت و مورد عنایتشان قرار داد. سیصد و نه سال آنها را بدون وسایل عادی و اسباب طبیعی زنده نگه داشت!

﴿وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ﴾^۲

آنها در خواب بودند و بی‌خبر از همه جا. این ما بودیم که آنها را از این پهلوی به آن پهلوی می‌چرخانیدیم تا ابدانشان نپوسد.

حال، آیه ۶۶ سوره یونس می‌گوید: ﴿أَلَا﴾ ای غفلت زده‌ها وای سربزه آستان دیگران نهاده‌ها! به هوش آیید و بدانید:

۱. سوره نمل، آیه ۶۲.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۵.

۳. سوره کُهِف، آیه ۱۸.



﴿إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ؛

هر چه که در آسمانها و زمین است از آن خدا و در قبضه قدرت خداست﴾.

﴿وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ؛

آنان که موجودات دیگر را شریک خدا قرار داده [و سر به آستانشان نهاده اند] از هیچ منطقی از عقل و وحی، اتباع و پیروی نکرده اند﴾.

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ؛

غیر از ظن و پندار و گمان، اساس و مبنای صحیحی در کار خود ندارند و جز دروغ و سخنان خلاف واقع مطلبی نمی گویند﴾.

مبادا در زمره زیانکاران باشیم (گناه بزرگ شرک)

البتّه می دانیم که پیامبر اکرم ﷺ معصوم است و هیچ ممکن نیست از او کوچکترین گناهی صادر شود تا چه رسد به اینکه او مشرک گردد، اما خداوند حکیم برای اینکه فوق العاده خطرناک بودن گناه شرک را به ما و دیگر بندگان شبهماند فرموده است: اگر فرضاً پیامبر اکرم ﷺ که مقرب ترین و محبوبترین بندگان و انبیاء و اولیاء در پیشگاهش می باشد اندک گرایشی به شرک پیدا کند تمام اعمالش حبط و بی ارزش می گردد و خودش در ردیف زیانکاران قرار می گیرد. پس ما هم باید با تنبّه گرفتن از این آیه درباره اعمالی که انجام می دهیم بیندیشیم که ما با اینکه اعمال عبادی از نماز و روزه و حج و زیارت و دیگر قُرَبات انجام می دهیم، ولی آن اثر معنوی که باید از این اعمال بگیریم نمی گیریم و آن صفا و لطافت و نورانیت که باید در قلب خویش احساس کنیم

نمی‌کنیم. آیا نباید احتمال بدهیم که شاید مبتلا به بیماری مُهلک شرک شده باشیم و خود توجّه نداریم و از این جهت خاسر و زیانکار گشته‌ایم. چون خسران و زیان در جریان معامله و داد و ستد تحقّق پیدا می‌کند.

از باب مثال: اگر متاع گرانبهائی داشته باشیم و آن را از روی جهل و نادانی به ثَمَن بَخَس و بهای ناچیزی فروخته باشیم، مسلماً خود را خاسر و ضرر کرده می‌شناسیم. ما در طول عمر خود در حال معامله و داد و ستد هستیم، چیزی می‌دهیم و چیزی می‌گیریم. متاع گرانبهائی ما همین سرمایه عمر ماست که مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

«إِنَّهُ لَيْسَ لِتَنَفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَتَّبِعُوهَا إِلَّا يَهَابًا»^۱

به هوش باشید که این عمر و جان شما بهایی جز بهشت ندارد.
حال آن را جز به بهشت خدا نفروشید».

بنابراین ما اگر این متاع گرانبهائی را دادیم و در عوض، این دنیای زودگذر فناپذیر را گرفتیم، به یقین زیان کرده و در زمره خاسرین قرار گرفته‌ایم. «سرمایه زکف رفت و به ربی نرسیدیم».

خدا هم با سوگند و قسم فرموده است:

«وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۲

قسم به عصر! [با معانی مختلفی که دارد] تمام انسان‌ها در خسران و زیان قرار گرفته‌اند [و سرمایه فوق‌العاده گرانبهائی عمر را با متاع قلیل و اندک دنیا معاوضه می‌کنند] تنها گروهی در این معامله سود می‌برند که مؤمن صالح‌العمل باشند».

۱. نهج البلاغه فیض، حکمت ۴۴۸.

۲. سوره عصر، آیات ۳ تا ۱.



از طرفی هم فرموده است: اگر مؤمن صالح العمل حتی پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله نیز (فرضاً) گرایش به شرک پیدا کند او هم اعمالش بی ارزش شده و در زمره خاسرین و زیانکاران قرار خواهد گرفت و لذا ما هم باید دقیقاً در حالات روحی خود بیندیشیم مبدا مبتلا به شرک شده باشیم و خود را موحد کامل عیار بپنداریم.

اعتقاد شیعیان امامیه در مورد امامان معصوم علیهم السلام

ما طایفه شیعه امامیه که متوسل به امامان علیهم السلام می شویم و آن مقربان درگاه خدا را واسطه و شفیع بین خود و خدا می دانیم آنگونه که هم احکام دین خود را از آنها می گیریم و هم در حل مشکلات و قضاء حاجات از آنها کمک می طلبیم، مشرک نیستیم زیرا گفتیم شرک به این معناست که غیر خدا را هر چه و هر که هست، همانند خدا مؤثر مستقل در عالم بدانیم و معتقد باشیم که او ذاتاً، هم وجود و هستی دارد و هم ذاتاً قادر بر ایجاد همه چیز می باشد؛ در صورتی که ما اساس مذهبمان «لا اله الا الله» است یعنی معتقدیم جز ذات اقدس الله جل جلاله همه موجودات عالم از پیامبران و امامان علیهم السلام گرفته تا آخر همه مخلوقند و مخلوق یعنی در حد ذات خود عدم است و هیچ است، به اراده خالقش هست می شود و به اذن و تقدیر خالقش حیات و قدرت بر اثرگذاری پیدا می کند و تا آنجا که او اذن و اجازه داده است می تواند در موجودات دیگر اثرگذار باشد و مشکلات آنها را حل و حاجاتشان را برآورد. از طرفی هم در قرآن کریمش فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و برای تقرب به او اتخاذ وسیله نمایید...»

با وسایلی که خودش مقرر داشته روبه سوی او ببرید. در حدیث هم آمده که:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ»^۱

خدا ابا دارد از اینکه کارها را بدون اسباب و وسایل به جریان

ببفکند».

پس آن آیه و این حدیث نشان می‌دهد که سنت تغییرناپذیر خدا در عالم این است که حوایج بندگانش را از طریق اسباب و وسایل برآورد و لذا بندگان نیز موظفند برای تقرّب به ربّ و خالق خود و برای حلّ مشکلات و قضاء حاجاتشان متوسّل به همان وسایلی بشوند که خود ذات اقدسش مقرر فرموده است و ما برای شناختن آن وسایل، چاره‌ای جز این نداریم که باید به احادیث و روایات مأثوره از رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم‌السلام که عدیل و مبین قرآن معرفی شده‌اند رجوع کنیم. ما وقتی به آن روایات و آن احادیث رجوع می‌کنیم می‌بینیم با بیانات بسیار روشن و مؤکد و مکرر ذوات مقدّسه امامان علیهم‌السلام یعنی امام امیرالمؤمنین علی علیهما السلام و یازده فرزند معصومش علیهم‌السلام را یکی پس از دیگری به عنوان «ولی» و «امام» و «حجت» و «باب الله الذی یؤقی منه» و «وجه الله الذی یتوجّه الیه الاولیاء» معرفی و مشخص می‌فرمایند.^۲

خلاصه اینکه ما شیعه امامیه امامان خود را هرگز همانند «خدا» مؤثر مستقلّ در عالم نمی‌دانیم تا مشرک باشیم بلکه ما آن بزرگواران را مخلوقی از مخلوقات خدا می‌دانیم که بدون اراده خدا اصلاً وجود و هستی ندارند تا بتوانند نفسی بکشند و کاری انجام بدهند. منتهی ما آنها را طبق آن احادیث مأثوره، مخلوق ممتازی می‌شناسیم که خالقشان آنها را از میان مخلوقاتش برگزیده و طریق تقرّب و راهیابی به سوی خودش قرار داده و فرموده است تنها دری که من از جانب

۱. کافی، جلد ۱، صفحه ۱۸۳.

۲. آنان که طالب تفصیل آن احادیث می‌باشند به منابع مربوطه از کتب شیعه و سنی مراجعه نمایند.



خودم به روی بندگانم باز کرده‌ام و خواسته‌ام از آن در روبه سوی من بیایند و با من در ارتباط باشند در خانه‌ی علی و آل علی علیه السلام است و بس. هر که از غیر آن در بخواهد به سوی من بیاید راهش نمی‌دهم و قبولش نمی‌کنم.

قرآن کریم قصه‌ی بنی اسرائیل را نقل کرده که خدا می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا
وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ!﴾

[به یاد آور] زمانی را که [به بنی اسرائیل] گفتیم داخل این شهر [بیت المقدس] بشوید و از نعمت‌های فراوان آن هر چه خواستید بخورید [با این شرط که] از درب مخصوص [معبد بیت المقدس] با خضوع و رکوع وارد شوید و به هنگام ورود بگویید حطه [یعنی خدایا! ما را بیامرز].

ما طریق ورود به شهر را مشخص کردیم و به آنها گفتیم از آن در و با حال رکوع وارد شوید و کلمه‌ی «حطه» را هم بگویید ولی آنها به جای اینکه تسلیم در مقابل فرمان خدا باشند، زبان به چون و چرا گشودند و گفتند شهر که درهای متعدّد دارد چه لزومی هست که باید تنها از یک در معین وارد شویم؟ این درهم که بلند است و کوتاه نیست تا احتیاج به خم شدن داشته باشد. بنابراین چه لزومی دارد که راکعاً داخل شویم و دیگر اینکه برای چه، هنگام ورود این کلمه «حطه» را بگوییم مگر قحطی کلمات آمده است. هر کلمه‌ای که خواستیم می‌گوییم. آنگاه خدا ادامه‌ی بیان داده است و می‌فرماید:

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ

ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ^۱؛
بالاخره آن مردم متجاوز از مرز بندگی، آن گفتاری را که به
آنها گفته شده بود تبدیل به گفتار دیگری کردند [و به
جای آن، کلمه استهزاءآمیزی گفتند] و نتیجه این شد که
ما به کیفر این تجاوزگری، عذاب از آسمان برای آن قوم ستمگر
نازل کردیم».

حالا ما شیعه امامیه هم با استناد به آیات قرآن و روایات مأثوره از رسول
خدا ﷺ می‌گوییم خداوند حکیم برای ورود به معبد خودش که عالم تقرب به
ذات اقدس اوست باب مخصوص معین کرده است به نام باب «ولایت و امامت»
امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام و لذا ما طبق دستور و امر
و فرمان خدا با خضوع تمام از آن در وارد شده‌ایم و «حظه» گفته‌ایم ولی مخالفین
ما در مذهب از آن در اعراض کرده و به درهای دیگر از ابوبکر و عمرو عثمان و پس از
آنها ابوحنیفه و احمد بن حنبل و مالک و شافعی و... روی آورده‌اند.

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾؛

ستمگران دری را که خدا به روی مردم گشوده بود بستند و درهای دیگری
از پیش خود گشودند در نتیجه خدا به کیفر این گناه بزرگ که مرتکب شدند
بلای آسمانی بر آنها فرود آورد و چه بلایی کوبنده تر از ضلالت و گمراهی از صراط
مستقیم هدایت به عالم قرب خدا که ولایت علی و آل علی علیهم السلام است می‌شود
تصور کرد و لذا ما شیعه امامیه به شکرانه این نعمت عظمای الهی که نصیبمان
شده است پیوسته از صمیم قلب می‌گوییم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ مَوْلَانَا
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَأَوْلَادِهِ الْأَئِمَّةِ الْمُعْصُومِينَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

نفی شرک، هدف اصلی همه انبیاء

می دانیم که هدف اصلی همه انبیای الهی دعوت به توحید و نفی شرک بوده است و تمام کتابهای آسمانی نیز برای همین نازل شده اند زیرا منشأ همه مصالح و کمالات، «توحید» است و منشأ همه مفساد و نقائص، «شرک» است و در آیات مورد بحث نیز خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین خطاب می کند:

«قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا»

بگو: «اگر چنانکه می گویند- با او خدایانی [دیگر] بود، در آن صورت حتماً در صدد جستن راهی به سوی [خدایان]، صاحب عرش، برمی آمدند».

ای پیامبر! به مشرکان بگو اگر با خدا چنان که آنها می گویند خدایان دیگری بود در آن صورت آن خدایان آرام نمی نشستند بلکه نقشه ها طرح می کردند تا راهی به سوی خداوند صاحب عرش پیدا کنند و او را از تخت حکومت پایین بکشند و عالم را تحت سیطره خود درآورند و قهراً کارشان به جنگ و ستیز با هم منتهی می شد؛ زیرا طبیعی است که هر قدر تمندی می خواهد به قلمرو حکومتش وسعت داده و دیگر قدرتمندان را منکوب و مطیع خود سازد و لذا در آیه شریفه می بینیم که از ذات اقدس الله تعالی تعبیر به «ذی العرش» شده است یعنی صاحب تخت حکومت، چون از جمله معانی «عرش»، «تخت» است

چنانکه در سورة نمل که از ملکه سبأ و سلطنت او سخن به میان آمده است می‌فرماید:

﴿وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾

او تختی بزرگ و با عظمت داشت.

و در محاورات ما «تخت» کنایه از حکومت و قدرت است. وقتی می‌گوییم مثلاً تهران پایتخت کشور ایران است، عملاً که تختی در کار نیست که کسی روی آن نشسته باشد بلکه مقصود این است که تهران مرکز حکومت است. در آیه شریفه هم که از خدا تعبیر به «ذی العرش» شده است یعنی آن کسی که حاکم علی‌الاطلاق در عالم می‌باشد و زمام حکومت و تدبیر کل امور جهان هستی به دست اوست ذات اقدس «الله» است و بس سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ و لذا اگر غیر ذات اقدس او خدایان دیگری در عالم وجود داشت و مستقلاً دارای قدرت و حکومتی بودند، طبعاً در مقام توسعه منطقه حکومت خود برآمده به جنگ و ستیز با «ذی العرش» بر می‌خاستند و قهراً میدان جنگی مهیب میان «خدایان» و «ذی العرش» به وجود می‌آمد. در آن صورت خدا داند که چه غوغایی در عالم به پا می‌شد. اکنون که تنها روی این کره زمین پادشاهان با هم می‌جنگند چه بدبختی برای جامعه بشری به وجود آمده است حال اگر چند تا خدا با هم بجنگند چه هنگامه‌ای در جهان هستی به پا می‌شود!

بدیهی است که نظام عالم به هم می‌خورد چه آنکه هر کدام از آنها می‌خواهد در اداره و تدبیر امور عالم مستقل باشد؛ یکی می‌خواهد آفتاب از مشرق طلوع کند دیگری می‌خواهد از مغرب طلوع کند، یکی می‌خواهد الآن روز باشد دیگری می‌خواهد شب باشد و لذا در آیه دیگر می‌خوانیم:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱

اگر [در زمین و آسمان] خدایان دیگری غیر الله وجود داشت،
تباهی و فساد [در زمین و آسمان] پیدا می شد.

در قرآن سوره ای به نام سوره «توحید» داریم و به قول بعضی شناسنامه خداست که یگانگی و بی همتا بودن خدا را مؤکداً نشان می دهد و می فرماید:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾

بگو: او یعنی آن موجود غائب از حس که هر انسانی فطرتاً دنبالش می گردد و اسمش «الله» است و یگانه است. ما به چیزی یا کسی که حاضر در پیش ما و محسوس به حس ماست اشاره می کنیم و می گوئیم «این» ولی به چیزی یا کسی که غایب از حس ماست می گوئیم «او» یا «آن». من خودم را بالوجدان می یابم که هستم و خالق دارم که به من وجود و حیات و بینایی و شنوایی و عقل و هوش داده است. در اینکه خالق و صانع دارم هیچ شک و تردیدی ندارم اما نمی دانم او کیست و نامش چیست؟ جز اینکه بگویم او، چاره دیگری ندارم و لذا خالق من لطفی کرده برای راهنمایی من به رسول گرامی اش ﷺ فرموده است: او که دنبال ستایشش می گردی اسمش «الله» است و صفتش «أحد» و یگانه است و صفت دیگرش «صمد» است و غنی مطلق و بی نیاز از همه چیز و همه کس. نه زاده و نه زاییده شده است و برای او هیچگاه همتا و شبیه و مانندی نبوده است.

سوره توحید و تخطئه چهار عقیده باطل

این سوره مبارکه توحید در عین کوتاهی الفاظش محتوایی فوق العاده بلند دارد؛ کلمه‌ی «هو» به معنای «او» اشاره به آن معبود معهود در فطرت انسان دارد و نشان می‌دهد آن معبودی که هر انسانی در عالم فطرت خود دنبال او می‌گردد و خود را نیازمند به او می‌بیند او «الله» است. او احد است و یگانه، او «صمد» است و بی‌نیاز و هیچ احتیاجی به غیر ذات اقدس خود ندارد و همه مخلوقات دست نیاز به درگاه او دراز کرده‌اند و همه چیز خود را از او می‌خواهند. «لم یلد و لم یولد» او نزائیده و زاده نشده است که این دو جمله کوتاه اعتقادات جاهلانه یهود و نصاری را تخطئه می‌کند چه آنکه در قرآن می‌خوانیم که:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ!﴾

[امت] یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند

مسیح پسر خداست.

ولی ما مسلمانان به تبعیت از قرآن می‌گوییم: «لم یلد» خدا والد نیست و فرزندی ندارد و این حرف غلطی است که یهود می‌گویند: عزیر پسر خدا و نصاری می‌گویند مسیح پسر خداست. خدا اصلاً دارای فرزند نمی‌باشد، زیرا فرزند داشتن مستلزم ترکیب است و خدا منزّه از ترکیب است «ولم یولد» و خدا مولود هم نیست و از چیزی زاییده نشده است، این جمله هم تخطئه اعتقاد دیگری از برخی از نصاری است که می‌گفتند خود مسیح خداست چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ!﴾

یقیناً کافر شده‌اند کسانی که گفتند خدا همان مسیح

بن مریم است.

۱. سوره توبه، آیه ۳۰.

۲. سوره مائده، آیه ۱۷.

در این صورت خدا می‌شود مولود و زاییده شده از مریم. ولی قرآن می‌گوید خدا مولود و زاییده شده از کسی نیست. «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» خدا یگانه است و احدی هم‌تا و همانند و شریک او نمی‌باشد. این جمله هم تخطئه اعتقاد مشرکین است که بت‌ها را شریک خدا می‌دانستند. پس سوره مبارکه توحید با همین چند جمله کوتاه، چهار عقیده جاهلانه را تخطئه کرده و تنها ذات اقدس الله ﷻ را معبود واحد بی هم‌تا معرفی نموده است و ما هم به این اعتقادات محققانه خویش افتخار می‌کنیم.

صوفیه و مادیون، دو نماد افراط و تفریط

در مسأله توحید و خداشناسی نیز این انحراف و کجروی وجود دارد، فرقه‌ای به نام «صوفیه» که خود را در درجهٔ اعلای از توحید و عرفان می‌پندارند و قائل به «وحدت وجود» و بلکه «وحدت موجود!» می‌باشند؛ اعتقادشان این است که اصلاً در عالم جز خدا چیزی نیست هر چه هست خداست آن دروآن دیوار خداست. جماد، خدا و نبات، خدا و حیوان، خدا و زمین و آسمان، خداست. این یک عقیدهٔ افراطی فاسد در خداشناسی است اما گروه دیگر «مادیون» و طبیعی مسلکانند که در نقطهٔ مقابل «صوفیه» قرار گرفته‌اند و می‌گویند: اصلاً خدایی در کار نیست! هر چه هست همین طبیعت است و تحولات گوناگون طبیعت، آن‌گونه که قرآن نقل کرده از «دَهری مَسْلُکَان» که:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ!

و گفتند: جز زندگی دنیوی ما هیچ چیزی نیست، گروهی

می‌میریم و گروهی زنده می‌شویم و این دهر و طبیعت است

که زنده می‌کند و می‌میراند﴾.

طبیعت است که می‌رویاند و می‌پوساند. این هم یک عقیده تفریطی فاسد در خداشناسی است. در نقطه مقابل، گروه اول آنها می‌گفتند: جز خدا چیزی در عالم نیست و همه چیز خداست و اینها می‌گویند اصلاً خدایی در عالم وجود ندارد و همه چیز طبیعت است و مناسبات طبیعت. ولی عقیده حق و صحیح همان اعتقاد معتدل متوسط ماست که بر اساس منطق «عقل و وحی» استوار است و می‌گوییم در عالم وجود، هم خدا هست و هم مخلوق خدا، نه اینکه همه چیز خداست و جز خدا چیزی نیست و نه اینکه خدایی نیست و هر چه که هست طبیعت است و لوازم طبیعت. در قرآن می‌خوانیم:

﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ﴾

این خداست که ربّ شماست و جز او معبودی نیست و او خالق

همه چیز است پس او را بپرستید.

نفرموده است: «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ اللَّهُ» همه چیز «الله» است بلکه فرموده است: «هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» او خالق همه چیز است. «الله» خالق است و غیر او هر چه که هست مخلوق اوست و هر مخلوقی بر حسب صلاح‌دید او بر خوردار از کمالاتی از کمالات وجودی می‌گردد و لذا «پیغمبر» و «امام» هم که مخلوقی از مخلوقات او می‌باشند در اتّصاف به علم و قدرت، تابع اذن و خواست خالق خود بوده و از طریق وحی و الهامات الهی مدد می‌گیرند یعنی تا آنجا که خدا خواسته است عالم و قادر می‌باشند و در خارج از حدّ خواست خدا نه چیزی می‌دانند و نه توانایی بر انجام کاری دارند و لذا چنانکه خواندیم خدا خطاب به رسول گرامی‌اش فرموده است:



﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بَكُمْ
إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾

بگو: به مردم من یک پیغمبر نوظهوری نیستم که با سایر پیامبران متفاوت باشم بلکه من هیچ نمی دانم، آینده من و آینده شما چه خواهد شد. من تنها از آنچه که به من وحی می شود تبعیت می کنم. خالق من وقتی پرده از جلو چشمم برمی دارد، از همه جا و از همه چیز آگاه می شوم و وقتی پرده می افکند از همه جا و از همه چیز بی خبر و نا آگاه می گردم؛ نه چیزی می دانم و نه انجام کاری را می توانم و من جز ترساننده ای آشکار نیستم.

بی نیازی مطلق خداوند از شریک

آیه آخر سوره اسراء خطاب به رسول اکرم ﷺ که خطاب به امت است می فرماید:

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ وَكَبِّرُهُ تَكْبِيرًا﴾

و بگو: حمد و ستایش از آن خداوندی است که نه فرزندی برای خودش انتخاب کرده و نه شریکی در حکومت دارد و نه به خاطر ضعف و ذلت و بیچارگی نیازمند به ولی و سرپرستی می باشد و او را بسیار بزرگ و با عظمت دان.

این آیه به برخی از صفات خدا اشاره کرده و دستور شکرگزاری به درگاه آن خداوند منزه از هر نقیصه ای به بندگان خدا می دهد و می فرماید: حمد و ثنا و ستایش

۱. سوره الاحقاف، آیه ۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۱۱.

مخصوص خدایی است که برای خویش فرزندی اتخاذ نکرده است و این بی فرزندی از صفات کمال خداست، زیرا لازمهٔ فرزند دار شدن، جسمانیت است، یعنی فرزند جسمی است که از جسم پدر جدا می شود و خدا منزّه از جسمانیت است.

دیگر اینکه فرزند در زندگی کمک کار پدر می شود در حالی که خداوند غنی مطلق و بی نیاز همه جانبه است و از هیچ جهت احتیاج به کمک کار ندارد، نه کمک کار بغل دستی و نه پایین دستی و نه بالا دستی. افراد بشر چنینند که بعضی نیاز به کمک کار پایین دستی مانند کلفت و نوکر و فرزند دارند و بعضی تأسیس مؤسسه ای با دستگاه های مفصلی کرده و احتیاج به شریک و کمک کار بغل دستی دارند و به تنهایی نمی توانند آن را اداره کنند و بعضی هم در تمام شئون زندگی احتیاج به ولی و سرپرست «بالا دستی» دارند و بدون سرپرست از تأمین وسایل زندگی خودشان ناتوانند مانند بچه های خردسال.

اما خداوند غنی مطلق از هیچ جهت احتیاج به کمک کار ندارد، نه کمک کار «پایین دستی» که فرزند می باشد و نه کمک کار «بغل دستی» که شریکش باشد و نه کمک کار «بالا دستی» که ولی و سرپرستش باشد و او را از ذلت و بیچارگی نجاتش دهد.

﴿لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ

مِنَ الدِّنِّ﴾؛

این آیه شریفه با جمله «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» تخطئه می کند آن دسته از قوم یهود را که می گفتند عزیر پسر خداست:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾؛

و نیز تخطئه می کند آن دسته از نصاری را که می گفتند مسیح پسر خداست:

﴿وَقَالَتِ الْتَصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾^۱

بطور قاطع می‌گوید «لم يتخذ ولداً» خدا هرگز فرزندی برای خویش اتخاذ نکرده است.

مادر بت‌ها، بت نفس شماس

انسان موّحد به معنای واقعی توحید، نه در مقام عمل بی‌تقوا و بی‌پروای در ارتکاب گناه می‌باشد و نه از پیش آمدن حوادث ناگوار در زندگی نگران و پریشان خاطر می‌گردد، بلکه در همه جا و در همه حال فرمان خدا را اطاعت کرده و راضی به قضای خدا می‌باشد و در غیر این صورت مبتلا به بیماری «شرک» در مقام فکر و در مقام عمل می‌گردد؛ زیرا شرک و بت پرستی، منحصر در این نیست که انسان بتی را از خارج وجود خودش بترشد و آن را بپرستد، از قبیل بت لات و منات و عَزَّى و هُبَل که مردم زمان جاهلیت قبل از اسلام داشتند، بلکه مادر بت‌ها، بت نفس آدمی است که در داخل وجود انسان بر سریر فرمان دهی نشسته، فرمان صادر می‌کند و آدمی را دنبال هوا و هوس‌های خود می‌دواند؛ در این صورت است که انسان می‌شود هواپرست و هوای نفسِ اماره‌اش را شریک خدا در مطاع بودن قرار می‌دهد که خدا فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾

این شرک در مقام عمل است و از آن نظر که عوامل دیگر غیر خدا را مؤثر مستقل! در پیدایش حوادث عالم می‌داند، در واقع آنها را شریک خدا در تدبیر و اداره امور عالم می‌شناسد و این هم شرک در مرحله فکر و اعتقاد است و جالب این که بیماری شرک، اختصاص به گروه خاصی مثلاً از جهّال و عوام مردم ندارد، بلکه عالمان نیز ممکن است مبتلا به این بیماری باشند که در عین آگاهی از

معارف توحیدی، عملاً پیروی از هوای نفس کرده؛ در زمره بی تقوایان قرار گرفته باشند و همچنین ممکن است در اعتقاد به «توحید افعالی»، به اشتباه افتاده، گمراه شده باشند، چنان که در همین آیه ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ﴾ می فرماید ﴿أَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ آن کسی که هوای خود را مطاع خود قرار داده است، خدا او را به کیفر گناهانش با داشتن علم و آگاهی از معارف گمراهش کرده ﴿وَحْتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾ مُهر برگوش و قلبش نهاده و پرده روی چشمش انداخته و در نتیجه او توانایی درک حقیقت را از دست داده است!

هر مخلوقی ذاتاً فاقد هرگونه کمال

البته بت‌هایی که از سنگ و چوب و فلز ساخته شده‌اند، تردیدی در آن نیست که مرده‌هایی فاقد هرگونه اثر از آثار حیاتند، حال اگر موجودات زنده‌ای هم از ملائکه و برخی از آدمیان معبود بت پرستان قرار گرفته باشند، آنها هم در حد ذاتشان اموات غیر احیائند؛ یعنی حیاتشان از خودشان نیست. اساساً مخلوق از هر قبیل که باشد، در ذات خود مرده و فاقد هرگونه کمال است! حتی به رسول اکرم ﷺ خطاب شده:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾

تو می‌میری و آنها هم می‌میرند!

بلکه هم اکنون همه ما می‌تیم و از خود حیات نداریم. پرتوی از زنده و حیّ حقیقی بر ما افتاده است و خیال می‌کنیم ما زنده‌ایم. اگر زنده بودیم، همیشه بودیم. قبلاً هم بودیم و بعداً هم می‌بودیم و این که می‌بینیم قبلاً نبوده‌ایم و بعداً هم نخواهیم بود، می‌فهمیم که اصلاً ما زنده نیستیم. پوستی از هستی بر ماهیت فقر امکانی ما پوشانده‌اند و خیال کرده‌ایم ما غنی هستیم و حال آن که غنی



واقعی، ذات اقدس حق است که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ!

ای مردم! شما فقیر و نیازمند به الله هستید و تنها الله است که غنی حمید است﴾.

او پرده ای از غنا بر چهره فقر و گدایی ما افکنده و ما خود را غنی می پنداریم. روزی آن پرده انداز، این پرده را برمی دارد و این پوست ها را کنار می زند، آن روز است که چهره فقر و گدایی ما برملا می گردد.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ... عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتَ؟

روزی که خورشید بی نور و ستارگان بی فروغ گردند و کوه ها صلابت خود را از دست داده و همچون نهر آب به حرکت در آیند... آن روز هر کسی آگاه می شود که چه به همراه آورده است﴾.

می یابد که جز جانی فقیر و تهی دست از همه چیز، چیزی ندارد و می بیند تمام آن معبودهایی که در دنیا دنبالشان بود و پیش آنها تذلل می کرد، همه هیچ و پوچ از آب درآمده اند و هیچ کاری از آنها ساخته نیست؛ آنجاست که:

﴿وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا^۳!

روزی که انسان ظالم [که ظلم کرده و سر به آستان

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. سوره تکوین، آیات ۱ تا ۳ و ۱۴.

۳. سوره فرقان، آیه ۲۷.

غیر خدا نهاده] هر دو دست خود را به دندان می‌گزد و می‌گوید
ای کاش به راه رسول خدا رفته بودم».

حاصل این که معبود انسان، به حکم عقل باید موجودی باشد دارای «علم»
و «حیات» و «قدرت» و «احسان» و «انعام»، تا بتواند نیازمندی‌های انسان را
برطرف سازد و لذا می‌بینیم که در آیه قبله فرموده است:

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾^۱

خدا آنچه را که پنهان می‌دارید و آشکار می‌سازید می‌داند».

از ظاهر و باطن شما آگاه است؛ از اینرو تنها اوست که می‌تواند نیازمندی‌های
شما را برطرف سازد و به ظاهر و باطن افکار و اعمالتان کیفر و پاداش بدهد.

تخطئه استدلال سخیف مشرکان

حالا خدا جمله دیگری از مشرکان نقل می‌کند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ
وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۲

این آیه مبارکه، با دو آیه بعدش در میان آقایان مفسران مورد بحث قرار
گرفته، مفسران «جبری مسلک» مثل فخر رازی طوری تفسیر و مفسران «تفویضی
مسلک»، طور دیگری توجیه می‌کنند. نقل اقوال آنها فعلاً نفعی به حال ما ندارد.
آن طور که با استفاده از بیانات آقایان مفسران می‌توان تفسیر کرد این است که
آیه شریفه، استدلال سخیف^۳ مشرکان را در مقام تکذیب رسالت پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله

۱. سوره نحل، آیه ۱۹.

۲. سوره نحل، آیه ۳۵.

۳. سخیف: پوچ و بی ارزش.



نقل می کند و سپس آن را مورد تخطئه قرار می دهد. این مقدمه قبلاً عرض شده است که مشرکان خالقیت «الله» ﷻ را منکر نیستند و او را خالق عالم می دانند، چنان که خدا می فرماید:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُم مِّنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾

اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق و خورشید و ماه را مسخر نموده است؟ بطور حتم می گویند «الله» است.﴾

که خالق آسمان ها و زمین و مسخر کننده خورشید و ماه است. منتهی آنها «الله» را معبود خود نمی دانند و او را عبادت نمی کنند. بلکه بت ها را اعم از جاندار و بیجان مؤثر در سرنوشت و زندگی خود می دانند! از این نظر آنها را می پرستیدند. آنگاه پیامبر ﷺ آمده و می گوید: من از طرف «الله» که خالقش می دانید آمده ام شما را از «بت پرستی» به «الله پرستی» دعوت کنم و از حلال و حرام او آگاهتان سازم. آنها می گفتند: ما «الله» را خالق عالم می دانیم ولی تو را که ادعای رسالت از جانب او داری تصدیق نمی کنیم و صادق در ادعا نمی دانیم، زیرا ما معتقدیم خالق عالم اراده اش به هر چه تعلق بگیرد، تخلف پذیر نمی باشد و حتماً آنچه که اراده اش به آن تعلق گرفته تحقق می یابد. بنابراین اگر تو از جانب او رسالت داری و می گویی که او خواسته است ما بت ها را نپرستیم و از پیش خود چیزی را حلال و حرام ندانیم، پس باید تو هم حامل اراده و مشیت او باشی و ما را تکویناً از بت پرستی و تشریع حلال و حرام باز داری و از این که تو نمی توانی چنین تغییری در سرنوشت ما ایجاد کنی، معلوم می شود در ادعای رسالت از جانب او صادق و راستگو نمی باشی و او تکویناً خواسته است ما بت پرست باشیم و از پیش خود حلال و حرام بسازیم و پدران ما نیز چنین بوده اند.

از این سنخ افکار ناپخته و خام، در برخی اذهان مردم عوام پیدا می‌شود که اگر خدا خواسته بود مثلاً ما از این راه نرویم؛ نمی‌رفتیم، اگر خدا خواسته بود ما گناه نکنیم، گناه نمی‌کردیم! پس خدا خواسته است که ما گناهکار باشیم و گنهکار شده‌ایم! اگر خدا می‌خواست ما مسجدی باشیم، همه‌اش مسجدی بودیم! اگر خدا خواسته بود ما سینمایی نباشیم، اصلاً نمی‌توانستیم به سینما برویم! حال آیه مورد بحث اساسی‌ترین پایه تشریع یعنی «اعتقاد به توحید» و «نفی شرک» را بیان نموده؛ می‌فرماید:

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾

خدا [تشریعاً] دستور داده که دو معبود اتخاذ نکنید [در پرستش مشرک نباشید] تنها اوست که معبود یگانه است؛ بنابراین، تنها از من بترسید [و سراز فرمان من نتابید].

در محلّ خود از طریق براهین عقلیه و نقلیه به اثبات رسیده که ذات اقدس «الله» جَلَّالَهُ کمال مطلق است و صدق و راستی هم از کمالات است و لذا وقتی او گفت من در عالم، معبود واحد و جز من احدی سزاوار پرستش نیست، به حکم عقل باید تصدیقش کنیم، چون کمال مطلق است و نقصی به ساحت قدس او راه ندارد و اگر غیر او هم کسی مدیر و مدبّر در عالم بود، او خودش می‌فرمود و او را معرفی می‌کرد ولی با کمال صراحت و قاطعیت با کلمه **﴿إِنَّمَا﴾** که مفید حصر است فرموده که منحصرأً او (ذات اقدس الله) تنها معبود در عالم هستی است و جز او موجودی سزاوار پرستش نیست!

ضمن جملاتی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان وصیت به فرزند بزرگوارش

امام مجتبی علیه السلام نقل شده است:

«يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ
مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ ... وَلَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسُهُ!»
بدان ای فرزند عزیزم! اگر پروردگار تو شریکی داشت، از جانب
او نیز فرستادگانی به سوی تو می آمدند و تو را به سوی او
دعوت می نمودند و نشانه های مُلک و سلطنتش را می دیدی
... ولی او تنها معبود در عالم است، آنگونه که خودش را
وصف کرده است».

ولذا از جمله ادله بروحانیت الله تعالی در امر معبودیت، همین است که تمام
رسل و انبیاء که آمده اند، دعوت به «إله واحد» کرده اند و جز ذات اقدس الله
جل جلاله احدی را به عنوان معبود در عالم معرفی نکرده اند و حال آن که اگر جز
ذات اقدسش معبودی بود، او هم پیامبرانی از جانب خود می فرستاد و بندگان
را به عبادت خود دعوت می کرد. البته مسأله «وحدانیت خدا» از طریق اقامه
براهین عقلیه، بیانات عمیق فراوان دارد، تنها این جمله از باب نمونه عرض
می شود که اگر متعدّد باشد، تعدّد مستلزم «اشتراک» و «ترکیب» است؛ زیرا اگر
مثلاً واجب الوجود دوتا باشد، معلوم می شود در یک ماهیتی با هم شریکند و
مشخصاتشان آنها را از هم جدا کرده است؛ مثل این که زید و عمرو هر دو در
ماهیت انسانیت شریکند و مشخصات زمانی و مکانی و دیگر خصوصیات، آنها
را از هم جدا کرده است؛ یعنی زید مرکزگی از انسانیت و مشخصات است و عمرو
نیز مرکزگی از انسانیت و مشخصات! حال اگر خدای عالم نیز مثلاً دوتا باشد،
لازمه اش این است که هر دو فرد از یک ماهیت باشند، دو فرد از یک ماهیت

شدن، لازمه‌اش این است که هریک مَرکب از ماهیت و مشخصات فردی باشند؛ در صورتی که ترکیب به ساحت قدس خدا راه ندارد. البته این بیان نیاز به بسط و توضیح بیشتری دارد که اکنون مجالش نیست و لزومی هم ندارد.

تخطئه عقیده به دو «اله»

حاصل این که خدا خود دعوت به توحید و نفی شرک کرده و فرموده: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ»... دو خدا و دو معبود اتخاذ نکنید، تنها معبود الله است و بس. بدیهی است که مقصود درآیه، نفی تعدد معبود است و چون اقل مصداق تعدد «دو» است، «دو» که نفی شد طبعاً سه و چهار و بیشتر هم منتفی است. احتمال این نیز هست که مقصود از دو اله یکی «اله خلق» باشد و دیگری «اله تدبیر». چون بت پرست‌ها «اله تدبیر» را جدا از «اله خلق» می‌دانستند و می‌گفتند: «الله» خالق عالم است و بت‌ها «مدبّر» عالمند. چنان که خدا می‌فرماید:

«وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ!»

اگر از آنها بپرسی که خالق آسمان‌ها و زمین کیست؟ به یقین می‌گویند الله است.»

در مورد بت‌ها هم می‌گفتند:

«مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى؛»

ما آنها را برای این می‌پرستیم که ما را به قرب الی الله [که خالق عالم است] برسانند [و شفعاى ما در پیشگاه خدا باشند].»

۱. سورة عنكبوت، آیه ۶۱.

۲. سورة زمر، آیه ۳.



در واقع آنها بت‌ها را مدیر و مدبر عالم می‌دانستند و می‌گفتند: عزّت و ذلّت آدمیان به دست آنهاست؛ آنها هستند که بیمار می‌کنند و شفا می‌بخشند؛ زنده می‌کنند و می‌میرانند؛ توسعه در رزق و روزی بعضی می‌دهند و برخی را به تنگدستی مبتلا می‌سازند. خلاصه این که «اله تدبیر» را جدا و مستقل از «اله خلق» می‌پنداشتند و لذا آیه مورد بحث این عقیده را تخطئه می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهِينَ اثْنَيْنِ؛

خدا فرموده است دو اله اتخاذ نکنید﴾.

﴿إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ؛

منحصر او [ذات اقدس الله] اله واحد و معبود یگانه است﴾.

آن کس که می‌آفریند، هم‌واست که آفریده‌های خود را تدبیر و تنظیم می‌نماید و قانون و برنامه زندگی به دستشان می‌دهد و نتیجتاً مطیع و متخلف از قانونش را به کیفر و پاداش می‌رساند. بنابراین به حکم فطرت و عقل صائب^۱ باید از قانون من (خالق عالم) پیروی نمایید.

﴿فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ؛

و تنها از [کیفر] من بترسید [واحدی را جز من معبود و مطاع خود

نشناسید]﴾.

بندگی خدا، اولین دستور حضرت نوح علیه السلام

اولین دستوری که خداوند برای اصلاح قوم نوح داد این بود: ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ؛ اینکه جز الله را عبادت نکنید﴾. توحید، اساسی‌ترین رکن دعوت انبیاء علیهم السلام است و مفاد همان جمله نورانی «لا اله الا الله» است که ما غالباً آن را

۱. صائب: واقع بین.

برزبان جاری می‌کنیم اما اکثراً نه به حقیقت آن پی می‌بریم و نه به فکر تحقق بخشیدن محتوای آن در مقام عمل می‌باشیم.

آری، توحید یعنی هر چه غیر خداست از حومه قلب خود دور ساختن و تنها الله را حاکم در تمام ابعاد و شئون زندگی خود قرار دادن! این حقیقت «لا اله الا الله» است که تلفظ آن بسیار آسان اما تحقق بخشیدن به آن بسیار دشوار است. اگر ما اندکی به تحلیل حال و کار خود بپردازیم می‌بینیم که حاکم در زندگی اکثریت ما غیر الله است نه الله!! یعنی آن کس که در تمام شئون زندگی ما فرمانش مطاع است از درون: خودخواهی‌ها، هوی و هوس‌ها و مال و مقام دوستی‌ها و از بیرون: ثروتمندها و ریاست‌مدارها و زن و فرزندها و... است.

دنیا هم اکنون غرق در بت پرستی و عبادت غیر خداست!! عبادت منحصر در رکوع و سجود و نماز نیست. عبادت در اینجا به معنای «اطاعت» است. اطاعت از فرمان غیر خدا نمودن، عبادت غیر خدا کردن است. اینکه خدا می‌فرماید:

﴿الْمَ عَاهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ!

ای آدمزادگان! آیا از شما پیمان نگرفته‌ام که شیطان را عبادت

نکنید؟﴾.

یعنی از فرمان او که وسوسه در دل‌های شما می‌افکند اطاعت نکنید و گرنه کسی شیطان پرستی به معنای رکوع و سجود برای او نمی‌کند. در جای دیگر فرموده است: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اخْتَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾؛^۱ آیا دیده‌ای آن کس را که هوای نفس خودش را «اله و معبود» خود قرار داده است...؟ یعنی اطاعت از دلبخواه خود می‌کند و گرنه کسی برای هوای نفس خود رکوع و سجود نمی‌کند. پس دنیای امروز مبتلا به بیماری شرک وسیع و عمیق است و بت پرستی به معنای واقعی

۱. سوره یس، آیه ۶۰.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۳.



آن گسترده تر از دنیای دیروز رواج دارد.

افترا به خدا موقوف!

حاصل اینکه قرآن هر جا سخن از عبادت به میان آورده است تکیه روی معبود کرده و معبود را نفی یا اثبات می کند نه اصل عبادت را. مثلاً می گوید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را
مپرستید؟ همانا او دشمن آشکار شماست و اینکه مرا پرستید!
این راه راست است.﴾

آنچه در این آیه نفی شده؛ معبود بودن «شیطان» است که شیطان را عبادت
نکنید و آنچه اثبات شده است معبود بودن خداست که من را عبادت کنید! خود
عبادت مورد نفی و اثبات نیست؛ تنها «معبود» است که نفی یا اثبات می شود.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ^۱
ای مردم! پروردگارتان را عبادت کنید؛ آن کسی که خالق
شما و پیشینیان است.﴾

این آیه هم معبود را که خالق و رب آدمیان است ارائه می کند. و حضرت
هود علیه السلام هم به مردم خود فرمود:

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ^۲
ای قوم من! الله را عبادت کنید که جز او معبودی ندارید.﴾

۱. سوره یس، آیات ۶۰ و ۶۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱.

۳. سوره اعراف، آیه ۷۳.

و در سوره هود می فرماید:

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ﴾^۱

[شما در این روشی که پیش گرفته اید و غیر خدا را معبود
خویش اتخاذ کرده اید] جز افترا [و دروغ و کار خلاف واقع
انجام دادن] عملی ندارید.

در اینکه مخلوقی را در عبادت، شریک خدا قرار می دهید و یا او را دارای
منصب شفاعت در نزد خدا می دانید؛ در هر حال «افترا به خدا» می بندید. زیرا
نه خدا موجودی را شریک خود در عبادت معرفی کرده و نه منصب شفاعت به
اینان که شما می پندارید عنایت فرموده است.

یاری فطرت و عقل و وحی در شناخت غنی مطلق

انسان بر حسب طبع سالمش وقتی تشنه می شود دنبال آب می رود. این
تشنگی و آب طلبی احتیاج به استدلال فکری و برهان عقلی ندارد بلکه یک
کشش غریزی و طبیعی در ساختمان وجود انسان است. همچنین فقر و نیاز یابی
و غنی و بی نیاز طلبی احتیاج به دلیل و برهان ندارد بلکه یک دریافت و وجدان
درونی و یک کشش و اقتضاء ذاتی فطری است که در سرشت و ساختمان وجود
انسان نهاده شده است و در مرتبه متقدم بر ادراک عقلی است که پس از مرحله
اقتضای فطری، نوبت به مرحله ادراک عقلی می رسد و عقل هم می گوید: توای
انسان سراپا فقر و نیاز! باید دست به دامن موجودی بزنی که مطلقاً دارای «غنا»
و منزه از هر گونه «نیاز» است اما او کیست و اسمش چیست؟ عقل از مشخص
ساختن او ناتوان است. اینجا است که «وحی» به کمک «عقل» می شتابد و آن
غنی مطلق را با صفات و اسمائش معرفی می کند و می گوید:



﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ!﴾

حقیقت این که پروردگار شما الله است! آن کس که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید و سپس به اداره و تدبیر جهان هستی پرداخت. او روز را با پرده شب می‌پوشاند و شب به سرعت روز را دنبال می‌کند و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید در حالی که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید! آفرینش و تدبیر جهان از آن اوست. پریرکت است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

و در سوره بقره می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۱﴾

ای مردم! پروردگار خود را عبادت کنید. آن کس که شما و پیشینیان شما را آفرید تا پرهیزکار شوید. آن کس که زمین را آسایشگاه شما و آسمان را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد و از آسمان، آبی فرو فرستاد و به وسیله آن میوه‌ها را رزق شما گردانید. بنابراین برای خدا شریک‌هایی قرار ندهید در حالی که می‌دانید [در عالم غیر خدا چیزی منشأ مستقل اثر نمی‌باشد].

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۲. سوره بقره، آیات ۲۱ و ۲۲.

پس دیدیم که «فطرت» و «عقل» و «وحی» در «شناسایی» معبود انسان توافق دارند و کمک کار یکدیگرند. فطرت طالب «غنی‌ای» است که «رفع نیاز» از او بنماید. عقل، آن غنی را به صفت غنای مطلق و همه جانبه توصیف می‌کند و «وحی» آن غنی مطلق را مشخص نموده و صفات و اسمائش را توضیح می‌دهد. در واقع به تعبیر بعض ارباب معرفت، می‌توان گفت: «عقل» در درون وجود انسان، «نبی باطن» و «نبی»، در خارج وجود انسان، «عقل ظاهر» است و به عبارت دیگر (عقل)، نبی متصل و (نبی) عقل منفصل عالم انسان است.

توحید و یگانه پرستی تنها راه نیل به سعادت و شرک و بت پرستی عامل اصلی هرگونه انحراف و منشأ کلّ مفاسد در زندگی انسان‌هاست. هم اکنون نیز بت پرستی همچون بیماری مزمن مهلکی بر پیکر زندگی این بشر متمدن راه یافته و او را به گورستان بدبختی دائم می‌کشانند! بت، تنها جمادات تراشیده با دست بشر نادان از چوب و سنگ و فلز یا گاو و گوساله و دیگر موجودات از این قبیل نیست. بلکه فرموده‌اند:

«هر چه تو را از خدایت باز دارد و به خود مشغول سازد،

همان بت توست».

امروز عوامل باز دارنده از خدا و مشغول سازنده به خود از حدّ شماره بیرون است. حبّ مال و مقام است که دنیا را تبدیل به جهنّم سوزان کرده و جنگ و جدال‌ها و خونریزی‌ها و چپاولگری‌های جهانی به وجود آورده است! اساساً در درون هریک از ما بت خودخواهی بر تخت فرماندهی نشسته است و افکار و اعمال ما را بر محور فرمان خود می‌چرخاند. این قرآن است که با کمال صراحت می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؛ آیا دیده‌ای آن را که

هوای نفس و دلخواه خود را معبود مطاع خود قرار داده است...». و طبق خواسته های دل حرکت می کند و اعتنا به فرمان خدایش نمی کند. آری؛ مادربیت ها، بت نفس شماست.

اکنون بت پرستی به مراتب بیش از زمان های گذشته در میان بشر حاکم است و طرز تفکر ابلیسی که بی اعتنایی به فرمان خداست در میان جوامع بشری - حتی جامعه به قول خود اسلامی!!- بروز و ظهور روشنی دارد.

نافرمانی، تنها عامل مطرودیت شیطان

مگر ابلیس چه گفت که خدا به او فرمود:

﴿قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ

الدِّينِ؛^۱

[از مقام قرب من] بیرون رو که تو رانده شده از درگاه منی و تا

روز قیامت از رحمت محروم و مشمول لعنتم خواهی بود.﴾.

او تنها حرفش این بود که من فرمان تو را اطاعت نمی کنم؛ در عین حال من، تو را خالق خودم می دانم؛ به روز بعث و جزا هم معترفم، به گروهی از بندگان که عباد مخلصین تو هستند از انبیا و کسانی که دارای مقام عصمتند و هرگز فریب مرا نمی خورند؛ اقرار دارم ولی با همه این اقرار و اعتراف ها که دارم:

﴿لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ؛^۲

من هرگز از این فرمان تو که می گویی: در مقابل آدم خاکی

سجده کنم، اطاعت نمی کنم.﴾.

وگرنه شیطان «خالق بودن» خدا را قبول داشت و می گفت:

۱. سوره حجر، آیات ۳۴ و ۳۵.

۲. همان، آیه ۳۳.

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ﴾

[من مخلوق تو هستم و] از آتش خلقم کرده‌ای.

رب بودن او را هم قبول داشت و می‌گفت:

﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾

ای رب وای پروردگار من! به من تا روز قیامت مهلت بده.

در این جمله اقرار به روز قیامت هم کرده است! آنگاه گفته: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لأُغِيَّبَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛^۳ به عزت قسم! همه فرزندان آدم را اغوا می‌کنم مگر آن گروه از بندگان که قدم در وادی اخلاص نهاده و از دسترس من خارج گشته‌اند و آنها انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام هستند. منظور اینکه تنها سبب مطرودیت شیطان، نافرمانی او در برابر امر خالق سبحان بود! اعتراض خدا هم به او همین بود که:

﴿مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟﴾

چرا وقتی من گفتم: سجده کن، به جا نیاوردی؟!.

اسلام، یعنی تسلیم محض

از نگاه قرآن کریم تنها دینی که مقبول خداوند متعال است دین اسلام است.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾

دین در نزد خدا تنها اسلام است.

۱. سورة اعراف، آیه ۱۲.

۲. سورة حجر، آیه ۳۶.

۳. سورة ص، آیات ۸۲ و ۸۳.

۴. سورة اعراف، آیه ۱۲.

۵. سورة آل عمران، آیه ۱۹.

تمام انبیا علیهم السلام از جانب خدا برای دعوت به اسلام آمده‌اند. اسلام؛ یعنی تسلیم شدن در برابر ذات اقدس حق که این مطلب، اساس تمام ادیان است؛ تمام ادیان الهی می‌خواهند از تمام جهات، جامعه بشر را در مقابل خدا به تسلیم محض وادارند؛ از جهت خالقیت، ربوبیت، الوهیت، مطاع بودن و قانونگذار بودن که این، همان توحید است و لذا می‌گوییم همه انبیاء برای توحید که همان اسلام است آمده‌اند. تمام عباداتی هم که به ما دستور داده‌اند، برای تحصیل و تکمیل حقیقت توحید است و اگر این حقیقت به دست نیاید تمام اعمال به ظاهر عبادی، جسدی بی روح و پوستی بی مغز خواهند بود. پیروان انبیاء موظفند در مسیر تحصیل و تکمیل توحید و مبارزه با شرک، جداً سعی و کوشا باشند و هرگونه عامل شرک درونی یا بیرونی را از بین ببرند.

جریان فیض خداوند در جویبار زندگی

و در پایان این بخش تذکر نکته‌ای لازم است و آن اینکه خدا می‌خواهد هم کارها از طریق وسایل و اسباب انجام پذیرد و هم لطمه‌ای به سرمایه اصیل توحید وارد نیاید. این، نظام آفرینش است. مردم که می‌خواهند به مقاصد خود برسند، باید از طریق وسایل و اسباب برسند. خدا بلاواسطه کارهای عالم را به پیش نمی‌برد. البته واضح است که خدا قدرت دارد تخته سنگ کوهستان را تبدیل به نان کند و از ریگ‌های بیابان انواع غذاها را پدید آورد تا آدمیان بدون رنج و تعب بنشینند و بخورند اما چنین نمی‌کند، بلکه انسان باید در میان بیابان برود زیرا آفتاب سوزان زحمت بکشد، زمین را شخم بزند، بذرافشانی کند، آبیاری کند، بعد هم درو کند، خرمن بکوبد، دانه را از گاه جدا کرده به آسیاب ببرد و آرد کند و آرد را خمیر کرده، آن را به تنور

آتش ببرد و نان بپزد تا بنشینند و لقمه نانی بخورد؛ یعنی هیچ دستاوردی به سادگی به دست نمی‌آید. این ویژگی نظام آفرینش است که انسان با رنج و تعب به خواسته‌هایش برسد. آری! خدا می‌تواند اسباب آدمی را طوری فراهم کند که:

«أَمْسَيْتُ كُرْدِيًّا وَ أَصْبَحْتُ عَرَبِيًّا»

شب بی‌سواد بخوابد و صبح باسواد برخیزد».

خدا قدرت هرکاری را دارد؛ اما بسیاری از مقدمات کار را به انسان واگذار می‌کند، انسان باید زحمات بسیار تحمل کند، درس بخواند، مباحثه و مطالعه کند و پای درس استاد بنشیند تا پس از سال‌های متمادی رنج و تعب، به مرتبه‌ای از علم و دانش برسد! بنای نظام آفرینش بر این است. همان‌طور که قبلاً اشاره شد در حدیث آمده است:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ»^۱

خدا ابا دارد از این امر که امور عالم را بدون وسیله و سبب به جریان بيفکند!».

بلکه همه چیز را از طریق علل و اسباب ایجاد می‌کند. آب از جویبارها حرکت می‌کند، از این جوی به آن جوی، اما آب مال جوی نیست، بلکه آب از منبعش سرچشمه گرفته و از این جوی‌ها عبور می‌کند. ما هم باید کنار این جوی‌ها بنشینیم و آب برداریم؛ اما خیال نکنیم که این آب مال خود جوی است. همه ما و همه موجودات عالم، جوی‌هایی هستیم؛ فیض خداوند متان است که در این کانال‌ها به جریان افتاده است.

عبادت بودن کارهای مؤمن

منطق مسلمان مؤمن آن است که همه کارها را عبادت محسوب می‌کند. تمام اعمال یک مؤمن موحد عبادت است، زیرا هرکاری که به عنوان امتثال امر خدا انجام شود، عبادت به شمار می‌رود. تاجر مسلمان در حین تجارت در حال عبادت است. طبیب جراح مسلمان، هنگامی که در اتاق عمل مشغول جراحی است، در حال عبادت است. کارگر در کارگاه، آموزگار در کلاس درس، کشاورز در میان کشتزار، همه در حال عبادتند و از خدا کمک می‌طلبند که عبادت خود را به درستی انجام دهند و می‌گویند: **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾**؛

یعنی خدایا! این رشد عقلی را به من عنایت کن که در عالم فقط تورا معبود و مطاع و صاحب اختیار بشناسم. برای اطاعت امر تو تجارت کنم، ازدواج کنم، تولید نسل کنم، وزارت کنم، وکالت کنم. تمام این کارها را به عنوان عبادت تو و امتثال امر تو انجام بدهم.

اصحاب بدر امتحان خود را خوب پس دادند. بعد از گفتن یک عمر «الله اکبر» روز بدر در مقابل دشمن خونخوار و جبار قرار گرفتند و در حالی که بر خدا تکیه داشتند، دست به دعا برداشتند و با اتکا به خدا حمله به دشمن بردند و پیروز شدند. آنها، به این آیه قرآن ایمان داشتند:

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾

شما اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می‌کند و
قدم‌هایتان را استوار می‌دارد.

یاری کردن به خدا یعنی یاری کردن دین خدا و دفاع از حریم دین او.

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾

شما به یاد من باشید، من هم به یاد شما خواهم بود.

کی ما خدا را یاد می‌کنیم؟ آری! الفاضلی از اذکار را یاد گرفته ایم و تصوّر می‌کنیم «ذکر خدا» همین است. تسبیح به دست می‌گیریم و می‌گوییم: «سبحان الله»، «سبحان الله» در همان حال به ربا هم فکر می‌کنیم و برای گناهان دیگر نقشه می‌کشیم. او که می‌گوید:

﴿فَاذْكُرُونِي﴾

به یاد من باشید؛

یعنی ببینید چه تکالیف و چه وظایفی در تمام شئون زندگی تان مقرر کرده‌ام؟ او امر و نواهی من نسبت به شما کدام است؟ عمل کنید تا من هم یاد شما باشم و سعادت شما را تأمین نمایم.

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾

مرا بخوانید تا اجابتان کنم.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۱

هر که بر خدا توکل کند، خدا از همه جهت برای او کافی خواهد بود.

آری اصحاب بدر که به میدان جنگ آمدند، نه برای این بود که تنها کشور را حفظ کنند، هدفشان امتثال امر خدا بود و حفظ اساس مکتب اسلام و قرآن. آن‌ها میدان جهاد را میدان عبادت می‌دانستند. آن‌ها همه چیز زندگی‌شان

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۲. سوره غافر، آیه ۶۰.

۳. سوره طلاق، آیه ۳.



آثار و مصادیق شرک در زندگی انسان

را دادند تا رضوان خدا را به دست آورند. شعار «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» شعار یک موحد واقعی است، دعا و استغاثة نیز برای تحکیم اساس همین شعار است.

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

به ولای تو که گربنده خویشم خوانی

از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

یا رب از ابر هدایت برسان بارانی

پیشتر زانکه چو گردی زمین برخیزم



فصل چہارم

توحید
و توکل و توسل

اعتقاد شیعیان

ما شیعیان که متوسل به امامان علیهم السلام می شویم و در حلّ مشکلات و قضاء حوائج دنیوی و اخروی خویش از آنها استمداد می کنیم نه اینکه آنها را مستقلّ در علم و قدرت دانسته و آنها را همه کاره در عالم مانند «خدا» بشناسیم، اینکه «شرک» است. خیر ما موحدیم و از عمق جان و صمیم ایمان می گوئیم:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ»

نیست خدایی مگر الله و جز او را نمی پرستیم.

بلکه ما بر اساس ادله متقنه عقلیه و نقلیه معتقدیم که خداوند حکیم انبیاء و امامان علیهم السلام را که بندگان مقرب درگاهش می باشند از میان عالمیان برگزیده و آنها را مجرای افاضات خود قرار داده است و از طریق وجود مبارک آن بزرگواران، برکات الطاف و عنایات خود را اعم از تکوین و تشریع، ایصال به عالم و عالمیان

می فرماید و لذا ما هم اکنون وجود مقدّس ولیّ زمان حضرت امام حجّة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به اذن خدا مدیر و مدبّر عالم می دانیم و معتقدیم که:

«يُؤَيِّنُهُ رُزْقَ الْوَرَىٰ وَبُجُودِهِ ثَبَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»^۱

به برکت وجود آن امام بزرگوار است که آسمان و زمین سر جای خود برپاست و روزی روزی خواران از کف با کفایت آن امام به آنان می رسد. این نفّس به اراده او دریه ما داخل و خارج می شود و این خون به امر او در رگ های ما جریان پیدا می کند، یعنی خدا این علم محیط و این قدرت نافذ را به او داده و او را مدیر و مدبّر مآذون از جانب خود در عالم ساخته است. این یک عقیده توحیدی محض است که با شیراندرون شده با جان به در رود ان شاء الله.

منتهی مخالفین ما در مذهب، یا سخن ما را خوب نمی فهمند و یا مغرضانه تن زیر بار قبول آن نمی دهند و به فرموده قرآن:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ^۲﴾

در عین حال که می فهمند آن را انکار می کنند و ما را مشرک می خوانند.

شرف انسان، اعتماد به خدای سبحان

حال، آیا این موجود سراپا فقر و نیاز، نباید متوکل به خالق «عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» باشد؟ بله؛ شرف و عزّت انسان در این است که به دیگران از امثال خودش، وابسته و متکی نباشد؛ بلکه به خودش، یعنی به همان قوایی که خدا به او داده است اتکا کند و آنها را به کار بیندازد و از خدا بخواهد که به او مدد داده و او را به هدف برساند و همین معنای «توکل قرآنی» و اعتماد به نفس و خودکفایی صحیح و معقول است.

۱. دعای عدیلة، مفاتیح الجنان.

۲. سورة نمل، آیه ۱۴.

از رسول خدا در معنای «توکل» نقل شده که:

«الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَ
اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ»^۱

توکل، دانستن این حقیقت است که مخلوق، نه زبانی می‌تواند
برساند و نه نفعی، نه اعطایی دارد و نه منعی و در هر حال از
مردم مأیوس بودن».

خالق است که دل‌ها را به کسی متوجه می‌کند و از کسی برمی‌گرداند؛ به
وسیله کسی عطا می‌کند و به وسیله کسی منع می‌کند.

«فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَا يَعْمَلُ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَلَمْ يَرْجُ وَلَمْ
يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَلَمْ يَظْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ»^۲

وقتی انسان به چنین باوری رسید دیگر، برای احدی جز خدا کار
نمی‌کند، خدمت به خلقش نیز برای جلب رضای خدا می‌شود و
امثالاً لِأَمْرِ اللَّهِ، به احدی جز خدا امیدوار نمی‌گردد و از احدی
جز خدا نمی‌ترسد و به احدی جز خدا چشم طمع نمی‌دوزد».

وقتی این حال، درآمدی پیدا شد علاوه بر زندگی آخروی اش، در همین دنیا
آسایش روحی می‌یابد. راحت و با عزّت و بی غصّه و غم زندگی می‌کند و زبان
حالش این می‌شود:

به جهان، خرم از آنم که جهان، خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به خلوت بخورم زهر، که شاهد، ساقی است

به ارادت بکشم درد، که درمانم از اوست

۱. وسائل الشّیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۹۴.

۲. وسائل الشّیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۹۴.

هر تصرّفی در عالم به اذن الله

حق تعالی می تواند به هر موجودی قدرت تأثیر داده و او را متصرّف در عالم سازد. اوست که به اراده حضرت عیسی مسیح علیه السلام قدرت خلق و آفریدن داده و از قول آن حضرت در قرآن نقل می کند که گفت:

﴿أَلَيْ أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ!﴾
من از گِل، صورت پرنده می سازم و در آن می دمم، به اذن خدا
پرنده می شود، کور مادرزاد و مبتلا به بیماری بَرَص را شفا
می بخشم و مردگان را زنده می کنم به اذن خدا.

تمام حرف اینجاست که من مأذون از جانب خدا هستم و نه مستقل در عمل. در این آیه کلمه «بِإِذْنِ اللَّهِ» دوبار تکرار شده و در جای دیگر، چهار بار تکرار شده که خداوند به صورت خطاب به حضرت مسیح علیه السلام می فرماید:

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي!﴾

تو از گِل، شکل پرنده خلق می کنی، به اذن من؛ سپس در او
می دمی و او پرنده می شود، به اذن من؛ تو اکمه^۳ و ابرص^۴ را شفا
می دهی، به اذن من؛ تو مرده ها را [از قبر] بیرون می آوری [و زنده
می کنی]، به اذن من.

۱. سورة آل عمران، آیه ۴۹.

۲. سورة مائده، ۱۱۰.

۳. اکمه: کور مادرزاد.

۴. ابرص: بیمار مبتلا به بَرَص و پیسی.

این جمله «یا ذی» و «یا ذی الله»؛ در واقع برای رفع توهم شرک از همان فرقه مخالف است؛ یعنی خیال نکنند که ما رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام را مؤثر و متصرف مستقل در عالم می دانیم؛ بلکه معتقدیم آنها «به اذن الله» کار می کنند و این شرک نیست. شرک، اعتقاد به استقلال در فاعلیت موجودی غیر خداست، وگرنه ما تمام امور مربوط به زندگی را از دست مخلوق می گیریم اما «به اذن الله» همه گونه تصرف در عالم را درباره او ممکن می دانیم.

بینش انسان موحد

اشتباه اکثر مردم در همین جاست که خیال می کنند اسباب و وسایل، مؤثر مستقل در عالم می باشند و مثلاً فلان طبیب، شفابخش است و او بود که مرا از لب گور برگردانید یا فلان ثروتمند و فلان قدرتمند بود که مرا از بدبختی نجات داد وگرنه هیچ و پوچ شده و از بین رفته بودم و حال آنکه آن طبیب و آن ثروتمند و آن قدرتمند، همه مخلوق خدا هستند و علم و فکر و ثروت و قدرت و عزم و تصمیم و اراده و قدرت فعالیتشان بسته به اراده و خواست خداست و لذا این طرز تفکر که وسایل را مستقل در تأثیر دانستن، ضد اعتقاد به توحید است.

انسان موحد واقعی در عین حال که به امر خدا متوسل به وسایل می شود، در همان حال آنها را مسخر امر و اراده خدا می داند و در اثر گذاری آنها توکل بر خدا می کند و از خدا می خواهد که آنها را اثربخش در رسیدن او به مقاصدش قرار دهد. به هنگام بیماری به طبیب مراجعه می کند و از او نسخه می گیرد و دارو می خورد، ولی از خدا می خواهد که طبیب را در تشخیص بیماری و نوشتن نسخه و دارو فروش را در انتخاب دارو هدایت کند و از اشتباه بر حذر دارد و از دارو هم خاصیت اثربخشی را سلب نکند آنگونه که از آتش نمودی خاصیت احراق و سوزاندگی

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

را در رابطه با حضرت ابراهیم علیه السلام سلب کرد و آن را بردا و سلام بر ابراهیم قرارداد. پس انسان موحد در عین توکل، توکل دارد و در عین توکل به وسایل و اسباب، توکل بر خالق وسایل و مسبب الاسباب دارد و طبق فرمان خدایش عمل می‌کند که فرموده است:

﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا^۱﴾

[اوست] پروردگار خاور و باختر، خدای جز او نیست، پس او را کارساز خویش اختیار کن.

صاحب اختیار تمام موجودات در مشرق و مغرب عالم منم، جزمین در عالم، معبود مطاعی نیست. فرمانده کل قوا در جهان هستی منم، همه چیز مستخر فرمان من و به خواست و اراده من کار می‌کند. پس تنها من را وکیل و کارساز خویش اتخاذ کن و بر من توکل کن.

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۲﴾

بر ذات اقدس الله توکل کنید اگر ایمان به او آورده‌اید [و موحد واقعی هستید].

در قرآن کریم مکرراً دستور «توکل» آمده و به پیروان خود تنبّه می‌دهد که ای باورداران! خدای صاحب اختیار و کارساز خود را بشناسید و خودتان را پیش این و آن از امثال خودتان ذلیل و خوار نسازید.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^۳﴾

آن کس که توکل بر خدا کند، خدا او را کفایت می‌کند [و

۱. سرما.

۲. سوره مزمل، آیه ۹.

۳. سوره مائده، آیه ۲۳.

۴. سوره طلاق، آیه ۳.

هیچگاه احساس نیاز به دیگران نمی‌نماید و در دنیا و آخرت با عزّت زندگی می‌کند».

﴿أَيَّتُّنْغُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾

آیا این بندگان خدا عزّت را در نزد دیگران از امثال خودشان می‌طلبند و حال آنکه عزّت تماماً در نزد خدا و از آن خداست».

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱

بگو: بارالها! که مالک و صاحب اختیار سلطنت در عالم تو هستی، تویی که به هر که بخواهی پادشاهی می‌دهی و از هر که بخواهی پادشاهی را می‌گیری، هر که را که بخواهی عزیز می‌کنی و هر که را که بخواهی ذلیل می‌سازی، تمام خوبی‌ها به دست توست و تویی که بر همه چیز توانایی».

این اختلاف در عزّت و ذلّت هم مربوط به نظام کلی عالم است و آدمی باید در مقابل نظام کلی عالم که به تدبیر خداوند حکیم می‌چرخد تسلیم باشد و بداند این نظام همیشه یکنواخت نیست؛ این چنین نیست که برای یک نفر همواره بساط عیش و عشرت پهن باشد و دیگری برای همیشه فقر و فلاکت و بدبختی نصیبش گردد. به قول شاعر عرب:

«وَمَا الدَّهْرُ إِلَّا مَنْجُونَا بِأَهْلِهِ وَمَا صَاحِبُ الْحَاجَاتِ إِلَّا مُعَذِّبٌ»

گردش روزگار برای مردم همچون گردش چرخ آبکشی از چاه است که مرتّب

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

در حال بالا و پایین شدن است.

و حاجتمندی در این دنیا نیست مگر اینکه همواره کشمکش و رنج و اضطراب است.

در سابق دیده بودیم چاه‌های عمیقی که چرخ‌های بالای آن بود و دلوهای از اطراف آن چرخ آویخته بودند، آن چرخ می‌چرخید و آن دلوها را یکی پس از دیگری پایین می‌برد از آب پر می‌شد و بالا می‌آورد و خالی می‌کرد؛ در هر لحظه دلو پر بود و دلو دیگر خالی.

حالا شاعر می‌گوید دنیا هم چنین است، چرخ روزگار می‌چرخد و دلوهای آدمیان را بالا و پایین می‌برد. امروز دلو یکی را پر می‌کند و بالا می‌برد و زنده باد می‌گوید و فردا دلو همین را خالی می‌کند و مرده باد می‌گوید. دلو دیگری را پر می‌کند و بالا می‌برد و زنده باد می‌گوید، ولی مع الوصف این نظام، مدبری علیم و حکیم و حسابرسی عادل دارد و انسان عاقل مؤمن باید در همه جا و در همه حال ارتباطش را با آن ناظم علیم حکیم برقرار سازد و از مسیر توکل بر او خارج نگردد که خود ذات اقدسش در سوره اسراء فرموده است:

﴿الَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً﴾

جز من کسی را وکیل نگیرید و جز من دست به دامن احدی نزنید.

آیا بنده ایم یا ادّعی بندگی داریم؟

در نمازهای شبانه روزی خود مکرّر می‌گوییم:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

ای خدا! ما تنها عبد و بنده تو هستیم و تنها از تو در شئون زندگی خود مدد

می‌طلبیم.

ولی می‌ترسیم جواب بشنویم ای دروغگو! تو که این همه معبود در فضای
 قلبت نشانده‌ای از همسر و فرزندان، از رفقا و دوستان، از پولداران و قدرتمندان
 از هر کدام که فرمانی صادر شود دنبالش می‌روی اگر چه مخالف با فرمان خدا
 باشد، تو که در بازار و کسب و کارت، رعایت حلال و حرام خدا را نمی‌کنی؛
 پس چگونه تنها بنده‌ی خدایی و جز خدا معبودی اتخاذ نکرده‌ای و جز خدا از
 احدی استعانت و استمداد نمی‌نمایی و راستی اگر «ایاک نعبد و ایاک نستعین»
 ما درست بود و واقعاً خدا را بنده بودیم، این همه بی‌پروایی در گناه و عصیان
 از ما مشاهده نمی‌گردید بی‌پروایی در معصیت دلیل روشنی است بر اینکه
 ما خدا را بنده نیستیم؛ «بنده آن باشد که هر چه مولایش گوید بکن گوید به
 چشم» «و هر چه مولایش بگوید نکن گوید به چشم». بنده بودن با نافرمانی امر
 و نهی مولای نمی‌سازد.

ذکر چند مثال در خصوص توسل به اولیای خدا

آیا شما که آب می‌خورید، مگر آب را رافع عطش نمی‌دانید؟ وقتی تشنه‌اید،
 آیا از خدا می‌خواهید که شما را سیراب کند یا به سراغ آب می‌روید؟ و این که به
 سراغ آب می‌روید؛ یعنی عملاً از آب می‌خواهید که از شما رفع عطش بنماید.
 آیا وقتی که گرسنه شده‌اید، می‌نشینید و فریاد می‌زنید که: خدایا! سیرم
 کن، یا سراغ نان و غذا می‌روید؟ و عملاً از نان و غذا می‌خواهید که از شما رفع
 گرسنگی کند. حال، آیا شما در توسل به آب و نان، در سیر و سیراب شدن،
 مشرک شده‌اید؟! خیر! زیرا می‌دانید که خدا این خاصیت سیر و سیراب کردن
 را به آب و نان داده است.

ما هم به همین منوال معتقدیم که خداوند متعال، قدرت شفا بخشی به

بیماران و قضای حوائج محتاجان و زنده کردن مردگان را به پیامبر و امام علیه السلام داده است و آن بزرگواران به اذن خدا، یعنی با قدرت خدادادی، در عالم کار می‌کنند. ما هم به حکم آیه **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»**^۱ که می‌فرماید: «برای کسب فیض و فضل از خدا وسیله جویی کنید و متوسل بشوید»، دست به دامن اولیای خدا که مقربان درگاه خدا هستند می‌زنیم و فیض و فضل خدا را از آنها می‌طلبیم و می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ، وَبَرَحَ الْخَفَاءُ، وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ ... يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، انْصُرْنِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ، وَ اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ، يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، الْغَوْثُ الْغَوْثُ الْغَوْثُ، أَذْرِكْنِي أَذْرِكْنِي أَذْرِكْنِي»^۲

مامی گوییم همان خدایی که به آب، خاصیت سیراب کردن داده و به آتش خاصیت احراق و به خورشید خاصیت اشراق و انبات^۳، همان خدا به پیامبر و امام علیه السلام قدرت شفا بخشی بیماران و زنده کردن مردگان را داده است. همان کسی که به قرص آسپرین مثلاً خاصیت تسکین درد داده است؛ همان کس به خاک قبر امام سید الشهداء علیه السلام خاصیت بهبودی بخشیدن به بیماران را داده است؛ آیا این شرک است؟!

مگر اختیار تعیین و تشخیص معنای شرک را به دست شما داده‌اند که می‌گویید: توسل و بوسیدن ضریح امامان علیهم السلام و روی خاک سجده کردن شرک است و... خدا، پیامبر را مؤثر در اغنا دانسته و فرموده است: **«أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»** بنابراین ما همانطور که می‌گوییم: **«اللَّهُمَّ أَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ»**؛ می‌توانیم

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۸۵.

۳. انبات: رویانیدن.



بگوییم: «یا رَسُولَ اللَّهِ اغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ»؛ «یا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ اغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ»؛ چون «کُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»؛ بعد می فرماید: «فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ»؛ اگر این منافقان توبه کنند، به نفع آنها خواهد بود». در را برای بازگشتشان باز گذاشته ایم، اگر به سوی ما بیایند و توبه کار شوند می پذیریم!

همه کارها، برای جلب رضای خدا

نکته ای که باید توجه کامل به آن داشته باشیم، موضوع «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است که نشان می دهد؛ تمام کارهایی که در ارتباط با خدا انجام می دهید، از مال و جان و فکر و وقت و بیان و قلم و خلاصه از تمام نیروهای جسمی و روحی خود مایه می گذارید، توجه داشته باشید که باید دقیقاً در راه خدا باشد و بس و جز جلب رضای خدا و امتثال فرمان او انگیزه دیگری در هیچ عملی از اعمال خود نداشته باشید. این جمله «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ در قرآن زیاد به کار رفته و تکرار شده است:

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛

«وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛

جمله «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ»؛ هم که همیشه ورد زبان ماست. می گوییم نماز «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ»؛ روزه «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ»؛ خمس و زکات و جهاد و دیگر کارهای عبادی از هر قبیل که هست، همه را انجام می دهیم «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ»؛ یعنی می خواهیم با این عمل به راه خدا برویم و به خدا نزدیک بشویم. می دانیم که راه خدا راه مکانی نیست و قرب خدا هم قرب مکانی نیست؛ یعنی این طور نیست که خدا در گوشه ای از نقاط عالم مثلاً در کعبه نشسته باشد و ما بار سفر ببندیم و روبرو کعبه برویم تا به خدا برسیم! خدا زمان و مکان ندارد. او محیط بر زمان و مکان و خالق زمان و

مکان است و در زمان و مکان نمی‌گنجد. او از همه چیز و از همه کس به انسان نزدیکتر است. خودش فرموده:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۱﴾

من خودم انسان را آفریده‌ام و از هر چه که در ذهن او خطور کند؛ آگاه‌تر و از رگ گردن به او نزدیک‌ترم^۱.
در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ^۲﴾

بدانید که خدا میان انسان و قلبش حایل می‌شود^۲.

یعنی خدا از انسان به خود انسان نزدیکتر است و به اصطلاح علمی به ظهور فاعل در مرتبه فعل، از ظهور خود فعل بیشتر است. از باب مثال، شما وقتی به یک نقش زیبا و تابلو جالب می‌نگرید، فوراً از دیدن آن نقش به مهارت و استادی نقاش منتقل می‌شوید و مدح و ثنای خود را نثار نقاش می‌کنید؛ یعنی در عالم فکر و عقل خود، پیش از این که نقش را ببینید؛ نقاش را می‌بینید و نیروی هنری او را می‌ستایید و همچنین وقتی به صحبت گوینده‌ای گوش می‌دهید، فصاحت او را تحسین می‌کنید نه فصاحت الفاظش را. زیرا فصاحت الفاظ را اثری از فصاحت متکلم می‌دانید و پرتوی از نور کمال او می‌شناسید.

مولای ما امام سید الشهدا علیه السلام در دعای عرفه می‌فرماید:

«الْغَيْرُكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؛

خدایا! مگر موجودی از تو روشن‌تر در عالم هست؛ تا تو را در پرتو نور او بشناسیم؟!».

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

۲. سوره انفال، آیه ۲۴.

همه چیز را در پرتو نور خورشید می بینیم. آیا ممکن است خورشید را در پرتو نور دیگری ببینیم؟

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

«ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ»

من چیزی را ندیدم؛ مگر این که پیش از او و با او و بعد از او،
خدا را دیدم».

یعنی خدا محیط بر هستی تمام موجودات است و همه چیز در پرتو نور وجود او موجود است. پس خدا از همه چیز و از همه کس به انسان نزدیکتر است و نیازی نیست که راهی بپیماییم تا به او برسیم.

بنابراین **﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾**؛ یعنی به راه خدا افتادن و قربه الی الله یعنی نزدیک شدن به خدا و اما منظور از آنها چیست؟

تخلُّق به اخلاق الله

عرض می شود: این به راه افتادن و این نزدیک شدن، یک واقعیت روحی و مربوط به جان انسان است؛ یعنی انسان بر اثر تداوم به اخلاص در عبادت، روحاً متخلّق به اخلاق الهیّه بشود و مظهر صفات خدا گردد. صفات خدا کدام است؟ رحمت، رأفت، کرم، وفا، صفا، ستّاریت، غفّاریت، اینها صفات خداست. اگر کسی بتواند در اثر جدّ و جهد و کوشش، انسانی امین، صادق، با وفا، با صفا، مهربان، پرده پوش و راز نگهدار بشود، برای دیگران نیز منشأ خیر و برکت گردد، در رحمت و رأفت به روی مردم بگشاید و وجودش چشمه جوشانی از خیرسانی به مردم باشد، در این صورت است که می توان گفت، این انسان «مجاهد فی سبیل الله و متقرّب الی الله» است؛ به راه خدا افتاده و روبه سوی خدا می رود.

توکل بر خدا از لوازم اعتقاد به توحید

خداوند حکیم، بنی اسرائیل را مورد لطف و عنایت قرار داده و فرموده است: ما موسی علیه السلام را که از انبیای اولوالعزم است در میانشان مبعوث کردیم و کتاب تورات را وسیله هدایتشان قرار دادیم و این لطف را هم درباره شان روا داشتیم و گفتیم:

﴿الَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلًا﴾^۱

من خودم کارساز و مشکل گشای شما هستم، به غیر من تکیه نکنید و دیگری را وکیل و سرپرست خویش اتخاذ ننمایید. این دستور اختصاص به بنی اسرائیل ندارد، بلکه هرکسی که خدا را خالق و رازق و مدبر امر خود می داند و خودش را مخلوق ریزه خوارِ خوان احسان و انعام او می شناسد، وظیفه ای جز توکل بر او ندارد.

توکل از جمله فضایل روحی انسان و از لوازم اعتقاد به توحید است و مشکل اصلی ما اکثر مردم در همان مسأله «توحید» است، یعنی آن طور که شایسته است خدا را نشناخته ایم و پی به صفات کمال او نبرده ایم؛ بلکه اسف انگیزتر اینکه ما خودمان را هم نشناخته ایم با اینکه از همه چیز و از همه کس نزدیک تر به انسان، خود انسان است، وقتی او خودش را شناسد، چگونه می تواند چیز خارج از خود را بشناسد که فرموده اند:

﴿مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ﴾^۲

آن کس که خود را شناخته، خدای خود را هم شناخته است.»

۱. سوره اسراء، آیه ۲.

۲. بحار الأنوار، جلد ۲، صفحه ۳۲.

هستی بخش انسان فقط «الله»

انسان اگر اندکی در خود بیندیشد، این مقدار را خوب می‌فهمد که سراپا فقر و نیاز است و می‌فهمد که آنچه دارد در گذشته نداشته و در آینده هم نخواهد داشت و اکنون هم از آن خود و در اختیار خودش نیست، بلکه دیگری به او داده است و هر دم که بخواهد از او می‌گیرد. کور و کورال و بی عقل و شعور و مرده‌اش می‌سازد اما او کیست و در کجاست؟! از این رو دنبال او می‌گردد تا او را پیدا کند و دست به دامن او بزند و همه چیز خود را از او بخواهد.

در واقع انسان بر حسب اقتضاء فطرت و سرشت اولیه‌اش دنبال خالقش می‌گردد و لذا اگر از طرف خالقش هدایت نشود، به گمراهی می‌افتد و در مقابل موجوداتی امثال خود یا پایین‌تر از خود که آنها را قوی‌تر از خود می‌بیند تذلل می‌کند و بت پرست می‌شود ولی خداوند حکیم رحیم او را مورد لطف و عنایت قرار داده و با «ارسال رسل» و «انزال کتب»، خود را به او معرفی کرده که بگوآن کسی که به حکم فطرت دنبال او می‌گردد، او اسمش «الله» است و یگانه و بی‌همتا در ذات و صفات و افعال است. به احدی خارج از ذات خود نیاز ندارد، بلکه اوست که رفع نیازکننده از همه نیازمندان است. بنابراین:

﴿أَلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا﴾

شما که مخلوق من هستید جز من که خالق شما هستم

تکیه‌گاهی اتخاذ نکنید.

دست به دامن احدی جز من نزنید و خود را ذلیل و خوار نزد امثال خود یا پایین‌تر از خود ننمایید.

این صفت و فضیلت «توکل» است که از لوازم «توحید» و «معرفه الله» و «خداشناسی» است، یعنی انسان موحد خداشناس که می‌گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» برای هیچ موجودی از موجودات غیر خدا، استقلال در «وجود» و «ایجاد» قائل نمی‌باشد بلکه او معتقد است که همه موجودات از هر قبیل که هستند، همه مخلوق خدا می‌باشند و مخلوق در حدّ ذات خود نه از حیث «وجود و هستی»، مستقّل است و نه از حیث «ایجاد و اثرگذاری»، بلکه هم وجود و هستی‌اش تحت اراده خداست و هم خاصیت اثرگذاری‌اش.

مثال اوّل: خاصیت آتش، سوزاندگی

از باب مثال، آتش موجودی است که خاصیت احراق دارد و می‌سوزاند، اما آیا این خاصیت از آن ذات اوست و هیچگاه از او سلب نمی‌شود یا خیر همان کس که به آتش «وجود و هستی» داده است، هموست که خاصیت احراق به او داده و هر دم که بخواهد از او سلب می‌کند در عین اینکه آتش است، اما نسوزاند. درباره حضرت ابراهیم علیه السلام پیامبر بزرگوار خدا که دعوت به توحید می‌کرد به دستور نمرود مستکبر خرمی از آتش برافروختند و ابراهیم علیه السلام را با منجنیق به وسط آن خرمن آتش پرتاب کردند. خدا فرموده است:

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ!﴾

ما به آتش گفتیم: ای آتش! سرد و سالم باش بر ابراهیم.

یعنی در عین اینکه آتش هستی، ابراهیم را نسوزان، بلکه سرمای توأم با سلامت به او برسان با اینکه طبیعتاً آتش با هر چه تماس پیدا کند آن را می‌سوزاند، ولی چون خاصیت احراق از آن خودش نیست بلکه به او داده‌اند، لذا از آتش نمرودی این خاصیت را در رابطه با ابراهیم علیه السلام گرفتند که نتواند او را بسوزاند، ولی در همان حال اگر دیگری غیر ابراهیم علیه السلام میان آن می‌رفت می‌سوخت.

مثال دوم: خاصیت دریا، غرق کردن

مثال دیگر دریای آب خاصیتش غرق کردن است، کشتی های کوه پیکر را در کام خود فرومی کشد و در میان امواج خود نابودشان می سازد، اما وقتی حضرت موسی علیه السلام پیامبر خدا با لشکریانش کنار دریا رسید، طبق فرمان خدا با عصا برپیکر دریا زد، دریا شکاف برداشت و زیرپای لشکریان موسی علیه السلام جاده و راه پیدا شد، یعنی امواج آب به جای اینکه روی هم بغلطند و غرق کنند، طبقات آن روی هم چیده شد و بالا رفت و از دو طرف، دیوار آبی به وجود آمد، موسی علیه السلام و لشکریانش با آرامش تمام وارد شده از آن سمت دریا بیرون رفتند و دنبال آنها فرعون و لشکریانش وارد دریا شدند، امواج خروشان آب روی هم غلطید و آنها را در کام خود فروکشید و نابودشان ساخت.

مثال سوم: خاصیت زمین، مهد آسایش بودن

دریا یکی بیش نبود و خاصیت او هم غرق کردن بود منتهی خدا که خالق دریاست، خاصیت غرق کردن را که خودش به او داده بود در رابطه با موسی علیه السلام و لشکریانش از او گرفت و در رابطه با فرعون و لشکریانش به حال خود گذاشت. این زمین را خدا خلق کرده و آن را مهد و آسایشگاهی آرام زیرپای آدمیان قرار داده است، قارون، مرد ثروتمند معروف بنی اسرائیل آدمی مستکبر گردنکش بود و می گفت:

﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾

من هر چه دارم [از آن خود من است] و خودم با دانایی و کاردانی خودم به دست آورده ام.

خدا هم به او مهلت داده او را غرق در انواع جواهرات کرده بود که فرموده است:

﴿وَاتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاحِيَهُ لَسَتْ نُوًى بِالْعَصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ﴾

ما از گنج‌ها و ذخایر و اموال، آن قدر به او داده بودیم که صندوق‌های جواهر او را گروهی نیرومند حمل می‌کردند.

حضرت موسی علیه السلام او را موعظه و نصیحت می‌کرد ولی او نمی‌پذیرفت و عاقبت خدا همین زمین آرام زیرپایش را بلعنده او و تمام زندگی‌اش قرارداد که فرموده است:

﴿فَحَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضُ﴾^۱

نتیجه این شد که ما قارون را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم.

یعنی به همین زمینی که زیرپایش بود و به آن لگد می‌زد و می‌رفت دستور دادیم دهن باز کرد و او تمام ثروت و گنجینه‌هایش را بلعید و در شکم خود فرو برد و مجدداً به هم آمد. پس هر چه که در عالم هست از زمین و آسمان، نبات و جماد و حیوان و انسان، مخلوق خداست، یعنی هم وجود و هستی‌شان از خدا و هم خاصیت اثرگذاری‌شان از خداست. تا خدا نخواهد، نه چیزی در عالم وجود پیدا می‌کند و نه اثربخش می‌گردد.

منافات نداشتن توکل با توکل

بنابراین انسان موحد که خدا را این چنین شناخته است، طبیعی است که احدی را جز خدا مرجع و ملجأ خود نمی‌شناسد و دست حاجت در همه جا و در همه حال جزا به سوی کسی دراز نمی‌کند و پیوسته در مقابل فرمان او سر تسلیم فرود آورده و هرگز غیر خدا را وکیل کارساز و راه‌گشای خویش اتخاذ نمی‌کند. البته به این نکته هم باید توجه داشت معنای «توکل» این نیست که انسان

۱. همان، آیه ۷۶.

۲. همان، آیه ۸۱.

توحید و توکل و توسل

موّحد خداشناس، توسل را بی اساس بداند و در تمام شئون زندگی اش متوّقع باشد که خدا بدون اسباب و وسایل عادی و طبیعی او را به مقاصدش برساند، بلکه باید بداند که اسباب و وسایل را هم خدا آفریده و آنها را در اختیار انسان قرار داده است و انسان باید با توسل به آنها به مقاصدش برسد. منتهی متوجّه این حقیقت باشد که آن وسایل، استقلال در اثرگذاری ندارند بلکه اثرگذار واقعی خداست ولی از طریق وسایل کار خود را انجام می دهد.

مثلاً آدم تشنه را خدا می تواند بدون آب از تشنگی برهاند، ولی بنا و سنتش در عالم خلق بر این است که آدم تشنه را به وسیله آب سیراب کند و آدم گرسنه را به وسیله نان سیرگرداند و بیمار را به وسیله طبیب و دارو شفا بخشد. در حدیث آمده است:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجِيرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»^۱

خدا ابا دارد از اینکه کارها را بدون اسباب خاص به خودشان به جریان بيفکند».

۱. کافی، جلد ۱، صفحه ۱۸۳، با اندکی تفاوت.

فصل پنجم

توحید و طبیعت

عظمت خیره‌کننده عالم آفرینش

جمله «وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ»^۱ و ستارگان به امر او به کار گرفته شده‌اند؛ این سه کلمه نورانی قرآنی با عبارت کوتاهش شامل همه کواکب از ثوابت و سیارات و کرات معلقه در فضا و کهکشان‌های عظیم می‌شود. از مطالعات اهل فنّ ستاره‌شناسی استفاده می‌شود آن مقدار که توانسته‌اند با وسایل فتّی به دست آورند تخمیناً صد هزار میلیون کهکشان و در هر کهکشان صد هزار میلیون منظومه شمسی کشف کرده‌اند و برای نشان دادن عظمت خلقت گفته‌اند.

اگر تمام مردم روی زمین که فرضاً شش میلیارد نفر هستند از مرد و زن، بزرگ و کوچک، همگی دست به کار ستاره‌شماری بزنند مادام‌العمر هیچ کاری جز ستاره‌شماری نداشته باشند و در هر ثانیه‌ای هم ده ستاره بشمارند باید هریک پانزده هزار سال عمر کنند تا این مقدار ستاره‌هایی را که در یک گوشه آسمان توانسته‌اند

۱. سوره نحل، آیه ۱۲.

ببینند بشمارند. (الله اکبر) آنگاه درباره عظمت خلقت خورشید گفته‌اند این کره زمین با این بزرگی که دارد اگر ۳۳۰۰۰۰ بار مکرر شود، تازه مساوی با جرم خورشید می‌گردد. بعد این سؤال را طرح می‌کنند که چگونه است این کرات با این بزرگی که با سرعت سرسام‌آوری در فضا می‌چرخند چگونه است که با هم تصادم ننموده و سقوط نمی‌کنند؟! آن وقت از نظر سرعت حرکتی که این کرات در فضا دارند می‌گویند این کره زمین ما چهارده حرکت دارد و در یکی از حرکاتش در هر ساعتی ۱۰۸ هزار کیلومتر طی طریق می‌کند و همه هم حرکت دورانی دارند! (الله أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْد).

آفرینش انسان، نشانه‌ای از علم و قدرت و حکمت خدا

خداوند متعال در سوره نحل می‌فرماید:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾

انسان را از نطفه‌ای آفرید که ناگاه او ستیزه‌گری آشکار

گردید.

از جمله آیات و نشانه‌های علم و قدرت و حکمت خدا، آفرینش انسان است که او را از نطفه و آبی بی‌ارزش آفرید و اینک او سخنگویی فصیح و مدافع از خویش شده است! البته این منافات با آیه دیگر ندارد که می‌فرماید:

﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾

آفرینش انسان را از گل آغاز کرده است.

چون در آن آیه منظور از انسان، انسان اولی یعنی حضرت آدم ابوالبشر عليه السلام است که از گل ساخته شده است و لذا بعد از آن فرموده:

۱. سوره نحل، آیه ۴.

۲. سوره سجده، آیه ۷.



﴿ثُمَّ جَعَلْ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾^۱

سپس نسل او را از چکیده‌ای از آبی پست و بی‌ارزش قرار داده است.^۲

یعنی انسان اولی از خاک و انسان‌های بعدی از نسل او از نطفه آفریده شده‌اند و ممکن است گفته شود: آفرینش انسان‌های بعدی از نسل آدم نیز از گِل آغاز شده است زیرا مگر نه این است که ما انسان‌ها از نطفه ساخته شده‌ایم و نطفه از خون و خون از موادّ غذایی و موادّ غذایی نیز از خاک به وجود آمده است بنابراین آفرینش همه انسان‌ها از گِل آغاز شده است. منتهی این انسان از گِل ساخته شده، تولید نسلش باید از طریق نطفه جریان پیدا کند. حال، آن قدرت علیم حکیم را ببین که این نطفه بی‌ارزش فاقد همه کمالات را حرکت داده به جایی رسانده که الحال قادر به تکلم و روشن‌گراز ما فی الضمیر خودش شده است. تکلم، ریشه از تفکر و تعقل می‌گیرد. انسان متکلم این توانایی را دارد که مطالبی را در ذهن خود پیروانند و به زبان بیاورد و در ذهن دیگران نیز جا بدهد.

روشنی وجود خدا در عالم

از جمله نشانه‌های شاخص الهی شب و روز است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِيَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا﴾^۲

و ما شب و روز را دو نشانه قدرت و حکمت خود قرار دادیم پس شب را تاریک و روز را روشن ساختیم تا در آن جویای احسان

۱. همان، آیه ۸.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۲.

و روزی پروردگارتان شوید و نیز شمار سالها و حساب اوقات و
زمان را بدانید و هر چیزی را که به آن نیازمندید به روشنی
توضیح دادیم».

ما شب و روز را دو آیت قرار دادیم، پس از اینکه شما در بستر شب خستگی را
برطرف کرده و آرامش یافتید و تجدید قوا نمودید، آیت شب را محو کردیم و آیت
روز را به صورت یک عامل روشنگر، سرراحتان مستقر ساختیم تا برای تحصیل
رزق از عنایات پروردگارتان، به سعی و تلاش و کار بر خیزید و ضمناً شمار سالها و
حساب اوقات را داشته باشید و ما همه چیز را بطور مفصل و روشن بیان کرده ایم.
همین کره ماه در آسمان با گردش منظّم خود برای نشان دادن عدد ایّام ماه
یک تقویم طبیعی و عمومی است، حتّی برای بیابان نشینان که با تجربه و آشنا
گشتن با علایم ضعیف و قوی گشتن شکل کره ماه پی می برند که مثلاً امشب
شب چندم ماه است و می فهمند که آیا نیمه اوّل یا نیمه دوّم ماه است. هر
سازمانی که دارای نظام خاصی باشد آنجا آمار و ارقام و اعداد نیز وجود دارد، در
سازمان بزرگ آفرینش و خلقت نیز که دارای نظام خاصّ به خود می باشد، آمار و
ارقام و اعداد وجود دارد و خالق آن نظام می فرماید: ما همه چیز را بطور مفصل و
روشن نشان داده ایم و در هیچ جای این نظام آفرینش ابهامی باقی نگذاشته ایم و
در ساختمان هر موجودی آیت و نشانه ای از خود قرار داده ایم و لذا هیچ موجودی
در عالم روشن تر از خدا وجود ندارد.

به فرموده امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه:

«الْغَيْبُكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؛

آیا مگر غیر تو ای خدا موجودی هست که ظهوری بیشتر از ظهور
تو داشته باشد تا او در پرتو ظهور خود تو را ظاهر سازد؟».



یعنی همه موجودات در پرتو ظهور خدا ظاهر گشته اند و تا او نخواهد، هیچ موجودی از گشتم عدم پا به عرصه وجود نمی گذارد، تمامی مخلوقات دلیلی روشن بر وجود خالق خود می باشند.

شب و روز، دو نشانه الهی

خداوند متعال در سوره مبارکه اسراء می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ؛

ما شب و روز را دو آیت و دو نشانه قرار دادیم﴾.

که با آمد و رفتِ منظم خود نشان از وجود ناظمی علیم و حکیم می دهند. در آیه دیگر می خوانیم:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَوْ لَا تَسْمَعُونَ!﴾

بگو: به من بگویید، اگر خدا شب را همیشگی می ساخت و شما

را تا روز قیامت در ظلمت شب قرار می داد آیا جز خدا کسی

می توانست روشنائی روز را بیاورد و شما را از ظلمت شب برهاند

آیا نمی شنوید؟﴾.

اینجا سخن از «شنیدن» به میان آورده است احتمالاً برای این باشد که در

ظلمت شب، گوش کار می کند اما چشم کاربردی ندارد.

﴿يُعْشَى اللَّيْلُ النَّهَارُ﴾

و نکته دیگر این که خداوند متعال با عنایت به این آیه شریفه:

﴿يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارُ﴾

[از جمله آیات و نشانه‌های حکمت خالق جهان، این نظم و حساب دقیقی است که در رفت و آمد شب و روز قرار داده است].

شب را می‌برد و روز را جای آن می‌نشاند و سپس جامهٔ شب را بر اندام روز می‌پوشاند تا نه موجودات بر اثر دائمی بودن شب و محرومیت از نور خورشید از بین بروند و نه بر اثر دائمی بودن روز و تابش سوزان آفتاب بسوزند و نابود شوند. و لذا در آیهٔ بعدی می‌فرماید:

﴿قُلْ أَزَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟^۱

بگو به من بگویید، اگر خدا روز را همیشگی می‌ساخت و شما را تا روز قیامت در روشنائی روز قرار می‌داد، آیا جز خدا کسی می‌توانست شب را بیاورد تا شما از خستگی فعالیت روزانه درآیید و در بستر شب آرامش یابید آیا نمی‌بینید؟﴾

اینجا به تناسب روشنائی روز، سخن از «دیدن» به میان آورده است و در آیهٔ بعد برای تنبّه مؤکد به اهمّیت این دو آیت فرموده است:

﴿وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^۲

و از رحمت خداست که شب و روز را برای شما قرار داده است تا در شب بیارامید و در روز به تلاش تحصیل رزق خدا برخیزید و باشد که نسبت به نعمت‌های خدا شاکر باشید﴾.

۱. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۵۴.

۲. سورهٔ قصص، آیهٔ ۷۲.

۳. سورهٔ قصص، آیهٔ ۷۳.

حال در آیه مورد بحث از سوره اسراء می بینیم که «لیل» مقدم بر «نهار» آمده است و این نیز احتمالاً اشاره به این است که در عالم خلق، ظلمت مقدم بر نور است ولی در عالم ربوبیت، ذات اقدس الله عز و علانور محض است و آنجا ظلمت راه ندارد. در عالم خلق ابتدا ظلمت عدم و نیستی است همه چیز اول معدوم بوده اند و سپس موجود شده اند. تنها خدا بود و هیچ چیز با او نبود. پس در عالم خلق ظلمت مقدم بر نور است و «عدم» مقدم بر «وجود» است. عالم خلق، مسبوق به عدم و مسبوق به ظلمت است، اساساً مخلوق در ذات خود هیچ است و به اراده خالقش چیز است.

ما عدم هاییم هستی ها نما تو وجود مطلق هستی ما

کشور ما در زمان گذشته یک پرچم شیر و خورشید داشت که عکس یک شیر شمشیر به دست روی آن پرچم بود، وقتی باد می وزید، آن شیر حمله می کرد جلو می رفت و عقب می آمد، بیننده خیال می کرد مردم این مملکت همه شیران شمشیر به دستند و حمله ور کونفس کش؟

حال ما آدمیان نیز که مخلوق هستیم و ذاتاً هیچ، همین که خود را می بینیم که جنبشی داریم و دست و پایی حرکت می دهیم و سخنی می گوئیم، می پنداریم این نیروها همه از خود ماست، غافل از اینکه «لا اله الا الله» و «لا حول ولا قوة الا بالله» جز ذات اقدس الله ﷻ نه موجود مستقّلی در عالم هست و نه بدون اراده و حول و قوه او احدی قادر بر کاری می باشد. آری:

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دم به دم
حمله مان پیدا و ناپیدا است باد جان فدای آنچه ناپیدا است باد

منظور این بود اگر در آیه شریفه مورد بحث (قصص ۷۲) شب، مقدم بر روز آمده است، احتمالاً اشعار به این حقیقت دارد که در عالم خلق، ظلمت مقدم

بر نور و عدم مقدّم بر وجود است، ولی در عالم ربوبیت هر چه هست، نور وجود است و آنجا از «ظلمت» و «عدم» اثری نیست.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱

اراده حکیمانه خالق هستی در اداره عالم

اینک که می بینیم در همه جای عالم، نظامی دقیق و متین در جریان است؛ آفرینش جماد و نبات و حیوان و انسان، طلوع و غروب ماه و خورشید و ستارگان، رفت و آمد روز و شب و فصول چهارگانه سال همه روی نظم و حساب پیدا می شوند و مسیر خود را طی می کنند، این نشانگر این است که ناظم واحد و یگانه ای در عالم وجود دارد دارای علم و قدرت و حکمت و سرتاسر عالم به تدبیر و تقدیر حکیمانه او اداره می شود. او خود را در کتاب آسمانی اش معرفی کرده و فرموده است: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ اسم من «الله» است و من خدای یگانه ام و جز من خدایی نیست.

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ

الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾^۲

مالک مطلق بر همه جا و همه چیز عالم منم، اگر خدای دیگری هست، پس چرا صدایی از او در نمی آید و دستوری از او صادر نمی شود. در نهج البلاغه^۳ می خوانیم که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن وصیت به فرزند بزرگوارشان امام مجتبی علیه السلام فرموده اند:

«وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ

آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ»^۴

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. سوره حشر، آیه ۲۳.

۳. نامه ۳۱.

۴. بحار الأنوار، جلد ۴، صفحه ۳۱۷.

بدان ای فرزندم! اگر خدای تو شریکی داشت، بطور حتم از جانب او نیز رسولانی می آمدند و آثاری از ملک و سلطنتش را می دیدی.»

پس وقتی می بینیم هیچ خللی در نظام ثابت عالم مشاهده نشده است و نمی شود واحدی به عنوان پیامبری و رسالت از جانب غیر ذات اقدس الله ﷻ نیامده است بلکه همه یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر از جانب خدای واحد آمده اند و پیام او را به عالم انسان ابلاغ کرده اند، می فهمیم و معتقد می شویم که خدایی جز ذات اقدس الله ﷻ در عالم وجود ندارد و در شبانه روز مکرر می گوییم:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ﴾.

تمام موجودات، مطیع فرمان خالق خود

این کتاب خلقت و آفرینش آنقدر بزرگ و قطور و عظیم است و صفحات بی پایان و سطرهای فراوان و کلمات پر مغزی شمار دارد که روی هر کلمه اش اگر بشر قرن ها عمر صرف کرده و تحقیق کند، مطالعاتش به پایان نمی رسد و با هر قدم تازه ای که در راه علم و تحقیق و اکتشاف بر می دارد مجهولاتی و مطالب ناشناخته ای سر رایش پیدا می شود و او همچنان این آیات را در پیش روی خود می بیند که دعوتش می کند و می گوید بیا:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾!

آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است و به آسمان که چگونه افرشته شده و به کوهها که چگونه نصب شده و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

این تحقیقات ارزنده دانشمندان علوم طبیعی که قسمت عمده عمرشان را در مطالعه زندگانی حشرات و جانورها به سر برده‌اند و تطورات حیاتی آنها را مورد دقت قرار داده و نتیجه تحقیقاتشان را به قلم آورده و کتاب‌ها نوشته‌اند که در طریق خداشناسی بسیار مفید و اثربخش است. نشان می‌دهد که یک اراده توأم با علم و تدبیر و حکمت در عالم کار می‌کند و همه موجودات در پرتو نور هدایت او تدبیر و تنظیم می‌شوند.

شگفتی آفرینش حشره آموفیل

من در کتابی که درباره حشرات نوشته شده بود خواندم، حشره‌ای به نام «آموفیل»، علف‌خوار است ولی نوزادهای او کرم خوار هستند؛ یعنی وقتی بچه‌ها از تخم بیرون می‌آیند تا مدتی باید از کرم مخصوص تغذیه شوند تا به مرحله علف‌خواری برسند و لذا این حیوان وقتی احساس می‌کند که هنگام تخم‌گذاری فرا رسیده دنبال آن کرم مخصوص می‌رود و پس از پیدا کردن آن به آن نیش می‌زند و با سم مخصوص خود آن را فلج و بی حس می‌کند به گونه‌ای که نه بمیرد و متعفن شود و نه قادر به فرار کردن باشد. نیمه‌جان بماند تا غذای نوزادانش شود. حالا شما همین جا تأمل کنید! آیا این حیوان از کجا فهمیده که نوزادانش کرم خوار هستند؟ ما که انسان و دارای عقل و فکر هستیم اگر ندیده بودیم که نوزادان بشری شیر می‌خورند، هیچ باورمان نمی‌شد که ما ابتدا شیرخوار بوده‌ایم چون الآن خود را می‌بینیم که نان‌خوار و گوشت‌خواریم. پس این اولاً که این حیوان علف‌خوار از کجا فهمیده که نوزادانش کرم خوار خواهند شد و ثانیاً چگونه پی برده که کدام کرم مخصوص باید غذای نوزادانش شود تا دنبال پیدا کردن آن برود. ثالثاً از کجا فهمیده که اگر کرم بمیرد می‌گندد و متعفن می‌شود و نافع به حال نوزادانش نمی‌باشد و اگر زنده بماند فرار می‌کند و لذا طوری نیش می‌زند و از سم مخصوص



خود آن قدر در پیکر آن کرم می ریزد که نه بمیرد و نه بتواند فرار کند. آیا این حیوان کوچک از کجا به این حقایق پی برده است؟ قرآن کریم جواب می دهد:

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾

[موسی علیه السلام به فرعون] گفت: پروردگار ما کسی است که

هر موجودی را آفریده و او را [به راه و رسم تکامل نوعی اش]

هدایت کرده است.

تمامی موجودات اعم از جمادات و نبات و حیوان بدون اینکه خودشان بفهمند تسلیم دست خالق خود هستند و تکویناً مطیع فرمان او می باشند. به فرمان او می جنبند و به فرمان او می خسبند، به فرمان او زنده می شوند و ابراز حیات می کنند و به فرمان او می میرند و خاک می شوند. گل به فرمان او زیبا و دلربا می شود و بلبل به فرمان او عاشق شیدای گل می شود و به عشق او «چه چه» می زند. تمام عالم همین است.

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ

شَيْءٍ؟^۱

آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و آنچه خدا آفریده است نمی نگرند؟

ای چشم دارها! ای متفکران! ای دانشمندان! نمی خواهید فکر کنید و چشم عقل باز کنید تا تنظیم کننده این نظام عجیب را بشناسید. در سوره قیامت می خوانیم:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ

نُسَوِّيَ بَنَانَهُ^۲؛^۳

این انسان گمان کرده [که وقتی مُرد و در دل خاک پوسید

۱. سوره طه، آیه ۵۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

۳. سوره قیامت، آیات ۳ و ۴.

دیگر] ما نمی‌توانیم استخوان‌های [متلاشی گشته‌ی] او را
جمع کنیم، چرا ما می‌توانیم [حتی] خطوط سرانگشتانش را
هم [به همان‌گونه که قبلاً بوده است از نو] مرتب سازیم».

مسلمان شدن یک کافر آلمانی با همین آیه شریفه

تفسیر طنطاوی که از تفاسیر معروف است نقل کرده که یک کافر آلمانی با
همین آیه (آیات ۳ و ۴ سوره قیامت) مسلمان شده است چون این آیه سخن از
خطوط سرانگشتان به میان آورده است و حال اینکه این حقیقت از مکتشفات
عصر علم است که هر انسانی خطوط سرانگشت منحصر به خود دارد و متشابه
با سایر افراد نمی‌باشد و لذا برای مدرک گرفتن از افراد، انگشت نگاری می‌کنند
و قرآن کریم هزار سال پیش، این حقیقت را به عنوان یک آیت از آیات علم و
قدرت الهی نشان داده است.



چگونگی نگرش حضرت علی امیر علیه السلام به آیات الهی

امیر علم، امام علی علیه السلام را بنگرید. او هم در نهج البلاغه از جمادات و نباتات و
حیوانات بحث می‌کند اما همه را چنان که قرآن فرموده است آیات خدا معرفی
نموده و در مرآت^۱ وجود همه آن‌ها، «خدا» را مشاهده می‌نماید. در آیین وجود
یک مورچه ریز جنبنده در زمین و یک خفاش پرنده کوچک در هوا، جمال خدا را
چنان نشان می‌دهد که آدمی را غرق در حیرت و اعجاب می‌سازد. آری! اوست
که - همه عالم فدای خاک پایش باد - می‌گوید:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ»^۲

من چیزی را ندیدم مگر این که خدا را پیش از او و با او و بعد
از او دیدم».

۱. مرآت: آینه.

۲. کلمات مکتونه فیض علیه السلام، صفحه ۳.

یعنی من خدا را محیط بر همه جا و همه چیز می بینم.

بر هر چه می نگرم تو نمودار بوده ای ای نانموده رُخ، توجه بسیار بوده ای

اورخ به ظاهر بینانی که می خواهند همه چیز را با چشم سر ببینند؛
 نشان نمی دهد چرا که چشم سر، تنها اجسام را می بیند و او منزه از جسم
 و جسمانیات است! او با چشم جان و دیده ایمان مشاهده می گردد و لذا
 دارندگان آن چشم و آن دیده، او را در همه جا و با همه چیز می بینند و به زبان
 حال و قال می گویند:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم
 به هر جا بنگرم کوه و درودشت نشان از روی زیبای تو بینم

«قیوم» اسم جامع خداوند متعال

آیه^(۱) شریفه در سوره آل عمران، در مقام دعوت به توحید و مذمت شرک و
 توبیخ مُشرک است. عقل را به داوری می طلبد و می گوید: آیا آن کسی که بر انسان
 و همه اعمالش احاطه و استیلا دارد، سزاوار پرستش است یا موجوداتی که نه از
 خود وجود دارند و نه صفت کمال دیگری:

﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ؟﴾^۲

آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه انجام داده مراقب است

[مانند کسی است که از همه جا بی خبر است؟].

﴿قائم﴾ مشتق از قیام است و قیام یعنی ایستادن. ﴿قائم﴾ یعنی شخص
 ایستاده و اینجا کنایه از استیلا و تسلط کامل بر کار است. کسی که می خواهد
 کاری را بطور جدی و اهتمام شدید انجام بدهد، برمی خیزد و می ایستد. وقتی

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۲. آیه ۱۸.

ایستاد، از شش طرف مسلط بر انجام کار می‌شود: از پیش رو، از پشت سر، از بالای سر، پایین پا، سمت راست و سمت چپ.

قیام در مورد خداوند ﷻ - که منزّه از جسمانیات است - کنایه از استیلا بر عالم خلق است و از «صفات فعل خدا» است. «صفات ذات خدا»، عین «ذات» اوست. مثل «علم» و «قدرت» و «حیات» که تحقق آن در ذات اقدس حق، ارتباط با عالم خلق ندارد. بدون لحاظ عالم خلق نیز او ﷻ حی و علیم و قدیر است؛ اما «صفات فعل خدا»، آن صفاتی است که ذات اقدس، به لحاظ ارتباط با «عالم خلق» متّصف به آن صفات می‌شود. مثل خالق، رازق، مُحیی، مُمیت، غفور، رحیم، ودود.

«قائم» هم از «صفات فعل» است؛ یعنی قیام به ایجاد کائنات و تدبیر امور عالم خلق می‌کند و اگر از وجود اقدس امام حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تعبیر به «قائم» می‌شود از این نظر است که آن ولی الله اعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز به اذن خدا، هم اکنون، قیام به تدبیر امور عالم دارد و مجرای فیض حضرت فیاض عزّ و علا نسبت به عالمیان است! و پس از ظهور باهر التّورث نیز قیام به اصلاح کلی جامعه بشر و اقامه عدل و قسط خواهد نمود.

البته همه انبیا و امامان علیهم السلام در اعصار خودشان «قائم به امر» بوده‌اند لیکن به گونه محدود و موقت! تنها دوازدهمین وصی از اوصیای حضرت خاتم صلی الله علیه و آله است که به گونه جامع و کامل، تجلّی گاه صفت «قائم» حضرت باری تعالی می‌باشد. «الله» عجل الله تعالی «قائم بالقسط» است؛ چنان که فرموده است:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ!»

خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او



هیچ معبودی نیست؛ و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند].^۱

دوازدهمین امام عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز «قائم بالقسط» می‌باشد:

«يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»؛

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَاقِمِ بِهِ الْقِسْطَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ»؛

کلمه‌ی «قیوم» نیز مشتق از قیام و صیغه‌ی مبالغه است و به فرموده‌ی عالمان، «أُمُّ الْأَسْمَاء» است یعنی تمام اسماء از «صفات فعل خدا» در دامن این اسم جامع قرار گرفته است و خدا از آن جهت که «قیوم» است، قیام به تدبیر امور عالم کرده است. خالق و رازق است. مُحیی و مُمیت (زنده‌کننده و میراننده) است. کیفر و پاداش دهنده است. عزیز و ذلیل‌کننده و غفور و ودود است.

جلالت آیه الکرسی به سبب دو اسم حی و قیوم

«الْحَيُّ الْقَيُّومُ» از اسماء الله الحُسنى است و از نظر ارباب سیر و سلوک که برای هراسمی از اسمای خدا و هرذکری از اذکار، آثار و اسرار خاصی می‌شناسند، در این دو اسم «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» اسراری مکنون است و جلالت آیه الکرسی را هم به خاطر اشتمال بر این دو اسم عظیم می‌دانند.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»؛

«حی» اشاره به «صفت ذات» است که حیات، عین ذات حق تعالی است و قیوم، اشاره به «صفت فعل» است که قیام به تدبیر امور عالم خلق دارد. تنها اوست که زنده و ذاتاً دارای حیات است. ماسوای او، همه در حد ذات خود

مرده‌اند و حیاتشان عارضی است. حتی به پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَنْتُمْ مَيِّتُونَ^۱﴾

تو میت هستی و آنها هم می‌میرند!.

از جانب آن زنده، به شما مرده‌ها افاضه حیات داده شده است و هر دم که خواست، آن را از شما می‌گیرد.

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ

يُحْيِيكُمْ^۲﴾

پس چگونه به الله کفر می‌ورزید و حال آن که شما مرده بودید. او شما را زنده کرده است و باز می‌میراند. آن گاه بار دیگر زنده‌تان می‌سازد!.

آری، تمام زنده‌ها اعم از زنده‌های دنیا و برزخ و محشر، همه در حد ذات خود مرده‌اند و از آن زنده حقیقی یعنی خدا، افاضه حیات به آنها شده است و می‌شود. آن گاه با همان حیات افاضی اشان -البته با حفظ اختلاف مراتبشان- به اذن خدا قیام به تدبیر امور عالم می‌کنند! آنها هم می‌توانند در خلق و رزق عالمیان اثرگذار باشند، عزت و ذلت ببخشند و اماته و احیا نمایند و...

همه کائنات تسلیم اراده پروردگار

همانطور که اشاره شد تمامی موجودات، بدون این که خود متوجه باشند، تسلیم اراده حضرت خلاق حکیمند. به فرمان او می‌جنبند و به فرمان او می‌خسبند.^۳ به فرمان او زنده می‌شوند و به فرمان او می‌میرند. گل به فرمان او زیبا و دلریا می‌شود و بلبل به فرمان او عاشق شیدای گل می‌گردد. آیا این جداییت زنان نسبت به مردان

۱. سوره زمر، آیه ۳۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸.

۳. می‌خسبند: می‌خوابند.



و مجذوبیت مردان نسبت به زنان و حاصل این جذب و انجذاب، به وجود آمدن فرزندان و ابقای نسل بشر، از چیست و به فرمان کیست؟! آیا زنان، به میل و اراده خود، دلربایی می کنند و مردان به میل و اراده خود دلداده می شوند؟ در حالی که هم زنان از رنج مادران آگاه و از دردهای جانکاه زایمان با خبرند و هم مردان از مصائب عائله داری مطلع. پس چرا این درد و رنج ها را با جان و دل می خرنند؟ آیا به میل و اراده خود درکارند یا خیر، همه به فرمان آن فرمانده مقتدر عالم هستی در جریانند و در برابر خواست و اراده او تسلیمند. اوست که غریزه جنسی را همچون فرماندهی قهار برآدمیان از مردان و زنان مسلط کرده که وقتی فرمان جذب و انجذاب از جانب او صادر می شود از جا می جهند و به سوی هم می شتابند و امتثالاً لِلْأَمْرِ با هم مزدوج گشته و در ابقای نسل بشر می کوشند.

توجه دائم انسان به علم و قدرت خدا

قرآن، روی مسأله علم و قدرت خدا، زیاد تکیه و تأکید دارد! در بسیاری از آیات می بینیم با جمله **«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»** و **«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»** ختم می شود. در واقع می خواهد علی الدوام، توجه انسان را روی عالم و قادر بودن خدا متمرکز سازد. یک جا می گوید:

**«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ
بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»^۲**

الله کسی است که هفت آسمان و از زمین نیز همانند آنها را

۱. امتثالاً لِلْأَمْرِ: فرمانبرداری از دستور.

۲. سورة طلاق، آیه ۱۱.

آفریده، فرمان [ایجاد] از جانب او در میان آسمان‌ها و زمین فرود می‌آید؛ برای این که بدانید بدون تردید، الله بر همه چیز قادر و علمش، به همه چیز محیط است!».

اسرار آفرینش کائنات

قرآن کریم در تمام مباحثش دعوت به «علم» می‌کند. یک جمله می‌گوید: **«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ»**؛ و در آیه دیگر آدمیان را دعوت به انسان‌شناسی می‌کند و می‌گوید: **«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»**؛ و همچنین دعوت به مطالعه در اسرار خلقت نموده می‌فرماید:

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ!»

آیا درباره شتر نمی‌اندیشند تا ببینند چه رموز و اسراری در آفرینش او و دیگر حیوانات اعمال شده است.»

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید در قرآن کریم، ذیل آیات مربوط به آفرینش کائنات این جمله مکرراً آمده است:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ»؛

و با این بیان نشان می‌دهد که پی بردن به اسرار آفرینش کائنات، احتیاج به اندیشیدن و به کار انداختن نیروی فکر و عقل دارد و این منحصرراً کار اندیشمندان و متفکران جهان است که مثلاً بفهمند خورشید چه اثری در منظومه شمسی و چه اثری در زندگی انسان‌ها دارد؟ یا ماه آسمان چگونه



سبب پیدایش جزرومد دریاها می‌شود و سپس جزرومد دریاها چه اثری در زندگی انسان‌ها دارد و گرنه افراد سطحی نگر که به آسمان نگاه می‌کنند، ستارگان را همچون میخ‌های فرو رفته در سینه آسمان می‌بینند و بیش از این چیزی نمی‌فهمند. از کهکشان تعبیر به راه‌شیری یا راه مگه می‌کنند که حاجی‌ها با اسب و الاغ و استرازان راه عبور کرده و گاه از مَرگَبشان به زمین ریخته و سفید شده است.

گفته‌اند: مرد بهانه‌گیری که همیشه دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا با زنش دعوا کند و او را کتک بزند؛ در یک شب تابستانی، زن رختخواب او را پشت بام خانه‌شان زیر آسمان انداخته بود. مرد بهانه‌گیر همین را بهانه کرد و فریاد زد ای دشمن جان من! تو مرا آوردی زیر راهی خواباندی که شترها و اسب‌ها و استرها و الاغ‌های حاجی‌ها که از آن راه عبور می‌کنند بر سر من بیفتند و مرا بکشند و بنا کرد او را زدن!

در شب‌هایی که مهتابی نباشد و آسمان تاریک و صاف باشد، کهکشان به صورت یک نوار سفید در وسط آسمان دیده می‌شود که عوام مردم آن را راه‌شیری یا «راه مگه» می‌نامند. منظور این که انسان‌های عادی از دیدن اجرام آسمانی بیش از این چیزی نمی‌فهمند، تنها دانشمندان ستاره‌شناسند که راجع به آنها مطالعات علمی دارند و به فرموده قرآن: **﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾**؛ در این اجرام آسمانی نشانه‌هایی از علم و قدرت و حکمت آفریدگارشان هست که تنها برای اندیشمندان و خردمندان و پندپذیران است که راه ارتباط آنان با خالق یکتای جهان و جهانیان است.

اعجاز قرآن در همه قرون و اعصار

این قرآن است که هزار و چهارصد سال پیش به اعراب شترسوار بیابان نشین می فرمود:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ!﴾

آیا به شتر نگاه نمی کنند که چگونه آفریده شده است و به آسمان نمی نگرند که چگونه برافراشته شده است و کوه ها را نمی بینند که چگونه در جای خویش استوار گردیده است و زمین چگونه مسطح گشته است؟!﴾.

هم امروز نیز عین همین آیات را خطاب به دنیای علم و دانش عصر تسخیر فضا و جت سواران موشک ساز القا می کند و میلیون ها سال بعد هم خطاب به بشر متکامل در علم و پیشرفته در صنعت خواهد فرمود:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ...﴾

چون قرآن، سند نبوت ختمیه حضرت خاتم النبیین ﷺ تا روز قیامت و معجزه جاودانه آن نبی مکرم است و باید در تمام ازمنه و اعصار، رمز اعجاز خود را به دانشمندان بشری - از هر قبیل که هستند - ارائه کرده و صدق ادعای نبوت آورنده اش را به اثبات رساند و لذا با همین آیات کریمه نشان می دهد، بشر به هر درجه از کمال در علم و صنعت برسد، باز در حیوان شناسی و زمین و آسمان شناسی مجهولات فراوان خواهد داشت و در هر زمان که به برخی از شاهکارهای خلقت در ساختمان بدن بشر و دیگر حیوانات و زمین و کوه و آسمان پی خواهد



برد، در همه حال خود را در زمین و قرآن را در آسمان خواهد دید.
آری! قرآن، هم در عالم تکوین با بیان حقایق ناشناخته در جهان علم،
افکار دانشمندان هر عصر را اشباع می نماید و هم در عالم تشریع با تبیین حکم
و اسرار احکام اجتماعی و حقوقی و جزایی دین، دل ها را در برابر خود خاضع
می گرداند.

هدف اصلی شناختن خالق سبحان

ملاحظه می فرمایید قرآن در عین اینکه سخن از کلّ کائنات از زمین و آسمان،
کوه و دریا و بیابان، گیاهان و جانوران، رفت و آمد شب و روز و... به میان می آورد،
در عین حال از همه آنها تعبیر به «آیت» یعنی نشانه ای از یک حقیقت دیگر
می نماید و با این تعبیر می فهماند که خود این کائنات، مستقلاً منظور اصلی
قرآن نمی باشند بلکه همه آنها از آن نظر که مرآت و آیینۀ نشان دهنده «خالق
حکیم» خود هستند، مورد توجه قرآن قرار گرفته اند! و گرنه هم این ها خودشان
فناپذیرند و هم دانشمندانی که عمر گرانقدر خود را در راه شناختن این موجودات
فناپذیر سپری کرده اند - هم خودشان و هم انباشته های علمی اشان - با مرگشان
نابود می شوند و با جانی فقیر و تهی دست وارد عالم برزخ می گردند و کم ترین
بهره ای از تلاش های فکری و علمی خود نمی برند و بلکه به کیفر تباه ساختن
سرمایه عمرشان محکوم به عذاب جاودان می گردند!

تنها گیاه شناسی و حیوان شناسی و ستاره شناسی و... که کمال انسان
نیست! انسان، اجلّ و اشرف از این است که عمر خود را در راه شناختن مورچه و
موریانه و زنبور و عنکبوت تباه سازد. انسان را برای شناختن خالق یکتای جهان
آفریده اند و چه زیبا سخن گفته قرآن:

توحید خدا را شناختن و به او نزدیک شدن

﴿يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾^۱

خدا این همه نشانه‌ها به شما ارائه می‌کند به این منظور که
[شما را با آفریدگارتان آشنا سازد و] شما را به لقاء و دیدار او مؤمن
و موقن گرداند.

نشانه‌هایی از علم و حکمت و قدرت خداوند

صحنه دیگری از نشانه‌های حکمت و قدرت خداوند این آیه شریفه است
که می‌فرماید:

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ^۲﴾

در زمین قطعات مختلفی در کنار هم و در همسایگی هم قرار
گرفته‌اند.

که در عین اتصال به یکدیگر، از حیث استعدادهای گوناگون برای پرورش
انواع مختلف گیاهان از هم متمایزند و به همین جهت تعبیر به «متجاورات»
(همسایگان) شده است زیرا اگر یکنواخت بودند؛ افراد یک خانواده می‌شدند
نه همسایگان. پس معلوم می‌شود این قطعات در کنار هم قرار گرفته زمین،
خانواده‌های متعددی هستند و دارای استعدادهای گوناگون.

﴿وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ﴾

باغ‌ها و بوستان‌هایی از انواع درختان انگور و زراعت و نخل‌ها
[درختان خرما] در این زمین وجود دارد.

نقل شده: شاید صدها نوع انگور و خرما در میان میوه‌ها شناخته شده باشد و

۱. سوره رعد، آیه ۲.

۲. سوره رعد، آیه ۴.



احتمالاً به همین جهت کلمه‌ی «اعناب» و «نخیل» با صیغه جمع آمده است.

«صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ»

پاره‌ای از درخت‌های متعدّد، از یک پایه و یک ساقه می‌رویند
[که صنوانند] و پاره‌ای از ساقه و پایه‌های مختلف [که غیر
صنوانند].^۱

و جالب این که:

«يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ»

همه [ی این درخت‌ها] از یک آب سیراب می‌شوند!.

«وَنُفْضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ»

و [در عین حال] برخی از این درخت‌ها را از حیث میوه مأكول بر
برخی دیگر برتری می‌دهیم.^۲

این تفاضل بین درخت‌ها و میوه‌ها با این که همه در یک زمین می‌رویند و همه
از یک آب سیراب می‌شوند و از یک هوا و از یک نور برخوردار می‌باشند، آیا این‌ها
دلیل بر نظم و حساب صادر شده از یک مدبّر علیم و حکیم و قدیر نمی‌باشد؟
چرا در یک زمین چندین نبات مختلف بینم؟

زنخل و ناروسیب و بید و چون آبی^۱ و چون زیتون

همیدون می‌خورند از یک آب و در یک بوستان رویند

برنگ و نیل و صبر و سنبل و مازو و مازریون^۲

سنایی غزنوی

۱. آبی: گلابی.

۲. برنگ، صبر، مازو، مازریون: انواع مختلف گیاهان.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

به یقین در این جریان نشانه‌هایی است [از علم و قدرت و حکمت
اما] برای کسانی که عقل خود را به کار می‌افکنند!.

حرکت دَوْرانی سیارات

از جمله سؤالاتی که طرح می‌شود این است که چرا همه، حرکت دَوْرانی دارند و سرعت حرکاتشان نیز مختلف است در صورتی که طبیعت واحده یک اقتضا بیشتر ندارد و همه باید حرکت مستقیم داشته باشند و سرعت حرکاتشان نیز یکسان باشد.

در حالات یکی از دانشمندان نوشته‌اند: که به قدری روی این مطلب فکر و مطالعه می‌کرد که گاهی شام خوردن یادش می‌رفت و کنار سفره شام بی اختیار خوابش می‌برد. از خواب بیدار می‌شد و کنار رختخوابش چندین ساعت به حال بهت و حیرت می‌نشست. روزی برایش مهمان آمد، میزبان یادش رفت که مرغ بریان سرمیز، انتظار او و مهمان را دارد! مهمان هم خسته و گرسنه بود آمد نشست غذا را خورد و خوابید. میزبان آمد دید استخوانی باقی مانده گفت: عجب! من فکر می‌کردم غذا نخورده‌ام ولی معلوم می‌شود غذا خورده‌ام که استخوانش باقی مانده است!! خلاصه این که نوشته‌اند چهارده سال تمام این آدم در همین مسأله اجرام آسمانی متفکر بود تا روزی آن جریان معروف پیش آمد که زیر درخت سیب نشسته بود و فکر می‌کرد. در این اثنا سیبی از درخت افتاد. او از همین حادثه در فکر فرو رفت که چرا این سیب از درخت جدا شد و به زمین افتاد تا بعد از مطالعات زیاد به این حقیقت پی برد که «قانون جاذبه عمومی» در اجسام هست و هر چه جسم بزرگ‌تر باشد، جاذبه‌اش بیشتر است و لذا کره زمین ماه را به سوی خود می‌کشد و کره خورشید، زمین و ماه و سایر سیارات را به



خود جذب می‌کند آن وقت به فکر افتاد که پس باید تمام کرات بر اثر این قانون به هم بخورند و سقوط کنند و آنگاه پی برد که نیروی دیگری هم در کار هست به نام «نیروی گریز از مرکز» که تعادل و توازن بین کرات و اجرام آسمانی بر اثر این دو نیرو برقرار می‌شود.

هر کره‌ای در مدار خودش به گردش درآمده و هیچگاه از مدار خود تخطی نمی‌کند و از این روتصادم و سقوطی در کرات بالا پیش نمی‌آید و از اینجاست که هر انسان اندیشمندی پی می‌برد که قدرت عظیم دیگری در کار هست که این دو نیرو را به وجود آورده و آنها را با هم تعدیل کرده و هر جرمی را در مدار معینی قرار داده و بزرگی و کوچکی و فاصله آن را با جرم دیگری حساب کرده که نه خیلی نزدیک و نه خیلی دور باشند و این جز با تقدیر و اندازه‌گیری و تنظیم حکیمانه‌ای توجیه‌بردار نمی‌باشد و این همان است که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ﴾

تمام نجوم [ستارگان از بزرگ و کوچک و دور و نزدیک] مسخر

امرو فرمان او هستند﴾.

یعنی او بی در عالم هست و او امری و فرمانی دارد که تمام نجوم به تسخیر او و طبق فرمان او در گردشند و او ذات اقدس الله است جلّت عظمت و عظم شأنه

ستون‌های نادیدنی آسمان

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾

به یقین الله است که آسمان‌ها و زمین را از زوال نگه می‌دارد﴾.

۱. سوره نحل، آیه ۱۲.

۲. سوره فاطر، آیه ۴۱.

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾^۱

الله آن کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید؛ برافراشته است.^۲

یعنی آسمان‌ها ستون‌هایی که شما ببینید ندارند و لذا حضرت امام رضا علیه السلام ذیل همین آیه فرموده است در آسمان‌ها ستون‌هایی هست ولی شما آنها را نمی‌بینید! این همان نیروی جاذبه عمومی تعدیل شده با نیروی گریز از مرکز است که نگه دارنده اجرام سماوی است و با چشم سر دیدنی نیست. حال آیه مورد بحث هم می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ﴾^۲

خدا مسخر کرده برای شما شب و روز و خورشید و ماه را و همه ستارگان مسخر فرمان او هستند و به امر او در حرکتند.^۳

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۳

همانا در این پدیده‌ها نشانه‌هایی است برای گروهی که عقل خود را به کار می‌برند.^۴

به حقیقت در همه این نظامات محیرالعقول، نشانه‌هایی روشن است. ولی برای انسان‌های متفکر، نه برای حیوان صفتان غافل که به فرموده امام امیرالمؤمنین علیه السلام: «كَأَلْبِهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمُّهَا عَلْفُهَا»^۴ مانند چارپای به آخور بسته‌ای که تمام همش خوردن علفش است». اینها چه کار به لیل و نهار و شمس و قمر و نجوم

۱. سوره رعد، آیه ۲.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲.

۳. همان.

۴. نهج البلاغه فیض، نامه ۴۵.



«مُسَخَّرَاتُ بِأَمْرِهِ» دارند تا از طریق این نظام حیرت‌انگیزی به حکمت خدا بپردازند. از اوّل سوره مبارکه نحل تا آیه هجده وقتی دقت می‌کنیم، می‌بینیم تمام این آیات در مقام ارائه نشانه‌های تدبیر است، یعنی نشان می‌دهد که در عالم، تدبیر و تقدیری وجود دارد که هر چیز را تحت اندازه معینی با نظم و حساب دقیقی متناسب با حوائج انسان‌ها در زندگی مادی و معنوی‌اشان به وجود می‌آورد. از لحاظ مقدار احتیاج و کیفیت و زمان احتیاج، این همه را در نظر می‌گیرد و این همان معنای ربوبیت است که قرآن کریم خدا را به عنوان «ربّ العالمین» وصف می‌کند و این حقیقت در گرو شناختن «ربّ واقعی عالم» و تمام انحرافات و شقاوت‌ها نیز بر اثر شناختن «ربّ واقعی عالم» است! تمام مستکبران جهان از نمرودها و فرعون‌ها و... خود را به عنوان ربّ آدمیان معزّی کرده و جامعه بشری را دروادی‌های جهالت و ضلالت دچار انواع و اقسام بدبختی‌ها نموده‌اند. در این که انسان نیازمند به موجودی خارج از خود می‌باشد تا در ابعاد مختلف زندگی از او رفع نیاز بنماید تردیدی نیست، منتهی آنچه که بطور حتم بر او لازم است این است که آن کسی را که رافع نیاز او در ابعاد گوناگون زندگی اوست بشناسد تا بر اثر انحراف و دور افتادن از «ربّ واقعی» در دنیا مبتلا به ذلت و در آخرت دچار عذاب ابدی نگردد؛ به دنبال «ربّ شناسی» است که همه معارف برای انسان حاصل می‌شود، زیرا وقتی انسان «ربّ» را شناخت، قهراً «نبی» یعنی پیامبر را هم که سفیر اوست می‌شناسد. آنگاه برنامه تربیتی او را که همان «دین آسمانی» است می‌پذیرد و در نتیجه اعتقاد به معاد و عالم کیفر و پاداش که معلول اطاعت و عصیان نسبت به آن برنامه آسمانی است پیدا می‌کند و از این رو است که قرآن کریم برای نشان دادن «ربّ واقعی»، نعمت‌های فراوان حضرت خالق حکیم را که سراسر زندگی بشر را پر کرده است در ابعاد مختلف زندگی انسان با بیانات گوناگون ارائه می‌نماید.

نعمت نهرهای آب، راه، کوه و ستاره

از نعمت‌های خدا بر بندگانش، (نهرهای آب) است که از دامن کوه‌ها بر اثر ذوب شدن برف و یخ و یا جوشیدن چشمه‌ها از درون صخره‌ها جاری می‌شوند و همچنین راه‌هایی که در پیچ و خم کوهستان‌ها قرار داده شده است تا رهگذران و مسافران، از طریق آنها به مقاصدشان راه یابند. ﴿وَأَنهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱ و از آن نظر که غالباً راه‌های واقع در دشت‌ها و کوهستان‌ها مشابه با یکدیگرند و اگر نشانه‌ها و علامت‌های خاصی در کار نباشد، تشخیص راه به سوی مقصد برای بسیاری از مسافران دشوار می‌شود، از این رو می‌فرماید: ﴿وَعَلَامَاتٍ﴾^۲ علامت‌هایی خدا در میان راه‌ها قرار داد از شکل‌های کوه‌ها و رنگ‌های گوناگون آنها و فرازونشیب‌های درّه‌ها و تپه‌ها تا راه مشخص شناخته شود و مقصد گم نشود، ولی چون گاهی مسافرانی در شب‌های تاریک در بیابان یا میان دریاها سفر می‌کنند و از این علامات در دیدگاهشان چیزی نیست، خدا برای راهیابی آنها علامت‌های آسمانی از ستارگان قرار داده و می‌فرماید:

﴿وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾^۳

آنان، به وسیله ستارگان راهنمایی می‌شوند.

نعمت باران

از جمله آیات توحید خدا این که آبی از آسمان نازل کرده که دارای طبیعت واحد است و در عین حال از همین ماده واحد، انواع و اقسام آشامیدنی‌ها و میوه‌های گوناگون و مواد غذایی مختلف هم برای حیوانات و هم برای انسان‌ها

۱. سوره نحل، آیه ۱۵.

۲. سوره نحل، آیه ۱۶.

۳. همان.

به وجود می آید و این خود آیت و نشانه ای است بر این که فوق طبیعت آب، قدرتی علیم حکیم کار می کند که این ماده واحد را به صورت های مختلف در می آورد و آن صورت های مختلف را هم با حوائج مختلف انسان تطبیق می کند. آن آب در یک قطعه از زمین در دل خاک رفته با یک حبه در دل خاک می آمیزد و عاقبت تبدیل به درخت انگوری می شود. این انگور اقسام مختلف دارد و رنگ ها و خواص مختلف و طعم های گوناگون. یک حبه انگور مثلاً پوستش خاصیتی و هسته اش خاصیتی دارد، گوشتش خاصیتی و آبش خاصیتی یا خواص متعدد دارد. در صورتی که آب یک آب و خاک هم یک خاک است و این همه آثار و منافع گوناگون! در آیه ای می خوانیم:

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ ... يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَ
بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!﴾
چند قطعه زمین کنار هم قرار گرفته اند... از یک آب سیراب
می شوند و در عین حال بعضی بر بعضی از جهت خوراکی و مواد
غذایی برتری دارند. در این جریان نشانه هایی است برای کسانی
که عقل خود را به کار می اندازند!﴾.

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ!﴾
اوست کسی که از آسمان [از بالای سرتان] آبی فرود آورده
که آشامیدنی شما از آن است!﴾.

آب، خودش هم عامل حیات هر موجود زنده و هم عامل طهارت و نظافت
است. قدرت تطهیر آب هم منحصر به این نیست که فقط کثافات را حرکت بدهد

۱. سوره رعد، آیه ۴.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰.

از جایی به جایی ببرد. بلکه فرموده اند: در خود آب موجودات ذره بینی است که موادّ آلی را که منشأ آلودگی ها است تبدیل به موادّ خاکی می کنند و لذا همیشه صفای دریاها محفوظ است و حال آن که این همه کثافات عاقبت در میان دریاها ریخته می شود ولی مع الوصف آن صفای آب محفوظ است. در آب حیواناتی هست که قدرت تطهیر دارند که موادّ آلی منشأ آلودگی ها را تبدیل به موادّ خاکی می کنند.

خلاصه این که آب، هم عامل حیات است و هم وسیله طهارت و نظافت. گذشته از این که بالا می رود و تبخیر می شود و به صورت برف و باران و تگرگ پایین می آید.

در مقاله ای خواندم دانشمندانی که اهل تحقیق در این باب بوده اند هزار نوع برف تشخیص داده اند. بسیاری از چیزها اکنون در اختیار ما هست که اصلاً به وجودش پی نمی بریم تا چه برسد به این که انواع و اقسامش را بشناسیم. بلکه مجّان و رایگان و فراوان در اختیار ما قرار داده شده و مکرّر هم آن را می بینیم اصلاً از وجودش غفلت داریم تا چه رسد به این که پی به نعمت بودنش ببریم. مثلاً به وجود هوا زنده ایم ولی اکثراً اصلاً از وجود هوا غفلت داریم که هوا هم در عالم هست. مثل بچه های ما که الآن چشم باز کرده اند از اوّل تلفن در خانه دیده اند و چراغ برق و آب لوله کشی در همه جا دیده اند. اصلاً باورشان نمی شود که مدّت ها بر بزرگداشتی که با شمع و چراغ نفتی زندگی می کرده، آب نداشته و برای به دست آوردن آب چه زحماتی متحمّل می شده است! از تلفن خبری نبوده که حالا اینجا بنشینند و مثلاً با آمریکا صحبت کنند. اینها اکنون برای بچه های ما عادی است و خیال می کنند همیشه این طور بوده، همیشه در دنیا تلفن و چراغ برق و لوله کشی آب بوده، حالا ما هم تا چشم باز کرده ایم هوا دیده ایم، زمین دیده ایم، آسمان دیده ایم، ستارگان بالای سر دیده ایم. هیچ باورمان نمی شود که اینها را دست قدرتی روی حساب و نظم دقیقی به وجود آورده است. ما اکثراً از وجود اینها غافلیم تا چه رسد به نعمت بودنشان!

زندگی اسرار آمیز حشرات

دانشمندانی عمر خود را در شناختن زنبور عسل و مطالعه در نظامات زندگی اجتماعی این حشره به ظاهر کوچک صرف کرده و کتاب‌ها نوشته‌اند مطالعه این کتاب‌ها به راستی حیرت‌انگیز است و آدمی را به این فکر و می‌دارد که این نیروی خلاقیت و تدبیر و تنظیم نظامات عجیب از کجا به این موجود ضعیف که فاقد عقل و ادراکات انسانی است القاء می‌شود، تا آنجا که قرآن کریم از نیروی تدبیر و تنظیم این حشره ضعیف الجثّه تعبیر به «وحی» کرده و سوره‌ای مستقلاً به نام سوره «زنبور عسل» آورده است. حالا در دنیای امروز که علم پیشرفت کرده ورشته‌های متعدّد علمی با انشعابات گوناگون به وجود آمده است، سخن از زنبور عسل و مورچه و عنکبوت به میان آوردن و زندگی آنها را روی موازین علمی تشریح نمودن؛ تعجب آور نیست؟ تعجب آنجا است که هزار و چهارصد سال پیش در محیطی که نه علم و دانشی در کار بود و نه مدرسه و دانشگاهی، همه جا ظلمت جهل و نادانی حاکم بود و نام زمان جاهلیّت، نشان دهنده وضع و حال آن روز است، اعراب جاهلی که مردمی بودند پیوسته شمشیر به دست و خنجر به کمر، جز آدم‌کشی و غارتگری و ناموس‌ربایی هنری نداشتند، در یک چنین زمان و محیط منحطی، ناگهان صدای پیامبر عظیم الشان خدا ﷺ در فضا پیچید:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ!﴾

بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید. بخوان، و پروردگارت تو کریم‌ترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله قلم آموخت.

در نخستین آیات نازلۀ بر قلب شریفش، سخن از «علم» و «قلم» به میان آورد و با جمله «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» به یک مسأله پیچیده علمی که از مکتشفات عصر ترقی علم و دانش است اشاره نمود و آن تکوّن انسان از یک موجود ریز ذره بینی شناور در نطفۀ مرد و زن به صورت زالومی باشد تا برسد به مسائل مربوط به کرات آسمان و کهکشان‌ها که پس از گذشت قرن‌ها تازه، بشر دانشمند توانسته است اندکی راه به آنها پیدا کند. آن روز که پیامبر اسلام ﷺ می‌خواست مردم زمان خود را از طریق ارائه آثار صنّع حکیمانه خدا دعوت به توحید بنماید و سخن از زبور عسل و مورچه و عنکبوت به میان می‌آورد، شاید آن عربی که جز کوه و صحرا و شتر چیزی نمی‌دید، از شنیدن آن سخن، می‌خندید و می‌گفت این را ببین که می‌خواهد ما را به وسیله زبور و مورچه و عنکبوت با خدا آشنا گرداند.

اما امروز می‌بینیم این رشد علمی که در دنیا به وجود آمده و دانشمندان بشری به تحلیل و تشریح زندگی حیوانات و حشرات پرداخته‌اند و آثار صنّع حکیمانه حضرت خالق را در ساختمان وجودی آنها و ابعاد گوناگون زندگی‌اش نشان می‌دهند، چگونه عالم انسان را با عالم رُبُوبیّت حضرت حق - عزّ و علا- آشنا می‌گردانند تا آنجا که می‌گویند تاکنون ۶۸۶ هزار نوع حشره کشف کرده‌اند و تنها در یک مؤسسه حشره‌شناسی آمریکا ۲۰ هزار کتاب فقط درباره «مورچه» نوشته شده است نه بیست هزار جلد، بلکه بیست هزار نوع کتاب که شاید هر نوع کتاب، متجاوز از ۸ جلد باشد.

همچنین نقل شده که تا به حال ۴۵۰۰ نوع زبور عسل وحشی شناخته شده است. حالا این سخنان در دنیای پیشرفته از لحاظ علم و دانش امروز، شگفت‌آور نیست؟ تعجّب آنجاست که هزار و چهارصد سال پیش در میان مردم سراپا جهل و ناآگاهی از حقایق هستی، رسول خدا ﷺ آورنده قرآن کریم سه سوره از کتابش را به نام «حشرات» آورده است. سوره نَحْل (زبور عسل)، سوره نَمْل (مورچگان) و سوره



عنکبوت و با همین اعلام کرده که این حشرات دارای اسراری می باشند و سزاوار مطالعه و تحقیق و تدقیقند و یکی از راه های پی بردن به وجود مدبری علیم و حکیم می باشند که می فرماید:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ
وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾

خدای تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه ها و از درخت ها
و از آنچه که مردم به صورت داربست ها می سازند خانه هایی
برای خود برگزیند.

جلوه های فریبنده طبیعت

حالا این انسان موّحد فطری در دنیا مجذوب ظواهر فریبنده عالم طبیعت شده است. از پستان پر شیر مادر گرفته تا دامن پر مهر پدر، آب و نان و کفش و کلاه، کیف و کتاب، دوست و رفیق، زن و فرزند، پول و مقام؛ همه او را دوره کرده و به دام و کمند خویش افکنده اند و از مطلوب اصلی دور و محروم می ساخته اند؛ بعد از اینکه خدا پرست فطری بود، اینک بت پرست طبیعی شده است. آن فطرت خدا جویی یادش رفته و چنین پنداشته که آن غنیّ مطلق که باید او را از فقر نجات دهد همین ها هستند؛ مادر و پدر، دوست و رفیق، معلّم و استاد، پول و مقام و...

راز تفاوت چهره ها

شما در آفرینش انسان تأمل بیشتری بفرمایید که چه تدبیر و تقدیر عجیبی در آن به کار رفته است! از آن روز که انسان خلق شده است و می شود، این خلقت همیشه تازه است و هیچگاه کهنه نمی شود و انسان ها با هم مخلوط و مشتهب نمی شوند. دونفر را شما پیدا نمی کنید که از هر جهت تساوی در خلقت داشته

باشند با این که تمام صورت یک انسان یک وجب بیشتر نیست و در همین یک وجب آن نقاش توانا میلیارد ها چشم و ابرو می کشد! بینی و لب و دهان می کشد اما دوتا از اینها یک جور در نمی آیند!! در صورتی که همه انسانند و همه چشم و ابرو و بینی و لب و دهان دارند اما دوتا چشم و ابرو از همه جهت با هم یکسان نمی باشند تا چه رسد به روحیات و افکار و اخلاقتان که قرآن می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ
وَاللَّوَانِكُمْ﴾

و از نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف
زبانهای شما و رنگهای شماست.

زبان ها مختلف، صداها مختلف، الوان و اشکال از ظاهر و باطن مختلف؛ این همه از آیات و نشانه های تدبیر و تقدیر و تنظیم حکیمانه حضرت خلاق علیم قدیر است و راستی اگر بنا بود تمام افراد بشر همه از هر جهت با هم مشابه بودند، صداها یک جور، قیافه ها یک جور، زبان ها یک جور، افکار و اخلاق یک جور، خدا داند که چه فساد و هول انگیز به وجود می آمد! طلبکار، بدهکار را نمی شناخت. بدهکار، طلبکار را نمی شناخت. زن، شوهر خود را و شوهر، زن خود را و برادر، برادر خود را نمی شناخت اما در اثر این اختلافی که با هم دارند، چه نظم متینی به وجود آمده است اختلاف در السنه و الوان، نظمی عجیب به وجود آورده است!

تحریک عقل منکر خدا

نقل شده: مردی دهری مسلک^۲ نزد یکی از خلفای عباسی آمد و گفت:
می خواهم برای من وجود خدا را اثبات کنید. خلیفه که خود اهل بحث نبود از

۱. سورة روم، آیه ۲۲.

۲. دهری مسلک: منکر خدا.



یکی از عالمان زمان خواست در مجلس حاضر شود و با آن مرد دهری بحث کند. آن مرد عالم که از جریان آگاه شد، عمداً یکی - دو ساعت دیرتر از وقت مقرر وارد مجلس شد. خلیفه از علّت تأخیر سؤال کرد. عالم گفت: من از منزل خیلی زود بیرون آمدم ولی کنار شطّ که رسیدم قایقی نبود که در آن بنشینم و از آب عبور کنم! ناچار منتظر نشستم تا درختی از درختان کنار شطّ از ریشه کنده شد، شاخ و برگش ریخت و ساقه اش تراشیده شد و به صورت کشتی درآمد!! در آن نشستم و آمدم. از این جهت دیر شد.

آن مرد منکر خدا از شنیدن این حرف خنده اش گرفت و گفت: تو عالم که نیستی، هیچ، اصلاً عاقل هم نیستی! آخر مرد حسابی! مگر می شود درختی خود به خود از ریشه کنده و کشتی بشود. مرد عالم که منتظر همین حرف بود گفت: آقای عاقل! تو که باورت نمی شود یک قایق کوچک بدون کشتی ساز پیدا شود؛ چگونه باورت شده که این عالم سراسر نظم و حساب بدون صانعی علیم و حکیم به «نام الله ﷻ» به وجود آمده باشد؟! او از همین جواب به خود آمد و راه حق یافت. زین قصّه هفت گنبد افلاک پر صداست کوتاه نظر ببین که سخن مختصر گرفت

﴿كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾

تمام کائنات [از خورشید و ماه و ...] تا مدت معینی در حال

حرکت به سوی مقصد [مقصود از خلقت] خود می باشند.

و سرانجام این عالم ماده و طبیعت به پایان دوران خود می رسد و انسان نیز از بُعد جسمانی اش می میرد و حیات پس از مرگش شروع می شود.

﴿يُذِيرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾

خداوند تمام امور [جهان از آمد و رفت کائنات و انحاء تحولات

آن ها] را [روی حکم و مصالح خاصّی] تدبیر و تنظیم می کند

بلکه شما به دیدار پروردگارتان یقین پیدا کنید.

خداوند آیات و نشانه‌های حکمت و قدرت خود را با تمام دقائق و رقائق^۱ آنها تفصیل و تبیین می‌نماید؛ به این منظور که شما با پی بردن به هدفداری آن خالق حکیم، از به وجود آوردن این نظام عجیب و حیرت‌انگیز آفرینش، ایمان و ایقان به لقاء و دیدار پروردگارتان پیدا کنید و خود را آماده برای روز لقائش بنمایید. آنچه که باید دقیقاً مورد توجه قرار گیرد، دو مطلب است:

اولاً خداوند حکیم، از تمام کائنات، از زمین و آسمان و محتویات آنها تعبیر به «آیت» می‌کند. آیت یعنی نشانه و آیات یعنی نشانه‌ها و با این تعبیر اعلام می‌کند که هدف از آفرینش این‌ها، شناختن خودشان نیست؛ یعنی هدف این نیست که شما انسان‌های زنده با عقل و شعور، تمام عمر گرانقدر خود را در راه شناختن موجودات مرده بی عقل و شعور از جماد و نبات و حیوان تلف کنید و عاقبت بمیرید در حالی که نه خود را شناخته‌اید و نه خبری از مبدا و منتهای عالم به دست آورده‌اید. آیا این، جزیک زندگی سفیهانه چیز دیگری خواهد بود و لذا حضرت خالق حکیم می‌فرماید: من تمامی موجودات را آفریده‌ام که آیت و نشانه‌ای از صفات کمال خودم باشند و شما انسان‌ها از طریق شناخت آنها پی به صفات من ببرید و مرا بشناسید و خودتان را با عمل به دستورات من به من نزدیک سازید و سرانجام به لقاء و دیدار من نائل شوید و به حیات ابدی و سعادت سرمدی برسید:

﴿يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾^۲

و آیات [خود] را به روشنی بیان می‌نماید، امید که شما به

لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید.﴾

آری، یک دانشمند مادی و یک دانشمند الهی هر دو، روی موجودات از

۱. رقائق: ریزه‌کاری‌ها.

۲. سوره رعد، آیه ۲.

جماد و نبات و حیوان و زمین و آسمان و... تجزیه و تحلیل علمی دارند اما با این تفاوت که دانشمند مادی، تنها به خود آن موجود می‌نگرد و آن را تجزیه و تشریح می‌کند و به خواص آن پی می‌برد و دیگرکاری با خالق و آفریدگار آن ندارد و لذا وقتی مُرد، تمام انباشته‌های علمی‌اش همراه بدنش می‌پوسد و کم‌ترین بهره‌ای از آنها در حیات برزخی و محشری‌اش نمی‌برد! اما دانشمند الهی، آن موجود را به عنوان آیت و نشانه‌ای از صفات آفریدگارش مورد تجزیه و تحلیل و تشریح قرار می‌دهد و از تماشای آن دقائق حکمت، دم به دم می‌گوید:

«سُبْحَانَ الْخَالِقِ، سُبْحَانَ الْمُقَدِّرِ، سُبْحَانَ الْمُصَوِّرِ»

پاک و منزّه است آفریدگار این! پاک و منزّه است تقدیرکننده و اندازه‌گیرنده این! پاک و منزّه است مصوّر و صورت‌دهنده این!.

و لحظه به لحظه بر معرفت و محبتش نسبت به خالق حکیم می‌افزاید و پس از رحلت از این دنیا، با جانی منور به نور معرفت و محبت به خدا و سرمایه‌ای پایان‌ناپذیر از علوم به دست آورده‌اش، ادامه حیات می‌دهد. آری، دانشمند الهی، عالم خلق را آئینه و مرآتی برای نشان دادن جمال حقّ قرار می‌دهد و به زبان جانش می‌گوید:

بر هر چه می‌نگرم تو نمودار بوده‌ای ای نانموده رُخ، تو چه بسیار بوده‌ای

چشم کوتاه نظران بر ورق روی نگارین خط‌همی بیند و عارف قلم صنع خدا را

اینک قرآن را بنگرید که در جای جای آن سخن از آیات است و زمین و آسمان را نشان از او دانسته و عاقبت کار را هم لقاء و دیدار او نشان می‌دهد که:

این آیات را هم با حضور دل بخوانیم و در آن بیندیشیم و در جان بنشانیم:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱

به یقین، در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز،
آیات و نشانه‌هایی است برای صاحبان مغز و دل!﴾.

أَلْبَاب جمع «لُب» است و لُب یعنی مغز. انسان پوستی دارد و مغزی. مغز آدمی
همان قلب است و جان. نمی‌دانیم آن را به چه وابسته ساخته‌ایم و علی‌الدوام به
چه می‌اندیشیم؛ به خدا یا به هوی؟

الله کیست؟

خداوند متعال در قرآن کریم با اشاره به نشانه‌هایی از قدرت و حکمت خالق
حکیم می‌فرماید؛ الله آن ذات اقدسی که شما پیوسته از او سخن می‌گویید که
«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، او کیست؟ او کسی است که ذات
اقدسش برای ما قابل درک و اکتناه^۲ نمی‌باشد؛ زیرا او نه جسم و جسمانی
است که با چشم و لمس و حواس دیگر ادراک گردد و نه دارای ماهیتی است
که در احاطه عقل و ذهن ما قرار گیرد. تنها راه شناخت او مشاهده آثار گسترده
او در پهنه آسمان و زمین است. چنان که می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾^۳

الله آن کسی است که آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را

ببینید برافراشته است﴾.

ما نمی‌دانیم آسمان و آسمان‌ها چیست و چگونه است؟ آنچه که بالای سر

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۹۰.

۲. اکتناه: پی بردن به حقیقت و ماهیت چیزی.

۳. سورة رعد، آیه ۲.



خود با چشم مسلح یا غیر مسلح می بینیم؛ به تعبیر قرآن، کواکب و ستارگانی هستند که زینت آسمان دنیا یعنی نزدیکترین آسمان می باشند.

﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾^۱
ما آسمان پایین را با ستارگان آرایش داده ایم.

آنچه ما از کرات و منظومه ها و کهکشان ها می بینیم، زینت آسمان نزدیکند؛ اما از خود آسمان و آسمان های دور اطلاعی نداریم. حال، این همه اجسام سنگین غول پیکر که در فضا در حال چرخیدن و گردیدن هستند، چگونه است که سقوط نمی کنند و چگونه است که با هم تصادم نمی نمایند؟ آیا سازنده این ها کیست و نگه دارنده اینها در فضا و ربط دهنده شان به یکدیگر بطوری که هر کدام در مدار خاص و در بُعد و فاصله خاصی قرار گرفته اند؛ کیست؟

﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۲
هر یک در مدار خاصی شناورند.

جواب قرآن این است:

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾
او ذات اقدس الله است که این اجرام ثقیله را بدون ستونی محسوس بالا برده و نگه داشته است.

جمله «ترونها» دو گونه معنا شده است:

اول آن که ضمیر «ترونها» به «السَّمَاوَاتِ» برگردد. یعنی؛ آسمان ها را می بینید که ستون ندارند.

دوم آن که ضمیر «ترونها» به «عَمَدٍ» برگردد که جمع عمود است. در این

۱. سورة صافات، آیه ۶.

۲. سورة یس، آیه ۴۰.

صورت، معنا چنین می‌شود: آسمان‌ها ستون دارند اما شما آن ستون‌ها را نمی‌بینید!

چگونگی ستون آسمان

دانشمندان ستاره‌شناس نیز گفته‌اند: تعادل دوقوه جاذبه و دافعه یعنی جاذبه مرکزی و نیروی گریز از مرکز سبب شده است که کرات آسمان هریک در مدار مخصوص به خود بمانند و درواقع این دونیرو به صورت یک ستون نامرئی اجرام سماوی را برافراشته نگه داشته است.

حدیثی از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نیز ذیل همین آیه وارد شده که راوی به نام «حسین بن خالد» از امام سؤال کرد: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ»^۱ یعنی چه؟ امام علیه السلام فرمود: یعنی قسم به آسمانی که راه‌های ارتباطی [با زمین] دارد. آن مرد گفت: قرآن که فرموده است آسمان‌ها ستون ندارند پس چگونه با زمین در ارتباطند؟ امام علیه السلام فرمود:

«سُبْحَانَ اللَّهِ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؛

منزه است خدا مگر خدا نفرموده است آسمانها ستونی که شما

بینید؛ ندارند؟».

گفت: بله، چنین است.

امام علیه السلام فرمود:

«ثُمَّ عَمَدٌ وَلَكِنْ لَا تَرَوْنَهَا»^۲

آسمان ستون دارد ولی شما آن را نمی‌بینید».

براساس این حدیث، تفسیر دوم مناسب‌تر است.

۱. سورة ذاریات، آیه ۷.

۲. تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۲۷۸.



حدیث دیگر نیز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرموده است:

«هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنُ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ»

این ستاره‌ها که در آسمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمینند. هر شهری [یعنی هر ستاره‌ای] به ستونی از نور بستگی دارد».

روشن است که بهترین تعبیر برای فهماندن ستون نامرئی به مردم آن روز، همین تعبیر عمودی از نور است.

حال فرضاً که به کره ماه و مریخ و زحل رفته و آنها را خالی از ساکن دیده باشند و در این گفتار هم صادق باشند؛ دلیل برای این نمی‌شود که تمام کرات بالا ویرانه و خالی از اهل است و تنها کره زمین که در جنب این عالم کبیر همچون دانه ارزن افتاده در بیابانی است؛ آباد است و مسکن ما عزیز دُرْدانه خداست! خیر، عالم بسیار بزرگ و قدرت خدا فوق العاده عظیم و رحمت خدا هم بی‌منتهی وسیع است.

رعد و برق، دو نشانه الهی

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾

او [آن ذات اقدس] که غایب از حس و وهم و خیال و عقل محدود شماست و تنها از طریق ارائه آثار صنعش شما را با خودش آشنا می‌سازد [کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس و هم سبب امید شما گردد].

۱. سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۵۷۴.

۲. سوره رعد، آیه ۱۲.

در اثر برخورد قطعات ابر در فضا به یکدیگر، جرقه‌ای به نام «برق» تولید می‌شود و صدایی مهیب به نام «رعد» ایجاد می‌گردد، در نتیجه ممکن است این «رعد و برق»، دنبال خود صاعقه‌های ویرانگر به بار آورد و یا باران‌های پربرکت از دامن ابرها فروریزد.

﴿وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾^۱

اوست که ابرهای سنگین بار [از باران‌ها] ایجاد می‌کند.

و طبعاً پیدایش برق از برخورد ابرها به یکدیگر هم ترس‌آور می‌شود و هم طمع‌انگیز. در صحیفه مبارکه سجّادیه «عَلَىٰ مَنْشُئِهَا آلَفُ الثَّنَاءِ وَالتَّحِيه»^۲ دعایی در مورد «رعد و برق» آمده است:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَيْنِ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِكَ، وَ هَذَيْنِ عَوْنَانِ مِنْ
أَعْوَانِكَ، يَبْتَذِرَانِ طَاعَتَكَ بِرَحْمَةٍ نَافِعَةٍ أَوْ نَقِمَةٍ ضَارَّةٍ، فَلَا
تُطْرِقُنَا بِهِمَا مَطَرُ السَّوْءِ، وَلَا تُلْبِسُنَا بِهِمَا لِبَاسَ الْبَلَاءِ»^۳
بارالها! این دو [برق و رعد یا ابر و برق] دو نشان از
نشانه‌های تو و دو خدمتگزار از خدمتگزاران تو می‌باشند
که در مقام فرمان‌برداری‌ات به رحمتی سودمند یا عقوبتی
زیان‌بار می‌شتابند. حال به وسیله آن دو، باران عذاب بر ما
مباران و لباس بلا بر ما می‌پوشان.



۱. سوره رعد، آیه ۱۲.

۲. برپدیدآورنده آن هزاران درود و صلوات.

۳. دعای ۳۶.

تسبیح گفتن «رعد»

﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ﴾^۱

و رعد هم تسبیح می کند خدا را و او را سپاس می گوید.

«تسبیح» یعنی تنزیه و شهادت دادن به منزّه و مبرّا بودن خدا از صفات نقص [از جهل و عجز و بخل و...] و «حمد» یعنی ستودن خدا به صفات کمال از حیات و علم و قدرت و وجود و...

البته تسبیح خدا انحصار به «رعد» ندارد، تمام موجودات - از هر قبیل که هستند - تسبیح خدا می کنند چنان که فرموده است:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۲

هیچ موجودی نیست مگر این که [خدا را تسبیح می کند و] او را سپاس می گوید.

و شاید سرائین که «رعد» اختصاص به «ذکر» یافته، این باشد که چون به حسب ظاهر «رعد»، دارای هیبت و سطوت است و احياناً شدّت آن ساختمان های عظیم را ویران می کند، از این رو ممکن است در برخی از اذهان این توهم پیش آید که این سطوت و هیبت از خود اوست و لذا برای دفع این توهم می فرماید: رعد هم مخلوق و مقهور اراده خالقش می باشد و نسبت به خالقش زبان تسبیح و تحمید دارد اما راجع به چگونگی این تسبیح، آقایان مفسران نظرات گوناگون دارند، آن را بعضی «تسبیح حالی» و برخی «تسبیح قالی» می دانند.

در این تردیدی نیست که هر موجودی به زبان حال، هستی و وجودش، شهادت به وجود و هستی خالقش می دهد و از طریق صفات کمال خویش از حیات و علم و قدرت و... صفات کمال خالقش را اثبات می نماید آن گونه که

۱. سورة رعد، آیه ۱۳.

۲. سورة اسراء، آیه ۴۴.

یک تابلوی نقاشی بسیار زیبا، نشان از ذوق و مهارت نقاش می‌دهد. علاوه بر این، از نظر برخی از صاحبان حکمت و معرفت، تمام کائنات در حدّ خود دارای نوعی درک و شعور هستند و گذشته از «تسبیح به زبان حال»، «تسبیح به زبان قال» نیز دارند و سرتاسر عالم هستی یک پارچه زمزمه و غلغله و غوغاست و شاید از جمله آخرایه، این حقیقت را بشود استنباط کرد که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ!﴾
 تمامی موجودات در حال تسبیح و تحمید خدا می‌باشند ولیکن
 شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید!.

در صورتی که اگر مراد از تسبیح موجودات، تسبیح تکوینی و زبان حالی باشد، آن را که ما اجمالاً می‌فهمیم و می‌دانیم که همه موجودات از طریق هستی خود، نشان از هستی خالق خود می‌دهند. پس معلوم می‌شود آنها زبان و صوت و زمزمه دیگری دارند که ما از درک آن ناتوانیم. درباره حضرت داود پیامبر علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ!﴾
 ما به داود از جانب خود فضل و نعمتی بزرگ عطا کردیم [به
 کوه‌ها و پرندگان گفتیم] ای کوه‌ها و ای پرندگان! با داود هم
 آواز شوید [و همراه او تسبیح خدا گوید].

در آیه دیگر آمده است:

﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرُ!﴾
 کوه‌ها و پرندگان را مسخر داود ساختیم که با او تسبیح [خدا]
 می‌گفتند.

۱. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۲. سوره سبأ، آیه ۱۰.

۳. سوره انبیاء، آیه ۷۹.



ولذا وقتی جناب داود علیه السلام در مواقع خاصی میان بیابان به تسبیح خدا می پرداخت، صدای تسبیح از همه جا و از همه چیز بر می خاست و غلغله و غوغایی در فضا می پیچید.

آفرینش کوه

«وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»^۱ کوه های محکم و ثابت در پوسته زمین افکنده است و آن را به وسیله کوه ها استقرار و آرامشی خاص بخشیده است تا در اثر حرکات مختلفی که بر آن عارض می شود شما را نلرزاند. شما اندکی درباره همین کره زمین بیندیشید تا به گوشه ای از عظمت خلقت در جهان هستی پی ببرید. اهل تحقیق در فنّ خودشان می نویسند قریب به ۳۰۰۰ میلیون سال از عمر این کره خاکی می گذرد که در این فضا می چرخد! راجع به وزنش هم گفته اند ۶۰۰۰ میلیارد تن وزن دارد و چهارده حرکت مختلف بر آن عارض می شود که یکی از آنها «حرکت انتقالی» است که در ظرف یک سال دور خورشید می چرخد. در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر و در هر دقیقه ۱۷۷۰ کیلومتر و در ساعت ۱۰۸ هزار کیلومتر سرعت دارد.

حرکت دیگری به نام «حرکت وضعی» دارد که دور خودش می چرخد. در آن حرکت نیز ۱۶۸۰ کیلومتر در ساعت سرعت دارد و طبیعی است که عروض چهارده حرکت گوناگون بر یک کره خاکی، سبب اضطراب آن می شود. علاوه بر گازهای متراکم در داخل زمین که فشار بر آن آورده و مضطربش می کنند، عامل اضطراب دیگری از خارج زمین طوفان های تند و شدیدی است که از جهت مخالف حرکت زمین به حرکت در می آیند و تصادم با حرکت زمین پیدا کرده و قهراً سبب اضطراب زمین می گردند. و حال آنکه می بینیم چنین نوسان و

۱. سوره نحل، آیه ۱۵.

اضطرابی برای اهل زمین وجود ندارد و سبب آن وجود کوه‌هاست. از باب مثل اتومبیل که وقتی با سرعت مثلاً ۱۰۰ کیلومتر در ساعت حرکت می‌کند، ناگهان به مانعی بر می‌خورد و راننده فوراً پا روی ترمز می‌کوبد و ماشین توقف می‌کند و سرعت حرکت تغییر می‌کند و همین تغییر حرکت سبب می‌شود که سرنشین‌های ماشین به سمت جلو پرتاب می‌شوند و پس از برطرف شدن مانع از سرراه اگر بخواهد دوباره به همان سرعت اولیه گاز بدهد، این دفعه سرنشین‌ها به عقب پرتاب می‌شوند. این پرتاب به جلو و عقب بر اثر تغییر سرعت حرکت پیدا می‌شود. حال این کره زمین نیز که با سرعتی که گفتیم حرکت می‌کند در اثناء اگر با طوفان‌های سهمگین که از جهت مخالف حرکت زمین پیش می‌آید تصادم کند، ضربه‌ای کوبنده بر زمین فرود می‌آید آنگونه که گفته‌اند برابر با انفجار ناگهانی ۶۹ میلیون عدد بمب است و بدیهی است که چنین ضربه‌ای به حیات تمام موجودات زنده پایان می‌دهد.



نعمت کوه

می‌گویند در هر دستگاهی که حرکت دَوْرانی دارد، چرخ لنگری در آن نصب می‌کنند که آن چرخ لنگر سرعت حرکت و تغییر حرکت را تنظیم می‌کند و جلو آن ضربه را می‌گیرد و خطری پیش نمی‌آید. حال خداوند حکیم نیز کوه‌ها را همانند چرخ لنگری برای کره زمین که حرکت دَوْرانی دارد قرار داده است و از آنها تعبیر به «راسیه» فرموده است که کوه‌های ریشه‌دار محکم را در زمین افکنده آنگونه که چرخ لنگر را می‌افکنند که کشتی را نگه دارد تا زمین که عوامل اضطراب فراوان بر آن وارد می‌شود، شما را نلرزاند و سروسامان زندگی شما را به هم نریزد که اگر این «رواسی» یعنی کوه‌های محکم ریشه‌دار نبودند، این کره زمین در هر لحظه‌ای در معرض اضطرابات شدید از داخل و خارج قرار می‌گرفت و آسایش و

آرامش را از شما سلب می‌کرد.

﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾^۱

کوه‌های ثابت و محکم در [سینه‌ی] زمین افکنده تا زمین شما را
نلرزاند [و از شما سلب آرامش ننماید].

قرآن کریم از کوه‌ها گاهی تعبیر به «رواسی» می‌کند و گاهی تعبیر به «اوتاد».
در سوره نبا می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا * وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا؟﴾^۲

آیا نه این است که ما زمین را آسایشگاهی و کوه‌ها را میخ‌هایی
قرار داده‌ایم؟

۴۲۹

زمین همانند گهواره‌ای که طفل را حرکت می‌دهد و او را می‌خواباند، دائماً در
حال حرکت است و به سرنشینان خویش آرامش می‌بخشد. با این که هم «حرکت
سریع وضعی» به دور خود دارد و شب و روز را تولید می‌کند و هم «حرکت انتقالی»
به دور خورشید دارد و فصول چهارگانه را به وجود می‌آورد؛ در عین حال ما حرکت
آن را هیچ احساس نمی‌کنیم و خیلی آرام روی آن می‌خوابیم و برمی‌خیزیم! کسب
و کار و تجارت داریم. ساختمان می‌سازیم و... این گهواره که میلیون‌ها سال است
در این فضا می‌چرخد، ابتدا به صورت یک گلوله آتشین از خورشید جدا شده و
سپس سرد شده و به صورت یک گلوله خاکی در فضا به گردش درآمده و هیچگاه
هم از هم نمی‌پاشد و متلاشی نمی‌گردد؛ زیرا خدا آن را به وسیله کوه‌های محکم
ریشه‌دار، از هر طرف می‌خکوب کرده است که مانند زرهی از تمام اطراف، این کره
خاکی را دربر گرفته و از متلاشی شدن نگه داشته‌اند.

۱. سوره نحل، آیه ۱۵.

۲. سوره نبا، آیات ۶ و ۷.

اهل تحقیق گفته‌اند: اگر این کوه‌ها نبود، در اثر فشاری که از گازهای درونی زمین بر سطح آن وارد می‌شد و تندبادها و طوفان‌هایی که از بیرون به آن می‌رسید، این کره خاکی علی‌الدوام در حال تزلزل و اضطراب بود. اما حضرت خالق حکیم؛ این چنین نظم دقیق در ساختمان آن به کار برده که می‌فرماید: کوه‌های محکم در زمین افکنده تا زمین شما را نلرزاند.

آماده بودن زمین برای زندگی

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ﴾^۱

﴿هو﴾ یعنی او. آن ذات اقدس که هست و غایب از حس است، از نشانه‌های هستی‌اش همین زمینی است که زیر پای شما پهن است و روی نظم و حساب دقیقی برای زندگی شما آماده شده و همه گونه وسایل رفاه از آب و هوا و نورو خاک مناسب در آن فراهم گشته است؛ در صورتی که اگر روی اتفاق و تصادف و بدون حساب بود، چرا سراسر، کوه‌ها و تخته سنگ‌های سفت و سخت نشد؟ چرا سراسر، لجنزار و باتلاق که پا در آن فرورود نشد؟ چرا داغ و سوزان و یا سرد و یخبندان نشد؟ بلکه چنان که می‌بینیم؛ پهن و مسطح و آماده برای کشت و زرع و بنا و ساختمان و حفر چاه و قنات و انحاء تصرفات فراوان شده است و در عین حال به صورت گوی بزرگی در وسط این فضای وسیع با حرکت‌های متعدّد دَوْرانی به دور خود و خورشید می‌چرخد و ماکه روی آن زندگی می‌کنیم نه سقوط می‌کنیم و نه صدای حرکت آن را می‌شنویم؟! این نظم و حساب دقیق را چه کسی برای آن مقرر کرده است؟

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ﴾

اوست آن کسی که زمین را مسطح کرده.

﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ﴾

و در آن راسیه‌ها^۱ قرار داده است.﴾

در آیه دیگر آمده:

﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾^۲

در زمین کوه‌هایی افکند تا شما را نلرزاند.﴾

در سوره نبأ از کوه‌ها تعبیر به «اوتاد» یعنی میخ‌ها شده است:

﴿الَّذِي جَعَلَ الْأَرْضَ مِهَادًا * وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾^۳

آیا زمین را گاهواره و محل آرامش شما و کوه‌ها را میخ‌های آن
قرار ندادیم؟!﴾

که همچون زرهی محکم، پوسته زمین را درهم فشرده و آن را از متلاشی شدن
نگه داشته‌اند. اگر کوه‌ها نبودند؛ این کره خاکی طی میلیون‌ها سال که در فضا
می‌چرخد، تا به حال متلاشی شده و زیر ضربات کوبنده توفان‌های ویرانگر از
بین رفته بود.

﴿وَأَنْهَارًا﴾

و روی حساب دقیقی در سطح زمین و خلال کوه‌ها، نهرها و مجاری آب را قرار
داده که در رفع نیازمندی‌های آدمیان، نقش حیاتی بزرگی را ایفا می‌کنند.

﴿وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرِ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ اثْنَيْنِ﴾^۴

و از تمام میوه‌ها دو جفت در زمین قرار داده است.﴾

۱. راسیه: کوه ثابت و محکم.

۲. سوره نحل، آیه ۱۵.

۳. سوره نبأ، آیات ۶ و ۷.

۴. سوره رعد، آیه ۳.

قانون عمومی زوجیت از نگاه قرآن

موضوع جریان زوجیت در میان گیاهان از مکتشفات عصر علم است که ثابت شده گیاهان نیز مانند حیوانات، از طریق آمیزش شکوفه‌های ماده و نر بارور می‌شوند و میوه می‌دهند. در هزار و چهارصد سال پیش که بویی از این حقیقت به شامه فکری هیچ دانشمندی از دانشمندان بشری نرسیده بود، آن روزاین راز را قرآن فاش کرده و فرموده است:

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ^۱﴾

ما بادها را بارور کننده فرستادیم^۱.

که با وزش خود گردافشانی می‌کنند و گرده‌های نطفه از شکوفه‌های نر می‌گیرند و به شکوفه‌های ماده می‌رسانند و از این طریق عمل «تلقیح» انجام داده و آنها را بارور می‌سازند؛ اگرچه احتمال این هست که این آیه ناظر به تلقیح ابرها باشد که بادها قطعات ابر را به هم پیوند می‌دهند و آنها را آماده برای ریزش باران می‌سازند... و به هر حال این از «معجزات علمی قرآن» است که جریان قانون زوجیت را در عالم گیاهان و یا در میان ابرهای آسمان اثبات می‌کند و بلکه این را یک قانون عمومی جاری در میان تمام اشیاء ارائه کرده و فرموده است:

﴿وَمِنْ كُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَیْنِ^۲﴾

ما از هر چیز دو زوج [دوجفت] آفریدیم^۲.

احتمالاً شامل تمام نیروهای مثبت و منفی موجود در تمام اشیاء جهان باشد که از ذرات مثبت و منفی ساخته شده‌اند.

و نکته دیگر اینکه خداوند شب را می‌برد و روز را جای آن می‌نشاند و سپس جامه شب را بر اندام روز می‌پوشاند تا نه موجودات بر اثر دائمی بودن شب و

۱. سورة حجر، آیه ۲۲.

۲. سورة ذاریات، آیه ۴۹.

محرومیت از نور خورشید از بین بروند و نه بر اثر دائمی بودن روز و تابش سوزان آفتاب بسوزند و نابود شوند.

تفاوت تفکر مادی با تفکر الهی

و سخن پایانی اینکه دانشمندان الهی این نظام حیرت انگیز آفرینش را آئینه‌ای برای تماشای جمال آن نظام بخش علیم حکیم می‌شناسند. در گذشته عرض شد: فرق دانشمند مادی با دانشمند الهی در همین است که «دانشمند مادی» تمام همش شناختن یاخته‌های نبات و اجزای بدن حیوان است. او کاری با خالق و آفریننده آن نبات و حیوان ندارد؛ اما «دانشمند الهی» آن نبات و حیوان را با تمام ریزه‌کاری‌هایی که در ساختمان وجودشان به کار رفته است، به عنوان آیت و نشانه‌ای از علم و قدرت و حکمت آفریدگارشان مورد مطالعه قرار می‌دهد.

دانشمند مادی مطالعاتش عقیم و نازا است ولی دانشمند الهی مطالعاتش تولیدگر و معرفت‌زاست. دانشمند مادی به بن‌بست می‌رسد - در جماد و نبات و حیوان توقّف می‌کند - اما دانشمند الهی تمام کائنات را می‌شکافد و راه به سوی عالم بالا را به روی خود می‌گشاید و تا ساحت قرب خدا پیش می‌رود. و معنای **﴿لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾** را تعقیب می‌کند.

دانشمند مادی تمام انباشته‌های علمی‌اش با مرگ بدنش می‌پوسد و هیچ و پوچ می‌شود اما دانشمند الهی با تمام فرآورده‌های علمی‌اش به عالم حیات پس از مرگ انتقال می‌یابد و آنها را سرمایه حیات ابدی‌اش قرار می‌دهد و برای همیشه با آنها زندگی سعادت‌مندانه می‌نماید.

والسلام علی من اتبع الهدی

پایان

